

سید شهیدان اهل قلم .../ دیباچه	۱
سخنان رهبر معظم انقلاب در دیدار با خانواده شهید سید مرتضی آوینی	۲
مهمترین شاخصه‌های هنر اسلامی از نگاه شهید آوینی... / آیت الله جوادی آملی	۳
گرداب بلای آینده... / رضا داوری اردکانی	۵
نگاهی به جایگاه انسان در دنیای جدید از منظر شهید آوینی... / محمد رکن‌آبادی	۹
نسبت ادبیات و انقلاب اسلامی در تفکر شهید آوینی... / علی رضا حجت کمری	۱۱
گفت و گو با مریم امینی، همسر شهید سید مرتضی آوینی	۱۴
نگاه تحلیلی شاهد یاران به زندگی و زمانه شهید سید مرتضی آوینی	۱۶
گفت و گو با دکتر محمد مددپور درباره معنای هنر در اندیشه شهید سید مرتضی آوینی	۲۰
گفت و گو با مهدی نصیری، پژوهشگر درباره اندیشه شهید مرتضی آوینی	۲۲
گفت‌وگو با علی معلم دامغانی، رئیس مرکز موسیقی حوزه هنری	۲۴
گفت و گو با سید علی میرفتاح، سردبیر سابق هفته‌نامه مهر و همکار سید مرتضی آوینی	۲۸
گفت و گو با سید محمد بهشتی، مدیر عامل سابق بنیاد سینمایی فارابی	۳۳
نگاهی به جمع اسلامیت و جمهوریت در نظر شهید آوینی... / مریم مهدوی	۳۶
آزادی بیان در آراء شهید آوینی... / حمیدرضا حسینی	۴۰
گفت و گو با مصطفی دالایی، دوست و همراه شهید سید مرتضی آوینی	۴۴
مبانی حاکمیت سیاسی در اسلام و الزامات رای اکثریت از منظر شهید آوینی... / کاظم محمدی	۴۸
گفت و گو با نادر طالب زاده، دوست و همکار شهید سید مرتضی آوینی	۵۲
گفت‌وگو با قاسم بخشی، فیلمبردار مجموعه روایت فتح درباره شهید سید مرتضی آوینی	۵۴
گفت و گو با جهانگیر خسروشاهی، از یاران شهید سید مرتضی آوینی	۶۲
گفت و گو با حسین معززی نیا درباره خواسته‌های شهید آوینی از سینما	۶۷
گفت و گو با مرتضی شعبانی، تصویربردار آثار متاخر روایت فتح	۷۰
گفت و گو با محمد رضا عباسی، عضو مجموعه روایت فتح	۷۵
گفت و گو با رضا ندافی، همکار شهید سید مرتضی آوینی	۷۹
تاملی در سینمای عرفانی شهید آوینی... / فرهاد آهنگری	۸۳
نگاهی به خاطرات زنده یاد ابراهیم اصغرزاده از شهید آوینی	۸۶
نگاهی به کتاب‌شناسی شهید سید مرتضی آوینی عصاره تاملات سید شهیدان اهل قلم در ۱۶ کتاب	۸۷
فیلم‌شناسی شهید سید مرتضی آوینی در مجموعه روایت فتح	۹۰
شعر	۹۶

نشانی:

تهران، خیابان آیت الله طالقانی،

خیابان ملک الشعرای بهار (شمالی)

شماره ۳، انتشارات شاهد،

صندوق پستی ۴۲۴۸ - ۱۵۸۷۵

تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۳۵۱۰۸

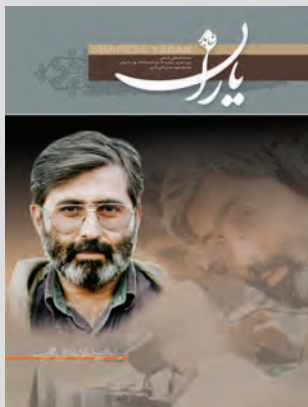
دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۴۹

Email: baran@shahedmag.com

www.shahemag.com

www.shahed.isaar.ir

- شاهد یاران از پژوهشهای محققان در باره موضوعات نشریه استقبال می‌کند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسالی آزاد است.
- آثار ارسالی مسترد نمی‌شود.
- نقل مطالب نشریه با ذکر مأخذ بلامانع است.



شاهد یاران

صاحب امتیاز:

بنیاد شهید و امور ایثارگران

مدیر مسئول: دکتر حسین دهقان

سردبیر: دکتر عباس خامه یار

جانشین سردبیر: محمدعلی فقیه

دبیر تحریریه: مهدی جمالی بحری

طراح و مدیر هنری: علیرضا ذاکری

عکس: مریم تنها

ویراستار: محمود جمالی

حروفچین: لیلا سلطانی

چاپ و توزیع: مؤسسه فرهنگی هنری شاهد

(چاپخانه مبینا)





اهل قلم... سید شهید

در دوران اوج‌گیری انحطاط اخلاقی بشر قرن بیستم زیستن، اما در تو در توی حجاب‌های ظلمانی آن عصر، خود را گم نکردن، بلکه امید بستن به نزدیکی تحقق وعده الهی و فرارسیدن زمان پایان دوره تمدنی که پایه‌های خود را در بستر لایبالی‌گری و غلتیدن در منجلاب فساد فکری و اخلاقی نسل‌ها بنا کرده است و مهمتر از همه، جلوه‌های اولیه «عصر توبه بشریت» را با همه وجود باور داشتن، ویژگی‌ای است که تنها از انسان‌های خود ساخته و دلدادۀ حق می‌توان انتظار داشت. توجه و عنایت ویژه شهید آوینی به عمق مفاهیم و کنه هر موضوع که دغدغه‌اش بود و پرهیز از موج‌سواری و پایبندی به این اصل، از او شخصیتی محکم و استوار ساخته بود که پیوسته منشأ طرح نوعی نگاه تازه در مسائل عمیق فرهنگی و اجتماعی بود.

شهید سید مرتضی آوینی ویژگی ذاتی فرهنگ و تمدن غرب را با همه وجود درک کرده بود و اعتقاد داشت که از همین رو تمام فرهنگ‌ها، با تهاجم و براندازی از سوی فرهنگ و تمدن غرب مواجه بوده و خواهند بود؛ مگر اینکه با مذاقه و درایت لازم در مبانی و خصوصیات ذاتی آن و حتی شناخت دقیق ابزاری که مورد استفاده قرار می‌دهد، راه نفوذ و پیشرفت آن سد شود.

او که در عصر نفوذ گسترده «نیست‌انگاری» در جوامع بشری، انقلاب اسلامی را آغاز نوعی تجدید عهد انسان معاصر با حقیقت حیات و فطرت خود می‌دانست، مکاشفه در شناخت خصوصیات تکنولوژی‌های مؤثر در شرایط زندگی و نهادینه کردن باورهای انسان امروزی و تأثیر آن در پی‌ریزی فرهنگ و تمدن زاینده چنین تکنولوژی‌هایی را، چنان ضروری و حیاتی می‌انگاشت که هرگونه تعصب، تسامح و برخورد غیرمنطقی و فریبنده‌ای را در این زمینه برنمی‌تابید و از همین رو، نگاه ماهیت‌شناسانه و منحصر به فرد او، موجب شده بود که پیوسته در حال مبارزه در دو جبهه باشد. یکی، مبارزه با کسانی که با ساده‌انگاری و فرار به جلو، از شناخت جوهر پدیده‌های نوین و اثرگذار بر انسان عصر حاضر غافل مانده و به سادگی از کنار مؤثرترین ابزار نهادینه کردن فرهنگ غرب در جوامع مختلف می‌گذرند و دیگری، مبارزه با کسانی که چنان مسحور و مقهور فرهنگ و تمدن غرب شده‌اند که کوچکترین تعلق خاطر به ارزش‌های اعتقادی و فرهنگ خودی را مایه تحقیر و عقب‌ماندگی خود و جامعه می‌دانند.

او که انقلاب اسلامی را ادامه راه انبیاء می‌دانست، بحران‌های عصر حاضر که به دلیل گرایش‌های افراطی بشر، در تمام زمینه‌ها رخ نموده است را تا بدانجا جدی تلقی می‌کرد که معتقد بود، اگر دستی از غیب به فریاد بشر امروزین نرسد، ناگزیر باید شاهد قربانی شدن نسل‌هایی بود که شاید از تمام خسارت‌هایی که بشر در طول تاریخ دیده است هم بیشتر باشد.

چنین نگرانی‌ای که پیوسته در کلام‌اش موج می‌زد و از قلم‌اش جاری بود، حکایت از سوز درون و سنگینی وظیفه و مسئولیت خطیری داشت که او بر دوش نسل انقلاب و نسل‌های بعد می‌دید و از همین منظر، شناخت ویژگی‌های شیوه‌ها و ابزارهایی که بشر تا به امروز به کار گرفته است تا به این مرحله از سیر تاریخی خود برسد را به گونه‌ای با اهمیت تلقی می‌کرد که هرگز حاضر نبود، نقش آنها را در خلق آثار ماندگار در آینده -هرچند که خلق آثار برجسته پیشینیان هم به صورت نامطلوب مورد استفاده قرار گرفته باشند- ناچیز پندارد، چه رسد به اینکه، اهمیت کاربری مؤثر و هوشمندانه آنها در کارهای ارزشمند و تاریخ‌ساز را انکار کند.

نگاه تازه‌ای که این شهید بزرگوار، نسبت به استفاده از نثر، شعر، قصه، تصویر، موسیقی و ... در آفریدن الگوهای جدید و اثرگذار بر انسان معاصر داشت و باور عمیقی که می‌تواند به عنوان مهمترین عامل در استمرار پایمردی و تلاش خستگی‌ناپذیر او محسوب شود، به خلق آثاری منحصر به فرد و ماندگار انجامید تا انوار تفکر و اندیشه سید شهیدان اهل قلم در حوزه‌های حرفه‌ای فرهنگی، هنری و اجتماعی، چراغ راه آیندگان باشد.

○ سردبیر





• در آمد:

آوینی همواره در پی استفاده از شاخصه‌های هنر اسلامی برای بیان ظرافت‌های روحی و روانی انسان بود. آیت الله جوادی آملی که در مقاله حاضر زوایایی از هنر اسلامی و جدائی آن از هنر غیراسلامی، تبلور هنر ادبی اسلام در قرآن و سر پیروزی هنر اسلامی بر هنر جاهلی، امتیاز اساسی آن بر هنر تجسیم‌پروان بودا و برهنه از یک سو و پیروان مسیح (ع) از سوی دیگر تبیین و هنر اصیل اسلامی، منزله از بوی بودایی و تثلیث‌ترسایی، بل توحید ناب می‌دانند، به تعریف هنرمند اسلامی و جدایی آن از هنر پیشه غیراسلامی می‌پردازد و ویژگی هنرمندان شهید، جانپاز، آزاده و بالاخره شیفته نظام اسلامی و مستقل و خودکفا که جامع هنر و ظرفیت و هنر شهادت را شاهد هنرمندی خویش قرار داده‌اند معرفی و به عنوان مثال از شهید آوینی نام می‌برند، که: آفتاب آمد دلیل آفتاب...

■ مهمترین شاخصه‌های هنر اسلامی از نگاه شهید آوینی
آیت الله جوادی آملی

غرق هنر روح پرور...



روایت فتح را با درایت شهادت آمیختن، و هنر تصویر را با ظفر تحقیق هماهنگ ساختن؛ و دو قوس نزول و صعود را با منحنی تام هنر اسلامی دور زدن؛ و معقول را با عبور از بستر خیال، محسوس کردن؛ و محسوس را با گذر از گذرگاه تخیل، معقول نمودن؛ و مجرد تام عقلی را در کسوت خیال کشیدن؛ و از آن جا به جامه حس در آوردن و سپس از پیراهن حس پیراستن و کسوت خیال را تخلیه نمودن و به بارگاه مجرد کامل عقلی رسیدن و رساندن و در لفافه هنر، سه عالم عقل و مثال و طبیعت را به هم مرتبط جلوه دادن؛ و کاروان دل‌باخته جمال محبوب را از تنگنای طبیعت به در آوردن و از منزل مثال رهایی بخشیدن و به حرم امن عقل رساندن که عناصر اصلی هنر اسلامی را تشکیل می‌دهند در سلاله سلسله سادات و دوده شجره طوبای شهادت یعنی شهید سعید، سید مرتضی آوینی و دیگر هنرمندان متعهد دینی تبلور یافت و می‌یابد.

هنر سواری دلیر که روی میدان از او
چو کاغذ از کلک او ز لعل گیرد نشان

مهمترین شاخص هنر اسلامی همانا توان ترسیم معقول در کسوت محسوس و قدرت تصویر غیب در جامه شهادت است. هنرهای غیراسلامی چون جایی در جهان معقول و ملکوت ندارند و از عقل منفصل بی بهره و از مثال منفصل بی نصیب‌اند و فقط از وهم و خیال متصل استمداد می‌کنند، هرگز مایه عقلی نداشته و ره‌آورد غیبی ندارند، زیرا مکتبی که ماده را اصیل می‌داند و موجود غیرمادی را خرافه می‌پندارد و تشنه مجرد و غیب را افسانه تلقی می‌کند، هیچ‌گاه پیمایی از عالم عقل و غیب ندارد و هرگز هدفی جز وهم و خیال نخواهد داشت.

اوج عروج یک انسان از دیدگاه هنرمند مادی همانا مقام

مثال متصل وهم به هم آمیخته است و آنجا که سخن از نام و نان و دوام و دانه نباشد هنرمند مادی را راهی نیست و آنجا که از تشویق و تقدیر و ثنا و سپاس و یادنامه و مانند آن اثری نباشد هنرور مادی را باری نخواهد بود، زیرا قلمرو پرواز هنرپرداز مادی همانا منطقه بسته خیال و مدار محدود وهم است. ولی مکتب الهی که عوالم سه گانه طبیعت و مثال و عقل را اثبات می‌نماید و هر کدام آنها را مظهر نامی از نام‌های جلال و جمال الهی می‌داند و برای عروج انسان ملکوتی مرزی قائل نیست و لقاء الله را که همواره بیکران بوده و هست و خواهد بود مائده و مأدبه سالک صالح و عارف واصل و شاهد عاشق می‌داند، بحر تیار و دریای مواج هنرورزی را فراسوی هنرمند اسلامی قرار می‌دهد تا پیام‌های گوناگون

جامه رسای هنر و پوشش پرنیانی
هنر پروری جز بر اندام کامل جامع
سالکانی چون شهیدان شاهد برآزنده
نیست و قبای اطلس هنر جز برای
قامت‌راست قامتان تاریخ و شیفتگان
خدمت نه تشنگان قدرت زینده نخواهد
بود.



صفای وجودی نورانی...

سخنان رهبر معظم انقلاب در دیدار با خانواده شهید سید مرتضی آوینی

بکنیم.

چند روز پیش توفیق زیارت مقبره این شهید را پیدا کردیم. پنجشنبه گذشته رفتیم آنجا و قبر مطهر ایشان و آن همزم و همراهشان - شهید یزدان پرست - را زیارت کردیم. ان شاء الله که خداوند درجاتشان را عالی کند و روز به روز برکات آن وجود بابرکت را بیشتر کند. کارهایی که ایشان داشتند ان شاء الله نباید زمین بماند. ان شاء الله برای روایت فتح یک فکر درست و حسابی شده است که ادامه پیدا کند.

نباید بگذارند که کارهای ایشان زمین بماند. این کارها، کارهای باارزشی بود. ایشان معلوم می شود ظرفیت خیلی بالایی داشتند که این قدر کار و این همه را به خوبی انجام می دادند. مخصوصاً این روایت فتح چیز خیلی مهمی است. شب هایی که پخش می شد من گوش می کردم. ظاهراً سه - چهار برنامه هم بیشتر اجرا نشد.

حالا یک مسئله این است که آن کاری را که ایشان کرده اند و حاضر و آماده است چگونه از آن بهره برداری بشود. یک مسئله هم این است که کار ادامه پیدا کند. آن روز که ما از این آقایان خواهش می کردیم و من اصرار می کردم که این روایت فتح ادامه پیدا کند درست نمی دانستم چگونه ادامه پیدا کند. بعد که برنامه ها اجرا شد دیدیم همین است. یعنی زنده کردن ارزش های دفاع مقدس در خاطره ها. آن خاطره ها را یکی یکی از زبان ها بیرون کشیدن. و آنها را به تصویر کشیدن و آن فضای جنگ را باز آفرینی کردن. این کاری بود که ایشان داشت می کرد. و هر چه هم پیش می رفت بهتر می شد. یعنی پخته تر می شد. چون کار نشده ای بود. غیر از این بود که بروند در میدان جنگ و با رزمنده حرف بزنند. آن کار خیلی آسان تر بود. این کار هنری تر و دشوارتر و محتاج تلاش فکری و هنری بیشتری بود. اول ایشان شروع کرد و بعد کم کم بهتر و پخته تر شد. من حدس می زنم اگر ایشان زنده می ماند و ادامه می داد این کار خیلی اوج پیدا می کرد. حالا هم باید این برنامه دنبال شود. تازه در همین میدان هم منحصر نیست. یعنی باز آفرینی آن فضا از راه خاطره ها یکی از کارهاست. در باب جنگ و ادامه روایت فتح کارهای دیگری هم شاید بشود انجام داد. حیث است که این کار تعطیل شود. من خیلی خوشحال شدم از این که زیارتتان کردم.

می گفت: «ولی خدای متعال دل ما را آرام کرد.» در این مورد هم همین است. یعنی وقتی شما می دانید که فرزندان در پیشگاه خدای متعال در درجات عالی دارد پرواز می کند یعنی آن چیزی که همه عرفا و اهل سلوک و آن سرگشته های وادی های عشق و شور معنوی و عرفانی یک عمر به دنبالش گشته اند و دیده اند او با این فداکاری و این شهادت به دست آورده و رضوان و قرب الهی را درک کرده است خوشحال می شوید که فرزندان به اینجا رسیده است.

امیدواریم که خداوند متعال درجات او را عالی کند. من با فرزند شما نشست و برخاست زیادی نداشتم. شاید سه جلسه که در آن سه جلسه هم ایشان هیچ صحبتی نکرده بود. من با ایشان خیلی کم هم صحبت شدم. منتها آن گفتارهای تلویزیونی را از سالها پیش می شنیدم و به آن ها علاقه داشتم. هر چند نمی دانستم که ایشان آن ها را اجرا می کنند. لکن در ایشان همواره نوری مشاهده می کردم. ایشان دو - سه مرتبه آمد اینجا و رویه روی من نشست. من یک نور و یک صفا و یک حالت روحانی در ایشان حس می کردم و همین جور هم بود. همین ها هم موجب می شود که انسان بتواند به این درجه رفیع شهادت برسد.

خداوند ان شاء الله دل های داغ دیده و غمگین شما را خودش تسلی بدهد. اگر ما به حوزه آن شهادت و شهید و خانواده شهید نزدیک می شویم برای خاطر خودمان است. بنده خودم احساس احتیاج می کنم. برای ما افتخار است که هر چه می توانیم به این حوزه شهادت و این شهید، خودمان را نزدیک

من یک نور و یک صفا و یک حالت روحانی در ایشان حس می کردم و همین جور هم بود. همین ها هم موجب می شود که انسان بتواند به این درجه رفیع شهادت برسد.

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند ان شاء الله این شهید را با پیغمبر محشور کند. من حقیقتاً نمی دانم چطور می شود انسان احساساتش را در یک چنین مواقعی بیان و تعبیر کند؟ چون در دل انسان یک جور احساس نیست. در حادثه شهادتی مثل شهادت این شهید عزیز، چندین احساس با هم هست. یکی احساس غم و تأسف است از نداشتن کسی مثل سید مرتضی آوینی. اما چندین احساس دیگر هم با این همراه است که تفکیک آنها از همدیگر و باز شناسی هریک و بیان کردن آنها کار بسیار مشکلی است. به هر حال امیدواریم که خداوند متعال خودش به بازماندگانش به شما پدرشان، مادرشان، خانمشان، فرزندانشان. همه کسانشان به شما که بیشترین غم، سنگین ترین غصه را دارید تسلی ببخشد. چون جز با تسلی الهی دلی که چنین گوهری را از خودش جدا می بیند واقعاً آرامش پیدا نمی کند. فقط خدای متعال باید تسلی بدهد و می دهد.

من با خانواده های شهدا زیاد نشست و برخاست کرده ام و می کنم. و از شرایط روحی آنان آگاهم. گاهی فقدان یک عزیز مصیبتی است که اگر مرگ او شهادت نبود تا ابد قابل تسلی نبود. اما خدای متعال در شهادت سری قرار داده که هم زخم است و هم مرهم و یک حالت تسلی و روشنائی به بازماندگان می دهد.

من خانواده شهیدی را دیدم که فقط همان یک پسر را داشتند و خدای متعال آن پسر را از آنان گرفته بود. (البته از این قبیل زیاد دیده ام. این یک نمونه اش.)

وقتی انسان عکس آن جوان را هنگامی که با پدرش خدا حافظی می کرد که به جبهه برود می دید با خودش فکر می کرد که «اگر این جوان کشته شود پدر و مادرش تا ابد خون خواهند گریست.»

یعنی منظره این را نشان می داد. بستگی آن پدر و مادر به آن جوان از این منظره کاملاً مشخص بود (من آن عکس را دارم. آن را بعداً برای من آوردند. من هم آن عکس را قاب شده نگه داشته ام. این عکس حال مخصوصی دارد.)

اما خدای متعال به آن پدر و مادر آرامش و تسلائی بخشیده بود که خود پدرش به من گفت: «من فکر می کردم اگر این بچه کشته شود من خواهم مرد.» (یعنی همان احساسی را که من از مشاهده آن عکس داشتم ایشان با اظهاراتش تایید می کرد.)



●●●
درآمد:

معنای زندگی و جست و جو در کشف ضرورت‌های آن، یکی از دغدغه‌های اصلی آوینی بود. کوشش‌های بی‌پایان وی برای ترسیم و تصویرکردن معنویت‌های فراموش شده در عصر جدید، نشان از روح بی‌قرار و معنাজوی وی دارد. در مقاله حاضر رضا داوری اردکانی، رئیس فرهنگستان علوم، می‌کوشد تا نیست‌انگاری را در اندیشه آوینی تبیین کند. همچنین دکتر داوری، یادداشتی صمیمانه درباره رابطه دوستانه خود با شهید آوینی به درخواست «شاهد یاران» نگاشته که قبل از پرداختن به مقاله ایشان آن را می‌خوانید، فرازی از دیدگاه این اندیشمند گرامی، که می‌تواند زوایای دیگری از وجود شهید آوینی را پیش چشم خوانندگان باز کند.

■ پروای نیست‌انگاری در نظر شهید سیدمرتضی آوینی
دکتر رضا داوری اردکانی

گرداب بلای آینده...

مقدمه

من و شهید عزیز آوینی، یکدیگر را نمی‌دیدیم یا بسیار کم می‌دیدیم، اما با هم بسیار دوست بودیم. دوستانی که یکدیگر را نمی‌بینند ظاهراً دوستان عجیبی هستند، ولی دوستی ما عجیب نبود؛ دوستی حقیقی و یکرنگی و هم‌جهتی بود. نمی‌دانم اگر از او و چه این دوستی را می‌پرسیدند چه جواب می‌داد. اما پس از آن که آوینی به فوز شهادت رسید، من داغ آتشی در دل خود احساس کردم و دانستم که دوستی ما چیزی بیش از دوستی‌های رسمی بوده است. ما که یکدیگر نمی‌دیدیم، از کجا دوست شده بودیم؟ من از جنس او نبودم که بگویم:

ذره ذره کاندلر این ارض و سماست

جنس خود را همچو کاه و کهر باست

ولی شاید مایل به آن جنس بودم و او نیز در من استعداد می‌دید. اگر این حرف هم مدح خود است نباید هیچ بگویم، زیرا هر چه از خوبی او بگویم از خود گفته‌ام که:

مدح خورشید جهان مدح خود است

که دو چشمم روشن و نامرمد است

ولی او خوب بود. همه این را می‌گفتند. او کسی بود که هر چه به او نزدیک‌تر می‌شدی بزرگیش بیشتر ظاهر می‌شد، زیرا اهل تظاهر و ریا و خودنمایی نبود. او برای مزد کار نمی‌کرد و طالب تحسین و آفرین نبود. با اینکه تواضع بسیار داشت با نظر سرد و بی‌اعتنا به رنگ‌های تعلق می‌نگریست و به این جهت آرام و با وقار بود. و عجیباً که دشمنان دانا و دوستان نادان با او با توطئه سکوت مقابله کردند.

نگاه آوینی گاهی نیز به نگاه پرسشگر اهل هنر و فلسفه مبدل می‌شد. او نظم و ترتیب عجیبی داشت و هیچوقت خلف وعده نمی‌کرد. فقط یک بار و برای آخرین بار به وعده وفا نکرد. روز چهارشنبه ۱۸ فروردین که از هم جدا شدیم گفت پنجشنبه به فکه می‌روم و سه‌شنبه یا چهارشنبه هفته آینده می‌توانیم یکدیگر را ببینیم. نوشته‌ای هم از کیفش در آورد و به من داد و گفت: این نوشته‌ها تمام است؛ آن را بخوان. گفتم: بهتر نیست آن را تمام کنی؟ گفت: نه. نوشته را به من داد و خداحافظی کرد و رفت؛ و این یادگار او اکنون پیش من است. سه روز بعد خبر شهادتش را آوردند. خبر، خبر او، و او نیز لایق آن خبر بود. من که هنوز مانده‌ام، از شنیدن خبر یکه خوردم و احساس کردم که در عالم تنهایی خود تنها تر شده‌ام. اما آوینی و مرگ بیگانه نبودند. مرگ چون قهر و عظمت دارد انسان‌های کوچک و

ضعیف را مرعوب می‌کند، اما آن که بزرگ است با مرگ، انس می‌گیرد. در ذیلی که آوینی بر رساله «عبور از خط» ارنست یونگر ترجمه محمود هومن و جلال آل احمد نوشت، در مورد مرگ چنین گفت: «طلسم این دیو، یعنی دیو قدرت، نخست با غلبه بر ترس از مرگ می‌شکند و سپس عشق، و این دو آدمی را از خود بنیادی و لوازم آن، که عجب و کبر است می‌رهاند.»

از جمله مقالات درخشانی که به زبان فارسی در باب نیست‌انگاری نوشته شده است ذیلی است که نویسنده شهید عزیز سیدمرتضی آوینی بر رساله «عبور از خط» ارنست یونگر نوشته است.



او قبل از آنکه شاعر ما بسراید:

هلا به دام آرزو نه مردی و نه زیستی

به کام زندگی میو کجاست خنگ نیستی

سخن او را با گوش جان شنیده بود و بر خنگ نیستی سوار بود. مادیر سیمای نجیب و نورانی آوینی را نمی‌بینیم. او دیگر برای ما مقاله و رساله نمی‌نویسد و با صدای گرم خود، روایت فتح به گوش ما نمی‌گوید.

ما از دوستی باز مانده‌ایم که وجودش مایه اطمینان خاطرمان بود. او با درک مستقیم و با شجاعت خود به قلب خطر می‌رفت و دشواری کارها را می‌آزمود و درک می‌کرد و انحراف‌ها و انواع و اقسام آن را تشخیص می‌داد و می‌شکافت. اگر سر مقاله‌های سوره را به دقت بخوانید در می‌یابید که او با چه صراحت و صداقتی مسائل را عنوان می‌کرد و ثانیاً می‌دانست که چه مدعیانی اهل راه و راه رفتن نیستند بلکه راهزنانی هستند که به قافله پیوسته‌اند و گروه دیگری که عددشان بیشتر است و دوستان نادانند، گرچه قصد منحرف کردن دیگران را ندارند، اما چون راه را سخت می‌بینند و طاقت مواجهه با سختی و دشواری ندارند حتی تصور خطر، آنان را پریشان می‌کند، به این سو و آن سو می‌روند، و برای اینکه در آرامش غفلت بمانند، کجروی‌ها را توجیه می‌کنند و کژراهه را طریق مستقیم می‌خوانند. آوینی تازه از مقابله با گروه اول قدری فراغت یافته بود و قصد داشت به گروه دوم بفهماند که:

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست

رهروی باید جهان سوزی نه خامی بی غمی

ولی زودتر از آنچه می‌پنداشتیم او را به سوی دوست خواندند، و چون او از سال‌ها پیش بار سفر بسته و مهیا شده بود، بی‌خبر رفت و دیگر باز نیامد و باز نمی‌آید. ما باید از پی او برویم. یکی از خوشبختی‌های من این بوده است که دوستانی هر چند اندک مثل آوینی داشته‌ام و دارم و با او در غربت و مظلومیت زیسته‌ام. آخر، آوینی خیلی غریب بود. و اگر امروز بعد از شهادتش مفخر مدینه هنر و مجاهده شده است از آنجاست که مرگ، و به خصوص شهادت، جوهر آدمی را آشکار می‌سازد. آوینی در زمره کسانی بود که هر چه به ایشان نزدیکتر می‌شدی آنان را از آنچه می‌پنداشتی بهتر و بزرگتر می‌یافتی. کسانی هم هستند که ظاهر آراسته و موجه دارند و همه خوبی‌ها را به خود می‌بندند و حتی از نام نیک نیکان بهره‌برداری می‌کنند و اگر لازم



هنرمند قرآنی همان فرزانه جهان بینی است که هرگز به مکتب‌های الحادی اعتنائی ندارد و به راه‌آورد بی‌مایه مکتب‌های مادی چشم نمی‌دوزد.

فاعل جاهلی آنست که هنر موهوم جاهلی از مرز سجع و قلمرو قافیه و منطقه عروض و میدان تشبیب و غزل و صحنه قصیده خرافی و محدوده خیال و مثال متصل فراتر نرفت، ولی هنر ادبی و معقول الهی چنانکه قبلاً اشاره شد مراحل سه گانه عالم امکانی را در صعود و نزول بدون طفره و فتور پیموده و به خاکیان توان جهش به عالم فرشتگان داد و هرگونه خیال‌پردازی موهوم را محکوم کرد و هیچگاه از حق نگذشت و از باطل سراب‌گونه مدد نگرفت؛ و با ظهورش نه مجالی برای جاهلیت کهن ماند و نه موقعیتی برای جاهلیت جدید: (قل جاء الحق و ما یبدء الباطل و ما یعید)

هنر نظر به سراپای او اگر افکند

ز پای تا سر او جملگی هنر بیند

هنرمند قرآنی همان فرزانه جهان بینی است که هرگز به مکتب‌های الحادی اعتنائی ندارد و به راه‌آورد بی‌مایه مکتب‌های مادی چشم نمی‌دوزد و عشق ممدوح هنری و محمود ادبی را با شهوات مشثوم و مذموم بی‌هنری اشتباه نمی‌کند و ساکنان کوی عفاف را به بدحجابی یا بی‌حجابی که نفی عفاف را به همراه دارد دعوت نمی‌نماید و مرغ باغ ملکوت را با نغمه سرد ناستوتیان سرگرم نمی‌کند و فرهنگ برائت از طبیعت و نزاهت از ماده را با آهنگ ناموزون خاکیان از یاد نمی‌برد و سرانجام تسلیم بی‌هنر نادان نمی‌شود. هنرمند کی زیر نادان نشیند

که بالای سرطان نشسته است جوزا

یعنی در چهره گنبد مینا ستاره‌هایی که شکل خرچنگ و سرطان است بعد از ستاره‌هایی که شکل جوزا و گوسفند سیاه - که در آن نقاط سفیدی است - واقع شده است. غرض آنکه هنر صادق را از کاذب جدا کردن، کار هنرمند الهی است، همان‌طور که تشخیص تشنگی صادق از کاذب به عهده پزشک معالج بیمار مجروح است و همان‌طوری که تمیز صبح صادق از کاذب به عهده اخترشناس ماهر است و همان‌طور که تبیین اشک صادق و تفکیک آن از گریه کاذب مدعیان باطل، به عهده داوران ورزیده و قاضیان مجرب است. آری امتیاز هنر صادق از کاذب نیز در اختیار متخصصان هنر الهی است که حق را از باطل و آب را از سراب جدا می‌کنند و در پرتو تعلیم روح نواز قرآنی، پاک را از ناپاک تمایز

را که از هاتف عقل و منادی غیب از ورای حجاب‌های نوری و ظلمانی دریافت کرده است به قلمرو مثال منفصل در آورده و از آن پایگاه به مرحله وهم و خیال تنزل داده، سپس به منصف حس و صحنه صورت نازل نماید تا بادیه‌نشینان تشنه حس را بر بال‌های ظریف هنر نشانده و از خاکدان طبیعت به دامنه‌ی مثال و خیال رسانده و از آنجا به قله رفیع عقل و مقام منبع غیب واصل کند، تا از زبان مولای غیب و شهادت، نغمه‌ی دل‌انگیز (... فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی) را با گوش‌ی بشنود که در سایه قرب نوافل فراهم کرده و با روحی درک‌کننده که با ولای جمع فضایل به دست آمده است تاروشن گردد که سیر از زمین طبیعی به سپهر مادی نتیجه هنر ماده است، ولی سلوک از طبیعت به مثال و از آن جا به عقل و خلاصه جهان را از عقل شروع کردن و به عاقل ختم نمودن محصول هنر الهی است که اسلام داعیه آن را داشته و همراه تربیت یافتگانی جامع را ارائه کرده و می‌کند و هیچ هنری به از این نیست که انسان کامل جامع به نوبه خود، دو سر خط حلقه هستی را به هم پیوند دهد و صعود و نزولی را که خود پیموده است، در قالب هنر عرضه کند تا سالکان هنردوست را به همراه هنرپروری خویش به منطقه وسیع آفرینش آگاه کند و فطرت جمال دوست و جلال نواز آنان را از انس با گلرخان خاک‌آلود طبیعت و نوازندگان غبارین ماده و سرایندگان ژولیده زمین و خوانندگان گردگرفته بستر غبراء برهاند و به جمال بی‌زوال ماورای طبیعت و جلال بی‌مثال معنی و کمال بی‌وبال عقل و غیب و نوای دلپذیر و روح‌انگیز مولای هر عبد صالحی برساند تا معلوم شود که طواف در مدار بتکده و میکده و عشرتکده و بالاخره طبیعتکده، شایسته انسان هنرجو و کمال دوست نیست، بلکه هنر در بازشناسی مجدد عالم و آدم و جهان را وسیع‌تر از منظر محدود طبیعیون شناختن و انسان را همتای فرشتگان بلکه بالاتر دیدن است، و راه نیل به این هدف سامی از عقبه‌های کثود گذشتن و میدان‌های مین را با ایثار نفیس و بذل نفس پشت سر گذاشتن و برای همه راهیان کوی هنر و سوی ظفر ره‌آوردی چون ره توشه شهید فقیه، سید مرتضی آوینی آوردن است. و جامه رسای هنر و پوشش پرنیانی هنرپروری جز بر اندام کامل جامع سالکانی چون شهیدان شاهد برانده نیست و قباب اطلس هنر جز برای قامت‌راست قامت‌ان تاریخ و شیفتگان خدمت نه تشنگان قدرت زبینه نخواهد بود. برتن ناقصان، قبابی کمال به طراز هنر ندوخته‌اند گرچه قرآن کریم که کلام خدای بی‌چون است، معارفی والاتر از شهود عارفان و فهم حکیمان و درک فقیهان و اندیشه متکلمان و باور محدثان و یافته‌های مورخان و صدها فرزانه خردمند دیگر دارد، زیرا مجالی متکلم نامتناهی هر آینه کلامی نامحدود خواهد بود، چنانکه درجات بهشت موعود، نامحدود به عدد آیات قرآن کریم می‌باشد و به قاریان آگاه به معانی و آشنای به احکام و حکم قرآن گفته می‌شود (بخوان و بالا برو) و خواننده رسمی بهشتیان، داوود پیامبر است، لیکن اثر بارز و شاخص هنری آن همانا در این است که از رهگذر فصاحت و کوی بلاغت که چهره خاص هنر سمعی است لطایف بلند عالم لاهوت را در پرده استبرقی عقل پیچیده، آنگاه در جامه پرنیانی مثال و خیال و وهم پوشانده، سپس در کسوت حریری آیه و سوره ارائه نموده، در این حال جهانیان را به تماشای آن فراخوانده و به تحدی و مبارزه دعوت کرده و عجز همگان را در ساحت قدس هنر ادبی خویش آشکار کرده و قبل از قیام قیامت، کوس (لمن الملک) سر داده و پاسخ اعتراف آمیز و عجز‌آلود (لله الواحد

می‌بخشد: (لیمیز الله الخبیث من الطیب). نکته‌ای که عنایت به آن برای همه ادیبان هنردوست و هنرمندان ادب‌پرور سودمند است همانا این است که: گرچه غالب هنرهای پیروان (بودا) و (برهمن) در جامه تجسیم و مجسمه‌های بی‌روح خلاصه می‌شود و نیز اکثر هنرهای حامیان مسیح و پیروان عیسی (ع) در کسوت سنگ تراشی و پیکره‌های بی‌جان خاتمه می‌پذیرد، لیکن بخش مهم هنر پیروان قرآن و حامیان اعجاز کلامی آن در ترسیم، تصویر، تمثیل، تشبیه‌های سمعی و بصری و بدون تجسیم متبلور می‌شود که پیام خاص خود را به همراه دارد تا همگان ضمن بهره‌وری از هنر قرآن، در دریای موج آن غوص کنند، بدون دغدغه غرق شدن و از شنای در آن آب حیات بدون آنکه گرفتار خفگی شوند، لذت ببرند.

اگر هنرمندی از رهگذر صوت حسن و نغمه غم‌زا یا تصویر و ترسیم و تمثیل روح‌پرور، پیامی به گوش منتظران ندای غیب برساند و از کنگره عرش، صفیر آشنایی به سمع مشتاقان کوی وصال واصل کند و در نتیجه، گروهی را در دامن شرع مقدس به واجب و مستحب تربیت کرده و از حرام و مکروه‌هایی بخشد، همانا هنرپرور اسلامی است. ■

رازشت بدانند بی آنکه بتوانند دروغ را از راست تشخیص دهند یا در ذم بهتان خطابه‌ها ایراد کنند، اما در ضمن خطابه بهتان بگویند. می‌گویند این صورتی از نفاق است و به نیست‌انگاری ربطی ندارد. نفاق ممکن است یک صفت نفسانی و امر روانشناسی باشد، ولی نفاقی که در این جابه آن اشاره شد ربطی به اوصاف شخصی مردمان ندارد و چون از راه برسد عالم و عامی را گرفتار می‌کند و به این جهت است که در عصر نیست‌انگاری، کارهای غیرمنتظره و عجیب از آدم‌ها سر می‌زند. البته این نفاق در نیست‌انگاری فعال کمتر ظاهر می‌شود اما از نیست‌انگاری منفعل منفک نمی‌شود، یعنی نفاق عالم کنونی نفاق مرحله‌ای از تاریخ غربی است که در نفسانیات اشخاص ظاهر می‌شود. از جمله مقالات درخشانی که به زبان فارسی در باب نیست‌انگاری نوشته شده است، ذیلی است که نویسنده شهید عزیز، سید مرتضی آوینی بر رساله‌ی «عبور از خط» ارنت یونگر نوشته است. در باب مقاله‌ی یونگر سخن بسیار می‌توان گفت و سخن آوینی در این باب خواندنی است. عنوان مقاله‌ی شهید آوینی «آخرین دوران رنج» است. در سطور آغازین این مقاله می‌خوانیم:

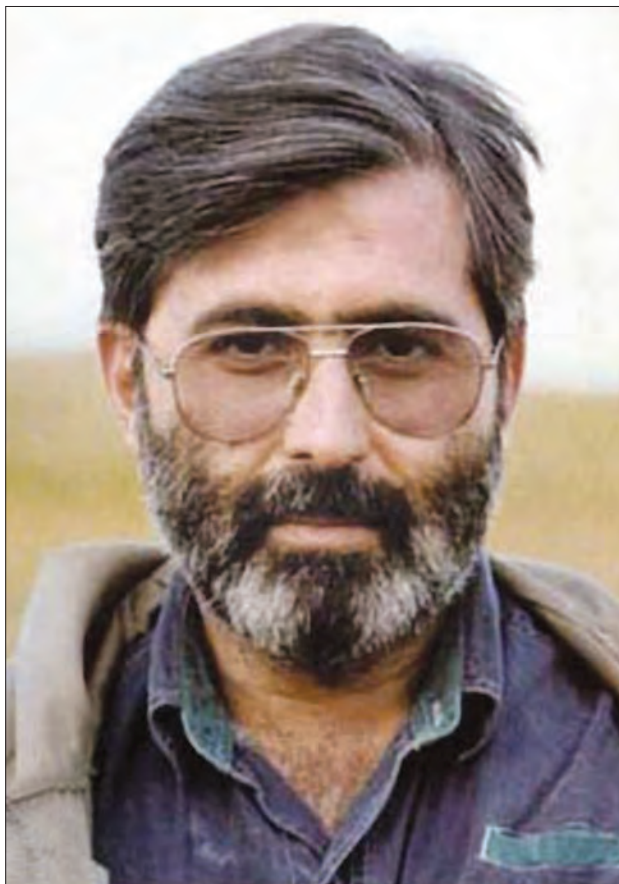
(تاریخ غرب، تاریخ نیهیلیسم (نیست‌انگاری) است اما این بلا یا به عبارت بهتر (فتنه)، آن همه عظیم است و فراگیر که کسی را امان نداده است، مگر آنان را که از سیطره‌ی زمان و مکان و یا به عبارت بهتر از سیطره‌ی بعد رهیده باشند. و چنین کسان کجایند؟)

و در چند سطر بعد:

(ناظران بعد از نیچه را دیگر گرداب بلا بلعیده است و نمی‌توانند جز به (اکنون) چشم بگشایند. گذشته را نیز با همین چشم می‌بینند و آینده را نیز در استمرار همین اکنون می‌یابند.) توجه کنیم که نیست‌انگاری فتنه است، فتنه‌ی آخرالزمان است، و این فتنه کم‌کم به گرداب بلا تبدیل شده است. در این گرداب هیچ چیز به مبداء و مبنای خود پیوسته نیست، شهید آوینی با نظر به عالم کنونی و عالم نیست‌انگار است که می‌نویسد: (در عالم نیهیلیسم حتی صلح نیز بر مبنای ترس از یکدیگر بنا گشته است.) ترس به معنی اصطلاحی فقط یک امر نفسانی و روانشناسی است و هیچ امر نفسانی و روانشناسی مبنای کارها و حوادث بزرگ نمی‌شود و آوینی خوب می‌گوید که این فریب، دروغ است: (و این دروغی بیش نیست چرا که صلح و دوستی فقط با پرهیز از دشمنی به وجود نمی‌آیند.) نیست‌انگار می‌ترسد و خیال می‌کند می‌تواند چیزی بر مبنای واهمه و موهوم بنا کند. اصولاً این که کین و کینه توزی مینا و اصل چیزها یا چیزی قرار گیرد و دوستی و مهر فرع و تابع آن تلقی شود از آثار نیست‌انگاری است نه این که یک نیرنگ و دروغ معمولی باشد و (آنچه در میان مشتی‌گرگ که به خون یکدیگر تشنه‌اند از ترس یکدیگر برقرار است چگونه می‌تواند مفهوم صلح باشد؟) (صفحه‌ی ۹۹) آوینی نمی‌گوید نیست‌انگاری ناشی از ترس است بلکه می‌گوید در دوران نیهیلیسم هر آنچه پسندیده و مطلوب است بر مبنایی که در حقیقت مینا نیست و موهوم است گذاشته می‌شود. پس تصور نشود که اگر کسی سر نترس و بیباک داشته باشد نیست‌انگار نیست. اتفاقاً صورت‌هایی از بی‌باکی با نیست‌انگاری ملازمه دارد. مگر راسکولنیکوف بی‌باک نبود و آناکارینینای تولستوی خود را بی‌پروا زیر چرخ‌های قطار نینداخت و مگر تروریسم، صورتی از نیست‌انگاری نیست و تروریست‌ها بی‌پروا نیستند؟ اتفاقاً یکی از آثار و ظهورات نیست‌انگاری بی‌پروایی است، یعنی از حق پروا نداشتن و پروای حق نداشتن. خلاصه این که اگر کسی مهلکه را شناسد و خود را به هلاکت افکند، از نیست‌انگاری نگذشته است.

نیست‌انگاری فتنه است، فتنه‌ی آخرالزمان است، و این فتنه کم‌کم به گرداب بلا تبدیل شده است. در این گرداب هیچ چیز به مبداء و مبنای خود پیوسته نیست. شهید آوینی با نظر به عالم کنونی و عالم نیست‌انگار است که می‌نویسد: (در عالم نیهیلیسم حتی صلح نیز بر مبنای ترس از یکدیگر بنا گشته است.)

پایان می‌یافت. او اگر چه زرتشت خود را نیست‌انگار بزرگ می‌خواند، مرادش این نبود که تنها زرتشت نیست‌انگار است و دیگران نیستند. زرتشت از آن جهت نیست‌انگار بزرگ بود که نیست‌انگاری را می‌دید و گواه دردمند پیش آمدن آن بود و قدرت آن را به خود یا به چیزی دیگر نسبت نمی‌داد. او می‌دانست که نیست‌انگاری، نیست‌انگاری عالم است نه این که صفت اشخاص باشد. در این عالم، هر قسم آدم هست. از اسم دیاکف پدرکش (در (برادران کارامازوف)) و راسکولنیکف (جنایت و مکافات)) بگیرد تا ایوان کارامازوف که با شیطان مصاحبت داشت و برادرش دیمیتری که اهل تمتع بود تا برسیم به سوداگران سیاسی سوسیالیست و لیبرال و به قوانین و مناسبات و معاملات و... نیست‌انگار اگر شخص باشد ضرورتاً آدم بدی نیست. حتی ممکن است احترام و محبت دیگران را برانگیزد. همه نیست‌انگاران ارزش‌ها را انکار نمی‌کنند و چه بسا در میان آنان کسانی موعظه‌گر باشند و دیگران را به خوبی بخوانند، در فضیلت آزادی سخن بگویند و در باب حقیقت اخلاق و خوبی و بدی بحث کنند. حتی بعید نیست که مردمی وسواس مطابقت کار و بار خود با موازین اخلاق و قانون داشته باشند اما نتوانند موارد را بر قانون تطبیق کنند، یعنی مثلاً دروغ



ما را به موجود مضحک و مسخره‌ای مبدل می‌کند. این چیزی که سنگاپور و کره و فیلیپین و برزیل در پیشاپیش مردم کشورهای توسعه‌نیافته تجربه آن را از سر می‌گذرانند، اگر منزلی باشد که باید در آن فرود آمد، مقصد قرار و آرامش آینده نیست و اگر بود، می‌بایست اکنون اروپا و امریکا بهشت زمینی باشد و در آن جا دیگر از پایان دوران تجدد سخن نگویند. بگذریم از این که توسعه چیزی غیر از تاریخ و فرهنگ غربی است. توسعه صرف تشبه به غرب در تولید و مصرف و عادات و اطوار زندگی است و نه شرکت در تمامیت تفکر و فرهنگ و تمدن غربی. آخر این راه را مردم مناطق آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین خود اختیار نکرده بودند، بلکه تنها باریکه راه سنگلاخی بود که پیش پای خود می‌دیدند و می‌بینند. یعنی وقتی تاریخ غرب تاریخ جهان شد، یکی از چیزهایی که بر اثر هجوم و قهر فرهنگی و اخلاقی و سیاسی غرب به همه مردم عالم رسید، این بود که جانشان مسخر سودای توسعه شد. پس این غوغای توسعه یک سلیقه و رأی و نظر نیست. برای توجیه آن به علم و منطق هم نمی‌توان و نباید متوسل شد. اکنون نصیب و حواله همه اقوام غیرغربی به توسعه است و حتی اگر می‌بینیم که کسانی با التهاب می‌خواهند اثبات کنند که دین و هنر و هر چه از خیرات در عالم وجود دارد برای توسعه و در خدمت توسعه است قصد دشمنی با دین و درهم ریختن بنیان آن را ندارند، بلکه به زبان نیست‌انگاری حرف می‌زنند، و این نیست‌انگاری بدی است که برای بشر هیچ پناه و پایگاهی جز خانه مصرف و مصلحت بینی‌های هر روزی باقی نگذاشته است.

بعضی روشنفکران یا منورالفکران کشورهای توسعه‌نیافته که کم و بیش عادات دینی را حفظ کرده‌اند اما با حقیقت و باطن دین انسی ندارند، می‌پندارند که اگر دین خود را در خدمت توسعه بدانند دین را عصری کرده و بزرگ شمرده و به دنیای مردم خدمت کرده‌اند و اگر این معنی به آنان گفته شود، متعجب و پریشان می‌شوند زیرا در نظر آنان چیزی مهم‌تر از گذران زندگی در جامعه‌ی جدید وجود ندارد و همه چیز را باید با این صورت زندگی سنجید. می‌گویند مگر در کجا و در چه وقت بشر از امکاناتی که در جامعه جدید دارد برخوردار بوده است. اگر ما عهدی را که در آن بشر بیش از هر وقت دیگر از آزادی و عدالت و بهداشت و آموزش برخوردار است، عهد نیست‌انگاری بدانیم، آزادی و علم را محکوم نکرده‌ایم و حکم به بازگشت به گذشته نداده‌ایم؟

طرح این پرسش حاکی از یک سوء تفاهم عمیق است. کسی نمی‌گوید توسعه و تکنولوژی را رها کنیم. مسأله بر سر رعایت مصلحت حقیقت و نجات تفکر است، یعنی تفکر تابع توسعه و مفاهیم نظیر آن نیست. اگر دین و اخلاق و عرفان برای توسعه است و باید بر وفق توسعه تفسیر شود، لابد در مقام توسعه یافتگی، دیگر به این‌ها هیچ نیازی نیست. معه‌ذا تفسیر دین بر وفق توسعه بیهوده و بلهوسانه نیست زیرا اولادین نمی‌گذارد خاطر آدمی منحصرأ به گذران معاش مشغول باشد و این حداقل موجب کندی کار توسعه می‌شود. ثانیاً دین واجب و حرام و حلال و مکروه و مندوب دارد و توسعه گرچه در ظاهر با قبول هیچ یک از این احکام منافات ندارد اما به هیچ قانون خارجی گردن نمی‌گذارد. بنابراین لازم است که احکام را تفسیر کنند و آخرت‌اندیشی و لوازم آن را در زمره خرافات قرار دهند و از دین طرد کنند و... اشاره کردیم که نیست‌انگاری صرف یک بیماری و عارضه اخلاقی نیست. نیست‌انگاری همه جا هست و به هر صورتی ظاهر می‌شود. به یک معنی می‌توان آغاز آن را به تفکر سوفسطائیان بازگرداند. نیچه گرچه نیست‌انگاری را تاریخ دویست سال آینده می‌دانست اما پیدایش آن را به زمانی نسبت می‌داد که با آن، عهد تراژدی یونانی



شود، در ستایش فضیلت داد سخن می دهند، اما اگر پرده برافتد، بوی باطنشان شهری را متعفن می کند. من که گاهی، به خصوص در سال های اخیر فتنه و آزمایش، در تنهایی خود احساس غربت می کردم و می شنیدم که بعضی از دنیاداران ظاهر ساز و فرصت طلبان ریاکار چه ها می کردند و می گفتند، به یاد دوستی دوستانی مثل آوینی می افتادم و خود را تسلی می دادم.

وقتی اشخاص از دنیا می روند، به پای میز داوری فرا خوانده می شوند. اما در اینجا هم، محکمه مردم درباره ایشان حکم می کند و این داوری بی مناسبت با داوری آنجا نیست. در تشییع پیکر پاک آوینی حکم دیگران را در مورد او دیدیم و شنیدیم. رحمت خدا بر او و آفرین بر پدر و مادری که او را پروردند و سلام و تسلیت به خانواده ای که در عزای این مظهر شرف نشسته اند و تحیت و تهنیت بر ایشان که دیدند خلقی در عزای عزیزشان شریک اند و می توانند درد مصیبت را با آنها تقسیم کنند.

متن:

از وقتی که داستایوسکی کتاب «جنایت و مکافات» را نوشت و نیچه تاریخ دو قرن آینده را تاریخ نیست انگاری خواند و وصفی درخشان از این تاریخ فراهم کرد، اروپا کم و بیش پی برد که در چه مرحله ای وارد شده و به کدام سومی رود و به کجای راه تاریخ خود رسیده است. اروپا تازه داشت تاریخ خود را می شناخت و سرتاسر روی زمین و گذشته اقوام را مسخر می کرد که آینده ای باطن نما فرا رویش گذاشته شد. در این آینه غرب می توانست عالمی را که در آن به سر می برد باز شناسد و احساس کند که در این عالم خدا غایب است و در جایی و عالمی که خدا غایب باشد، همه چیز مباح است. پس نیست انگاری با نیچه و داستایوسکی به وجود نیامد؛ این دو نیست انگار بزرگ، نیست انگاری را مشاهده کردند و دریافتند که عالیشان عالم نیست انگاری است. شاید حتی احساس کرده بودند که شب نیست انگاری که اروپا را فرا گرفته است، در همه روی زمین گسترده خواهد شد.

اکنون نیست انگاری یک عارضه ی فکری و فرهنگی یا انحراف اخلاقی و عقیدتی نیست، بلکه جلوه ای از جلوه های ذات تاریخ غربی است، و اگر چنین است، نیست انگاری با غرب پدید آمده است و تاریخ غرب و تاریخ نیست انگاری یکی است. متفکر بزرگی گفته است که نیست انگاری با اشتباه وجود و موجود پدید آمد. اگر این سخن درست باشد، از همان زمان که چشم ما موجود بین شد و بخصوص از زمان دکارت که هیبت و حیرت آغاز فلسفه، جایش را به شک دکارتی و (من فکر می کنم) داد، نیست انگاری اساس محکم خود را پیدا کرد.

کسانی که علم و عقل جدید و توسعه اجتماعی و اقتصادی را حق و کمال می دانند نمی پذیرند و نمی توانند بپذیرند که عقل، عقل نیست انگار باشد، و اگر نیست انگاری به علم جدید نسبت داده شود آن را عین جسارت و جهل و بی باکی و سخن یاهو تلقی می کنند، ولی آنکه آشنای نیست انگاری است درمی یابد که گرچه علم جدید را نمی توان با نیست انگاری یکی دانست، اما یکی از صورت های نیست انگاری اشتباه علم و عقل جدید و تجدد و توسعه با حق و حقیقت است. علم و عقل به جای خود درست است، اما میزان و ملاک حق نیست. تا قرن هفدهم، هنوز ماهیت نیست انگاری آشکار نشده بود. در این قرن هم اروپا می پنداشت که با علم و عقل خود زمین را بهشت خواهد کرد، و چون این عقل و علم صورتی از قدرت بود و همه چیز با آن دگرگون می شد و زیر نظر بشر، یعنی در تحت ضابطه ی او در می آمد، آسان نبود که کسی از نیست انگاری دم بزند. اگر دیدرو و مارکی دوساد اشاراتی دارند، این اشارات در زمره یافته هایی است که برای معاصرانشان معنی چندان روشنی نداشته است. حتی اگر از آنها در باب خرد و آزاداندیشی پرسشی می شد، پاسخشان به گوش اهل زمان چندان بیگانه نبود. حتی یک قرن بعد، وقتی نیچه خرد را (پتیاره) خواند،

بسیاری کسان آشفته شدند. داستایوسکی چون فیلسوف نبود در باب ماهیت عقل چیزی نگفت و اگر پتیارگانی که در آثار او وصف شده اند عقل بورژوازی را خوار می شمردند و به هیچ می گیرند، معمولاً کسی این را به حساب رای و نظر نویسنده در باب تاریخ جدید نمی گذارد.

قرن هجدهم قرن منورالفکری، آزاداندیشی و عصر عقل و ترقی بود. در این عهد، بشر خود را موجودی می دید که قادر به کفالت همه امور خویش است و به قدرتی بیرون از خود بستگی و نیاز ندارد. این بشر، بشر پرومته ای و فاوستی بود که علم جدید و سیاست جدید و فرهنگ جدید با وجود او تأسیس شده بود. او در ضمن آزمایش قدرت خود به تدریج درمی یافت که به خود بستن الوهیت، کاری خطیر است. اوگوست کنت و مارکس گرچه چیزی از نیست انگاری نمی دانستند، اما هر دو به نحوی در مقابل منورالفکری قرن هجدهم موضع گرفتند، و کی پرکارد فکر می کرد که در عصر ما پیشرفت دانش موجب غفلت از آگزیستانس و حقیقت وجود بشر شده است. او می خواست بشر معنی آگزیستانس و حیات دینی را به یاد آورد

یکی از آثار و ظهورات نیست انگاری بی پروایی است، یعنی از حق پروا نداشتن و پروای حق نداشتن. خلاصه این که اگر کسی مهلکه را نشناسد و خود را به هلاکت افکند از نیست انگاری نگذشته است.

و بیازماید. کی پرکارد خود را تنها و غریب و مهجور می دانست، اما داستایوسکی و نیچه و بخصوص فیلسوف آلمانی، خود را نیست انگارانی در عالم نیست انگاری یافتند. مقصود این نیست که آن ها با عالم نیست انگاری سازگاری و موافقت داشتند، بلکه اعماق و خفایای این عالم را بهتر می شناختند و خود را بیرون از عالم نیست انگاری و مبرا از آن نمی دانستند. نیچه می دید که برهوت گسترش می یابد، اما خود را صنوبری که در برهوت رسته و سر به آسمان کشیده است نمی دانست. شاید برای کی پرکارد یک موهبت و پناه بود که خود را فرید و مستثنی می دانست (یاسپرس، نیچه را هم مستثنی دانسته است)، زیرا

در بحبوحه فتنه به سر بردن، تحمل بسیار می خواهد و همه کس تاب این آزمایش را ندارد، چنانچه نیچه هم تاب نیاورد و کارش به تیمارستان کشید.

این نکته را از آن جهت متذکر شدم که خواننده بداند درک نیست انگاری کار سهلی نیست و اگر نیست انگاری بد فهمیده می شود یا اصلاً آن را نمی فهمند و ساخته و پرداخته بعضی از اهل فلسفه می دانند، گناهی ندارند. نیست انگاری را با حرف و گفت و آموزش نمی توان دریافت بلکه باید آن را به نحوی آزمود. به صرف این که کسی علم و فضل فراهم کند در نمی یابد که نیست انگاری چیست و بخصوص در عهد ما میان مردم کشورهای در حال توسعه آشنایی با نیست انگاری دشوارتر است؛ زیرا این هادرد را از نزدیک احساس نکرده اند و تنها راهی که در تصورشان می گنجد، راهی است که به سوی غرب و اندیشه توسعه که از آن جا آمده است می رود. در این شرایط اگر کسی چیزی از نیست انگاری دریابد و بگوید، سخنش خریدار ندارد. وقتی گروه هایی از مردم آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین هنوز در حسرت غربی شدن و توسعه ی اقتصادی می سوزند بدون این که همت رفتن در راه دشوار علم و توسعه را داشته باشند، چگونه می توان به آن ها گفت که تاریخ غرب تاریخ نیست انگاری است؟ کسی که چنین چیزی بگوید و وجوب وجود تکنیک را نپذیرد، او را یا به نادانی نسبت می دهند یا مغرض و فاشیست و مخالف ترقی و تجدد و آزادی و علم و عقل می شناسند. به این جهت، حتی در این جا که انقلاب اسلامی روی داده است، بعضی از روشنفکران مسلمان کوشش بسیار می کنند که به همگان بقبولانند که اسلام دین توسعه است. توسعه به عنوان یک امر تاریخی که اخیراً پدید آمده و به همه مناطق عالم و به اقوام دارای فرهنگ ها و دین های مختلف تعلق پیدا کرده است، هر چه باشد، سر و کار و نسبت خاص با اسلام ندارد و اگر داشت، می بایست آورده مسلمانان باشد و آنان آن را در همه جا بگسترانند. مقصود این نیست که اسلام ما را سفارش به اعراض از توسعه کرده است. ما باید بگذاریم سیاستمداران و کارشناسان اجتماعی اقتصادی کار خود را بکنند. رد و انکار توسعه نیز هیچ وجهی ندارد. منتهی، تصور و اندیشه توسعه میزان و ملاک نیست و همه چیز با آن سنجیده نمی شود، و در جایی اگر سنجیده شود، نشانه ی آن است که در آن جا تفکر و آزادی یافت نمی شود. من مثل صاحب نظری که می گفت بشر اکنون در شرایط اضطراری اکل میته قرار دارد و ناچار باید به دنبال توسعه برود، هر چند که وضع اضطراری را می پذیرم، توسعه را اکل میته نمی دانم. فکر توسعه اگر دل و جان و روح ما را مسخر نکند چیز بدی نیست، و اگر مسخر کرد

شهید آوینی نوشته «آغازی بر یک پایان» را با تذکر حضور در دنیای جدید آغاز کرده است. دنیایی که پیش از آنکه ما اختیار و اراده‌ای در ساختن آن داشته باشیم پیرامون ما وجود یافته و اقتضائاتش را بر ما تحمیل کرده است. جهانی که آدم پس از تولد با آن روبه‌رو می‌شود نیز از اول چنین بوده است؛ پا گذاشتن در دنیایی که بدون انتخاب به آن آمده‌ایم. اما تفاوت ظریفی میان این دو روش ورود هست و اتفاقاً این تشبیه به خدا و خود را به جای خدا نشان دادن و مبنای کار عالم و آدم را تغییر دادن تصادفی نبوده است. محمد رکن‌آبادی که با روحیات و نگاه شهید آوینی مأنوس و با زوایای فکری او کاملاً آشناست، تحلیلی بر مطلب «آغازی بر یک پایان» به رشته تحریر درآورده است که در زیر می‌خوانید.

نگاهی به جایگاه انسان در دنیای جدید از منظر شهید آوینی
محمد رکن‌آبادی

حیوانی ناطق در جست‌وجوی بهشت زمینی...

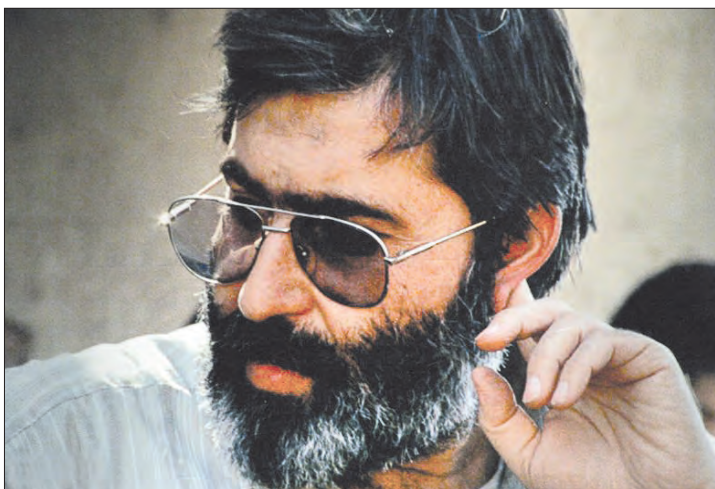
هر چه پیچیده‌تر برای تمتع از حیات به هر قیمت ممکن. در چنین دنیایی اگر مسیح نیز بار دیگر ظهور کند و تمام هم خود را مصروف این مهم که گفتیم نکند، می‌خواهد باشد یا نباشد. قبله بشر مدت‌هاست که عوض شده است و در این قبله جدید «رب‌النوع» تمتع است که پرستیده می‌شود، اما به محض آنکه پای غایات دیگری در میان باشد. لامحاله همه این پیشرفت‌ها بی اعتبار و بی معنی می‌شود، همچنان‌که با رنسانس، حقیقت در محاق رفت و از گردونه توجه خارج شد و قطعیت علوم طبیعی جای آن را گرفت.

به ابتدای سخن بازگردیم: و از سوی دیگر، وضع انسان امروز بی شباهت به وضع «ترومن» در فیلم «نمایش ترومن» نیست. ترومن از ابتدای تولد تحت نظر کارگردان و در مقابل دوربین‌هایی قرار گرفته است که یکایک اعمال و اقوال و حالات او را زیر نظر دارند و نوعی با جعل حوادث و اتفاقاتی که او آنها را کاملاً طبیعی می‌انگارد، سیر زندگی او را مشخص می‌سازند. او در اتمسفری می‌زید که به هیچ وجه امکان احاطه یافتن بر آن و شناخت جهان پیرامون خویش را ندارد، یا بهتر بگوییم این امکان از او سلب شده است. آنچه کارگردان و عوامل فیلم می‌خواهند، در حکم «وحی منزل» است و تردید در آن دیوانگی است و از این رو تحقیر خردکننده و آزاردهنده‌ای که بر جان ترومن مستولی است، هرگز او را آزار نمی‌دهد، چون از واقعه خبر ندارد. و با این همه، اگر کسی از حقیقت ماجرا باخبر باشد و بخواهد قواعد مورد نظر کارگردان را درهم بریزد و حجابی را که میان ترومن و جهان واقعی حائل است با آگاه کردن او ببرد، از این عالم اخراج می‌شود.

چرا چنین است؟ امروزه زندگی بشر مقارن با عادات پیچیده‌ای است که موافق طبع اولیه اوست و به همین جهت دوست ندارد این وضع را درهم بشکند و از وضعی که در آن است بگریزد. اجازه خروج از اتمسفری که انسان امروز را دربرگرفته است به او داده نمی‌شود و این کار با نهایت دقت و هوشیاری انجام می‌شود؛ او چنان تربیت می‌شود تا بیانگارد که دنیایی جز آنچه او در آن می‌زید وجود ندارد و از این بدتر، هیچ دنیای دیگری جز آنچه که او اکنون در آن

از این غفلت، تغییر نگاه او به دنیاست و نه بالا رفتن میزان اطلاعاتش. شاید در هیچ دوره‌ای از دوران حیات بشر بر روی زمین، اطلاعات بشر از طبیعت و پیرامون آن تا این حد زیاد نبوده است، اما در عین حال در هیچ زمانی معرفت او نسبت به مسائلی که به مقتضای زندگی در زمین با آنها روبه‌روست نیز تا این حد اندک نبوده است. ادراک بشر جدید با غایات مورد نظر او تناسبی عجیب دارد و علی‌رغم آنکه از بحث دور می‌افتیم، اما ملاک و میزان و مناط تشخیص بشر امروز برای پیش‌رفته بودن نیز همین است؛ دست‌یابی به تکنولوژی

آغاز و پایان یک تمدن که اکنون برگرد عالم و آدم چنبره زده است با انسان است، انسانی آن چنان که گفته شد. او به جای اینکه تلاش کند تا به آسمان برسد و مقام خلیفه‌اللهی را از آن خود کند، راه آسان‌تر را برگزیده است.



اگر زمانی دست بردن در کار خلقت امری بعید جلوه می‌کرد، امروز ما در جهانی زندگی می‌کنیم که اخبار کلونینگ شبیه‌سازی انسان و «آفریدن» انسان‌های دست‌ساخت بشر بحث رایج بسیاری از مجامع علمی است. مهندسی ژنتیک امکان انتخاب نوع و شکل و شمایل کودک آینده را برای انسان محقق ساخته است و دور نیست که آفرینش انسان‌ها به امری سفارشی شبیه آنچه در کار و بار تجارت با آن مأنوسیم تبدیل شود. این سیر تصادفاً به اینجا نرسیده است و بنابراین موضع‌گیری اخلاقی در برابر آن هم بیشتر نشان یک انفعال است تا دلسوزی، هر چند، مردمان عادی که گناهی ندارند.

سیر جدایی بشر از غایات حقیقی خویش و روی آوردن به غایات (بشر - خدای) جدید آن چنان بطلی و آهسته بوده است که جز نخبگان متوجه این دورافتادگی نشده‌اند و از این میان نیز، جز جماعتی معدود، بقیه به نفع خدای جدید کنار رفته‌اند و با انتخاب، به این شرایط تن داده‌اند تا تمدنی حاصل شود که در آن، طبیعت و آنچه در آن است، بی‌ملاحظه در اختیار بشری قرار گیرد که سودای آفرینش بهشت در زمین و جاودانه شدن در آن را دارد. در این گردونه که در آن بشر به خدایی برنشته، سال‌هاست که مقوله‌هایی از قبیل اخلاق قربانی شده و از میان رفته‌اند و اکنون نیز در مواجهه با طبیعی‌ترین ثمرات پدید آمدن چنین دنیایی، به مرده اخلاق

است که لگد زده می‌شود تا بلکه گرهی از کار فروبسته انسان بگشاید و نمی‌گشاید. آغاز و پایان یک تمدن که اکنون برگرد عالم و آدم چنبره زده است با انسان است، انسانی آن چنان که گفته شد. او به جای اینکه تلاش کند تا به آسمان برسد و مقام خلیفه‌اللهی را از آن خود کند، راه آسان‌تر را برگزیده است؛ آسمانی انتزاع کرده و خود را به خدایی آن متصف داشته است و از آن بدتر این که پس از مدتی امر بر خود او نیز مشتبه شده است. او چنان در غفلت فرو رفته که حتی از غفلت خویش نیز غافل شده است و دایره ادراکش نیز متناسب با عالمش تنگ و بسته شده است و به جایی رسیده است که زیاد شدن دامنه دانسته‌هایش هیچ کمکی به حل مشکلات حقیقی او نمی‌کند. او نمی‌داند لازمه‌هایی

است. شاید این دگرگونی در مرحله‌ای همه چیز، و حتی آزادی محدود در حدود تکنیک را نیز نابود کند. اکنون امکان‌های عالم تکنیک دیگر نامحدود نیست، بلکه به حداقل رسیده است و کسی که محبوس در این حداقل امکان‌ها باشد آزادیش موهوم است.

معمولاً وقتی از نیست‌انگاری سخن گفته می‌شود، کسانی می‌پندارند که باید چهره‌ی زشت و کریهش چشم‌ها را بیازارد و همه را از خود بیزار سازد. به این جهت شهید آوینی می‌نویسد: (نباید انتظار داشت که دجال در صورتی ظاهر شود که همه بشناسندش. صفت ذاتی دجال آن است که تشبه به حق می‌کند و جهان را به فتنه می‌کشد. اگر از پیشانی او شاخی برمی‌آمد و یا بر پشتش دمی می‌رست که فتنه‌ای در نمی‌گرفت.)

می‌گویند هر تار موی خر دجال هزار ساز می‌زند و اگر جز این بود کسی به او نگاه نمی‌کرد. عالم نیست‌انگاری هم چون جلوه دارد و ما را به خود می‌خواند و به سوی خود می‌کشد، یا درست بگوییم، چون ما تعلقی به آن داریم و در آن به سر می‌بریم، نباید مورد چون و چرا قرار گیرد. در این عالم همه چیز باید در جهت نیست‌انگاری باشد. شهید آوینی معتقد بود که (وقتی دین در ذیل نیهیلیسم علمی و نظم‌یافته جدید معنی می‌شود در حوزه مسیحیت، پروتستان‌تیسیم زاییده می‌شود و در حوزه‌ی اسلام دعاوی متعددی را نتیجه می‌دهد که این روزها با منظم‌ترین آن‌ها روبرو شده‌ایم.) (صفحه ۱۱۳) لازم نیست که نیست‌انگاری تیغ بردارد و به دین و معرفت و حقیقت حمله کند. اگر بشود این همه را از جوهر و باطن حقیقت خود جدا کرد، توسعه و بسط نیست‌انگاری آسان‌تر و سریع‌تر صورت می‌گیرد.

منتهی این نیست‌انگاری، انفعالی‌ترین صورت نیست‌انگاری است و با عهد و وضع فلک‌زدگی ملازم دارد. شهید آوینی نوشته است: (جهان نیهیلیستی جهانی موهوم و تهی از راز و پیچیدگی است و این لازمه نیست‌انگاری است. این میل همگانی که می‌خواهد همه جهان را چون یک سیستم مکانیکی بگرد نیز ناشی از همین جاست.) (صفحه ۱۱۸) در تلقی مکانیکی عالم جایی برای سر و راز نیست و دین وسیله‌ای است در خدمت معاش و مصالح زندگی. توسعه‌ی اجتماعی اقتصادی و فلسفه نیز باید در جهت قرار گیرد که خدمتگزار قدرت غالب عصر باشد. توجه کنیم که وقتی از نیست‌انگاری موجود سخن به میان می‌آید، آن را با نیست‌انگاری فعال پایان قرن نوزدهم اشتباه نکنیم. نیست‌انگاری کنونی نیست‌انگاری منفعل است اما دامنه انتشارش چنان وسعت گرفته است که مشکل بتوان گوشه دورافتاده‌ای از زمین را سراغ گرفت که غبار نیست‌انگاری بر در و دیوارش ننشسته باشد.

آوینی این معنی را می‌دانست و می‌دید و به این جهت هر چه می‌نوشت نشانه‌ای از یاد نیست‌انگاری در آن بود. اگر از من پرسند که چه چیز مایه بزرگی آوینی بود می‌گویم ایمان پاک و دل صاف و بی‌کدورت، و بصیرتی که با آن می‌توانست باطن عالم کنونی را بشناسد و به نسبتی که بشر با آن دارد تذکر یابد، و البته این تذکر شجاعت و استعداد شهادت را در او بیشتر کرده بود. شاید خواننده دل‌آگاه با خواندن مقاله (آخرین دوران رنج) می‌توانست پی ببرد که نویسنده آن چه انسی با مرگ پیدا کرده و تا چه اندازه مستعد شهادت شده است. من او را یک شهید زنده می‌دیدم و می‌خواستم بماند به این جهت هرگز فکر نکردم که دریغ‌گوی او خواهم شد، ولی دریغ، من شدم آخر دریغ‌گوی آوینی. نیهیلیسم را نیست‌انگاری ترجمه کرده‌ایم اما گاهی مراد از آن (نیست‌یابی) است نه (نیست‌انگاری). نیهیلیست حقیقت وجود را نیست می‌یابد، نه این که وجود را وجود بیابد و آن را نیست انگارد. اما چون این یافته، یافته حجاب و تلقی موهوم است، نیست‌انگاری تعبیری رسا به نظر می‌آید. ■



بستگی است اما بشر در ذات خود بسته‌ی حق است و آزادی حقیقی او در این بستگی است:

خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد که بستگان کمند تو رستگاراند آیا بشر می‌تواند از این بستگی رها شود؟ نیست‌انگاری در حقیقت گسستن از این بستگی و انکار آن است. اگر بشر می‌توانست این علاقه را قطع کند و به مقام خدایی برسد (که البته پروای آن را همواره به نحو استعدادی

نیهیلیسم را نیست‌انگاری ترجمه کرده‌ایم اما گاهی مراد از آن (نیست‌یابی) است نه (نیست‌انگاری). نیهیلیست حقیقت وجود را نیست می‌یابد، نه این که وجود را وجود بیابد و آن را نیست انگارد. اما چون این یافته، یافته حجاب و تلقی موهوم است، نیست‌انگاری تعبیری رسا به نظر می‌آید.

در سر داشته است و اکنون در عالم جدید این پروا به صورت داعیه در آمده است)، شاید می‌توانستیم بگوییم که آزاد شده است. اما این سودا، سودای محال است.

می‌گویند آزادی بشر آزادی خدایی نیست، بلکه محدود به حدود بشری است. اما بشر باید بسته چیزی باشد تا حدود، معنی پیدا کند و بتواند حدود را مراعات کند. وقتی افق وجود بسته می‌شود، حدود درهم می‌ریزد و بستگی به چیزها و موجودات پراکنده و قطع علاقه از آنها، آزادی نامیده می‌شود. این بستگی در دوره جدید مخصوصاً از آن جهت موجه است که بسته به تکنیک است و عالم و زندگی بشر با آن دگرگون شده

نیست‌انگار مرگ را نمی‌بیند که از آن بترسد یا نترسد. به این جهت ممکن است به آسانی آدم بکشد یا خود را در ورطه هلاکت اندازد. نیست‌انگار شجاع نیست و شجاعت را نمی‌شناسد. او اصلاً به فضائل و به واجب و مباح کاری ندارد. به این جهت نمی‌توان بی‌باکی او را فائق آمدن بر ترس و وا همه دانست. او نمی‌داند که چه می‌کند و کارهایش از روی اختیار نیست. وقتی بنیان عقلانیت غرب متزلزل نشده بود، بر زمین و زمان قانون مسلط بود و حکم آن در همه جا و بر همه چیز و همه کس روان بود و همه از آن متابعت می‌کردند. اکنون که عقلانیت دچار تزلزل شده است، رجوع به عقل و منورالفکری و پناه بردن به آن بی‌وجه و بی‌مورد است. آوینی درست می‌گفت که (اژدهای قدرت از طریق یک ترس موهوم بر جان مردمان مسلط است... ترس از مرگ بزرگ‌ترین ضعف بشر است و اژدهای قدرت که همان شیطان اساطیری است، حاکمیت خویش را بر ضعف‌های بشر بنیاد نهاده است و از همه بیشتر بر ترس از مرگ...)

غلبه و تحکیم و دوام غلبه را با ترس مغلوب از مرگ بیان می‌کرد ولی به نظر او آن ترس عین وجود تاریخی بشر بود. هگل هم بی‌آنکه از نیست‌انگاری نام ببرد تاریخ آن را باز می‌گفت. اما ارنست یونگر (نظارت اژدهای ترس را حتی تا مخفی‌ترین روابط انسان‌ها با یکدیگر گسترش داد). فکر می‌کرد که (طلسم این دیو، نخست با غلبه بر ترس از مرگ می‌شکند و سپس با عشق). اصلاً عشق و مرگ هم‌خانه‌اند و آنکه اهل مهر و دوستی است با مرگ هم انس دارد. به نظر یونگر که شهید آوینی نیز با لحن تأیید، آن را نقل می‌کند (هم عشق و هم نترسیدن از مرگ انسان را از خودبنیادی و لوازم آن که عجب و کبر است می‌راند.) (توجه کنیم که این

ترس و عشق، ترس و عشقی نیست که در روانشناسی از آن بحث می‌کنند. ترسی که در زوایای روح و زندگی بشر نفوذ می‌کند ترس روانشناسی و متعلق به وجود فردی و جمعی آدمیان نیست. این ترس، ترس رها شدن در فضای ظلمانی است، رها شدن در عالمی است که بشر در آن، جای خود را نمی‌داند و با هیچ چیز پیوند و نسبت ندارد. بر این ترس با حرف و گفتارهای معمولی نمی‌توان فائق آمد و از تهدید لفظی و عملی قدرت ناشی نشده است که با لفظ و تلقین بتوان آن را از بین برد. اتفاقاً در بحبوحه این ترس، آدمی چه بسا که از قدرت و آزادی خود بسیار بگوید و نداند که وجودش مسخر چیست و اختیارش به دست کیست. بشر در نیست‌انگاری از خانه‌ی حقیقت خود بیرون شده است و تا به این خانه باز نگردد از نیست‌انگاری آزاد نمی‌شود. اژدهای قدرت هم صرف قدرت سیاسی نیست بلکه قدرت شیطانی است، قدرت عنانیت است، قدرتی است که هم آن که می‌ترسند و هم آن که می‌ترسد، طالب آند و به این جهت هر دو فریق باهم‌اند و در یک عالم به سر می‌برند و لازم و ملزوم یکدیگراند و گاهی معلوم نیست که کدام می‌ترسد و کدام می‌ترسند. ترس همه جا هست و امید هیچ جا نیست.

قبلاً اشاره کردیم که نیست‌انگاری با آزادی و نظم عالم جدید مناسبت دارد. اکنون در نوشته آوینی می‌خوانیم که (نظم نیهیلیستی در صورت تکنوکراسی اختیار و آزادی بشر را یکسره انکار کرده است... اما از آن جا که نحوی اتوماتیزم اخلاقی نیز متناسب با این وضع سیطره یافته است، بشر، خود از این معنی غافل است و در نظام یافته‌ترین صورت از یک توهم نیهیلیستی خود را آزاد می‌انگارد...) (صفحه ۱۱۱)

می‌گویند با آنچه شما آن را نیست‌انگاری می‌نامید آزادی به وجود آمده است و آزادی مخصوصاً در عالمی وجود دارد که آن را به نیهیلیسم نسبت می‌دهید. پس چگونه نظم نیهیلیستی اختیار و آزادی بشر را یکسره انکار کرده است؟ آزادی در مقابل

کتاب «رستاخیز جان» نوشته شهید سید مرتضی آوینی، حاوی نکات مهمی درباره «ادبیات آزاد یا متعهد؟، رمان و انقلاب اسلامی، آزادی قلم، رستاخیز جسم و رستاخیز جان، زبان و فضا، یادداشتی ناتمام در باب هویت و حقیقت انسان، چرا روشنفکران مورد اتهام هستند؟، فرهنگ یا فرهنگ توسعه؟، ویدئو در برابر رستاخیز تاریخی انسان، تکرار مکررات، انفجار اطلاعات، آیا تئاتر زنده می ماند؟ و منشور تجدید عهد هنر» است که عصاره تاملات آوینی درباره جریانات پیرامونش را در بر دارد. در مقاله حاضر علی رضا حجت کمری، نویسنده و از همکاران شهید آوینی، به بررسی موضوع «نسبت ادبیات و انقلاب اسلامی در تفکر شهید آوینی» می پردازد.

نسبت ادبیات و انقلاب اسلامی در تفکر شهید آوینی

علی رضا حجت کمری

اسوه ادبیات انقلاب...

۱) نقد و بررسی آثار و جریان های هنری و ادبی که در این گونه نوشته ها او از موضع آگاهی، دینداری و دردمندی سخن می گوید و در لابه لای مطالب، اضلاع فکری خودش را نیز ترسیم می کند.

۲) نوشته هایی که غالباً یا مستقلاً نمودی از آراء و آفاق فکری او هستند و صبغه نظریه پردازی در آنها بارز و غالب است. مسأله مهمی که در این نوع نوشته ها وجود دارد و قابل درنگ است آن است که روش ارائه مباحث او، شیوه مرسوم مؤلفان و مترجمان و تحلیل گران نیست. (حتی گاه به این شیوه ها طعنه وار انتقاد کرده است از جمله در بحث از تهاجم فرهنگی). می توان گفت هم در مبانی فکری و آراء شخصی و هم در طراز طرح و شیوه ارائه آنها، پیرو و متأثر وضع غالب و جاری نبوده است، با این حال می توان شگرد او را تا حدودی به شیوه اهل فلسفه و حکمت مانند دانست و به گمان من این موضوعی قابل توجه است.

۳) دسته دیگر آثار مکتوب آوینی، نوشته های خلاق ادبی اوست؛ از قبیل گزارش ها، یادواره ها، قطعات ادبی و نشرهای ضمیمه روایت فتح و امثال آن. در همه این نوشته ها ماده شعری حضوری پررنگ و جدی دارد و این نشانه و دلیل دل بستگی او به شعر به عنوان مصداق و معرف تام ادبیات است. آن ادبیاتی که هنوز از عالم اجمال (مأثورات دینی) به عالم تفصیل (حیات بشری و تقرب به دعوات شیطانی) هبوط نکرده است. این نوشته ها را نیز از جهاتی چند می توان مورد مذاقه قرار داد که به چند جنبه آن اشاره می کنم:

الف: آوینی اگر چه قافیه اندیش نیست و به صرف صورت کلام، مجرد از معنا، دل بستگی ادیبانه (به معنی امروزی) ندارد، در کاربرد واژه ها و تعابیر، دقتی در حد وسواس از خود نشان می دهد و به دلالت و معنی راستین (و نه شایع) کلمات اهتمام جدی می ورزد. مثلاً در جایی، تعبیر (رسالت ادبیات) را از این جهت که کلمه رسالت را مختص امر انبیاء مرسل می داند، مورد نقد قرار می دهد، و البته بعد اضافه می کند که شاید در عصر تعمیم رسالت، این اشکال مضحک به نظر برسد (خود این نقد و ایضاح بر آن هم شایسته توجه است).

و ایضاح بر آن هم شایسته توجه است). یادار بحث از (آزادی قلم) و (فرار مغزها) اشارت دارد به نارسایی این تعبیرات و مبنای فکری وضع کنندگان آنها که بر اساس اعتقاد به اصالت ابزار، در عصر سیطره تکنولوژی، این کلمات وضع و جعل شده است و شأن انسانی البته به معنی خلیفه الهی آن مورد فراموشی و بی اعتنائی قرار گرفته است. در جای دیگری نیز گفته است «وقتی کلمه دچار (شیبی) یت می شود، به انجماد می رسد و راکد می ماند»؛ از این منظر، کلمه ایشان را که در گفته های تلویزیونی بعد از جنگ به فراوانی استعمال می شود، مورد نقد قرار داده است.

ب: توجه به مواردی از این دست که در نوشته های آوینی فراوان

شدن) به مرور از آن حقیقتی که امام (ره) فرارویمان به تصویر کشید و شهدا در راه آن به مقصد رسیدند و بزرگی چون آوینی خود دلیل آن حقیقت و گواه آن راه بود، دور می شویم و در میان خانه (صاحب خانه) را گم می کنیم.

این نکته را به خلاف آمد عادت باید بگویم که غرض از ذکر نام و یاد رفتگان - گرچه آوینی را نمی باید از این شمار به حساب آورد و او هست چون شهید است و بزرگانی که در این سال ها به عناوین گوناگون باب شده، صرف انجام یک برنامه مناسبتی و تشریفاتی نیست، که غرض از مجلس ذکر و یادمان و یادواره، آن است که حاضران با عاده کرده ها و گفته های صاحب مجلس خود را از گرد و زنگار زمانه بپیرایند و با یاد آنچه مرور زمان از خاطر ایشان زدوده و از دیده هایشان دور کرده، به خود رجوع کنند و خویشتن خود، باز شناسند.

آوینی اگر چه قافیه اندیش نیست و به صرف صورت کلام، مجرد از معنا دل بستگی ادیبانه (به معنی امروزی) ندارد، در کاربرد واژه ها و تعابیر، دقتی در حد وسواس از خود نشان می دهد و به دلالت و معنی راستین (و نه شایع) کلمات اهتمام جدی می ورزد. مثلاً در جایی، تعبیر (رسالت ادبیات) را از این جهت که کلمه رسالت را مختص امر انبیاء مرسل می داند، مورد نقد قرار می دهد، و البته بعد اضافه می کند که شاید در عصر تعمیم رسالت، این اشکال مضحک به نظر برسد (خود این نقد و ایضاح بر آن هم شایسته توجه است).

دغدغه های آوینی نظریه پرداز

اینک که سخن ما به نام و یاد او متبرک شده است، می خواهیم از نگاه و زبان خودم، فقط به وجهی از وجوه فکری شهید آوینی (براساس آنچه که در برخی از نوشته های او در مجموعه «رستاخیز جان» بدست می آید) بپردازم. این که تاکید می کنم از نگاه و زبان خودم، به این دلیل است که یقین ندارم آنچه می گویم، درباره او عین صواب باشد. بخش اول سخن من به این موضوع اختصاص دارد و در بخش دوم به موضوع پیشنهادی، یعنی نسبت ادبیات و انقلاب در آرای او خواهیم پرداخت. در یک عبارت کوتاه آنچه می تواند برای من شناسای آوینی باشد، این است که او (مثالاً متفکر و نظریه پرداز هنر و ادبیات انقلاب اسلامی) است. می توان آثار مکتوب او را در یک دسته بندی کلی بر سه قسم تقسیم کرد:

ارادتمندان شهید فرزانه، جاویدان یاد سیدمرتضی آوینی مقرر فرمودند و بنده را مکلف کردند که راجع به مقوله ادبیات و نسبت آن با انقلاب اسلامی (یا ادبیات انقلاب اسلامی، که یکی از دلمشغولی ها، بلکه دغدغه های صاحب این جریده بوده است، به قدر امکان سخن بگویم و هم آنچه یادکرد آن شهید و الامقام اقتضا می کند، به طرح نکاتی بپردازم. به طور مقدمه فاش می گویم و اعتراف می کنم، که خود را شایسته انجام این تعهد نمی دیدم و نمی بینم. تصور من این است که گرچه شهید آوینی در سال های حضورش در حوزه هنری معرض مشاهده گاه به گاه و دور و نزدیک، بسیاری چون من بوده است؛ اما حالا پس از طی شدن این سال ها و پس از شهادت او، معلوم می شود که او فراتر از وضع متعارف پیرامون و زمان و مکان محیط خودش، افق هایی را دیده و در نور دیده بود که اکنون پس از یک دهه، اندک اندک، به چشم امثال ما مه آلود و مبهم دیده و آشکار می شود. این حرف ظاهراً ممکن است برای گوینده اش نوعی شکسته نفسی یا تواضع مفرط به نظر آید، یا نوعی مدح و مداهنه اغراق آمیز برای او. اما واقعیت این است که شخصیت وجودی آوینی (ونه شخص او) با همه وجوه و ابعاد که در او بود و بیش و کم در آثار بر جای مانده اش متجلی است شاید حتی برای اطرافیان ش شناخته شده نباشد، چه رسد به این زمان و زمانه و اکنون حال ما که در دوران شتابنده خود از مرکز ثقل و عطف این مقطع تاریخی (یعنی انقلاب اسلامی) دانسته یا نادانسته در حال گریز و گذریم و (زمان زدگی اکنون گرایی) و (عادت) حتی در عبادت و (در پيله و پوسته خودبودگی - خود



خاک و لقمه‌ای نان حادث شده باشد. ریشه اختلاف در جایی دیگر است.

شاید به این ترتیب معلوم شده باشد که چرا او ظاهراً شبیه کسانی که کوچک‌ترین اطلاعاتی از وضعی که در آن قرار گرفته‌اند ندارند، باز هم بی‌محبا و بدون ملاحظه، آرمان‌های روزهای اول انقلاب را تکرار می‌کند و سخن از فروریختن بنیان‌های تمدن غرب می‌گوید و رسیدن به توسعه اقتصادی و دموکراسی و رفاه اجتماعی و تکنولوژی را درست در ابتدای خیز برداشتن همه‌جانبه عناصر نظام برای رسیدن به آنها و در حالی که به این مجموعه به مثابه ثابتات و اصول اصلی انقلاب نگریسته می‌شود تناقض‌های نهفته در باطن تمدن تکنولوژیک غرب می‌داند. او متوجه اصلی شده است که با وجود آن همه اصول ظاهراً خدشه‌ناپذیر دنیایی که در آنیم رنگ می‌بازد و سیاست و اقتصاد و دیگر عرصه‌ها و کاروبار آنها، مادامی که به این معنا توجه نکند به یک بازی بزرگ تنازع بقا تبدیل می‌شود.

از دیدگاه منشاء گرفته از دین، وجود امام را تجسمی از انسان کاملی خواهیم یافت که مصداق خلیفه الله است. دست او دست خدا و اراده او، اراده خداست و از آن پس، این جهان است که منتظر اراده او می‌ماند تا چه مراد می‌کند. کسی که این نسبت را در نیاید و با وجودی این چنین، نسبتی را که با دیگران دارد، برقرار کند امام را آن چنان که غربی‌ها می‌گویند،

شهید آوینی به ما می‌گوید که بشر غربی، اکنون در آخرین منازل سیری که در پیش گرفته است، به حقیقت این تعریف از انسان که حیوانی ناطق است واقف شده است و مفری می‌جوید تا خود را محفوظ دارد و آن را نمی‌یابد.

بنیادگرایی رادیکال، تندرو خواهد یافت که بدون ملاحظه زمانه‌ای که در آن زندگی می‌کند، در مقابل همه عالم ایستاده است و گردن‌کشی می‌کند، و این تلقی همان است که لاقط مردم ایران در خلال سال‌های جنگ با آن نا آشنا نبودند. شهید آوینی ذات غربی را که امروزه بر سراسر سیاره خاکی گسترش یافته و همه را به نفس کشیدن در هوای خود ناگزیر ساخته است، موجودی می‌داند که برای زنده ماندن خویش، فرهنگ خود را که در صورت ابزار اتوماتیک و تکنولوژیک جلوه‌گر شده است، صادر کرده است و در خانه‌ای ظاهراً امن که در سایه تغییر نسبت آدمیان و به تبع نفوذ این ابزار حاکم شده، باطن خود را از انظار پنهان داشته است. باطن این تمدن هم چیزی نیست جز حرص سیری‌ناپذیر بر غلبه مسرفانه بر طبیعت به هر قیمت ممکن. از جمله این قیمت‌ها نیز حذف و عدم شأن و منزلت و کرامت انسان است. انسان در این تمدن، حیوان ناطقی است که در جست‌وجوی بهشت زمینی و تحقق آن در همین دنیا است، بدون این که بداند چنین چیزی میسر نیست و نهایتاً این سیر به آنجا خواهد رسید که خود انسان را نیز به نفع تکنولوژی مصادره کند. اتفاقی که اکنون روی داده است.

شهید آوینی به ما می‌گوید که بشر غربی، اکنون در آخرین منازل سیری که در پیش گرفته است، به حقیقت این تعریف از انسان که حیوانی ناطق است واقف شده است و مفری می‌جوید تا خود را محفوظ دارد و آن را نمی‌یابد. ■

بوده است. در پناه این امنیت خاطر است که می‌خواهد به کار دنیای خویش بپردازد. پس هر چه که این امنیت را تهدید کند بد است و باید دور انداخته شود.

شهید آوینی انقلاب اسلامی ایران را آغاز یک وضع جدید در دوران حاضر می‌داند و بر این گفته خود تأکید می‌ورزد. چرا؟ او انقلاب اسلامی را طلیعه ایجاد تغییری ماهوی در تفکر و نحوه نگرش به عالم و به دنبال آن، تغییر نسبت با جهان پیرامون خویش یافته است:

«حتی اگر هیچ برهان دیگری در دست نداشتم، ظهور انقلاب اسلامی و بهتر بگوییم، بعثت تاریخی انسان در وجود مردی چون حضرت امام خمینی (س) برای من کافی بود تا باور کنم عصر تمدن غرب سپری شده است و تا آن وضع موعود که انسان در انتظار اوست فاصله‌ای چندانی باقی نمانده است. حقیقت دین را باید نه در عوالم انتزاعی، که در وجود انسان‌هایی جست که به مقام خلیفه‌اللهی مبعوث شده‌اند. فصل الخطاب با انسان کامل است و لاغیر.»

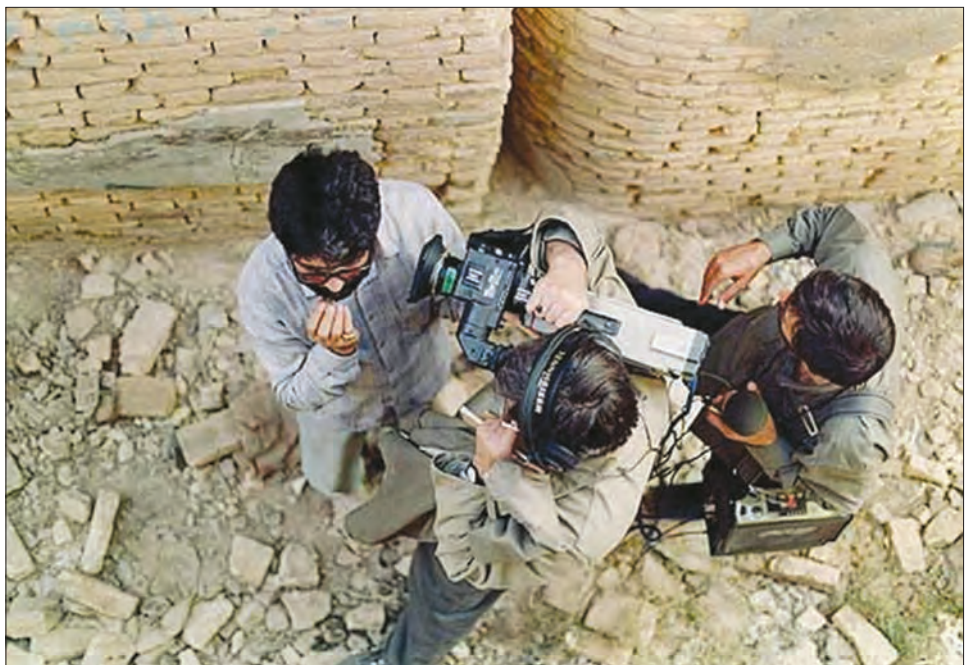
بنابراین برای او همین نشانه کافی است. از نگاه او و در این مرتبه از تفکر، که ورای سیاست و اقتصاد و مناسبات عادی قرار دارد، چندان مهم نیست که این الگو موفق می‌شود پایه‌های حاکمیت ظاهری خویش را در اینجا گسترش دهد یا خیر اصل این اتفاق مهم است:

«عالم درگیر حادثه عظیم تحولی است که همه چیز را دگرگون خواهد کرد و این تحول، خلاف این دو قرن گذشته نه از درون تکنولوژی، که از عمق روح مجرد انسان برخاسته است. استمرار این تحول هرگز موکول به آن نیست که تجربه تشکیل نظام حکومتی اسلام در ایران به توفیق کامل بینجامد؛ این امری است که به مرزها محدود نمی‌ماند و اگر رنسانس توجه بشر را از آسمان به زمین بازگرداند، این تحول بار دیگر بشر را متوجه آسمان خواهد کرد. این راهی است که انسان فردا خواهد پیمود و چه بخواهند و چه نخواهند، لائیسیم و اومانیسیم در تمامی صورت‌های آن محکوم به شکست هستند.» او امام را کسی یافته که آمده است تا نسبت بشر را با جهان تغییر دهد و یک بار دیگر کرامت از دست رفته او را به او بازگرداند. آوینی می‌داند چنین انسان‌هایی که به یک باره ظهور می‌کنند و بیرون از دایره فهم زمانه می‌اندیشند زیاد نیستند... وجود آنها تمدن جدید و وابستگان آن را تا سر حد جنون می‌آزارد و این آزاری نیست که بر سر تصاحب آب و



به سر می‌برد، ارزش زندگی کردن را ندارد.

شنیدن این حرف‌ها برای ما که در این سوی عالم و در جایی زندگی می‌کنیم که آن طرفی‌ها آن را جهان سوم نامیده‌اند و جزو کشورهای عقب‌مانده به حساب می‌آید، آن قدر انتزاعی می‌نماید که ترجیح می‌دهیم به جای آن به درون همان عالمی بخریم که همه آن را قبول دارند. عاداتی که تمدن جدید برای ما به ارمغان آورده است، گاه آنچنان پیچیده‌اند که خروج از غفلت فراگیر ناشی از آنها بسیار سخت است. با هر انقلابی که در زندگی بشر روی می‌دهد، بسیاری از این عادات درهم می‌ریزد و پوسته‌ای از غفلت را کنار می‌زند. اما خیلی زود ارزش‌های تعریف شده جدید، خود نیز رفته‌رفته عادات جدیدی می‌شوند که باید آنها را به کناری نهاد و آنگاه انقلابی دیگر لازم است تا این حجاب‌های جدید را خرق کند و از پس آن انقلابی دیگر، و این همان چیزی است که با طبع اولیه بشر سازگاری ندارد. طبع بشر طالب استقرار و بسامان شدن امور خویش در یک نظام نهادینه شده است تا متضمن استقرار و ثبات در عین حفظ آرمان‌هایی باشد که غایت انقلاب





جدید وقوع یافته است و فارغ از معیارها، ارزش‌ها و نسبت‌ها و مفاهیم و اصول دنیای جدید» (۵).

در جای دیگر نیز می‌گوید: «انقلاب اسلامی، رستاخیز تاریخی انسان است بعد از قرن‌ها (هبوط). انقلاب اسلامی، یک توبه تاریخی است و بنابراین، غایات آن هرگز اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نیست، انقلاب اسلامی، یک انقلاب فرهنگی است در جهانی که به صورت یک دهکده جهانی با یک فرهنگ واحد در آمده است: فرهنگ غرب یعنی فرهنگ غربت انسان از حقیقت» (۶).

به همین دلیل است که بررسی انقلاب اسلامی، با معیارهای جامعه‌شناسی سیاسی و امثال آن، نوعی بررسی و مقابله از گونه قیاس مع الفارق است که نتایج درستی به بار نمی‌آورد و برخی از کارشناسان مسائل سیاسی اتفاقاً این نکته را مورد توجه قرار داده‌اند.

اگر چنین باشد که انقلاب اسلامی با اتکا به ذات خود یک انقلاب فرهنگی است و شأن حقیقی او این معنا است، در خود

آوینی می‌گوید: این انقلاب از تفکری سرچشمه گرفته‌است که بر وحی مبتنی است. از لحاظ تاریخی نیز مرجع این انقلاب نه تمدن یونان و روم، بلکه حکومت مدینه در آغاز هجرت پیامبر خدا از مکه به مدینه است. همچنین می‌نویسد: «انقلاب اسلامی، اصولاً بیرون از عالم فرهنگی دنیای جدید وقوع یافته است و فارغ از معیارها، ارزش‌ها و نسبت‌ها و مفاهیم و اصول دنیای جدید».

این تعبیر و عنوان، نه تنها فرهنگ (که معرف آن ادبیات است) مندرج است که حتی چگونگی ادبیات آن نیز معلوم و هویدا است. با این مقدمات این نتیجه به دست می‌آید که اصرار بر ایراد کلماتی چون تعامل و نسبت در تعبیر ادبیات و انقلاب اسلامی از نوع حشو است، که مسامحتاً، از باب تکرار و بی‌دقتی بکار می‌رود، اما مبنای درست و سنجیده‌ای ندارد. اما در تعبیر ادبیات انقلاب اسلامی، مضاف ادبیات به مضاف الیه انقلاب اسلامی شناسا می‌شود و ایرادی به این تعبیر وارد نیست. آنچه ما با عنوان ادبیات انقلاب اسلامی می‌شناسیم دلالت می‌کند بر آثار ادبی‌ای که به نحوی ربط و نسبتی با انقلاب اسلامی می‌رسانند. انقلابی که ام‌الکتاب آن قرآن است و معارف

در این جا مطرح شده‌است که بیشتر شمول و گستره، و بعد معنی ادبیات را به جهت ادبیت آن، نشان می‌دهد: (۱) همه آثار مکتوب یک قوم و ملت، ادبیات آن ملت را به وجود می‌آورد. این تعریف را نباید سرسری گرفت؛ نشانی دارد از غلبه جزء بر کل.

(۲) از دیدگاه امروزی و جزء شناختی، ادبیات (آثار ادبی) شامل آن مکتوبات و غیرمکتوباتی است که در نتیجه کاربرد هنری (هنر) به معنی زیباشناختی و خیال آفرینی (زبان به وجود می‌آید. یعنی ادبیات، ماهیتاً به شیوه کاربرد زبان که متأثر از ذوق، خیال و عاطفه باشد، بستگی می‌یابد. به این ترتیب ادبیات عرصه احساس و وجود آدم‌ها است.

بحثی که موجب تأمل است و در اینجا به وجود می‌آید، این است که آیا ممکن است جنبه احساسی، ذوقی، عاطفی و انسانی از آفاق فکری و اندیشه‌ای او منفک باشد یا نه؟ در واقع آیا می‌شود به تصور ادب ناب به مدعای امروزی‌ها صرفاً صورت زیباشناختی اثر را جدا از ماهیت و محتوای آن تصدیق کرد؟ پاسخ این سؤال (منفی) است. این مسأله مهمی است که زیبایی اگر چه به صرف زیبایی‌اش مورد توجه می‌تواند باشد، در مقوله ادبیات (آنچه که به تعبیر آوینی از مآثورات ادبی در افق اجمال می‌شناسیم) تحقق خارجی ندارد. این حرف به معنی شعاری کردن ادبیات نیست. نکته قابل توجه و دقت اینجاست که نسبت صورت و زیبایی ظاهری با زیبایی سیرت و باطن اثر ادبی و حقیقت و هویت اثر ادبی در چه چیزی است. این صورت زیبایی ظاهری، در الفاظ، عبارات و تعبیرات خودش را نشان می‌دهد و آن زیبایی باطنی در معنا و مفهوم و دلالت، اما گاه چنان زیبایی صورت، فریبنده‌است و چشم بیننده عجل ظاهرین، شتابکار، که در نگاه به اثر ادبی، آن زیبایی پنهان و البته غالباً حقیقی و باطنی به چشم او نمی‌آید. اصولاً نگاه مهجوران به عالم چنین بوده و معیار قضاوت آنها درباره هستی و جلوه‌های آن نیز چنین است.

اگر آن باطن و حقیقت متعالی مکنون در اثر ادبی نباشد، تنها صورت بزرگ کرده شیطانی است که در نظر انسان اغوا شده، فرشته می‌نماید. گواه و دلیل این مدعا را می‌توان در تمامت یا کلیت ادبیات ایران تا دوره مشروطه مشاهده کرد. انقلاب اسلامی: سطحی‌ترین تعریف و به عبارتی علمی‌ترین توصیف آن است که گفته شود: انقلاب اسلامی رویدادی است که در واقعه یا جریان خیزش مردم مسلمان ایران در ۲۲ بهمن ماه سال ۵۷ منجر به تغییر نظام حکومتی در ایران شد. از نظر ژرف‌اندیشان، انقلاب اسلامی، آن حقیقت روشن و درخشانی است که در نهضت همه انبیاء الهی در مرتبه و سعه وجودی خودشان به وقوع پیوسته که مرحله اتم و اکمل آن در حقیقت انقلاب محمدی (ص) به منصف ظهور رسیده است تا بشر را از ظلمات به سوی نور هدایت کند و راه مستقیم هدایت را به او نشان دهد و در این مسیر برای عبور و گذر از ظلمات به سوی نور گزیری جز ستیز و مقابله با مظاهر شیطانی و طواغیت نیست. به همین سبب است که نهضت انبیاء بر هم زنده وضع متعارف زمانه ظهور آنهاست و مقابله حق و باطل، حقیقت انقلاب است. از نظر مثالهانه صاحب این مطلب، (شهید آوینی)، آنچه که در انقلاب اسلامی رخ داده، جلوه و بهره‌ای از آن انقلاب حقیقی داشته و دارد؛ او در این باب آورده است: «انقلاب اسلامی (توجه کنید نمی‌گوید انقلاب اسلامی ایران، زیرا این حقیقت را محبوس و محصور در مرزها و حدود جغرافیایی نمی‌داند) واقعه‌ای است بدیع که هیچ نظیری در دنیا ندارد... منشأ و مبدا و مرجع این انقلاب و همین طور غایت آن، حکومت مدینه در صدر اسلام است و اگر این حقیقت را قبول نکنیم، از درک ماهیت انقلاب اسلامی عاجز خواهیم ماند» (۳). و در جایی دیگر گفته است: «این انقلاب از تفکری سرچشمه گرفته‌است که بر وحی مبتنی است. از لحاظ تاریخی نیز مرجع این انقلاب نه تمدن یونان و روم، بلکه حکومت مدینه در آغاز هجرت پیامبر خدا از مکه به مدینه است» (۴). همچنین می‌نویسد: «انقلاب اسلامی، اصولاً بیرون از عالم فرهنگی دنیای

اهل بیت (علیهم السلام).

آنچه مصادیق آثار ادبی انقلاب و ادبیات انقلاب اسلامی است، در سرزمین ما به زبان فارسی جلوه‌گری کرده‌است؛ زبانی که حقیقتاً تحقق و توانایی‌اش را، از واژگان و صرف و نحو آن گرفته تا زیبایی‌ها و آرایه‌های کلامی‌اش، مرهون (زبان و ادب وحی است) و به تعبیر برخی زبان عربی، می‌خواهم بگویم اصولاً شأن این زبان و پروردگی آن، صورت و سامان دینی و اشرافی داشته و به همین دلیل است که (فارسی زبان دوم دین اسلام) خوانده شده و حتی برای مردم شبه قاره، حکم زبان اول دینی (اسلام) را داشته‌است. آنچه به عنوان میراث مکتوب این زبان برگزیده حماسه و عرفان و عشق برجای مانده، هر یک وجهی از وجوه ادب انقلاب اسلامی را نشان می‌دهند که هر کدام از این جنبه‌ها در یک دوره تاریخی و موقعیت زمانی بروز و ظهور یافته‌اند و از این جهت باید گفت که ادبیات انقلاب اسلامی را پدیده‌ای در ذات خود حادث و نوظهور دانست. اما چون جمع این معانی جز به ظهور و تحقق و میعاد دیگر باره انقلاب محمدی صورت وقوع پیدا نکرده، هر کدام به صورت مجزا ظاهر شده‌اند و انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت امام، توانست این جواهر و لعلی پراکنده را به رشته واحدی در آورد و تعبیر ادبیات انقلاب اسلامی را هم از به هم پیوستن آن معانی، از غربت و مهجوریت برهاند.

خوب دقت کنید، آنچه گفتیم، حتی به طریقه استقرار و استدلال نیز قابل اثبات است. اگر ادبیات انقلاب اسلامی، دارای چنین پشتوانه و تعریفی است، پس انقلاب، یعنی ظلم ستیزی، حق طلبی و خداخواهی، ذاتی ادبیات است نه عارض بر آن. به همین سبب است که برخی اشاره کرده‌اند که هیچ اثر متعالی ادبی را نمی‌توان یافت که نشانی از مقاومت، پایداری و حق طلبی در آن نباشد. این مفاهیم، در گستره فطرت انسانی بیرون از مرزهای صوری جغرافیایی، سیاسی و نژادی معنی می‌دهند و متعلق به یک قوم و ملت نیستند.

آیا نمی‌توان نتیجه گرفت که آنچه در زمره این معانی و مفاهیم در نمی‌گنجد ولو آن‌که در صورت ظاهر، به جعل، ادب و هنر خوانده و نامیده شود نه تنها از پشتوانه میراث فکری و ادبی و هویت واقعی بی‌بهره‌است، که اصلاً در شأن و نام‌دهی آن به ادب و ادبیات نیز تردید جدی وجود دارد و این مسئله‌ای است که در مقوله اشتراک لفظی، اهل منطق درباره آن بحث کرده‌اند. کسانی که مبشر و مدعی ادبیات بدون ذاتیات آن هستند، مجاز را به جای حقیقت نشانده‌اند و امر را بر خودشان و مبتدیان مشتبه کرده‌اند. و شاید شهید آوینی نیز، آن‌جا که گره به ابرو می‌افکند و به ستیز مدعیان روشنفکری می‌پردازد، نظر به این گونه مسائل داشته‌است.

به دلایل پیش گفته، انقلاب اسلامی در ایران منتج به احیا و باز نمود ادبیات اشرافی و عرفانی شد آنچه که روشنفکران، نئوکلاسیسم نامش نهادند و این مسأله در دیگر هنرها هم به وقوع پیوست. آیا درنگ بر معانی پیش گفته و ناگفته در این مقال، نمی‌تواند مبدا و انگاره‌ای برای بازخوانی تعاریف رایج ما از مفاهیم به ظاهر بسیط و بی‌ابهام و نیز ادبیات و هنر باشد و بشود؟ به گمان من شهید آوینی کسی بود که این لطیفه باریک را دریافت و راه نافرته را شناساند و خود در طریق آن گام گذاشت و فرا پیش رفت. شهادت او نقطه معنی دار و انتهای این متن بود که جز به آن نمی‌توانست بر حقیقت سخنان و راه شناخت خود گواه دیگری اقامه کند. شما بگویید که آیا این راه همچنان رهروانی را برای گام نهادن در آن، به وضوی خون فرا نمی‌خواند؟ ■

پی‌نویس‌ها:

- ۱- ر. ک. مدخل ادب در دایره‌المعارف بزرگ فارسی.
- ۲- ر. ک. نظریه ادبیات، اثر رنه وک.
- ۳- رستاخیز جان، ص ۶۹.
- ۴- همان، ص ۷۴.
- ۵- همان، ص ۷۴.
- ۶- همان، ص ۹۹. (توجه کنید که مقصود غرب جغرافیایی نیست).

هم یاد می‌کنم و آن این‌که شورای انقلاب فرهنگی، مجموعه‌ای است از فرهیختگان که سیاستگذار و تصمیم‌گیرندگان سیاست‌های اجرایی، علمی و فرهنگی در کشور و بالاترین مرجع تشخیص این مقوله‌اند. آنچه به واقع در این جمع عزیز و مجموعه گرانقدر و شایسته اعزاز و احترام، موضوع و محور بحث و تصمیم‌گیری نیست، مسئله فرهنگ انقلاب اسلامی و انقلاب فرهنگی (به تبع انقلاب اسلامی) است و این مطلب را من از خواننده‌های مصوبات این شورا و گفت و شنود و آشنایی با دو تن از بزرگواران آن جمع عرض می‌کنم.

مثل این‌که از صراط مستقیم بحث دور افتادم؛ داشتم می‌گفتم تعبیر (ادبیات انقلاب اسلامی) چندان رایج و شناخته نیست. حالا قصد من این است که مفردات واژگان و نحوه ربط آن‌ها را در این مفهوم و عبارت توضیح بدهم و نه بیش از آن، که مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد.

اولاً در تعبیر (نسبت ادبیات و انقلاب اسلامی) این کلمه (نسبت)، به نحو مشکوکی جاخوش کرده و خودنمایی می‌کند. ثانیاً وقتی از نسبت بین دو چیز سخن می‌گوییم، فرض ما این است که به جنبه‌های مشترک و متشابه دو چیز مستقل از هم نظر داریم و می‌خواهیم که بین این دو، نوعی (ربط و تفاهم) به وجود آوریم، یا ضرورت ربط و تفاهم آن دو را توجیه کنیم. به عبارت دیگر بین این دو، قائل به نوعی تفکیک و استقلال ماهوی هستیم. برای مختصر شدن بحث عرض می‌کنم، درستی یا نادرستی این تصور بر درنگ و تأمل در کلمه (نسبت) روشن نمی‌شود، بلکه فهمیدن معنی ادبیات و انقلاب اسلامی، تکلیف کلمه نسبت را هم معلوم خواهد کرد.

در تعبیر (تعامل ادبیات و انقلاب اسلامی) هم تأثیر و تأثر متقابل و به تعبیر امروزی بعضی از اهل نظر، هم‌کنشی بین این دو مد نظر است.

ادبیات جمع کلمه ادبیه (عربی) و ادبی (فارسی) است. ادبیه یا ادبی صفت نسبی است برای موصوف محذوف علوم و آثار. در باب ریشه این کلمه که آیا از عربی گرفته شده یا فارسی و غیر آن، بحث‌های فراوانی کرده‌اند که لازم نیست وقتمان را به آن بحث‌ها بگذرانیم (۱). اما خود واژه، معانی متعدد دارد؛ پرهیختن، فرهنگ، اخلاق، فنون جنگاوری، دانش و... معنی شده. در اصطلاح علم ادبیات یا از منظر دانش‌شناسی ادبیات، ادبیات هم مشتمل است بر علوم و فنون ادبی و هم آثار ادبی. علوم و فنون در قدیم به چندین علم، از علم خط، صرف، نحو، معانی، بیان و بدیع... تقسیم می‌شده و امروزه علوم دیگری را در زمره علوم ادبیات به شمار می‌آورند؛ در میان مباحث علم ادبیات، (تئوری ادبیات) بیشتر مورد توجه واقع شده (۲). ما اینجا با ادبیات به معنی آثار ادبی کار داریم، که مشتمل است بر شعر، داستان، نمایشنامه و متفرعات هر یک از آنها. در این جا بحث مهمی پیش می‌آید که حقیقتاً اثر ادبی به چه چیزی گفته می‌شود یا به تعبیری ادبیت متن یا اثر به چه معناست؛ چند نظر

نوشته‌های آوینی نشان می‌دهد که او به یک (مشخصه زبانی) دست یافته بود؛ این طرز، سبک و مشخصه زبانی را می‌توان از آن جهت (بیان ما فی الضمیر) او نیز هست، مورد توجه قرار داد. در اینجا سبک صوری نوشتار آوینی صرفاً مراد اصلی من نیست (اگرچه همین ویژگی با معیارهای نقد ادبی امروز، او را به عنوان یک نویسنده و حتی ادب شناس به ما معرفی می‌کند)، بلکه من به این مطلب می‌خواهم توجه بدهم که او را از این حیث (متفکر) می‌دانم، زیرا زبان در معنای هستی‌شناسی و دقیق آن معرف معرفت و نشان‌دهنده عیب و نقص آدمی است و عین تفکر است.

مرور فراموش شدند و از دهان‌ها و زبان‌ها افتادند. برخی دیگر از این عنوان‌ها و نام‌ها نه این‌که مفهوماً درست نبودند بلکه چون مصداق و بروز و ظهوری پیدا نکردند، از تداول افتادند و برخی دیگر تا حدودی جنبه رسمی، عنوانی و تشریفاتی پیدا کردند. اما بعضی دیگر، این عنوان‌ها و نام‌ها بیش و کم ماندند اما از آن منزلت و مفهومی که کاربرندگان تعبیر، اراده می‌کردند، دور شدند یا به حوزه بسیار بسیار محدود و بسته‌ای اطلاق شدند. (کاری ندارم، که برای برخی، این نام‌ها، صرفاً صورت اسم داشتند، بدون توجه به معنا و مسمای نهفته در آن‌ها). از جمله این نام‌ها یا نام‌گذاری‌ها، ادب یا ادبیات اسلامی، ادبیات انقلابی، ادبیات انقلاب اسلامی و نیز انقلاب ادبی و انقلاب فرهنگی بود، که سرگذشت این‌ها نیز از حالات پیش‌گفته دور نمانده است. دلایل آشکار نیز فراوان است. مهم‌ترین آن، این‌که تعبیر یا عنوان ادبیات انقلاب اسلامی، جز در محافل خاص و بین شماری مشخص از کاربرندگان، نه تنها بین درس خواندگان حتی ادبیات‌خوانان جاری نیست که مفهوم هم نیست و چه بسا که اصرار و پای فشاری بر (واقعیت و حقیقت وجودی این مقوله) در جاهایی که به عنوان مراکز مطالعاتی و نهادهای آکادمیک شهرت یافته‌اند، موجب اخم و انکار هم بشود. مع الاسف کتابشناسی‌ها و نمایه‌های موجود، و فهرست‌ها و برگه‌دان‌ها به طریقه عکس، این مسأله را تایید می‌کنند؛ یعنی اگر بخواهید ذیل عنوان (ادبیات انقلاب اسلامی) به آثاری دسترسی یابید که جنبه نظری و پژوهشی این مقوله را حتی به انکار، نه به اثبات بحث کرده باشند، چیزی دستگیرتان نمی‌شود؛ کافی است به فهرست پایان‌نامه‌های دانشگاهی در دو دهه اخیر هم توجهی شود. یک دلیل دیگر را

می‌توان یافت، نشان می‌دهد که او به یک (مشخصه زبانی) دست یافته بود؛ این طرز، سبک و مشخصه زبانی را می‌توان از آن جهت (بیان ما فی الضمیر) او نیز هست، مورد توجه قرار داد. در اینجا سبک صوری نوشتار آوینی صرفاً مراد اصلی من نیست (اگرچه همین ویژگی با معیارهای نقد ادبی امروز، او را به عنوان یک نویسنده و حتی ادب شناس به ما معرفی می‌کند)، بلکه من به این مطلب می‌خواهم توجه بدهم که او را از این حیث (متفکر) می‌دانم، زیرا زبان در معنای هستی‌شناسی و دقیق آن معرف معرفت و نشان‌دهنده عیب و نقص آدمی است و زبان عین تفکر است.

ج: اما این تفکر رانمی‌توان از نوع خردورزی و عقل‌مندی و تعقل مجرد و حتی ارسطویی دانست. تصور من از نوع تفکر یا ماهیت اندیشه او، همان است که در کلمات (حکمت و تأله) قابلیت فهم پیدا می‌کند. رسیدن به این منزلت و مرتبت، تنها با علم حصولی و حضور در قیل و قال مدرسه به دست نمی‌آید، نیازمند سلوک و مراقبه است و می‌دانیم که آوینی اهل این معانی بود؛ نماز نیم شب و دعای سحری. به همین سبب رقت قلب عجیبی پیدا کرده بود و به اندک حالی چشمانش اشکبار می‌شد و من دریغ ندارم که بگویم او از (بکائین) این روزگار بود. این گونه است که در نوشته‌های او در جایی می‌بینم که در دفاع از بدفهمی و اغراق بی‌وجه در معرفی حکیم توس، فردوسی بزرگ که یکی از بزرگان ادب معاصر مرتکب شده و قرآن و شاهنامه را برابر دانسته بود از موضع متألپانه و غیرمتدانه خود، بر آن بزرگ خرده می‌گیرد، و اما شاهنامه را (صورت اسطوره‌ای حکمت معنوی ایرانی) می‌داند و حافظ را از (پاسداران عهد ازلی و هویت حقیقی این قوم) می‌خواند.

این اندیشه خاص فکری، حکمی که بر زبان آوینی جوشیده است و او را به مثابه نمط عالی ادب انقلاب اسلامی به ما می‌شناساند، در جاهایی به جوشش و فیضان می‌رسد، یکی در یاد امام (ره) و دیگری میدان دفاع از انقلاب اسلامی و شرح حال رزمندگان و آنچه متعلق به آن دوران و هنگامه شگفت است. اینجاست که بیش و کم بی‌قراری و شیفتگی آوینی آشکار می‌شود و زبان گویا و محرم راوی فتح، زبان حال و ترجمان جان نه تنها رزمندگان که جماد و نبات می‌شود و او از در و دیوار دوکوهه، آسمان خونین شهر و جای جای جبهه‌های جنگ، آن سان سخن می‌گوید که گویی (یوم تبلی السرائر) را به چشم مکاشفه خود مشاهده کرده است.

اگر معیار و محک ما، در سنجش فرزاندی و هنرمندی و ادب و هنر انقلاب اسلامی، اندیشه و عمل آوینی باشد، آشکارا فاصله‌ای که بین او و ماست پدیدار و معلوم خواهد شد. اهل نظر، هنرمندان، نویسندگان و داعیان این گستره بی‌کرانه، همچنان به یادآوری و تذکار دائمی اندیشه آوینی محتاج‌اند و برخلاف وضع روزگار، نه تنها پس از قریب یک دهه، گرد کهنگی بر آرای او ننشسته، که نیاز و تشنگی رونندگان این طریق را می‌تواند شرب مدام او تسکین بخشد.

ادبیات و انقلاب اسلامی

همسن و سالان من یادشان هست که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بسیاری از مقوله‌ها، پدیده‌ها و... با صفت انقلابی، اسلامی و نیز انقلاب اسلامی، در دهان‌ها می‌گشت و زبان زد شد. این چیزها را می‌توان از نام فروشگاه‌ها و مغازه‌ها تا مؤسسه‌های دولتی تا مفاهیم مجرد و مسایل اخلاقی، سیاسی و اعتقادی مشاهده کرد؛ از چلوکباب اسلامی، اخلاق انقلابی، دانشگاه اسلامی و... به گمان من برخی از این مقوله‌ها و مسائل و پدیده‌هایی که با مضاف‌الیه یا صفت انقلابی، اسلامی بکار می‌رفت، (و نه همه آن‌ها، که بسیاری از آن‌ها صورت ملتهب و واکنشی کاربرندگان را به این مفاهیم نشان می‌داد) قابلیت پژوهش مستقل دارد و خوب است که به عنوان یک پایان‌نامه مورد توجه و موضع کار قرار گیرد. بسیاری از این نام‌ها و اسم‌های ترکیبی که مسمای درست یا موجهی هم نداشتند به



● شهید آوینی در سفر به پاکستان.



● آوینی در کنار فرزندان.

شیرینی و حلاوتی دارد. خیلی تاکید داشتند بر استفاده‌ی درست از کلمه‌ها. در بسیاری از مقالاتشان، از یک لفظ متداول آغاز می‌کنند و به معنای اصیل کلمه‌ی مورد نظرشان می‌رسند. مخزن کلماتشان غنی بود و به راحتی به آن‌ها دسترسی داشتند. این درباره‌ی دست داشتن ایشان در انواع هنرها هم صادق است. انگار به یک منبعی وصل بودند که جایگاه آن فراتر از هنرها بود؛ جایگاه حکمت، از آن جایگاه در مورد وجوه مختلف هنر، که در قالب رشته‌های مختلف هنری ظاهر می‌شود، نوشته و حرف دارند.

از احوال خودتان و آقا مرتضی در روزهای نزدیک شهداتشان بگویید.

من هم ایشان را نمی‌شناختم. اصلا این تصور را نداشتم که وقتی برای فیلمبرداری به فکه می‌روند، شهید بشوند. من آثار شهادت را در ایشان کشف نمی‌کردم. روزهای آخر، وقتی به فکه رفتند و کار نیمه تمام ماند و برگشتند، گفتند "دو سه روز دیگر باید برگردم فکه." در این چند روز ایشان را خیلی اندوهگین دیدم. مرتب سوال می‌کردم "چرا این قدر گرفته و ناراحتی؟" ولی در ذهنم هیچ ارتباطی برقرار نمی‌شد که اتفاقی افتاده که دوباره دارند برمی‌گردند. ولی الان که به آن چند روز نگاه می‌کنم، کاملاً مطمئن می‌شوم که

می‌دانستند. آخرین صحبت‌های مادر آن یکی دوروز آخر درباره‌ی قرار برای روزهای بعد بود. من گفتم این کار را بعد از آمدن شما هم می‌شود انجام داد ان شاء الله. اما ایشان یک دفعه سرشان را برگرداندند و دیگر حرفی بین ما رد و بدل نشد. الان که به آن تصاویر نگاه می‌کنم، می‌بینم بدون تردید از شهادت خودش اطلاع داشت. همان اواخر وقتی پیش نهادی به ایشان دادم، گفتند "فعالیت این کار صلاح نیست. الان این قدر برای من مشکل درست کرده‌اند که اگر آدمی پشت به کوه داشت، نمی‌توانست تحمل کند. من به جای دیگری تکیه داده‌ام که سراپا ایستاده‌ام."

وقتی خبر شهادت آقا مرتضی را به شما دادند؟

حدود ظهر جمعه بیستم فروردین ماه، مرتضی در فکه رفت روی مین. صبح شنبه پدر و مادرم آمدند. صبح زود بود. من به گفتند

به عنوان یک خواننده، حس می‌کنم نثر ایشان خیلی متفاوت است. مسائل سخت فلسفی را وقتی با نثر ایشان می‌خوانم، منظور را متوجه می‌شوم. در صورتی که همان مطلب با نثر یک فیلسوف برایم غیرقابل درک است. احساس می‌کنم باید خیلی چیزهای دیگر را بخوانم تا آن مطلب را بفهمم.

«مرتضی زخمی شده است.» تاریک و روشن صبح بود؛ روزهای اول بهار که آرامش خاصی داشت. حالتی میان خواب و بیداری بود؛ مثل همان وقت طبیعت. بچه‌ها را با آرامش بیدار کردم و به مدرسه فرستادم. مثل این بود که اصلاً چنین حرفی به گوشم نخورده که مرتضی زخمی شده است. بچه‌ها که رفتند، پدر و مادرم آرام آرام سر حرف را باز کردند و من باخبر شدم که دیگر مرتضی را ندارم. ولی نمی‌دانم چه حالتی بود. فقط این اتفاق را، در آن ساعت طبیعت، خیلی روحانی می‌دیدم. این وضع همیشه برایم عجیب بود که چه طور است عکس‌ها همیشه می‌مانند و انگار زمان بر آن‌ها نمی‌گذرد. در آن لحظه‌ها این توهم جاودانگی در عکس و تصویر برایم شکست. آن موقع یک دفعه حس کردم

که این‌ها چه قدر واقعیت ندارند و مرتضی چه قدر «هست». جایی که در آن بودم انگار زیر و رو شد. گویی در دنیای دیگری بودم. چیزهایی که در اطرافم بود و به طور عینی میدیدم محو و ناپیدا می‌شد و انگار وجود خارجی نداشت. هیچ چیز نبود. ولی مرتضی بود. آن روز به دنبال تک تک بچه‌ها به مدرسه‌شان رفتم، چون خیلی زود پرچم‌ها و پلاکاردها جلو خانه نصب شد. صدای قرآن هم می‌آمد. نمی‌خواستم قبل از این که بچه‌ها باخبر بشوند. پایشان به خانه برسد. در راه با آنان حرف زدم. وجود مرتضی آن قدر برایم عینی و حقیقی بود که فکر می‌کردم همه‌ی چیزهای دیگر توهم است و اسیر آن توهم است. به بچه‌ها گفتم «بابا هست، ولی ما او را نمی‌بینیم». سنگینی اش هست ولی شکرش بیشتر است، خیلی سنگین بود، ولی انگار چشمم فوراً روی یک چیز دیگر باز شد که خیلی زیبا بود، سیال بود. مثل همان خواب و بیداری و مثل همان وقت طبیعت، خود مرتضی خیلی کمک کرد تا با این اتفاق برخورد درستی داشته باشم. تا الان هم وجود مرتضی را واقعی‌تر از وجود خودمان می‌بینم.

بچه‌ها چه می‌گویند؟ آیا آقا مرتضی را در خواب می‌بینند؟ گاهی چیزهایی می‌گویند. بخصوص پسران آن هم مثل پدرش آدم توداری است. شاید عنوان بزرگمرد کوچک برای او عنوان مناسبی باشد. البته من هم خیلی پی گیر نمی‌شوم ولی می‌دانم ارتباط خودشان را داشته‌اند.

آثار منتشر نشده‌ای از آقا مرتضی در دست دارید؟

بله تعدادی داستان کوتاه است که به نحوی به موضوع اسارت آدمی که در خودش گرفتار است می‌پردازد. نوشته‌هایی هم بین شعر و نثر دارد. درگیری ذهنی مرتضی در آن نوشته‌ها اسارت و گمگشتگی انسان است. این موضوع را خیلی زیبا شاعرانه و عمیق بیان کرده است.

آقا مرتضی چه وقت‌هایی می‌نوشت؟

در همان آپارتمان هفتاد و پنج متری که در قلهک داشتیم دو اتاق بود و پنج نفر آدم. نمی‌دانم چطور می‌نوشت. برایم عجیب بود. هیچ وقت فکر نمی‌کرد باید اتاق دیگری داشته باشد. خودش را طوری تربیت کرده بود که می‌توانست در همان شلوغی و سر و صدا و بی‌جایی پشت میز غذا خوری بنشیند و بنویسد. حتی میز خاصی برای کار نداشت. شبها که از سر کار می‌آمد دو ساعتی می‌خوابید و بعد بلند می‌شد به نماز شب و مناجات و نوشتن. همه با هم بود تا صبح. صبح هم یک ساعتی می‌خوابید و بعد به سر کار می‌رفت. یک دیگر از کلمه‌هایی ویژه آقا مرتضی «جاودانگی» است... در آثارش هر وقت درباره شهدا سخنی هست سخن از جاودانگی هم هست. شهدا را منشاء این حیات می‌دانست و با تکیه به آیات و روایات حیات جاودانه برای شهدا قایل بود.

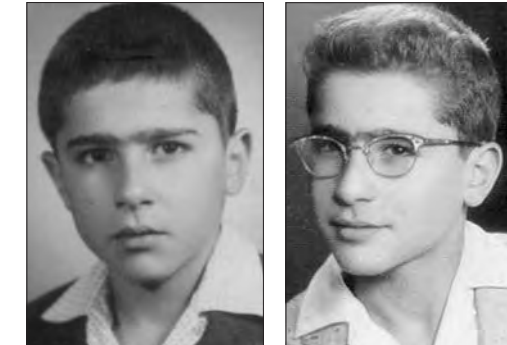
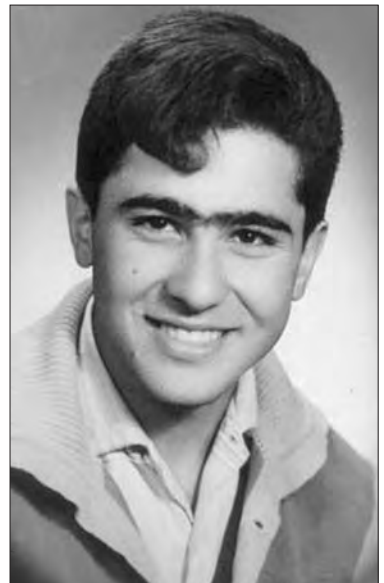
از سفرهای آقا مرتضی بگویید.

به غیر از دو سفر حج سفرهایی به پاکستان و باکو هم داشته‌اند. قبل از انقلاب هم مسافرتی به خارج کشور داشت؟ بله بعد از ازدواجمان برای دیدار برادر های ایشان که در امریکا بودند به آنجا رفتیم.

و بعد از شهادت ایشان؟

بعد از شهادت ایشان نسبت جدیدی بین ما برقرار شد. مرتضی خودش در یکی از مقاله‌هایی که بعد از رحلت حضرت امام نوشت، جمله‌ای دارد نزدیک به این مضمون "ایشان از دنیا رفتند و حالا بار تکلیف بر شانه‌ی ما افتاده است". دقیقاً من چنین سنگینی‌ای را احساس می‌کنم. پیش از این دستم را گرفته بود و مرا به بهشت می‌برد؛ نه به زور، میل باطنی هم بود. من سنگینی بار را خیلی احساس نمی‌کردم. مثل یک تولد دوباره. خیلی خدا را شکر می‌کنم. چه موهبتی بالاتر از این برای انسان هست که هم فرصت زندگی عینی با انسانی که قبله‌ی همه‌ی خواسته‌هایش است و هرچه از زندگی می‌خواهد در او می‌بیند داشته باشد، و هم فرصت تأمل و تفکر در وجود این انسان و زندگی را پیدا کند. مرتضی می‌گوید «شهدا از دست نمی‌روند. بلکه به دست می‌آیند.» برای همه این فرصت نیست که این به دست آمدن را تجربه و حس کنند. حالا من نمی‌دانم چه قدر در این مسیر هستیم و آن را با این بار سنگین طی می‌کنم. یعنی من مرتضی را بار دیگر به دست آورده‌ام و خیلی شاکر هستم. ■

برگرفته از کتاب: مرتضی آیین زندگی ام بود



گفت‌وگو با مریم امینی، همسر شهید سید مرتضی آوینی

مرتضی آینه زندگی ام بود...

خانم امینی؛ در ابتدای گفت‌وگو از خودتان بگویید.

مریم امینی هستم. متولد سال ۱۳۳۶. تحصیلاتم لیسانس ریاضی و علوم کامپیوتر.

آشنایی‌تان با آقا مرتضی چگونه بود؟

قبل از ازدواج، آشنایی چند ساله با هم داشتیم. من ایشان را می‌شناختم. از سن ۱۵ سالگی تا نوزده بیست سالگی که این آشنایی به ازدواج رسید.

خانواده‌ها با این ازدواج موافق بودند؟

خانواده من مخالف بودند، ولی برای من مشخص بود که این زندگی مشترک باید شروع شود. صورت دیگری برای ادامه زندگی نمی‌توانستم تصور کنم.

چرا؟

به خاطر این که از همان ابتدا مرتضی برای من حالت مراد بودن را داشت. رد و بدل کردن کتاب‌های خوب؛ شرکت در سخنرانی‌ها و کنسرت‌های موسیقی دانشکده هنرهای زیبا که ایشان آنجا درس می‌خواندند؛ در واقع ایشان راهنمای کاملی برای من بودند.

این موقعیت، یعنی مراد بودن، تا کدام مرحله از زندگی ادامه داشت؟

برای همیشه حفظ شد. این رابطه، شیرازه اصلی زندگی ما بود. البته گاهی چهره این موقعیت به خاطر تحولات فکری تغییر می‌کرد. گرایش‌های ایشان بعد از انقلاب کاملاً تغییر کرد. به تبع ایشان، این تغییر در من هم اتفاق افتاد، ولی نسبت برقراری این تغییر بین من و ایشان، همواره ادامه پیدا کرد تا شهادتش. تا بعد از آن بود که فرصتی پیدا کردم تا برگردم به نسبت جدید نگاه کنم و ببینم درباره‌ی امروز چه می‌شود گفت.

خانم امینی؛ برای شروع زندگی مشترکتان چه کردید؟

خانه کوچکی در خیابان شریعتی، خیابان آمل اجاره کردیم. حدود یک سال آن جا مستاجر بودیم. اولین فرزندمان در همین خانه به دنیا آمد. چند سال بعد، چون توان پرداخت اجاره را نداشتیم، به منزل پدری آقا مرتضی در خیابان مطهری نقل مکان کردیم. سال ۱۳۵۸ بود. سه سال هم در همین خانه ماندیم. بعد یک آپارتمان ۷۵ متری در قلهک خریدیم و کلی هم قرض بالا آوردیم. حالا صاحب سه فرزند شده بودیم. جایمان کوچک و تنگ بود. آقا مرتضی می‌خواست نزدیک پدر و مادرشان باشند و به آنان کمک کنند. به همین خاطر آپارتمان را فروختیم و دوباره به خانه‌ی پدری آقا مرتضی برگشتیم و طبقه اول این خانه را که دو دانگ آن می‌شد. خریدیم و ساکن شدیم که تا زمان شهادت آقا مرتضی آن جا بودیم.

از احساس آقا مرتضی بگویید؛ وقتی بچه‌اولتان به دنیا آمد. برخوردش خیلی روحانی بود. من ندیدم، ولی مادرشان برابم

می‌رفت انجام می‌داد. زمان جنگ ایشان را خیلی کم در خانه می‌دیدیم. هر چند شب یک بار. تمام دغدغه ذهنیش جنگ بود.

آشنایی آقا مرتضی با سینما از کجا شروع شد؟

قبل از انقلاب، مرتب فیلم‌های جشنواره‌ها را می‌دید و به مقوله‌ی سینما علاقه‌مند بود. وقتی وارد جهاد شد مستندهای زیادی ساخت، از جمله یک سریال یازده قسمتی به نام «حقیقت» ساخت و مستند دیگری به نام «شش روز در ترکمن صحرا» تهیه کرد که هر دو از مستندهای خوب آن روزها بود.

درباره کارشان، در خانه چیزی می‌گفتند؟

نه! اما درباره بعضی فیلم‌ها اظهار نظر می‌کردند و نقدهای دقیقی داشتند.

بیش‌تر، حرف‌هایشان در جمع خانواده درباره چه بود؟

بیش‌تر، ما برای ایشان حرف می‌زدیم. از اتفاق‌های روز، حتی آمد و شد اقوام، و ایشان هم به این حرف‌ها دل می‌دادند. چه به حرف‌های من، چه به حرف‌های بچه‌ها. یاد می‌آید وقتی سمنار سینمای پس از انقلاب برگزار شد و ایشان هم یکی از سخنران‌ها بودند، برخورد بدی در آن جلسه با ایشان شده بود. شما می‌دانید در سینمای مامدعی زیاد است، اما آدم باسواد کم داریم. آن شب وقتی به خانه آمدند هیچ نگفتند. بعدها من در نوشته‌هایشان در مجله‌ی سوره‌ی سینما داستان آن شب را خواندم و اخیراً هم نوارش را از روایت فتح گرفتم و فیلمش را دیدم. ایشان در مقابل چه جو عجیبی ایستاده بود و در یک فضای مخالف، قدرتمندانه حرف‌های اصلی خودش را زده بود! حتی با سلامت نفس به همه اعتراضات بی‌پایه‌ی آنها که به نحو غیر محترمانه‌ای مطرح می‌شد گوش کرده بود. من وقتی فیلم را دیدم تازه متوجه شدم که چه قدر تحمل آن فضا مشکل بود و آقا مرتضی وقتی به خانه آمده بود اصلاً مشخص نبود که ساعت‌ها در چنین فضایی حرف زده است. شما می‌دانید یکی از رنج‌های آقا مرتضی بی‌سوادی حاکم بر سینما بود و از طرف دیگر مدعیان زیادی که بودند و هستند.

شاید به همین خاطر است که سینمای امروز ما هنوز نتوانسته نسبت معقول خود را با جامعه برقرار کند.

همین‌طور است. مرتضی تلاش می‌کرد که سینما را به دامن ارزش‌ها و فرهنگ اصیل این سرزمین نزدیک کند. این کار ساده‌ای نبود. اگر امروز این تحول فکری در سینما اتفاق نیفتد، در آینده هم ساده نخواهد بود؛ که شاید مشکل‌تر هم باشد. یکی از مواردی که خیلی به آن معترفند، ادب آقا مرتضی است. این هم به مرور زمان، شکل‌های مختلفی پیدا کرد. همزمان با مسیر انقلاب و اقتضای روزگار، تغییر و تحول در زندگی ایشان در تمام زمینه‌ها پیش می‌آمد. منحصر به نحوه برخورد با خانواده و یا اطرافیان نمی‌شود. روششان تفاوت می‌کرد. شاید یک موقعی حاضر نمی‌شدند در سمناری مثل همین که گفتم شرکت کنند. با این که خیلی دور از انتظار نبود که در برابر آن آدم‌ها برخورد خیلی تندی داشته باشند. اگر این اتفاق چند سال پیش از زمانی که واقع شد، پیش می‌آمد، روش ایشان غیر از این بود این را نمی‌شود گفت که پیش از این ادبشان کم‌تر بوده است. مثل این است که صورت ادبشان تغییر کرده است.

شما به قوام مذهبی آقا مرتضی اشاره کردید. چه زمانی احساس کردید که این قوام در ضمیر ایشان ته‌نشین شده و ثبات گرفته است؟

به نظر من، این کشش مذهبی از ابتدا با ایشان عجین بود و همین امر بود که او را به جست‌وجو برای یافتن حق و حقیقت وامی‌داشت. وقتی ایشان آن نقطه‌ی روشن و نورانی را دیدند، هیچ‌وقت تلزلری از ایشان ندیدم. کاملاً این درک و دریافت را پیدا کرده بودند که وقتی حق را ببینند، آن را بشناسند. چون از اول نفس خودشان در میان نبود. وقتی شناختند، موضوع تمام شده بود. انگار مصداق در ستش پیدا شده است. موضوعی را تعریف می‌کنم که به فهم این مطلب کمک می‌کند. چند سال از انقلاب گذشته بود که مرتضی سیگار را ترک کرد. دلیلی که برای این

گفتند مرتضی توی اتاق تو، سجده‌شکر به جای آورد و پشت یک قرآن تاریخ تولد و نام بچه را یادداشت کرد. مرتضی خیلی به من و بچه‌ها علاقه‌مند بودند. به خصوص یکی دو سال آخر این علاقه را خیلی ابراز می‌کردند و به زبان می‌آوردند. این‌ها همه نتیجه تفکراتی بود که داشتند. روششان تغییر می‌کرد. هر چه به زمان شهادت نزدیک می‌شدیم، بدون هیچ اغراقی احساس می‌کردم داریم به سال‌های اول زندگی برمی‌گردیم. منتهی در این ابراز علاقه‌های آقا مرتضی مرتباً یک حالت ذکر و شکر و وجود داشت. بیان ایشان از لطفی که خدا دارد جدا نبود، ولی بچه‌های روایت فتح می‌گفتند در لحظه‌های آخر هم ابراز علاقه می‌کردند.

از احوال آقا مرتضی در روزهای انقلاب بگویید.

یک خصوصیت واحدی است که دو مرحله‌ی زندگی آقا مرتضی، یعنی قبل از انقلاب و بعد از انقلاب تا شهادت را به هم وصل می‌کند. از وقتی من مرتضی را شناختم. دنبال حقیقت بود. تحولات کوچک و بزرگ سیاسی، اجتماعی، حتی هنری و ادبی قبل از انقلاب، جست‌وجوی او را بی‌جواب می‌گذاشت. خیلی هم سرش به سنگ خورد. خیلی چیزها را تجربه کرد. همین تجربه‌ها بود که وقتی با حضرت امام آشنا شد، ایشان را شناخت و به سرچشمه رسید. چیزی که سال‌ها به دنبالش بود، در وجود مبارک حضرت امام پیدا کرده بود. یک ذره هم کدورت در دلش نبود که بخواد نفس خودش را با این یافتن مقدس قاطی کند. وقتی شناخت، دیگر فاصله‌ای نبود. به یک معنا به واقعیت رسیده بود. به همین خاطر و به خاطر این واقعیت، هر چه را که نشانی از نفس داشت، سوزاند.

آقا مرتضی این واقعیت را چگونه بروز می‌داد؟

تمام زندگیش وقف انقلاب شد. خودش هم می‌گوید از طرف جهاد رقتیم بیل برنیم، دوربین به دستمان دادند. فرقی نمی‌کرد. باتمام وجود خودش را وقف انقلاب می‌کرد و آن چه از او انتظار

تحولات کوچک و بزرگ سیاسی، اجتماعی، حتی هنری و ادبی قبل از انقلاب، جست‌وجوی او را بی‌جواب می‌گذاشت. خیلی هم سرش به سنگ خورد. خیلی چیزها را تجربه کرد. همین تجربه‌ها بود که وقتی با حضرت امام آشنا شد، ایشان را شناخت و به سرچشمه رسید. چیزی که سال‌ها به دنبالش بود، در وجود مبارک حضرت امام پیدا کرده بود.

● همراه با رزمندگان در جبهه‌ها.



جنگ در قصر شیرین اسیر شدند و نفر سوم، در حالی که تیر به شانه‌اش خورده بود، از حلقه محاصره گریخت. گروه بار دیگر تشکل یافت و در روزهای محاصره خرمشهر برای تهیه فیلم وارد این شهر شد. وقتی به خرمشهر رسیدیم هنوز خونین شهر نشده بود. شهر هنوز سر پا بود. اگر چه احساس نمی شد که این حالت زیاد پردوام باشد، و زیاد هم دوام نیاورد. ما به تهران بازگشتیم و شبانه‌روز پای میز موویلا کار کردیم تا اولین فیلم مستند جنگی درباره خرمشهر از تلویزیون پخش شد؛ فتح خون. مجموعه یازده قسمتی «حقیقت» کار بعدی گروه محسوب می شد که یکی از هدف‌های آن ترسیم علل سقوط خرمشهر بود؛ یک هفته‌ای نگذاشته بود که خرمشهر سقوط کرد و مادر جست و جوی «حقیقت» ماجرایی به آبادان رفتیم که سخت در محاصره بود. تولید مجموعه حقیقت این گونه آغاز شد. کار گروه جهاد در جبهه‌ها ادامه یافت و با شروع عملیات والفجر هشت، شکل کاملاً منسجم و به هم پیوسته‌ای پیدا کرد. آغاز تهیه مجموعه زیبا و ماندگار روایت فتح که بعد از این عملیات تا پایان جنگ به طور منظم از تلویزیون پخش شد، به همان ایام باز می‌گردد.

شهید آوینی همچنین درباره انگیزه گروه جهاد در ساختن این مجموعه که نزدیک به هفتاد برنامه است چنین گفته است: «انگیزش درونی هنرمندانی که در واحد تلویزیونی جهاد سازندگی جمع آمده بودند آنها را به جبهه‌های دفاع مقدس می‌کشاند نه وظایف و تعهدات اداری. روح کارمندی نمی‌توانست در این عرصه منشأ فعل و اثر باشد. گروه‌های فیلم‌برداری ما با همان انگیزه‌هایی که رزم‌آوران را به جبهه کشانده بود کار می‌کردند، داوطلبانه و بدون چشم‌داشت مالی، در کمال قناعت و شجاعت و آماده برای شهادت. اینجا عرصه‌ای نبود که فقط پای تکنیک و یا هنر در میان باشد... بچه‌های ما تا سال ۱۳۶۷ که به ناگزیر تسلیم سیستم‌های برآورد مالی و فنی تلویزیون شدیم جز حقوق ماهیانه جهاد سازندگی و یا سپاه پاسداران که از هفت هزار تومان بالاتر نمی‌کشید، چیزی دریافت نمی‌کردند. نمی‌دانم چطور شده بود که این اواخر، یعنی سال ۱۳۶۶ بنیاد فارابی به یاد ما افتاده بود و نود هزار تومان به واحد تلویزیونی جهاد سازندگی هدیه کرده بود. همین مختصر را نیز بچه‌ها غالباً به خانواده شهیدایمان هدیه کردند.

اولین شهیدی که دادیم علی طالبی بود که در عملیات طریق‌المقدس به شهادت رسیده و آخرینشان مهدی فلاح‌پور

حقیقیر هر چه آموخته‌ام از خارج دانشگاه است. بنده با یقین کامل می‌گویم که تخصص حقیقی در سایه تعهد اسلامی به دست می‌آید و لاغیر. قبل از انقلاب بنده نمی‌ساختم اما اگر چه سینما آشنایی داشتم. اشتغال اساسی حقیر قبل از انقلاب در ادبیات بوده است. اگر چه چیزی - اعم از کتاب یا مقاله - به چاپ نرسانده‌ام. با شروع انقلاب حقیر تمام نوشته‌های خویش را اعم از تراوشات فلسفی، داستان‌های کوتاه، اشعار و... در چند گونی ریختم و سوزاندم و تصمیم گرفتم که دیگر چیزی که «حدیث نفس» باشد ننویسم و دیگر از خودم سخنی به میان نیاورم.

واقع جزو اولین کارهایمان در گروه جهاد بود. بعد، غائله خسرو و ناصر قشقایی پیش آمد و ما به فیروز آباد، آباد و مناطق درگیری رفتیم... وقتی فیروز آباد در محاصره بود، ما با مشکلات زیادی از خط محاصره گذشتیم و خودمان را به فیروز آباد رساندیم. در واقع اولین صحنه‌های جنگ را ما در آن جا، در جنگ با خوانین گرفتیم.

از گروه جهاد تا روایت فتح

گروه جهاد اولین گروهی بود که بلافاصله بعد از شروع جنگ به جبهه رفت. دو تن از اعضای گروه در همان روزهای اول



● در لباس احرام در مکه مکرمه.

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز. سعی کردم که خودم را از میان بردارم تا هر چه هست خدا باشد و خدا را شکر بر این تصمیم وفادار مانده‌ام. البته آنچه که انسان می‌نویسد همیشه تراوشات درونی خود او است همه هنرها اینچنین اند کسی هم که فیلم می‌سازد اثر تراوشات درونی خود اوست اما اگر انسان خود را در خدا فانی کند آنگاه این خداست که در آثار ما جلوه‌گر می‌شود. حقیر اینچنین ادعایی ندارم اما سعی‌ام بر این بوده است.

با شروع کار جهاد سازندگی در سال ۵۸ به روستاها رفتیم که برای خدا بیل بزنیم. بعدها ضرورت‌های موجود رفته‌رفته ما را به فیلم‌سازی برای جهاد سازندگی کشاند. در سال ۵۹ به عنوان نمایندگان جهاد سازندگی به تلویزیون آمدم و در گروه جهاد سازندگی که پیش از ما به وسیله کارکنان خود سازمان صداوسیما تأسیس شده بود، مشغول به کار شدیم. یکی از دوستان مادر آن زمان «حسین هاشمی» بود که فوق لیسانس سینما داشت و همان روزها از کانادا آمده بود. او نیز به همراه ما به روستاها آمده بود تا بیل بزند. تقدیر این بود که بیل را کنار بگذاریم و دوربین برداریم. بعدها «حسین هاشمی» با آغاز تجاوزات مرزی رژیم بعث به جبهه رفت و در روز اول جنگ در قصر شیرین اسیر شد. به همراه یکی از برادران جهاد بنام «محمدرضا صراطی» ما با چند تن از برادران دیگر، کار را تا امروز ادامه دادیم. حقیر هیچ کاری را مستقلاً انجام نداده‌ام که بتوانم نام ببرم. در همه فیلم‌هایی که در گروه جهاد سازندگی ساخته شده است سهم کوچکی نیز اگر خدا قبول کند به این حقیر می‌رسد و اگر خدا قبول نکند که هیچ. به هر تقدیر، من فعالیت تجاری نداشته‌ام. آرشیکت هستیم! از سال ۵۸ تاکنون بیش از یکصد فیلم ساخته‌ام که بعضی عناوین آنها را ذکر می‌کنم: مجموعه «خان‌گزیده‌ها»، مجموعه «شش روز در ترکمن صحرا»، «فتح خون»، مجموعه «حقیقت»، «گمگشتگان دیار فراموشی (بشاگرد)»، مجموعه «روایت فتح» نزدیک به هفتاد قسمت و در چهارده قسمت اول از مجموعه «سراب» نیز مشاور هنری و سرپرست مونتاژ بوده‌ام. یک ترم نیز در دانشکده سینما تدریس کرده‌ام که چون مفاد مورد نظر من برای تدریس با طرح درس‌های دانشگاه همخوانی نداشت از ادامه تدریس در دانشگاه صرف نظر کردم. مجموعه مباحثی را که برای تدریس فراهم کرده بودم با بسط و شرح و تفسیر بیشتر در کتابی به نام «آینه جادو» بالخصوص در مقاله‌ای با عنوان تأملاتی درباره سینما که نخستین بار در فصلنامه سینمایی فارابی به چاپ رسید در انتشارات برگ به چاپ رسانده‌ام.

آوینی در مقام فیلم‌ساز

شهید آوینی فیلم‌سازی را در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی با ساختن چند مجموعه درباره غائله‌گنبد (مجموعه شش روز در ترکمن صحرا)، سیل خوزستان و ظلم خوانین (مجموعه مستند خان‌گزیده‌ها) آغاز کرد.

آوینی در جایی می‌گوید: «با شروع کار جهاد سازندگی در سال ۵۸ به روستاها رفتیم که برای خدا بیل بزنیم. بعدها ضرورت‌های موجود رفته‌رفته ما را به فیلم‌سازی کشاند... ما از ابتدا در گروه جهاد نیتیمان این بود که نسبت به همه وقایعی که برای انقلاب اسلامی و نظام پیش می‌آید عکس‌العمل نشان بدهیم. مثلاً سیل خوزستان که واقع شد، همان گروهی که بعدها مجموعه حقیقت را ساختیم، به خوزستان رفتیم و یک گزارش مفصل تهیه کردیم. آن گزارش در



• درآمد:

مرتضی آوینی شخصیتی چندوجهی بود. معماری خوانده بود اما دل درگرو فلسفه داشت. به فلسفه می پرداخت اما افسون سینما بود. جست و جوی فراوان در حوزه های مختلف او را به شخصیتی بدل کرده بود که نگاهی انتقادی به پیرامونش داشت. مقاله حاضر که تحلیلی است از زمانه و زندگی وی، سعی دارد تمامی ابعاد شخصیت وی را مورد بررسی و تأمل قرار دهد.

■ نگاه تحلیلی شاهد یاران به زندگی و زمانه شهید سید مرتضی آوینی

خالق دوربین سرخ جنگ...

در پی آواز حقیقت

سید مرتضی آوینی در شهریور سال ۱۳۲۶ در شهر ری متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در شهرهای زنجان، کرمان و تهران به پایان رساند و سپس به عنوان دانشجوی معماری وارد دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران شد. او از کودکی با هنر انس داشت؛ شعر می سرود. داستان و مقاله می نوشت و نقاشی می کرد. تحصیلات دانشگاهی اش را نیز در رشته ای به انجام رساند که با طبع هنری او سازگار بود، ولی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی معماری را کنار گذاشت و به اقتضای ضرورت های انقلاب به فیلم سازی پرداخت.

آوینی به روایت آوینی

سید مرتضی آوینی درباره خود می گوید: «من بچه شاه عبدالعظیم هستم و در خانه ای به دنیا آمده و بزرگ شده ام که در هر سوراخش که سر می کردی به یک خانواده دیگر نیز برمی خوردی.

اینجانب در سال ۱۳۳۶ شمسی مطابق با ۱۹۵۶ میلادی در کلاس ششم ابتدائی نظام قدیم مشغول درس خواندن بودم. در آن سال انگلیس و فرانسه به کمک اسرائیل شتافته و به مصر حمله کردند و بنده هم به عنوان یک پسر بچه ۱۲-۱۳ ساله تحت تأثیر تبلیغات آن روز کشورهای عربی یک روزی روی تخته سیاه نوشتیم: خلیج عقبه از آن ملت عرب است. وقتی زنگ کلاس را زدند و همه ما بچه ها سر جایمان نشستیم اتفاقاً آقای مدیرمان آمد تا سری هم به کلاس ما بزنند. وقتی این جمله را روی تخته سیاه دید پرسید: «این را که نوشته؟» صدا از کسی درنیامد من هم ساکت، اما با حالتی پریشان سر جایم نشسته بودم.

ناگهان یکی از بچه ها بلند شد و گفت: «آقا اجازه؟ آقا، بگیم؟ این جمله را فلانی نوشته» و اسم مرا به آقای مدیر گفت. آقای

مدیر هم کلی سروصدا کرد و خلاصه اینکه: «چرا وارد معقولات شدی؟» و در آخر گفت: «بیادم در دفتر تا پرونده ات را بزنم زیر بغلت و بفرستم خانه». البته وساطت یکی از معلمین، کار را درست کرد و من فهمیدم که نباید وارد معقولات شد. بعدها هم که در عالم نوجوانی و جوانی، گهگاه حرف های گنده و سوالات قلمبه سلمبه می کردم معمولاً به زبان های مختلف حالیمان می کردند که وارد معقولات نباید بشویم. مثلاً یادم است که در حدود سال های ۴۵-۵۰ با یکی از دوستان به

تصور نکنید که من با زندگی به سبک و سیاق متظاهران به روشنفکری نا آشنا هستم، خیر من از یک راه طی شده با شما حرف می زنم. من هم سال های سال در یکی از دانشکده های هنری درس خوانده ام، به شب های شعر و گالری های نقاشی رفته ام. موسیقی کلاسیک گوش داده ام. ساعت ها از وقتم را به مباحثات بیهوده درباره چیزهایی که نمی دانستم گذرانده ام. من هم سال ها با جلوه فروشی و تظاهر به دانایی بسیار زیسته ام.

منزل یک نقاش که همه اش از انار نقاشی می کشید، رفتیم. می گفتند از مریدهای عنقا است و درویش است. وقتی درباره عنقا و نقش انار سؤال می کردیم با یک حالت خاصی به ما می فهماند که به این زودی و راحتی نمی شود وارد معقولات شد. تصور نکنید که من با زندگی به سبک و سیاق متظاهران به روشنفکری نا آشنا هستم، خیر من از یک راه طی شده با شما حرف می زنم. من هم سال های سال در یکی از دانشکده های هنری درس خوانده ام، به شب های شعر و

گالری های نقاشی رفته ام. موسیقی کلاسیک گوش داده ام. ساعت ها از وقتم را به مباحثات بیهوده درباره چیزهایی که نمی دانستم گذرانده ام. من هم سال ها با جلوه فروشی و تظاهر به دانایی بسیار زیسته ام. ریش پرفسوری و سبیل نیچه ای گذاشته ام و کتاب «انسان تک ساحتی» هربرت مارکوز را بی آنکه آن زمان خوانده باشم اش طوری دست گرفته ام که دیگران جلد آن را ببینند و پیش خودشان بگویند: «عجب فلانی چه کتاب هایی می خواند، معلوم است که خیلی می فهمد...» اما بعد خوشبختانه زندگی مرا به راهی کشانده است که ناچار شده ام رودربایستی را نخست با خودم و سپس با دیگران کنار بگذارم و عمیقاً بپذیرم که «تظاهر به دانایی» هرگز جایگزین «دانایی» نمی شود، و حتی از این بالاتر دانایی نیز با «تحصیل فلسفه» حاصل نمی آید. باید در جست و جوی حقیقت بود و این متاعی است که هر کس به راستی طالبش باشد، آن را خواهد یافت، و در نزد خویش نیز خواهد یافت. و حالا از یک راه طی شده با شما حرف می زنم. دارای فوق لیسانس معماری از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران هستم. اما کاری را که اکنون انجام می دهم نباید با تحصیلاتم مربوط دانست. حقیر هر چه آموخته ام از خارج دانشگاه است. بنده با یقین کامل می گویم که تخصص حقیقی در سایه تعهد اسلامی به دست می آید و لاغیر. قبل از انقلاب بنده فیلم نمی ساختم اگرچه با سینما آشنایی داشتم. اشتغال اساسی حقیر قبل از انقلاب در ادبیات بوده است. اگر چه چیزی اعم از کتاب یا مقاله به چاپ نرسانده ام. با شروع انقلاب حقیر تمام نوشته های خویش را اعم از تراوشات فلسفی، داستان های کوتاه، اشعار و... در چند گونی ریختم و سوزاندم و تصمیم گرفتم که دیگر چیزی که «حدیث نفس» باشد ننویسم و دیگر از خودم سخنی به میان نیاوردم. هنر امروز متأسفانه حدیث نفس است و هنرمندان گرفتار خودشان هستند. به فرموده خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی «رحمه الله علیه»:

"مجموعه مقالات فرهنگ و هنر"، مقاله "شرح نور در تفسیر غزلیات امام خمینی (ره)" را می توان نام برد.

دیدگاه های آوینی

شهید آوینی، غرب را به عنوان یک کلیت، تجسم ظهور تاریخی شیطان می دانست و به ویژه درباره غرب پس از رنسانس، معتقد بود که با غلبه اومانیسم و خودبنیادی، جهالت و طغیان بشر غربی به نهایت رسیده و همین به نهایت رسیدن طغیان و خودبنیادی، زمان توبه را نزدیک کرده است. شهید آوینی عصر کنونی را عصر توبه بشریت می نامید و ظهور انقلاب دینی را تجسم این توبه تاریخی و معنوی می دانست. شهید آوینی مسیر تقدیر تاریخی بشر را متشکل از مراحل زیر می شمرد:

۱ هبوط (در مصداق جمعی و تاریخی) ۲ طغیان و خودبنیادی ۳ توبه (در مصداق جمعی و تاریخی) ۴ طلوع عصر معنویت و نجات از خودبنیادی.

شهید آوینی تنها صورت مشروع از حکومت را نظام مبتنی بر ولایت فقیه می دانست: «ولایت فقیه تنها صورتی است که می تواند به حکومت اسلام فضیلت بخشد. فقیه انسانی است که حقیقت دین در وجود او تبیین یافته است و قدرت استنباط احکام عملی دین را از سرچشمه های حقیقت که کتاب و سنت است داراست». وی آزادی را برای انسان حق نمی دانست بلکه آزادی را یک تکلیف می دانست: «آزادی حق انسان نیست بلکه تکلیف اوست در برابر حقیقت و عدالت. و البته در این گفتار نیز مسامحه ای وجود دارد که آزادی در حقیقت خویش، مقابله ای با حقیقت و عدالت یا تعهد ندارد و اگر حقیقت آزادی ظهور می یافت، همه دعاواها از میان برمی خاست. این دعاواها از سر جهل نسبت به حقیقت آزادی است که «حریت» است.»

شهید حضور را برتر از حصول می دانست و تقوا را یگانه راه حقیقی کسب معرفت می خواند و حضور دل آگاهانه و متذکرانه را از لوازم تفکر حقیقی می دانست؛ زیرا که او تفکر را جز به معنای تقرب نمی دانست: «تفکر حقیقی، همان تفکر حضوری است که ذکر است و ذکر نیز نه آن چنان است که به کوشش خود حاصل آید. حضور عین ذکر است و تقرب است و غفلت عین بعد است.»

آوینی یکی از منتقدان جدی و پیگیر روشنفکری بود. وی پیوسته ابتدال سطحیت و غربزدگی روشنفکری ایرانی را مورد نقادی تند و تیزی قرار می داد. او روشنفکر را کسی می دانست که تلاش می کند تا احکام و اعتبارات نظری و عملی، تجربی و حسی را که در چهارچوب عقل، جزوی منقطع از وحی به دست آمده، مبنای تغییر هستی و زندگی آدمیان قرار دهد. «روشنفکر مخالف سنت ها و دین، و متکی بر بینش فردی خویش از جهان می باشد و احکام عملی زندگی خویش را از علوم تجربی کسب می کند. جامعه روشنفکر اصولاً غربگراست و با تفکر غربزده می اندیشد و حتی اگر روی به دینداری بیاورد به شدت در معرض التقاط قرار دارد. او به مفهوم ولایت اعتقادی ندارد چرا که به دموکراسی غربی ایمان آورده است.» شهید آوینی ترویج التقاط فرهنگی را یکی از اهداف تهاجم فرهنگی می دانست: «تهاجم فرهنگی دشمنان انقلاب متوجه همه آن نقاطی است که انقلاب اسلامی را هویت مستقل بخشیده و آن را به مبارزه با غرب می کشاند. فرهنگ اسلامی انقلاب، ولایت فقیه و عدم رابطه با آمریکا» و سید شهیدان اهل قلم، عاشق پاکبخته مقام عظمای ولایت و پیرو راه پیر و مراد خویش حضرت امام خمینی «قدس سره» و مطیع و فرمانبردار مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله خامنه ای بود.

از ابتدا در گروه جهاد نیتیمان این بود که نسبت به همه وقایعی که برای انقلاب اسلامی و نظام پیش می آید عکس العمل نشان بدهیم. مثلاً سیل خوزستان که واقع شد، همان گروهی که بعدها مجموعه حقیقت را ساختیم، به خوزستان رفتیم و یک گزارش مفصل تهیه کردیم.

آدم هایی که شاید هنگام پخش مستند، شهید شده بودند و حضور جسمی نداشتند یا در همان لحظات مقابل دوربین سرخ سرخ او به شهادت می رسیدند. آوینی خالق دوربین سرخ جنگ بود، دوربینی که تنها شهادت را ثبت نمی کرد بلکه سرخی خون را به عمق میدان دید مخاطب انعکاس می داد و نمایی به گستردگی جنگ هشت ساله ایران را به شناسنامه تصویری دفاع مقدس اضافه کرد. یک نمای طولانی که هنوز هم تمام نشده است. همچنین ابراهیم حاتم می گوی که در جایی از آشنایی با "روایت فتح" این گونه یاد کرده است: «وقتی با روایت فتح، آشنا شدم به یکباره دل سپردم به آدم هایی که نیمه شب برمی خاستند، نماز شب می خواندند و اشک می ریختند. تشکیلات و گروه روایت فتح را کسانی بنیان نهاده بودند که به اعتقاد شهید آوینی، خودشان با جنگ پیوند داشتند و بر حقایق جنگ پافشاری می کردند.» حاتم می گوی که همچنین گفته است: «آوینی به من می گفت برای ساختن مستند، باید رابطه قلبی با فضا داشته باشی اگر آن فضا و شرایط را باور نداشته باشی، تصاویر به سراغ تو نخواهند آمد. تو باید خود را مهیا کنی آنگاه به جبهه بروی و ۹۰ درصد آن فضا باشی. وقتی شرایط درونی تو فراهم شد آن موقع تصاویر سراغ تو می آیند و در "گادرت" قرار می گیرند.»

آثار آوینی

از آثار شهید آوینی مجموعه مقالات سینمایی با نام "آیینه جادو"، کتاب "آغازی بر یک پایان"، کتاب "فتح خون" و کتاب



است که آن را «عصر توبه بشریت» می نامید. عصری که به انقلاب جهانی امام عصر (عج) و ظهور «دولت پایدار حق» منتهی خواهد شد. شهید سید مرتضی آوینی ایجاد تحول عمیق درونی در مخاطبان را رسالت اصلی خویش می دانست که این امر جز از طریق فطرت، امکان ندارد. وی در جایی مطرح کرده است: «برنامه "روایت فتح" با زبان فطرت با مخاطبان خود سخن گفت، تلاش بر آن بود که انسان ها به فطرت الهی شان بازگردند تا در آن صورت برنامه به هدف اصلی خود که رهنمون ساختن انسان ها به سوی حقیقت است برسد. «روایت فتح» حکایت عاشقانی بود که عشق قلبشان را تا آنجا انباشته که ترس از مرگ، جایی برای ماندن، نمی دید. من در روایت فتح، رو در بایستی را کنار گذاشتم و آنگاه حرف زدن را آغاز کردم که عجب شجاعتی می خواهد و با عقل اندیشی و ژورنالیسم جور در نمی آید. اما من باید عالم بسیجیانی را روایت می کردم که عاشق بودند و با قلبشان در عالم می زیستند و عالم آنان عالم ظاهر نبود، آنان اهل باطن و حقیقت و معنا بودند.»

زوایای ناپیدای جنگ

شاید امروز به یاد آوردن یک مجموعه قدیمی در زمان پخش یک امتیاز محسوب نشود، در حالی که نوار، سی دی و... همه اتفاقات دور گذشته را قابل دسترس می کنند. ولی اگر آن مجموعه، مستند "روایت فتح" باشد که در سال های اوج جنگ ایران و عراق تا پایان گرفتن آن از تلویزیون پخش می شد و فضا، قالب و تأثیرگذاری خاصی داشت، طبعاً مشاهده امروز نمی تواند با تجربه دیدار آن سال ها برابری کند. زمانی که صدای گوینده رادیو که اخبار مربوط به عملیات مختلف جنگی را اعلام می کرد، نوای آشنا و کابوسی مشابه پیام اعلام حمله هوایی بود "شنوندگان عزیز توجه فرمایید، شنوندگان عزیز توجه فرمایید، دلیر مردان ایران در عملیات... موفق به فتح مواضع دشمن شدند."، زمانی که در هر کوی و برزن حمله های رنگین، شهادت یک جوان را که شاید همین دیروز از کنارت عبور کرده یادآور می شد، زمانی که یکی از تکالیف مهم دانش آموزان مدرسه ای نوشتن نامه ای فرضی به رزمندگانی بود که در حال دفاع از مرز و بوم کشور بودند، زمانی که...

در چنین زمانی است که هر پنجشنبه شب، نشستن مقابل تلویزیون و انتخاب از میان دو شبکه تلویزیونی سیما، بی اختیار متأثر از صدای آرام گوینده ای بود که مخاطب دور از فضای جبهه را که فقط وصف جنگ را شنیده بود، وادار به انتخاب این برنامه می کرد. مستندی که به زوایای ناپیدا از جنگ تحمیل شده به ایران، مردان مرد این عرصه و آناتی خاص می پرداخت تا مخاطب خود را دور از موقعیت و فضا حس نکند و به نوعی شریک درونی این ایثارگری ها شود.

آوینی با ادبیات خاصی که در نگارش متن و لحن حماسی منحصر به فردی که برای روایت مستند انتخاب می کرد، به تبع نیاز زمان خود به نگاه حماسی به ارزش های دفاع مقدس دامن می زد. او با استفاده از مؤلفه هایی برخاسته از موقعیت مانند نوحه های آشنای آن زمان، کارکرد آنها را ارتقا داده و ماندگاری اش را صدچندان کرده و مخاطب را آن چنان درگیر فضا، مکان، موقعیت و آدم ها می کرد که به نوعی ناخود آگاه بود. می توان نوحه معروف آهنگران را در تیتراژ پایانی یکی از قسمت ها که با تصاویر و حرف های رزمنده ها در آن قسمت به همخوانی خاصی رسیده بود، از یاد برد؟

مرا اسب سپیدی بود روزی / شهادت را امیدی بود روزی اگر آه تو از جنس نیاز است / در باغ شهادت باز باز است در میخانه را گیرم که بستند / کلیدش را چرا یا رب شکستند



اندیشه‌های رایج در مورد دموکراسی، رأی اکثریت، آزادی عقیده و برابری و مساوات را در نسبت با تفکر سیاسی مأخوذ از وحی و نهج البلاغه و آرای سیاسی حضرت امام (ره) مورد تجزیه و تحلیل و نقد قرار داد. مقالاتی نیز در تبیین حکومت اسلامی و ولایت فقیه در ربط و نسبت با حکومت الهی حضرت رسول (ص) در مدینه و خلافت امیر مؤمنان (ع) نوشت و اتصال انقلاب اسلامی را با نهضت انبیا علیهم السلام و جایگاه آن با جنگ‌های صدر اسلام و قیام عاشورا و وجوه تمایز آن از جنگ‌هایی که به خصوص در قرون اخیر واقع شده‌اند، و نیز برکات ظاهری و غیبی جنگی و ویژگی رزم‌آوران و بسیجیان، در زمره مطالبی بود که در «اعتصام» منتشر شد.

اعتقادی و عبادی نیز تحقیق و تفکر می‌کرد و حاصل کار خویش را به صورت مقالاتی چون «اشک، چشمه تکامل»، «تحقیقی در معنی صلوات» و «حج، تمثیل سلوک جمعی بشر» به چاپ می‌سپرد.

مقالات، مجموعه مقالاتی نیز با عنوان کلی «تحقیقی مکتبی در باب توسعه و مبانی تمدن غرب» برای ماهنامه «جهاد»، ارگان جهاد سازندگی، نوشت. «بهشت زمینی»، «میمون برهنه!»، «تمدن اسراف و تبذیر»، «دیکتاتوری

اقتصاد»، «از دیکتاتوری پول تا اقتصاد صلواتی»، «نظام آموزش و آرمان توسعه یافتگی»، «ترقی یا تکامل؟» و... از جمله مقالات آن مجموعه است. این مقالات بعد از شهادت او با عنوان «توسعه و مبانی تمدن غرب» به چاپ رسید. این دوره از کار نویسندگی شهید تا سال ۱۳۶۵ ادامه یافت. مقارن با همین سالها شهید آوینی علاوه بر کارگردانی و مونتاژ مجموعه «روایت فتح» نگارش متن آن را بر عهده داشت که بعدها قالب کتابی گرفت با عنوان «گنجینه آسمانی» او در ماه محرم سال ۱۳۶۶ نگارش کتاب «فتح خون» (روایت محرم) را آغاز کرد و نه فصل از فصول ده‌گانه آن را نوشت. اما در حالی که کار تحقیق در مورد وقایع روز عاشورا و شهادت بنی هاشم را انجام داده و نگارش فصل آخر را آغاز کرده بود به دلایلی کار را ناتمام گذاشت.

او در سال ۱۳۶۷ یک ترم در مجتمع دانشگاهی هنر تدریس کرد. ولی چون مفاد مورد نظرش برای تدریس با طرح دانشگاه همخوانی نداشت، از ادامه تدریس صرف نظر کرد. مجموعه مباحثی که برای تدریس فراهم شده بود، با بسط و شرح و تفسیر بیش تر در مقاله بلندی به نام «تاملاتی در ماهیت سینما» که در فصلنامه «فارابی» به چاپ رسید و بعد در مقالاتی با عناوین «جاذبیت در سینما»، «آینه جادو»،

«قاب تصویر و زبان سینما» و... که از فروردین سال ۱۳۶۸ در ماهنامه هنری «سوره» منتشر شد، تفصیل پیدا کرد. مجموعه این مقالات در کتاب «آینه جادو» که جلد اول از مجموعه مقالات و نقدهای سینمایی اوست، جمع‌آوری و به چاپ سپرده شد.

سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ دوران اوج فعالیت مطبوعاتی شهید آوینی است. آثار او در طی این دوره نیز موضوعات بسیار

است که همین امسال [۱۳۷۱] در لبنان شهید شد... و خوب، دیگر چیزی برای گفتن نمانده است، جز آن که ما خسته نشده‌ایم و اگر باز جنگی پیش بیاید که پای انقلاب اسلامی در میان باشد، ما حاضریم. می‌دانید! زنده‌ترین روزهای زندگی یک «مرد» آن روزهایی است که در مبارزه می‌گذرانند، زندگی در تقابل با مرگ است که خودش را نشان می‌دهد.»

اواخر سال ۱۳۷۰ «مؤسسه فرهنگی روایت فتح» به فرمان مقام معظم رهبری تأسیس شد تا به کار فیلم‌سازی مستند و سینمایی درباره دفاع مقدس بپردازد و تهیه مجموعه روایت فتح را که بعد از پذیرش قطع نامه رها شده بود ادامه دهد. شهید آوینی و گروه فیلم‌برداران روایت فتح سفر به مناطق جنگی را از سر گرفتند و طی مدتی کم‌تر از یک سال کار تهیه شش برنامه از مجموعه ده قسمتی «شهری در آسمان» را به پایان رساندند و مقدمات تهیه مجموعه‌های دیگری را درباره آبادان، سوسنگرد، هویزه و فکه تدارک دیدند. شهری در آسمان که به واقعه محاصره، سقوط و بازپس‌گیری خرمشهر می‌پرداخت. در ماه‌های آخر حیات زمینی شهید آوینی از تلویزیون پخش شد. اما برنامه وی برای تکمیل این مجموعه و ساختن مجموعه‌های دیگر با شهادتش در روز جمعه بیستم فروردین ۱۳۷۲ در قتلگاه فکه ناتمام ماند. شهید آوینی فعالیت‌های مطبوعاتی خود را در اواخر سال ۱۳۶۲، همزمان با مشارکت در جبهه‌ها و تهیه فیلم‌های مستند درباره جنگ، با نگارش مقالاتی در ماهنامه «اعتصام»، ارگان انجمن اسلامی آغاز کرد. این مقالات طیف وسیعی از موضوعات سیاسی، حکمی، اعتقادی و عبادی را در برمی‌گرفت. او طی یک مجموعه مقاله درباره «مبانی حاکمیت ساسی در اسلام» آرا و

برنامه «روایت فتح» با زبان فطرت با مخاطبان خود سخن گفت، تلاش بر آن بود که انسان‌ها به فطرت الهی‌شان بازگردند تا در آن صورت برنامه به هدف اصلی خود که رهنمون ساختن انسان‌ها به سوی حقیقت است برسد. «روایت فتح» حکایت عاشقانی بود که عشق قلبشان را تا آنجا انباشته که ترس از مرگ، جایی برای ماندن، نمی‌دید.





کرده‌اند؟

همان طور که گفتم، افرادی هستند که یک نفس قدسی به آن‌ها رسیده و یک مقاومت‌هایی در درونشان شکل گرفته است. بالاخره در جهان زحمات زیادی برای تکنولوژی کشیده شده است. به معرفت تکنیکی رسیدن هم به کوشش فراوانی نیاز دارد. بعد که مسلط شدید به تکنیک و به سینما رسیدید، یک گام دیگر نیاز است و آن بالاتر رفتن از عالم تکنولوژی است. اول باید به تکنولوژی مسلط شد و سپس از آن فاصله گرفت. کسی که با تکنیک آشنا نیست، نقدش هم موجه نیست. حالا می‌شود این عالم را دور زد و این هم بدون کوشش میسر نیست. هر انسانی می‌تواند به سهم خودش در تکوین و شکل‌گیری نظام سینمای اسلامی نقشی مهم داشته باشد. در واقع چون اولیا غایب هستند نمی‌توان گفت دیگر کاری نمی‌شود انجام داد. ولی شناسان و کسانی که نشانه‌هایی از هنر و هنرمندی حقیقی را درک کرده‌اند وجود دارند. بالاخره یک طلب و تمنایی باید باشد؛ نشانه‌هایی از حرکت باید باشد و با این حرکت‌ها نتایجی هم حاصل خواهد شد. شاید به نظر برسد هر چیز مستندی از قبیل سینمای مستند،

کرد این را به سوی حقیقت برد. مهار تکنیک به جوهره عظیم نیاز دارد. خود به خود با معنوی شدن انسانی، تکنولوژی هم دگرگون خواهد شد. مسأله معنوی شدن انسان است. مسأله این است که در گذر زمان باید با معنوی شدن انسان، تکنولوژی هم معنوی شود. این کار بزرگ با یک سال و دو سال درست نمی‌شود؛ با انسان‌های سبکبال هم نمی‌شود. کسانی را نیاز دارد که بر خلاف رودخانه جهانی شنا کنند. شهید آوینی چنین عالمی داشت. ما اکنون به هزاران آوینی نیاز داریم.

همان طور که اشاره کردید، گزینش راه آوینی و طی این مسیر چاره کار است. اما مخاطبان سینما عامه مردم هستند. آیا عامه مردم نمی‌توانند مشکلی در این زمینه به وجود بیاورند و مانع پیشرفت کار شوند؟

این سیر مخاطب خود را پیدا خواهد کرد. بالاخره یک اقلیتی پیدا می‌شود که به این امر توجه کند. و این چیزی نیست که تصور کنید یک دفعه ببایید فیلم حقیقی بسازید و مردم هم ببینند طرفدار شما بشوند. این‌ها چیزهایی است که در عمل، در عالم واقع باید مشاهده شود. در این زمان، این عامه مردم هستند که

هم در بعضی فیلم‌های خودمان مرتکب همان خیانت و یا بهتر بگویم جنایت می‌شویم؛ فرهنگ ایرانی که در این‌گونه فیلم‌ها پخش می‌شود یک سرزمین فلک زده، بدبخت، بیچاره، بی‌شخصیت و بی‌هویتی را ترسیم می‌کند مانند فیلم‌های..... ببینید

این‌هایی که برای جشنواره‌ها فیلم می‌سازند، نگاه خودشان هم به ایران نگاه منفی است. در واقع اصولاً این‌ها ضد مردم ما هستند و روحیه ضد مردمی دارند؛ چرا که مردم را پست و حقیر می‌دانند. بنابراین فرضیه، باید مردم را ترک کرد. دموکراسی مدنظر این‌ها دموکراسی پوپولیستی یا پدرسالارانه یا دموکراسی توده‌ای است. می‌گویند دموکراسی زمانی به وجود می‌آید که احزاب شکل بگیرد؛ مردم اصلاً آدم نیستند و این نخبگان سیاسی هستند که سرنوشت مردم را تعیین می‌کنند. فیلم مستی اسب‌ها از این‌گونه است. شما چند نفر از ایرانی‌ها را سراغ دارید که این فیلم را دیده باشند؛ شاید افرادی که تایتانیک و گلاب‌یاتور را دیده‌اند بیش‌تر از تماشاگران چنین فیلم‌هایی باشند. به هر حال سینمای دنیا یک طرف قدرت و توانمندی و برتری غرب را نشان می‌دهد و یک طرف توحش جهان‌سومی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها آن‌ها را به معرض نمایش می‌گذارد. حتی فیلم‌هایی که الان در تلویزیون نشان داده می‌شود، غالباً همان تفکر را دارد. در جنایت‌های این فیلم‌ها، تروریست‌ها یا سیاه پوست‌ها یا آدم‌های عقب‌مانده. تازه تروریست‌ها چه کسانی هستند یعنی مخالفین تروریست‌ها؟ سینمای داخلی هم وجه غالبش همان تفکر است. خوب از این سینما نمی‌توان انتظار داشت تحت عنوان سینمای اسلامی و معنوی تحقق پیدا کند. اما آیا واقعاً تحقق چنین امری ممکن است؟ جواب مثبت است؛ بله، به شرطی که انسان خودش را در آن عالم معنوی و در آن مسیر قرار دهد و این نیاز به همتی عظیم دارد که بیاید از این عالم خارج شود و داخل یک عالم غیر تکنیکی بشود و تکنیک را با آن عالم هماهنگ کند؛ این به کوشش فوق‌العاده نیاز دارد.

با توجه به این که یک فیلمساز وقتی فیلم می‌سازد، بالاخره نظراتش را به فیلمی که می‌سازد القا خواهد کرد، به نظر شما، چرا شهید آوینی - به رغم این که شاید می‌توانست فیلم سینمایی بسازد - دنبال مستندسازی رفت؟

نمی‌توانیم نفی یا اثبات کنیم که شهید آوینی می‌توانست فیلم سینمایی یا داستانی بسازد؛ ولی تصور او این بود که فیلم مستند را می‌توان تصرف کرد و بهتر است.

البته فیلم‌های داستانی را که نزدیک به عوالم مستند خودش بود، تأیید می‌کرد. حال چرا این دولت، دولت مستعجل بود، نمی‌دانم. سؤال این جا است که چرا متاخرین نیامدند یا نتوانستند آوینی‌ها را بسط دهند. به هر حال، سینمای اسلامی که ما تعبیر می‌کنیم یعنی انسان بتواند حقیقت را بدون این که در آن تصرف کند، نمایش دهد. نظر شهید آوینی این بود که هنرمند در جایی قرار بگیرد که نور حقیقت در فریم‌های فیلم او ظهور و بروز تمام پیدا کند؛ اما این فیلم‌سازی که تصرف در فیلم می‌کند حتی در مستند آن، دیگر مستند نیست. ایشان در آینه جادو و مجموعه مقالات خویش مفاهیم مورد نظر را بیان کرده است.

در ایران یک چیزهایی هست که نماد مقاومت است مانند فلسطین. یک عده می‌گویند: آقا این فلسطینی‌ها که اعتقاد درستی ندارند یا بدحجاب هستند و.... اما جواب این است که فلسطینی‌ها بالاخره نمادی از ستیز و مبارزه با ظلم هستند. همین خودش یک نقطه مثبت است. به هر حال، نوعی هنر اسلامی است.

از منظر آوینی، راه حل مبارزه با این مشکل چیست؟ راه حل شهید آوینی خودش است؛ یعنی همان طریقتی که او رفته نازل‌ترین صورتش همان مقاومت اسلامی در مقابل جهانی شدن و یهودی شدن و اومانیستی شدن جهان است، هر جا شما دیدید که گامی می‌تواند به سوی بهشت باشد، باید آن را کمک کرد. به نظر من، اگر کسی یک جنایتی را به تصویر بکشد و در آن تصویر تصرف نکند، می‌شود هنر اسلامی. اصلاً اسلام چیز پیچیده‌ای نیست؛ مثل آب خوردن است. کافی است طلب و تمنای نفسانی را کنار بگذاریم. حتی در دل تکنیک باید کوشش



نوشته مستند و... تاریخ مصرفی دارد و به زمان خودش مربوط می‌شود؛ مثلاً به ۱۰ سال قبل و پس از آن دیگر مصرف ندارد؛ نه جذابیتی برای شنیدن دارد و نه دیدن. نظر شما راجع به این موضوع چیست و به عنوان مصداق، آیا روایت فتح هم چنین مجموعه‌ای است؟

چون آوینی ساخت غیبی و قدسی جنگ را می‌دید و یک اسطوره سازی برای جنگ کرده بود؛ این برنامه برای خانواده‌ها زنده بود و خودشان را در آن اثر می‌دیدند. کاری که آوینی کرد این بود و آن قدر تفکرش اعتلا پیدا کرده بود که به چنین عوالم روحانی می‌اندیشید؛ همان کاری که حافظ با ادبیات ما انجام می‌دهد و در واقع آن شکل مادی شعر به روحانی اعتلا می‌یابد و این خودش سیر و سلوک است و جهشی است برای رسیدن به آن ساخت معنوی و حقیقی. سینمای اشراقی و معنوی بدین‌گونه تحقق می‌یابد؛ سینمایی که مبتنی بر حق بینی و حق شناسی باشد، چنین است. در این عالم علائم، نشانه‌ها و نمادهایی برای حرکت وجود دارد؛ حال این همت انسان است که چقدر بتواند خودش را اعتلا ببخشد.

اگر بخواهید شهید آوینی را در چند جمله توصیف کنید، چه می‌گویید؟

ایشان انسانی بود که از عالم طبیعت کنده شده بود. به قول نظامی:

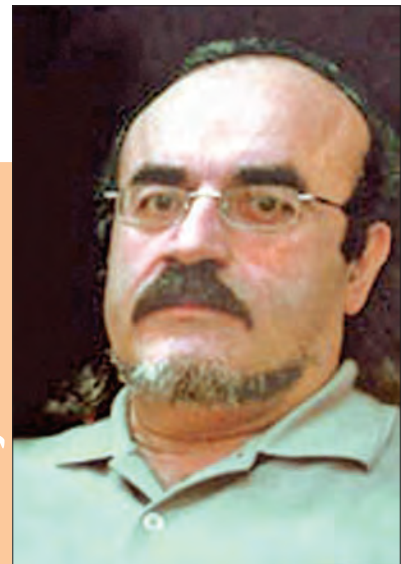
آن که می‌تحقیق خورد در حرم کبریا
پای طبیعت بیست دست به اسرار برد



نمی‌توانیم نفی یا اثبات کنیم که شهید آوینی می‌توانست فیلم سینمایی یا داستانی بسازد؛ ولی تصور او این بود که فیلم مستند را می‌توان تصرف کرد و بهتر است. البته فیلم‌های داستانی را که نزدیک به عوالم مستند خودش بود، تأیید می‌کرد. حال چرا این دولت، دولت مستعجل بود، نمی‌دانم.

اسطوره سازی می‌کنند. فورد و هیچکاک برایشان اسطوره سازی نشده است و آدم‌های عادی‌اند؛ اما آوینی اسطوره سازی شده است.

ما تا زمانی که یک سری متخصص به خارج اعزام نکردیم تا تکنیک خودروسازی را یاد بگیرند نتوانستیم در زمینه خودروسازی پیشرفت کنیم؛ حالا شاید پس از چند سال تلاش توانسته‌ایم یک خودروی ملی تولید کنیم. به نظر شما، آیا در سینما هم چنین چیزی یعنی اعزام افرادی برای کسب تخصص لازم است؟ آیا این با جو فرهنگی موجود در جامعه ما سازگاری دارد؟ البته کسانی هم که تا به حال رفته‌اند شاید به ورطه غیر اسلامی سقوط



● درآمد:

نگاه شرقی به عالم طبیعت...

■ گفت و گو با دکتر محمد مددپور درباره معنای هنر در اندیشه شهید سید مرتضی آوینی

تألیف بیش از ۴۰ عنوان کتاب در مدت ۲۰ سال از تلاش خستگی ناپذیر دکتر محمد مددپور خبر می‌داد. اما دست عجل مهلت نداد تا بماند و ثمره آرایش را ببیند. در این ملاقات و گفت و گو که پیش مرگ او صورت گرفت، سعی شد تا از پنجره نگاه شرقی استاد، شهید آوینی را به تصویر کشیم. استاد مددپور یک جلد از کتاب «سیر و سلوک سینمایی» را به سینمای اشراقی و شهید آوینی اختصاص داده است.

در آورده است. سینما هم همین طور؛ یک هنر تکنولوژیکی است و این که بخواهید چیزی را که ذاتش تصرف است با عالم دیگر پیوند بزنید، عملی نیست؛ مثل مخلوط آب و روغن. اما پرسشی که به وجود می‌آید این است که آیا می‌توان پدیده سینما و عالم اسلامی را به هم پیوند داد؟ که این را شهید آوینی تعبیر به سینمای اشراقی می‌کرد. هماهنگ شدن با عالم یعنی همان چیزی که در تفکر اسلام مردم به آن دعوت شده‌اند. هماهنگی با حقیقت عالم که خود دو جلوه دارد: یک جلوه جمالی و دیگری جلوه جلالی. یک جلوه شیطانی و قهری است. خداوند گفته نروید سراغ آن ملک من است. الملک لله کسی حق ندارد شراکت کند در این ملک. اما ملک الهی هم دو صورت دارد. قتل مکن، کشتار مکن، دزدی نکن، دروغ مگو. این‌ها هم به وجه حقیقی، به حق حقیقی، بر می‌گردد. باطل‌هایی هستند که به آن‌ها می‌گویند باطل‌های مضاف؛ اصلشان حقیقت است مثل شیطان. شیطان بی حقیقت نیست؛ اما حقیقت این است که بشر منع شده از روی آوردن به آن؛ والا شیطان در برابر خداوند از عالم بندگی خارج نیست و تحت سیطره الهی قرار دارد. ملک ملک خدا است. حالا سینمایی به وجود بیاید که با آن عالم اسلامی و دینی تناسب داشته باشد، این نیاز به همتی فوق العاده دارد. اگر من بخواهم از یک برکه آبراهی به سوی گلستان و باغ خودم باز کنم، باتوجه به شرایط زمین و... زحمت و ریاضت می‌خواهد. به هر حال، سینمای کنونی جهان یک هنر تصرفی است و به وجود آمدن آنچه مدنظر شهید آوینی بود به یک همت عالی نیاز دارد که این در عالم کنونی بسیار استثنایی است. همان طور که مشخص شد، سینما زاینده تکنولوژی است. بدون تعارف یک زمانی جهان اسلام در انزوا رفت و از تکنولوژی دوری گزید، بعد آهسته آهسته آمد و در حالی که هنوز هم به تکنولوژی نرسیده، مشغول مصرف تفاله‌های تکنولوژی غرب گردید. سینمای صادر شده از غرب به جهان اسلام همان چیزی که آن‌ها می‌خواستند و ما هم همان را که مد نظر غربی‌ها بود دریافت و فیلمسازی و... را شروع کردیم. آیا چنین بحثی با واقعیت تطابق دارد؟

بله، سینمای جشنواره‌ای ما اکثر آدر همین عوالم سیر می‌کند و اصلاً هدف غربی‌ها و نگاهی که آن‌ها به سینمای ما دارند، چنین نگاهی است. فیلم‌هایی مانند بادکنک سفید، کیسه برنج، سفر به کیش و... اگر یک نفر از ایران به اروپا سفر کند، به این مسأله پی می‌برد که آن‌ها فکر می‌کنند ما یا تروریست هستیم یا آدم کش و امثال آن. این در فیلم‌های هالیوود و سینمای غرب کاملاً مشهود است؛ حتی در تلویزیون خود ما این مطلب پیدا است؛ مثلاً فیلم «بدون دخترم هرگز» این خیانت را انجام می‌دهد و ما

را بر جهان تحمیل می‌کند. به رغم این که تکنولوژی توسط انسان خلق شده، این تکنولوژی است که بر انسان حکم می‌راند. یکی از همین مقتضیاتی که تکنولوژی بر انسان تحمیل کرده ظهور سینما است یا به قولی سینما در دل تکنولوژی نهفته بوده است. هایدگر می‌گوید: من در شعر برنیدس صدای انفجار هسته‌ای را می‌شنوم. حالا نگاه این شعر چگونه بوده که ۲۵۰۰ - ۲۶۰۰ سال پیش زمینه ساز انفجار بمب هسته‌ای با تفکر فورد، انیشتین و بوهر و... شد. وقتی شما بذری رامی کارید، نتیجه‌اش را هم خواهد داشت. سینما نه تنها جدا از عالم مدرن نیست بلکه تعیین و تحقق آن است. همان طور که تفریح اقتضای بیکاری و... است؛ همه این‌ها هم به پارادایم‌های تمدنی وابسته است که نامش را اومانیزم نهاده‌اند. سینما هم مانند جهان امروز بشر مدار است. بشر در سینما همه کاره است چه مستند، چه سینمایی و... تعریفی که در ابتدای سخن از هنر ارائه شد، خیلی با اسلام و رویکرد اسلامی مبحث بسیار سازگار است؛ اما اگر این نکته را

آوینی ساحت غیبی و قدسی جنگ را می‌دید و یک اسطوره سازی برای جنگ کرده بود؛ این برنامه برای خانواده‌ها زنده بود و خودشان را در آن اثر می‌دیدند.

هم مد نظر قرار دهیم که به گفته شهید آوینی سینما ماهیتاً بیش‌تر با کفر سازگاری دارد تا اسلام؛ این گفته تا چه حد می‌تواند مورد استناد قرار گیرد؟

ذات اومانیزم و رویکرد بشرمدارانه انسانی به تولد تکنولوژی در قرن هفدهم میلادی منجر گردید؛ اما تفکر تکنیکی در قرن دوازدهم، سیزدهم متولد شد. تجارت، تفکر و هنر تکنیکی؛ هنری که اساس آن سیطره بر عالم و تصرف آن است. این همان امانیزم است که من می‌خواهم به عنوان یک سوژه جهان را بگیرم و در تصرف خودم به میل خودم دریاوارم. اصلاً علوم امروز برای تصرف کردن است. در گذشته مسأله اصلی هماهنگی با طبیعت بود اما امروز، تصرف در طبیعت است؛ مثلاً بادگیرهای یزد براساس هماهنگی با طبیعت ساخته شده اما امروزه کولر گازی به وجود آمده و در واقع طبیعت را تحت سلطه خویش

با تشکر از این که وقت خود را در اختیار ما قرار دادید، فکر می‌کنم برای شروع بحث، بهتر است واژه هنر را از نظر لغت و ریشه معنا کنید.

به گفته بزرگان - از نظر لغت و لفظ و اتمولوژی (ریشه‌شناسی) یعنی حق شناسی؛ اتیموس در زبان یونانی هم معنای «ریشه» دارد و هم به معنای «حق» است و حق هم در اصطلاح عربی و اسلامی یعنی هستی، ظهور هستی و تحقق هستی - هنر در ادبیات فارسی شامل همه فضائل و کمالات انسانی است؛ یعنی به هر فردی که واجد کمالاتی بوده، هنرمند اطلاق گردیده است. ریشه اصلی کلمه هنر از زبان سانسکریت گرفته شده. در آن جا، به صورت «سنر» آمده و چون سین سانسکریت معمولاً در اوستایی تبدیل به «ها» می‌شود، «سنر» تبدیل به «هنر» شده است؛ مانند اسورا که به اهورا تبدیل شده است. «سو» در زبان سانسکریت به معنای نیک و فضیلت است، به معنای کمال است و نر به معنای مرد. ریشه هنر امروز به صنع و صنعت و تصویر و تجسم و تخیل و ابداع برمی‌گردد که همه این‌ها با ساختن در زبان فارسی هم ریشه‌اند، از ریشه «آر» یا «ار» در زبان فارسی و سانسکریت گرفته شده است. این ریشه در زبان اروپایی هم رفته؛ مثلاً در زبان فرانسوی «بذار» به معنای هنرهای زیبا است و یا در زبان انگلیسی Fineart همان معنای هنرهای زیبا را بیان می‌کند. در زبان یونانی هم کلمه «آروته» یعنی فضیلت که با معنای هنر متناسب است.

بعد از تعریف هنر در می‌بایم که تمام هنرها مانند نقاشی و ادبیات و... در سینما جمع می‌شود و سینما مجموعه‌ای است از همه این هنرها. آیا چنین تعریفی از سینما درست است و سینما چه رابطه‌ای با تکنولوژی دارد؟

سینما به عنوان واپسین هنر، هنر عصر تکنولوژی است؛ همان طور که تراژدی هنر اول و هنر بزرگ بوده. امروزه از شعر خبری نیست و سینما جایگزین این هنرها شده است؛ هنرهای امروز کمابیش در فضای سینمایی سیر می‌کنند. شعر مادر هنرها و منبع الهام همه هنرمندان بوده است. امروز سینما در واقع بنیاد و ذات و جوهر هنر را در خودش به نمایش می‌گذارد و از این منظر شعر عصر مدرن و تکنولوژی است؛ در واقع، با تجسم شعر به وسیله تغییرات و گرافیک‌های کامپیوتری و special effect می‌توان قدرت بشر را با سینما بروز و ظهور بخشید. سینما برای خودش یک ساختار تکنولوژیک دارد و مقتضیات مخصوص به خود را دارا است؛ مثلاً اقتضای کودکی این است که دائماً باید کهنه‌اش را عوض کرد؛ یا مقتضیات جوانی غفلت است. به هر حال، هر چیزی مقتضیات و لوازم خودش را دارد. ذات سینما هم تکنولوژی است. تکنولوژی هر روز مقتضیات خودش

دارد و هرچه به سوی خودکاری - اتوماسیون - بیشتر حرکت کند، بیشتر و بیشتر از صورت ابزار خارج می شود و جز به استخدام فرهنگ غرب در نمی آید.» (۳)

«تکنولوژی مدرن علی رغم آنکه خود را نسبت به فرهنگ های مختلف بی طرف نشان می دهد، اما در باطن، فرهنگ واحدی را بر زندگی بشر تحمیل می کند که تحمیل دیگر فرهنگ ها را نمی آورد و آن همین فرهنگ است که اکنون بر سراسر جهان احاطه یافته است.» (۴)

آوینی این ادعا را که ما تکنولوژی غرب را فارغ از فرهنگ آن اخذ می کنیم، توهمی محض می دانست: «این توهم که ما ابزار را اخذ می کنیم و فرهنگ غرب را راه می کنیم، جز سرابی بیش نیست.» (۵)

شهید آوینی پس از مطرح ساختن تقابل بین «فرهنگ و تمدن» به مثابه تقابل بین «انقلاب و استقرار» چیزی به عنوان فرهنگ غرب را اساساً نفی کرده و آن را چیزی جز روش ها و ابزاری که تمدن غرب به وجود آورده، نمی داند. سپس پرسشی مطرح می سازد که «آیا ما باید به متدولوژی و تکنولوژی عالم جدید پشت کنیم و هرچه را که هست بدون گزینش دور بیندازیم؟» وی در پاسخ جواب منفی داده و می نویسد: «ما باید در صدد تسخیر روح و جوهر تمدن جدید برآییم، نه جسم آن» و بیش از این توضیحی نمی دهند. اگر امکان دارد این نکته را تشریح فرمایید.

آنجا که ایشان غرب را فاقد فرهنگ دانسته و آن را یکسره روش و ابزار می بیند، ظاهراً از فرهنگ، معنایی متعالی مدنظر دارند و از منظر ایشان، بدیهی است که ما در تمدن غرب با هیچ گونه تعالی مواجه نیستیم و یکسره انحطاط است، اما آنجا که می گوید: «این توهم که ما ابزار را اخذ می کنیم و فرهنگ غرب را راه می کنیم، جز سرابی بیش نیست»، نظر به معنای عام و رایج فرهنگ دارد.

و اما در این مورد که ایشان «پشت کردن به متدولوژی و تکنولوژی عالم جدید را رد می کنند» و اخذ نسبی آن را مجاز و بلکه لازم می دانند، برای بنده قابل فهم است. حقیر نیز اخذ و جویی از تمدن جدید را از باب اضطرار مجاز و لازم می دانم، اما این مطلب را که ایشان سخن از تسخیر روح و جوهر تمدن جدید می گویند، نمی فهمم. یعنی نمی دانم که آیا منظور ایشان تسخیر روح و جوهر تمدن جدید در حدی نسبی و از سر اضطرار است، یعنی اینکه ما به دلیل اضطراری که در کاربرد ابزار و تکنولوژی های جدید داریم، با تمهیداتی و به تعبیر ایشان با «معرفتی کافی و وافی» می توانیم تاحدودی از آفات و آثار سوء این ابزار برکنار بمانیم و آنها را به حداقل برسانیم، اگر مقصود ایشان این مطلب باشد، بنده هم موافقم، اما اگر مقصود این است که ما با تسخیر روح و جوهر تمدن جدید آن را استحاله می کنیم و تغییر ماهوی در آنها ایجاد می کنیم و یکسره به خدمت خود در می آوریم، بدون آفات و عوارض سوء، پذیرش آن برای بنده ثقیل است و با برخی مبادی و مبانی فکری خود ایشان در تعارض می بینم. لطفاً نگاه شهید آوینی را نسبت به مقوله «توسعه» تبیین فرمایید.

یکی از اساسی ترین پایه های مکتب توسعه، اعتقاد به نظریه سیر خطی پیشرفت تاریخ است. یعنی چون بشر از آغاز تدریجاً و مستمراً در حال رشد و پیشرفت بوده است و ادوار و اعصار حجر و مفرغ و آهن را پشت سر گذاشته و اکنون به دوران ماشین و اتوماسیون رسیده است و این سیر باید همچنان ادامه پیدا کند، پس توسعه امری ضروری و اجتناب ناپذیر است و غربی ها همچون آغازگر عصر جدید بوده اند، پس توسعه یافته و به کمال رسیده اند و باید الگو قرار گیرند.

شهید آوینی قبل از هر چیز واهی بودن نظریه سیر خطی پیشرفت تاریخ را توضیح می دهد و وجود اعصار تاریخی (حجر و مفرغ و...) را که متأسفانه اصلی مفروض و موضوع عام و خاص قرار گرفته است، انکار می کند و پرده از دروغ بودن تمدن و غیرالهی بودن این دیدگاه برمی دارد. آوینی انبیا را تمدن ساز می داند و معتقد است تمدن با اولین انسان یعنی حضرت آدم آغاز می شود و در فاصله نه چندان دور به کمال خود می رسد. با اثبات این نظر، ضرورت و مطلوبیت توسعه به مفهوم رایج و غربی آن، نفی می شود و بعد نوبت به حرف ها و نقدهای دیگری می رسد که در باب توسعه وجود دارد. اجمالاً اینکه از نظر ایشان توسعه نیز منبعث از جوهر الحادی و اومانستی غرب است و به عنوان یک ایدئولوژی و مکتب در پی تسخیر همه جهان و به زیر سلطه کشاندن آن است: «توسعه هدف و غایت دنیای جدید است که دیوانه وار به سمت آن پیش می رود و هر آنچه را که بر سر راه این موبک قدر قدرت قرار دارد یا باید قربانی و نابود شود و یا به سلک بندگی در آید.» (۶)

شهید آوینی به مقوله «توسعه» در توسعه و مبانی تمدن غرب تا چه حد با نگاه شما به مقوله «تجدد» در اسلام و تجدد قرابت و همخوانی دارد. اگر دارد، مبنای این اشتراک را تبیین

فرمایید.

قرابت و همخوانی زیادی دارد. بنده از آثار و مطالب ایشان بهره زیادی برده ام. در کتاب «اسلام و تجدد» موضوع با تفصیل و جامعیت بیشتری مطرح شده است و به پاره ای از نکات که در آثار شهید آوینی اغلب به اجمال اشاره شده و یا بعضاً نشده، پرداخته شده است. مثلاً شهید آوینی به این موضوع اشاره می کند که تاریخ تمدن حقیقی را باید بر اساس تاریخ انبیا نگاشت و تحصیل کرد و من توضیحاتی در این باره در آثار ایشان ندیده ام؛ اما در کتاب «اسلام و تجدد» بنده به تفصیل این دیدگاه را تشریح و مستدل کرده ام. در هر صورت فکر می کنم دیدگاه های مطرح شده در کنار «اسلام و تجدد» با دیدگاه های شهید آوینی در باب تمدن جدید، در جوهر و بسیاری از نتایج یکی است.

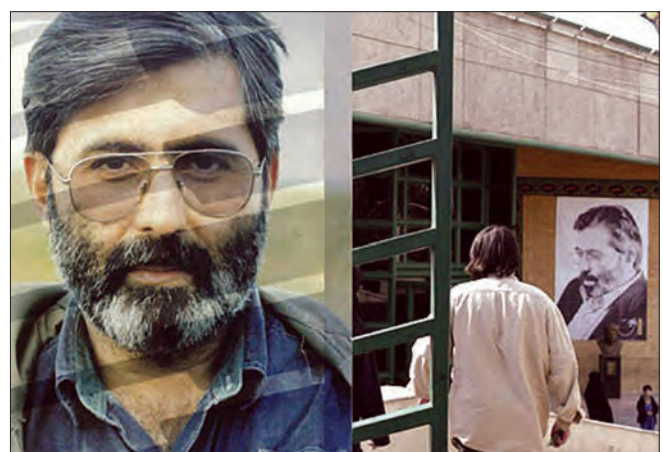
همان گونه که گفتیم، آوینی جوهره اومانستی و الحادی تمدن مدرن را در همه وجوه و شئون آن جاری و ساری می دید و دموکراسی هم از این امر مستثنی نیست و بلکه با گرفتن حق تشریع و حاکمیت از خداوند و احاله آن به انسان و مردم یکی از بارزترین ابعاد اومانسیسم و الحاد به منصفه ظهور می رسد.

سید مرتضی آوینی دموکراسی را یکی از تناقض های موجود در تمدن غرب قلمداد کرده و آن را از جایگاه بهترین روش ممکن برای حکومت کردن در عصر حاضر پایین کشیده و تمام انواع حکومت استبدادی، سوسیالیستی و دموکراتیک را در اصل و ماهیت یکی می داند. ایشان به عنوان جایگزین واقعی که در دنیای امروز امکان عملی شدن داشته باشد، چه تصویری را ترسیم می کند. مبنا و اساس این حکومت که شهید آوینی با عنوان «حکومت ولایی» آن را از مکتب تشیع بازخوانی کرده چیست؟

همان گونه که گفتیم، آوینی جوهره اومانستی و الحادی تمدن مدرن را در همه وجوه و شئون آن جاری و ساری می دید و دموکراسی هم از این امر مستثنی نیست و بلکه با گرفتن حق تشریع و حاکمیت از خداوند و احاله آن به انسان و مردم یکی از بارزترین ابعاد اومانسیسم و الحاد به منصفه ظهور می رسد. ضمن آنکه دموکراسی در مدعای خود هرگز صادق نبوده است، یعنی حکومت مردم بر مردم و یا حکومت اکثریت، یک فریب و دورغ بوده است و همیشه صاحبان نفوذ و سرمایه و تراست ها و کارتل ها به نام مردم حکومت کرده اند. و اما شیوه حکومتی مطلوب مورد نظر ایشان، قطعاً حکومت ولایی یعنی ولایت و حاکمیت فقیه جامع الشرایط است که حکومت و تشریع و تقنین را از آن خداوند و شریعت می داند و مردم را به بیعت و حمایت فرامی خواند و حقوق آنان را - در صورت اجرای احکام و دستورات اسلامی - به صورت احسن تأمین می نماید. ■

پی نوشت ها:

۱. آغازی بر یک پایان، ص ۷.
۲. همان، ص ۷۱.
۳. همان، ص ۴۶.
۴. همان، ص ۵۴.
۵. همان، ص ۴۸.
۶. سیری در آثار شهید آوینی، کتاب صبح، ص ۴۸.



(و من یکفر بالطاوت و...) و شرط کمال کفر ورزی را شناخت ماهیت و ابعاد کفر، باید اذعان کنیم که متأسفانه در عرصه شناخت، برجسته‌ترین مصداق طاغوت در زمانه کنونی که چیزی جز تمدن الحادی و اومانیستی غرب (با همه وجود و ابعادش) نیست، به قحط الرجال دچاریم و به همین دلیل ایمان و تشرعمان آغشته به ناخالصی‌ها و بدفهمی‌های فراوان است و رد پای التقاط اندیشی را در همه‌جا می‌توان یافت. اگر آوینی در میان ما بود، شاید بهتر از هر کس دیگر می‌توانست با این التقاط اندیشی خفی مبارزه نموده و در بن بست و ظلمات فکری کنونی راهی بگشاید و چراغی برافروزد. در هر صورت اندیشمندان و دانش‌پژوهان مسلمان ما اگر به زمان‌شناسی صحیح دست نیابند و به فهم عمیق غرب نایل نشوند و همچنان اسیر مشهورات رسانه‌ای و ساخته و پرداخته کانون‌های نظریه‌ساز حافظ منافع نظام سلطه جهانی باشند، قافیه را باخته‌ایم.

هسته مرکزی منظومه اندیشه نقادانه آوینی نسبت به غرب (اعم از فرهنگی، تمدن، اندیشه سیاسی و فلسفی غرب) چیست؟

آوینی جوهر اومانیستی و الحادی تمدن جدید و مدرنیته را دریافته بود و از سربان این جوهر در همه وجوه و ابعاد این تمدن - اعم از علم و تکنولوژی و هنر و معماری و نظام‌های سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژی‌های گوناگون مدرن - پرده برمی‌داشت. او حکیمانه دریافته بود که رنسانس، تداوم طبیعی و تکاملی اعصار پیشین تاریخی و تمدن‌های سنتی نیست، بلکه با رنسانس، عهدی جدید و انسانی نو به وجود می‌آید که بیش از هر عهد و دوره تاریخی، خودبنیاد و خداستیز و خداگریز است و با تمام قامت به مصاف غیب و الوهیت رفته است. آوینی این روح ماده‌زده و ملکوت‌ستیز را در تمامی شئون وجوه غرب مدرن حاضر و فعال می‌دید. برای مثال میان اخلاق و ایمان غرب با علم و تکنولوژی آن تفکیک نمی‌کرد. او تکنولوژی جدید را حامل بار فرهنگی و ارزشی خاص خود می‌دید: «تکنولوژی، موجودیتی کاملاً فرهنگی

آوینی جوهره اومانیستی و الحادی تمدن مدرن را در همه وجوه و شئون آن جاری و ساری می‌دید و دموکراسی هم از این امر مستثنی نیست.

حاضر باید گفت، اغلب اندیشمندان مسلمان کنونی، از عنصر مهم زمان‌شناسی که شرط سلامت ماندن در مقابل یورش و شیخون شبهه‌ها و فتنه‌هاست، بی‌بهره یا کم‌بهره و بلکه غالباً زمانه و روزگار کنونی خویش شناختی واژگونه دارند. مگر نه این است که پیشرفتگی و متکامل بودن زمان کنونی نسبت به گذشته‌ها، فی‌الجمله اجماع و جود دارد و حداقل در ارتباط با نظامات مادی و معیشتی، این باور محکم و جود دارد که زمانه ما عرصه پیشرفت و تعالی را درنوردیده و همچنان این مسیر ادامه دارد و منشأ این پیشرفت هم تمدن جدید غرب است؟! و این چیزی جز زمان‌شناسی وارونه نیست؛ چرا که زمانه کنونی در همه ابعاد دچار انحطاط و تباهی است، حتی در عرصه نظامات مادی و معیشتی.

آوینی از معدود اندیشمندان مسلمان معاصر است که باطن این عصر را شناسایی و به اعماق و ابعاد بحرانی و منحط آن رسوخ کرده و روشنفکری‌هایی بس مغتنم ارایه کرد. آوینی برخلاف بسیاری از اندیشمندان صاحب‌نام مسلمان معاصر، خود را از سیطره اتمسفر رسانه‌ای و فکری و فرهنگی غرب و حاکمیت مقبولات و مشهورات بی‌مبنای زمانه، رهانیده و صاحب تفکر و اندیشه‌ای اصیل و عاری از التقاط و امتزاج بود.

اگر شرط مقدماتی ایمان به خداوند را کفر به طاغوت بدانیم

اگر بخواهیم شهید آوینی را در یک جمله معرفی کنیم؛ جنابالی چه تعریفی از ایشان دارید؟

آوینی زمان‌شناس برجسته روزگار ما و از معدود اندیشمندان مسلمان معاصر بود که به ماهیت تمدن جدید غرب و دنیای مدرن رسوخ کرد و آن را شناخت.

وجه تمایز سید مرتضی آوینی از روشنفکران دینی و سایر اندیشمندان مکتبی عصر حاضر چیست؟ به عبارت دیگر اساساً با چه تعریفی از روشنفکر دینی می‌توان آوینی را به عنوان روشنفکر دینی پذیرفت؟

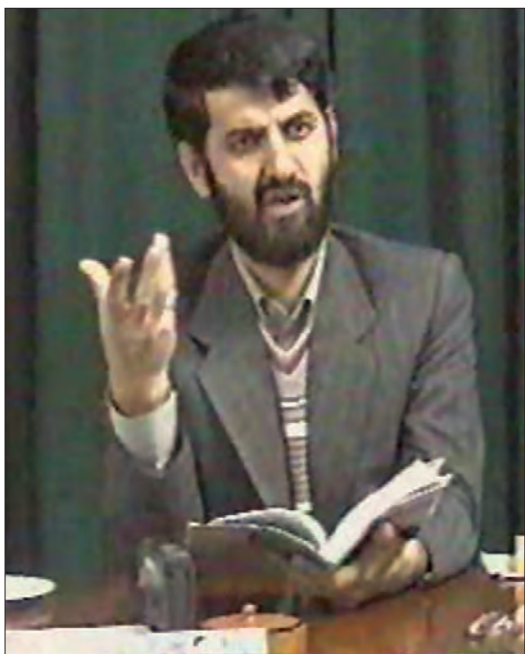
اگر نظر به معنای اصطلاحی و تاریخی روشنفکر داشته باشیم - و نه صرفاً معنی تحت‌اللفظی - اطلاق روشنفکر به شهید بزرگوار آوینی به هیچ وجه شایسته نیست و او خود اگر در میان ما بود، شاید از اطلاق هیچ صفتی بر خود، به اندازه این واژه برنمی‌آشفست. چه او بین دینداری و روشنفکری تعارضی تمام‌عیار می‌دید و می‌گفت: «چه بسیار کسانی که حکم را بر ظاهر لفظ روشنفکری می‌رانند و با غفلت از وضع تاریخی این کلمه و خاستگاه آن، معنای تحت‌اللفظی روشنفکر را مراد می‌کنند و بنابراین بسیار در شگفت می‌آیند که چرا ما روشنفکری را با دینداری قابل جمع نمی‌دانیم.» (۱) یکی از دغدغه‌های اساسی آوینی تبیین آشفتگی و اغتشاشی بود که تمدن غرب و اتمسفر و ادبیات رسانه‌ای بر زبان ما تحمیل کرده است. او این آشفتگی را منشأ بدفهمی بسیار در نزد افراد و حتی خواص اندیشمند، می‌دید و از سهل‌انگاری در به کار بردن الفاظ (از جمله همین لفظ روشنفکر) شکوه داشت: «مفهوم این کلمه (روشنفکر) را جز با رجوع به سابقه تاریخی اش نمی‌توان دریافت و در واقع برای پالایش زبان فارسی از این وضع آشفته‌ای که ادبیات رسانه‌ای بر آن تحمیل کرده است، چاره‌ای جز این نیست که در استفاده از کلمات، از سهل‌انگاری و ظاهرگرایی و اکنون‌زدگی پرهیز کنیم و دقتی آن سان که شایسته است به خرج دهیم. آگاهی بر سابقه تاریخی کلمات از ضرورت‌هاست.» (۲)

اما درباره وجه تمایز آوینی با سایر اندیشمندان مکتبی عصر

زمان شناسی باطن عصر تجدد...

گفت‌وگو با مهدی نصیری، پژوهشگر درباره
اندیشه شهید مرتضی آوینی

مهدی نصیری، روزنامه‌نگار و پژوهشگر، در این گفت‌وگو به تبیین آرای سید مرتضی آوینی در باب فرهنگ، تجدد، نقش روشنفکران مسلمان و جایگاه او در میان این گرایشها می‌پردازد. وی معتقد است آوینی را به سختی می‌توان در این نحله‌ها جای داد. آنچه در پی‌می‌آید افق‌های این نوع نگاه را باز می‌کند.



درباره:

اطاعت می‌کرد و می‌دانست که در این برهه از کار اطاعت بی‌چون و چاراست و این نه به دلیل بی‌منطق بودن جریانات است بلکه منطق ما در شرایط خاص به بعضی از ماجراها راه ندارد و او نسبت به این مسائل با آگاهی محض وارد عمل شده بود. اگر پرده‌پوشی نکنم تا یک حدی نگرانی بیش از حد داشت، نگرانی از جنس ترس خوردگی و واقعاً هم مسئله عظیم و بزرگ است، بحران است و اگر شما به همه آثار هنری به چشمی که او می‌دید بنگرید، می‌بینید یک باره موسیقی که برای آرامش و آسایش بشر بود به نعره‌ها و عریده‌هایی تبدیل شد که واقعی و حقیقی است اما نشانه این است که کار بر روی برخی از استخوان‌هاست و به ناچار فریاد می‌کشند، این فریادها را به عنوان یک پدیده نباید سهل انگاشت. این در روزگار ما در واقع از عمق جهان ما جوشیده و صرف تنوع و تفنن نیست بلکه خود، نمایش‌ها و فیلم‌های گرانش افراطی انسان به مسئله خشونت و مسئله‌ای که از دیرباز با آن سروکار دارد را نشان می‌دهد. نه بشر خون و آتش کم دیده و نه برخی مسائل دیگر برای او مسائل نوبری بوده است، اما چرا آدم در چنین اوقاتی محو این ماجراهاست؟ آیا می‌خواهد فراموش کند؟ شواهدی داریم که تأیید می‌کند همان‌طور که از مواد مخدر استفاده می‌کند و در سرزمین‌هایی مثل سرزمین‌های ما که مشرق زمین است در واقع پیش از این در آن آفتاب طلایی طلوع می‌کرده حالا مثلث طلایی جایی است که از آن مواد مخدر به همه جهان صادر می‌شود. از این طلا تا آن طلا فاصله بسیار عظیمی است و او این پدیده و ده‌ها پدیده دیگر از جنس آن را حس می‌کرد. در واقع او زندگی تلخ و اسفناک موجودی به نام زن در عصر مانکن بودن را تماشا می‌کند که در دنیای گذشته هزار بار فروتر است و بیشتر مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد و حتی زندگی و خورد و خوراکشان هم به عهده خودشان نیست. دیگران تعیین می‌کنند که اینها که باید باشند و چه باید بخورند و در واقع سوء استفاده از اینها به عهده دیگران است. به عنوان اسب سیرک به عنوان یک موجودی که برای بهره‌کشی می‌توان از آن استفاده کرد به عرصه می‌آید و بعد هم شاید به مرگ‌های فجیع، مرگ‌هایی که حتی روایتش این قدر سخت است که بشر مانکن‌ها را تا لحظه مرگ تعقیب نمی‌کند، در اوج زیبایی ترکشان می‌کند و بسیاری از آن‌ها خودشان تشخیص می‌دهند که در اوج زیبایی اگر بمیرند سود با آنهاست و یک نوع خودکشی در بین آنها در سال‌های قدرت و توانایی وجود دارد و پدیده‌های دیگری از این قبیل که شاید حتی قلم در روزگار او اجازه نگارش این‌ها را نمی‌داد، اما اینها پشت ذهن او قرار داشت. کسانی که آثار او را می‌خوانند باید متوجه باشند که او حتی جزئی‌ترین نگرانی‌ها را رها نکرده و نسبت به بسیاری از آثار

شهید آوینی از کسانی است که پیرامون سینما و مسئله رسانه و بحرانی که خواهی‌نخواهی رسانه در جهان خواهد آفرید از دیگران نگرانی بیشتری دارد و بیش از دیگران سخن گفته و حتی بیش از دیگران تجربه کرده و به صورت یک مستندساز جنگ، پا در عرصه گذاشته تا کاری را که می‌اندیشد به منصفه ظهور بیاورد و در واقع دیگران را به داوری فراخواند

طی مسیر کند مهم است و نکته دیگر اینکه فهم خبر، به مفهوم ذاتی خبر که صادق است یا کاذب؛ یعنی خبر و رسانه مهم‌ترین ابزارهایی بود که در آن ایام شاید می‌توان گفت می‌توانست جریان انقلاب و جریان آتی آن را به مسیر صحیحی هدایت کند. خود مرحوم آوینی از خبر و رسانه چه تلقی داشت و در واقع می‌خواست خبر و رسانه برای آدمی چه کاری را انجام دهد؟ اندیشه‌های او به صورت مکتوب هست ولی اجازه دهید من چیزهایی را بگویم که در نوعی از احتیاط‌های نگارشی آنها را یادآور نمی‌شوند یا در واقع بین صورت بسیاری از آثاری که ما تصویر می‌کنیم با بطن آنها فرقی از جهت مصلحت کار وجود دارد که در چنین موقعیت‌هایی باید آن را عنوان کرد. آوینی جزو شخصیت‌های منحصر به فردی بود که به جهان جدید (آنچه که در واقع به عنوان مدنیت خودش را بر همه اعصار جهان با سیطره محض غلبه می‌کند)، حساس بود و نسبت به آینده‌اش به شدت نگران بود و حداقل حس می‌کرد که نسل‌هایی قربانی خواهند شد و به نوعی هم اگر دستی از غیب برنیاید ای بسا که خسارت آدمیان بیش از آنچه که به نظر می‌آید باشد. پیشنهادهایی هم برای هر دو فصل این ماجراها داشت و به آنچه که می‌گفت عمل هم می‌کرد. اصلاً قرار نبود که او سینماگر باشد. او در عالم اهل قلم خدمت می‌کرد و شاید بخش عمده زندگی‌اش را در این خلاصه کرد که یک مجله خوب با آنچه که او در غالب خوب بودن یک کار می‌شناخت در بیاورد و با مقالاتی در بعضی از زمینه‌ها بنویسد که دیگران در آن عصر یا جریانش را نداشتند یا اصلاً فهمش را نداشتند و از آنها گذشته دلش می‌خواست نویسنده بعضی از آثار فکری و فلسفی باشد. در این زمینه‌ها مطالعاتی را آغاز و با حوزه‌هایی ارتباط برقرار کرده بود که اگر چه هیچ حوزه‌ای را به عنوان امام و پیشوای خودش قبول نداشت چون واقعاً یک مسلمان بود و در جنبه مسلمانی حرف آخرش این بود که بسیاری از مسائل را چشم و گوش بسته

و مقاله‌شان و حتی تحقیق‌ها و ارزیابی‌هایشان مخصوص به خودشان باشد.

شهید آوینی هم از کسانی است که پیرامون سینما و مسئله رسانه و بحرانی که خواهی‌نخواهی رسانه در جهان خواهد آفرید از دیگران نگرانی بیشتری دارد و بیش از دیگران سخن گفته و حتی بیش از دیگران تجربه کرده و به صورت یک مستندساز جنگ پا در عرصه گذاشته تا کاری را که می‌اندیشد به منصفه ظهور بیاورد و در واقع دیگران را به داوری فراخواند که آیا کار پسندیده‌ای ست یا خیر؟ رسا هست یا نیست؟ از جهت بلاغت آن چیزی را که باید به مردم منتقل می‌کند یا نه؟ در عین حال از ساختن و پرداختن تئوری‌های جدید هم باز نمی‌ماند؛ یعنی مثل یک غربی به پدیده سینما یا پدیده تلویزیون نمی‌نگرد و می‌داند که از این، گریز و گزیری نیست، چیزهایی است که به وجود آمده و به قول چینی‌ها اصولاً کسی می‌تواند حکومت کند که بتواند رودخانه را کنترل کند و رودخانه موجود شگفتی است که ما آغاز و انجامش را نمی‌بینیم و نمی‌دانیم. فرصت ما یک فرصت کوتاهی در کنار رودخانه است و ای بسا که در دوردست‌ها باران سیل‌آسایی ببارد و طوفان و کولاک برفی باشد و رودخانه تغییر وضع خواهد داد و شمار در این نقطه که هستید روی آغاز رودخانه اثری نمی‌توانید بگذارید و آب را از آن جا نمی‌توانید کنترل کنید و نسبت به نهایت هم خیلی نمی‌توانید فکر کنید. شهید آوینی این نکات را می‌داند و حس می‌کند و به خاطر همین است که تا یک حدی هم بیم دارد و این بحران را گاه‌گاهی به نحو حذفی حل و فصل می‌کند. گاهی می‌اندیشد که بعضی جاها را می‌شود نادیده انگاشت و وجودش را در حقیقت در عین تحقق چنان انگاشت که نیست در حالی که این شاید با یقین و حقیقت سازگاری نداشته باشد. پدیده‌ها از ما اجازه نمی‌گیرند، رودخانه هرگز از ما اجازه نگرفته بود. رودخانه بشریت از آن جا که آغاز به حرکت کرد تا اینجا که نوبت به ما رسیده هیچ وقت در کلیات از هیچ‌کس از جنس ما نه سؤالی کرده و نه به مقتضای آرزوی ما حرکتی انجام داده است؛ ولی بسیاری از ما توانستند روی رودخانه اثر بگذارند و در واقع رودخانه را به اندازه‌ای که لازم است کنترل کنند. بزرگ‌ترین آرزوی شهید آوینی کنترل کردن رودخانه به نفع آدمیزاد بود آن هم در این کولاک آخری که رسانه بزرگ متولد شده بود و بشر در گذشته‌ها دوره‌ای شبیه به این دوره را نمی‌شناخت. نهایت فرض را بر این می‌گذاشت که شاید ما در حال بازگشت به فرهنگ شفاهی هستیم، اما قطعاً این فرهنگ شفاهی مبتنی بر همه آن کتاب‌هایی است که در کتابخانه‌ها وجود و حضور دارد و غایب هم نیستند و ما هم از آنها غایب نیستیم؛ یعنی هم ما آنها را حس می‌کنیم و هم آنها ما را حس می‌کنند. این است که این دوره شفاهی اگر دوره شفاهی باشد با دوره شفاهی قبل متفاوت است، اینها مسائلی بود که دغدغه شبانه‌روزی او بود. اینکه به مستند و خبر گرایش داشت و می‌دانست که خبر یا صدق یا کذب و گوینده یا راستگو یا دروغ‌گوست. حال گوینده می‌خواهد هر کسی باشد، شاعر باشد یا سینماگر، محقق یا روزنامه‌نویس. همه اینها با خبر سروکار دارند و مستند که نوعی خبر است، آنگاه درست است که روحش درک شود و چنان که بوده است روایت شود تا آنان که ندیده‌اند آن چنان ببینند که دیگران شاهد بودند. من بعضی از این مضامین را شاید به صورت شعر و یا تصنیف و ترانه در همان روزگار یا روزگار بعد از او عنوان کردم و در این نوع مسائل با او خیلی اشتراک اندیشه داریم و یا ساده‌تر بگویم از او آموختیم.

از آن دست شعرها و ترانه‌ها چیزی خاطرتان هست که الآن بفرمایید؟

آن ترانه «برید از آنها بپرسید» که آقای اصفهانی هم خوانده است. ولی بقیه خاطرم نیست.

به دو نکته خیلی مهم اشاره فرمودید. یکی شناخت رسانه در آن برهه خاص از طرف شهید آوینی که مشخصاً ماهیت و آینده آن برای انسانی که در بحبوحه انقلاب و بعد از آن می‌خواهد



• درآمد:



■ گفت وگو با علی معلم دامغانی، رئیس مرکز موسیقی حوزه هنری

نگذاریم مسلک آوینی در جامعه گم شود...

بود و وقتی به دست بچه‌های انقلاب افتاد به صورتی که خودشان می‌خواستند آن را آرایش کردند و رنگ تازه‌ای به آن زدند. آنچه که نباید باشد حذف شد و آنچه که باید باشد حتی اگر لازم بود از بیرون آورده شد و در حوزه ظهور و بروز پیدا کرد. از همان اول هم قرار بر نمونه‌سازی و پیشتازی بود و یک گروهی باید زودتر و پیش از وقت راه بیافتند و به عنوان طلایه راه را از بیراه تشخیص دهند تا بقیه جمعیت که در حال آمدن هستند دچار گمراهی و کج‌راهی نشوند. برای همین در زمینه‌های مختلف هنری از سینما تا خط، از خط تا انواع مختلف گونه‌های ادبی از جمله شعر، قصه‌نویسی، ترانه، کارهای نمایشی و آنچه که در یک دنیای متمدن به عنوان یک مکتب هست؛ مکتبی که بدون برنامه همه برنامه‌ها را دارد و در عین حال که هیچ چیز شاقی در این محیط وجود ندارد شما به اندازه کافی آزاد و مسئول هستید و بین این دو در سال‌های اول به نحو شگفتی نوعی جمعیت و فراهم آمدن به چشم می‌خورد. شخصیت‌هایی اصولاً احساس کارگر نسبت به کارفرما، کارمند نسبت به صاحب کار را نداشتند و در مقابل کسی خودشان را مسئول احساس نمی‌کردند اما همه گونه مسئول بودند و در عین مسئولیت همه گونه آزاد بودند و از این آزادی و مسئولیت چیزهایی متولد شد که در گذشته فرهنگی ایران سابقه نداشت. شما نه تنها در شعر، بلکه در بقیه علوم و فنون گذشته ایران را تا هر جایی که می‌خواهید دنبال کنید شعرادر حقیقت هر کدام در زیر بالش خودشان دو سه دیوان از شعرای عرب پنهان دارند. این اواخر که متمدن‌تر شده بودند دیوان‌های شعر ادبی تبدیل به شعر فلسفی، انگلیسی و آلمانی شده بود ولی بالاخره شعرا تکیه بر غرب و شرق عالم داشتند. اما در انقلاب یکباره جوانانی به عرصه آمدند که حتی یک زبان خارجه هم بلد نبودند تا سرققت‌های ادبی امکان داشته باشد و کسی که در سینما قدم گذاشت و قلم زد و کار کرد او هم سواد بین‌المللی و جهانی نداشت تا از آثار دیگران استفاده آنچنانی کند، نهایتاً چند فیلم دیده بود و به اندازه اقتباس یک آدم معمولی از یک اثر می‌توانست سوءاستفاده کند البته اگر قصدش را می‌داشت. در حالی که بچه‌های انقلاب مغرور بودند و می‌خواستند خودشان باشند، می‌خواستند شعر

سالیان دراز بر این مبنای بود، اما چون در این باب خیلی سخن گفتند من به همین اجمال اکتفا می‌کنم و بر اساس پرسش‌های جناب عالی مطلبی اگر لازم باشد می‌گویم. بعد از این آشنایی که در اوایل انقلاب اتفاق افتاد نحوه ادامه آشنایی‌تان در چه شقوقی و با چه رویکردهایی بود. خاستگاه‌ها طبیعتاً تغییر کرده بود اما به فراخور آن ایام ایشان چه رویکردهایی را اتخاذ می‌کرد؟

با انقلاب پدیده دیگری هم که می‌توان به عنوان حوزه هنری از آن سخن گفت متولد شد. حوزه هنری که خود مادر و پرورنده بسیاری از اندیشه‌ها و صاحبان اندیشه در آن سال‌ها بوده است

نگرانی‌های آن عزیز چنان که سالیان دراز پیرامونش سخن گفتیم و خودش سخن گفت و آثار زیادی هست که تأیید می‌کند او بیشتر از خیلی‌ها نگران انقلاب بود، چون روزگار و زمانه را می‌شناخت و می‌دانست برگشتن انسان به دوره زبان شفاهی، دوره روستاها، دهکده جهانی، پدیده شرک و فقر برای بسیاری علامت ترس و بحران و برای بعضی که از موج‌بازی لذت می‌بردند آغاز نمایش‌های آن چنانی است...

در همان سال‌های اول، ابتدا به وسیله چند شخصیت که نام و نشانی داشتند کار را آغاز کرد اما خیلی زود به حوزه‌ای از جنس انقلاب تبدیل شد؛ انقلاب یک پدیده تازه، یک رجوع به اصل برادری دردوره پیغمبر و همکاری و همگامی در مدینه رسول و آن چه که در آن وضعیت‌ها می‌توانست تحقق داشته باشد، بود و حوزه به عنوان یک پدیده به مساجد عصر اسلام شبیه بود. در مساجد آن روزگار و حوزه همان‌هایی که بنا نهاده بودند، سخن هم می‌گفتند، مبلغ هم بودند، گاهی قاصد رسول هم بودند و گاهی در مقام مدیریت هم اظهار وجود می‌کردند. محیط به نوعی از مسلمان‌ها به وسیله یک فرقه منحرف غصب شده

در ابتدا از آشنایی خودتان با مرحوم شهید آوینی بفرمایید و اینکه این آشنایی از کجا شروع شد و تا به کجا ادامه داشت؟

روز وصل دوست داران یاد باد

یاد باد آن روزگاران یاد باد

در سال‌های آغاز انقلاب دو دلیل باعث شد که من شاید برای همیشه از شهرستان به تهران بیایم. دلیل اول ادامه جریانی بود که به دلیل و دنباله انقلاب برگزار شده بود و دلیل دوم مسئله تبلیغات انقلاب بود. به خاطر اینکه شاید نگاه ما و امثال ما نسبت به این جنبش به قول دشمن نگاه مجرمانه‌ای بود؛ کاری بود که خودمان انجام داده بودیم و باید به پیش می‌ایستادیم. از آن روز تا به حال بسیاری از کسانی که با این روحیه در جاهایی که امکان تبلیغات وجود داشته فراهم آمدند، مسئله را ادامه می‌دهند و شورانگیزی مطلب این است که هنوز هم نتوانستیم حداقل بسیاری از دشمنان قسم‌خورده را قانع کنیم که این انقلاب چه بخواهید و چه نخواهید آخرین کلاس بشریت است، همان‌طوری که آن چه در غرب اتفاق افتاده باید به عنوان یک بن‌بست توصیف شود و تنها راه برون شدن از این بن‌بست در عصر رسانه‌های بزرگ همین اندیشه‌هایی است که پیش روی ماست. دلیل ارتباط بنده و شهید آوینی بیشتر از همه این مطلب بود؛ نگرانی‌های آن عزیز چنان که سالیان دراز پیرامونش سخن گفتیم و خودش سخن گفت و آثار زیادی هست که تأیید می‌کند او بیشتر از خیلی‌ها نگران انقلاب بود، چون روزگار و زمانه را می‌شناخت و می‌دانست برگشتن انسان به دوره زبان شفاهی، دوره روستاها، دهکده جهانی، پدیده شرک و فقر برای بسیاری علامت ترس و بحران و برای بعضی که از موج‌بازی لذت می‌بردند آغاز نمایش‌های آن چنانی است و بالاخره هر کدام از ما با انگیزه‌هایی به واسطه قابلیت‌هایی که داشتیم کاری می‌کردیم؛ من شعر می‌نوشتیم و ایشان علاوه بر علاقه‌ای که به شعر داشت در زمینه کارهای تحقیقی و نوشتن مقاله‌های اجتماعی، عقیدتی و بالاتر از همه استفاده از نوعی نیمه‌رسانه همه‌جانبه به عنوان سینما و رسانه بزرگ یعنی تلویزیون فعالیت داشت و در این زمینه نگرانی عمده داشت و کوشش‌هایش بیشتر روی این بخش بود. به هر حال بهانه دیدارهای ما در طی



نوعی مطلب را خلاصه و روشن کنم.

یک قلمی هست که این اندیشه‌های مختلف را می‌بیند و مقاله‌هایی در مجله و جاهای مختلف می‌نویسد که بازتاب این ماجراهاست و پاسخ‌گویی و گاهی درگیری و گاهی تبلیغ در مورد یک اندیشه خاص این ماجرای مجله‌ها، از سویی او می‌دید آثار سینمایی و مستند تولید می‌کند اما این صورت قضیه است. باطن قضیه دیدار آدم‌هایی است که این آدم‌ها دگرگونه هستند، گاهی این نمایش‌ها در سطح ایران هم تجلی کرد.

آیا می‌توانید در این زمینه مثال‌هایی برای ما بیاورید؟

وقتی همسر شهید همت روایتی از زندگی او بیان کرد این در همه مردم ایران اثر گذاشت، نمی‌خواهم در این مورد خاص بحثی کرده باشم که این آدم‌ها چه کسانی هستند، اما اگر یک همسری از شوهری که شهید شده چنان درکی دارد که حتی بعد از بریدن همه پیوندها وقتی از او سخن می‌گوید این چنین

آوینی جزو شخصیت‌های منحصر به فردی بود که به جهان جدید (آن چه که در واقع به عنوان مدنیت خودش را بر همه اعصار جهان با سیطره محض غلبه می‌کند)، حساس بود و نسبت به آینده‌اش به شدت نگران بود؛ حداقل حس می‌کرد که نسل‌هایی قربانی خواهند شد و به نوعی هم اگر دستی از غیب بر نیاید ای بسا که خسارت آدمیان بیش از آن چه که به نظر می‌آید باشد.

جاذبه می‌آفریند این مقایسه شود با دیدن خود این آدم و اینکه خود آن آدم سخن بگوید و خود آن آدم همه کس را محرم نمی‌انگارد و اینها یکی دو تا نبودند که در واقع آوینی یک صورت ماجرا را دیده باشد، آدم‌هایی که حتی شاید نسبت به یکدیگر همان نسبتی را داشتند که عمار نسبت به ابودر و گاهی ضد هم می‌نمودند اما جان‌شان و حقیقت‌شان از یک جنس بود. آوینی خصوصاً هر وقت که سردی‌های این دنیا برایش زیاد می‌شد که این سردی‌ها علت‌های مختلفی داشت، شاید مسئله مدیریت در کشور، مسائل سیاسی، بعضی از ناروایی‌ها که سر می‌زد از کسانی که امیدها به آنها برده شده بود و یک مرتبه به شکل دیگری تجلی می‌کردند، هیچ پناهی برای او وجود نداشت جز

بعدی تکلیف خودش را روشن کنند و نکته همین جاست که بالاخره آوینی با آن اصلاتی که در اعتقاد دارد می‌داند از جهت پایبندی تمام این اندیشه‌ها کوچک‌ترین لطمه‌ای به اعتقادات او وارد نخواهد کرد. پس بی‌پایانه می‌توان آنها را خواند و ارزیابی کرد و خود او حداقل دچار بحران نیست اگر هم بحرانی برایش وجود دارد، کیمیایی کشف کرده است که شاید بهانه بسیاری از فیلم‌های مستندش هم آن کیمیاست. هر وقت دل او سرد می‌شود به نزدیکی از آدم‌هایی می‌رود که در کوره جنگ پخته شدند و سوختند، دست یا پا ندارند و اینها گاه گاهی وجودی دارند که می‌توانند آدم را دگرگون کنند؛ کما اینکه وقتی یک مقدار آوینی در این پیوندها افراط کرد در حقیقت موج آنها او را هم با خود برد. او شخصیتی بود که جنگ هفتاد و دو ملت در اندیشه‌اش موج می‌زد و باید همه اینها را عذر می‌نهاد و برای همه اینها وجهی پیدا می‌کرد و بالاخره یک صلحی ایجاد می‌کرد تا انتقال دهد، اما یک چنین آدمی را ازدهای ناب برای پیوند و پیوستگی عملی‌اش با شخصیت‌هایی که عروج کرده بودند، بلعید. روی این خاک بودند ولی خاکی نبودند و او یکی از کارشناسان این معنی بود. هیچ‌کس نمی‌دانست که در دنیای ما بعضی‌ها پرند بازند و برخی بازی‌های دیگری دارند ولی بعضی‌ها دنبال شهید زنده می‌گردند؛ آدمی که در لحظاتی چیزهایی را دیده که هیچ‌کس ندیده این قدر هم در کار خودش پیشرفت کرده بود که هم آنها این را می‌فهمیدند و هم این آنها را می‌فهمید. آنها به هر کسی باج نمی‌دهند و با هر کسی سخن نمی‌گویند چون مسائل را آسان به دست نیاوردند. اینکه در یک بحران صحنه جنگ شما یک مرتبه همه عنایت‌هایی که خدا به شما کرده همه را یک جا تقدیم کنی و تبدیل شوی به یک پاره‌گوشی که اگر دیگران به دادت نرسند معلوم نیست چه بر سرت می‌آید. این معامله یک طرفه نبوده، قطعاً یک چیزی به او دادند که زندگی را تحمل می‌کند؛ او این مطلب را به هر کسی نمی‌دهد ولی به آوینی می‌گفتند و شاید از آدم‌های منحصری بود و شاید هم در بعضی کسانی که با او همراه بودند کسانی باشند که تا حدودی این مسئله را بتوانند دقیق‌تر از آنچه که من می‌گویم، بگویند. چون من خودم شاهد نبودم ولی از حرف‌هایی که گاهی از دور می‌شنیدم و سرنوشتی که او داشت با تناقضی که نسبت به این همه اندیشه و تفکر در ذهن او موج می‌زد و این اغتشاش چگونه تبدیل می‌شود به بال و پری که آدم مثل سیمرغ بپرد. این مسئله سهلی نیست، اجازه دهید به

رسیدن و پرداختن به اینها و چه چیزهایی رد و بدل می‌شد. پس نتیجه‌اش یکی همین کار پرجاذبه‌ای است که او به دلیل این که پیوسته شاهد بود و به وسیله این کار رفت و دیگران هم اگر دل دهند فکر نمی‌کنم سرنوشتی غیر از این داشته باشند. شاید همه دنبال این ماجرا نیستند به هر حال همه جنگ‌ها، بلبله بابلی، به وسیله کسانی که امی و عامی هستند در او حل می‌شود. اول سخن هم، من این را عرض کردم که دنیا باید این قدر هوشیار باشد و بپذیرد که دانشگاه‌ها و آکادمی‌ها گفتند و پیشنهاد کردند و کشف کردند اما هر چه پرسیدیم بر کثرت‌ها افزود. روز اول سؤال این بود: «آدم چیست؟» امروز هزارویک دانش پیرامون انسان‌شناسی وجود دارد؛ از جسم او که هر بخشش یک نوع تخصص است تا معنویات که هزارویک تخصص هم آنجا وجود دارد. مادر اول فقط پرسیدیم انسان و دائماً آن را خردتر می‌کنند و خیال می‌کنند که این جواب سؤال ماست در حالی که با شنیدن اینها پیوسته از آن معنی دورتر می‌شویم. پیغمبری که آخرین پیغمبر بود و چه بسا همه پیغمبران این‌گونه بودند، عامی و امی بود و این راه آخر را که از جهت تاریخی تغییری در آن نیست از دست او به دست ما رسید و امروز هم آدم‌های عامی و عمومی وجود دارند که یک جنگ بر ساخته و غیر عادلانه و برادرانه نابرابرانه، در واقع جنگی که حقانیتش هم اثبات‌پذیر نیست، محصولی به بازار عرضه می‌کند که شما با دیدن همین محصول هم می‌توانید به آن حقیقت ناگفته پی ببرید و این آدم یکی از آن شاخه‌ها بود؛ یعنی آوینی خودش که دنبال نشانه‌شناسی بود دنبال این می‌گشت تا راهی را به دیگران نشان دهد و خودش عین راه است. من نمی‌گویم که او را تبدیل به مذهب کنند اما او یک مسلک است. یک نوع سلوک منجر به آوینی شدن می‌شود و مسلک غیر از مذهب است، مذهب قطعاً چیزهایی است به حق یا ناحق. به تفکرات عالی شیعه مذهب می‌گویند و به تفکرات منحرف سید علی محمد باب هم مذهب می‌گویند. اینها هر دو مذهب هستند اما مسلک این نیست، مسلک سلوک عملی است. اینکه بین این فلسفه‌ها آوینی کدام را انتخاب کرد؟ پاسخ روشن است: هیچ کدام؛ اما شکی نیست که با همه درگیر بود. کجا اینها را در واقع به عنوان یک لوٹ از وجود خودش شست؟ در آزمایشگاه شهادت بود، همانجایی که روایت کرده بودند اولین قطره خون آدم که به زمین ریخت هر چه ناپاکی با پوست از بین خواهد رفت. خون این آدم فرومی‌ریزد ولی خودش پاک می‌شود و او از این راه سلوک را دنبال می‌کند و برای سلوک هم قطعاً حجت داشت و حجتش هم شاید مثل همه شهادتی که رفتند کربلا بود؛ چرا که بعد از عاشورا روزی نیست، بعد از محرم ماهی نیست و به جز کربلا زمین و سرزمینی وجود خارجی ندارد. این مسلکی که شما از آن صحبت کردید الان در شرایط موجود چه احساسی نسبت به آن دارد؟ آیا فکر می‌کنید که خوب تبلیغ شده است؟ و آیا آوینی‌ای که الان معرفی می‌شود آن اندیشه‌هایی هست که بوده و باید باشد؟

خیلی از شخصیت‌های نزدیک‌تر از من به ایشان هستند که هم ایشان را بهتر می‌شناسند و هم بهتر می‌دانند که باید چه کار کنند که فیض وجود این شخصیت به دیگران هم برسد. خانواده بزرگوارش که شریکان اصلی این ماجرا هستند و در ساختن و پرداختن او نقش داشتند و تعدادی از دوستانش هم که در روح یکی بودند و در جسم یک مقدار تفاوت داشتند و یک ارزیابی‌های تظاهرات این جهانی، از جمله اینکه من یک قلم دارم و می‌توانم بنویسم و دیگری نمی‌تواند ولی آنها نزدیک‌ترند و اگر زبان باز کنند می‌دانند که این مسلک چگونه است و چه فایده‌ای دارد و اگر نمی‌گویم عرض این است که نزدیک‌تر از من زیاد است و این سؤال باید از آنها پرسیده شود.

فواید مسلک چیست؟

به هر حال رسیدن به یکی از آنها: اگر ماندی پیروزی و اگر رفتی شهید.



بزرگ‌ترین آرزوی شهید آوینی کنترل کردن رودخانه به نفع آدمیزاد بود آن هم در این کولاک آخری که رسانه بزرگ متولد شده بود و بشر در گذشته‌ها دوره‌ای شبیه به این دوره را نمی‌شناخت. نهایت فرض را بر این می‌گذاشت که شاید ما در حال بازگشت به فرهنگ شفاهی هستیم، اما قطعاً این فرهنگ شفاهی مبتنی بر همه آن کتاب‌هایی است که در کتابخانه‌ها وجود و حضور دارد و غایب هم نیستند و ما هم از آن‌ها غایب نیستیم.

در سرزمین گسترده ما شما در هر گوشه و کنار شاعر جوانی را می‌بینید که وقتی از او می‌خواهید که شعرش را بخواند او به حالت شگفتی یک‌مرتبه شما را در مقابل دنیای باورنکردنی‌ها قرار می‌دهد که او کی وقت کرد این همه مصالح را برای سخن گفتن فراهم کند و از کجا آموخت تا به حکمت دسترسی پیدا کند و بداند که در جهان در واقع روایت چیزی است و درایت چیزی دیگر است. ای بسا آدم‌ها که پر از روایت‌اند و خالی‌اند، ولی آدم‌هایی که سهم روایتشان زیاد نیست اما درایتشان به حدی است که شما باید آن‌ها را به عنوان یک ترازو قبول کنید، صاحب‌نظرند و می‌توانند داوری کنند و می‌توانند از کوه دماوند تا یک جوهر گران‌قیمت را وزن کنند و در هر دوی این‌ها بی‌تکلف خیلی زود به نتیجه می‌رسند و این در گذشته‌های ما نبود. تا اینجا ما با آوینی‌ای مواجه شدیم با یک بستر فکری مناسب که با رویکردی مواجه است که می‌خواهد در آن شرایط، انسان بعد از انقلاب و پیرامون خودش را به بهترین وجهش هدایت کند. چه از جنبه خبر و رسانه و چه در حوزه فکری. آوینی‌ای که ما در اینجا با آن مواجه هستیم کسی است که در واقع با عرصه‌های مختلف از هنر و ادبیات و اندیشه و گرایش‌های فلسفی آشنا است و می‌خواهد تحول جدیدی را ایجاد کند، چه در عرصه نوشتن و چه در عرصه انتشار و چه مجله و احیاناً پروژه‌ای که در حوزه مستندسازی در سینما داشته است. با آن تعریفی که از مستندسازی ارائه فرمودید، نحوه عملکرد آوینی برای اینکه بتواند خودش را در آن برهه زمانی و برای آینده تثبیت کند به چه صورت است؟

آنچه که ابتدا باید به صورت کلی در موردش حرف زد این است که بچه‌های انقلاب همه یک سهم بسیار عمده و نزدیک از مرحوم شریعتی و یک سهم دورتر از جلال آل احمد و دیگرانی که ساخته و پرداخته این‌ها بودند را داشته‌اند با خودشان از قبل از انقلاب حمل کردند. وقتی امام آمد و شخصیتی مثل آقای مطهری را تأیید کرد، بچه‌ها در واقع یک رجوع و پرداخت دوباره در اندیشه‌ها با فکری که در مکتب امام پرورده شده بود یعنی



سینمایی موضع دارد و در واقع نوعی از سینما را پیشنهاد می‌کند که شاید آن نوع سینما روزگار خودش را پشت سر گذاشته و امروز اگر تحقق هم دارد فرق چندانی ندارد. آثار کلاسیک مثل ده فرمان، اسرار تا کوس و ده‌ها فیلمی که غرب با قیمت‌های شگفت و با همه‌گونه سرمایه‌گذاری‌های عظیم این‌ها را ایجاد کرد، این شیوه را او می‌پسندد ولی این شیوه متروک است، حتی غرب امروز از آن یک نوع کاریکاتورش را استفاده می‌کند. آشیل و هلن قهرمان عرصه نیستند. یک آشیل و هلن ساختگی میان آسمان و زمین، میان کرات بالاسر ما و دنیای زیر پای ما در فاصله عظیمی این‌ها نقششان را ایفا می‌کنند و دروغ در دروغ‌اند و حتی اسطوره هم نیستند. آشیل اسطوره قدرتمندی و توانایی بود، هلن مظهر زیبایی در جهان بود، اما در روزگار ما نوع آثار کلاسیک که ساخته می‌شود، این معنی را ندارد. در آن روزگار شهید آوینی از بین آثار موجود این نوع آثار را نسبت به دیگر آثار بیشتر مورد توجه قرار می‌داد و اندیشه او این بود که ما از گذشته‌های این دو جهان می‌آییم و کوله‌بار ما به حسب ملیت، کوله‌بار عظیمی از اساطیر و تاریخ شگفت است. مجال ساختن آثار مستندی از آن جنس که سینمایی هم باشد، یعنی کلاسیک در بین ما خیلی زیاد است. بعضی از کارهایی که غرب به بهانه‌هایی این‌ها را ساخت (البته انگیزه او نه پیامبران بود و نه تبلیغ آنان)؛ مثلاً آنچه که در مورد موسی یا مسیح ساخته شد این‌ها در مورد تبلیغ مسیحیت و یهودیت نبود، بلکه چیزهای دیگر را در اندیشه داشتند که امروز می‌توان در موردش داوری کرد ولی در هر حال آن روز دل‌بر بود و با سینمایی که ایران پشت سر گذاشته بود و پیش رو داشت، نظر این بزرگوار این بود که ما به آثار کلاسیک توجه بیشتری داشته باشیم و نقطه حرکت را هم از آثار مستند شروع کنیم تا اولاً حرف زدن را یاد بگیریم، برای اینکه حرف زدن سینمایی غیر از نگارش مقاله است. در مقاله شما کلماتی را استخدام می‌کنید که در شعر آن‌ها را استخدام نمی‌کنید و همچنین در سینما کلمات خاص خود کار است و به تناسب کار انتخاب می‌شود، برای همین در واقع آن سری از آثار جالب توجه و در عین حال تاریخی که در حین تاریخی بودن بسیار عاطفی و شعرگونه بودند را به هم آمیخت و ساخت و نشانه‌ای از آنچه که اولین قدم‌های راه او بود، یعنی اگر در بین ما بود شاید به زودی زود دست به کارهای بزرگ‌تری خصوصاً در مسئله سینما می‌زد، ولی متأسفانه فرصت او این قدر نبود و یک نوع عجله‌ای هم که برای بیان آن چه فکر می‌کرد داشت همین بود که توفیق ساختنش را حالا به دلیل نبودن سرمایه یا موقعیت خاص نداشت. اگر مجال یک آزمون و خطا برایش وجود می‌داشت شاید یک راه برون‌شد ابداع می‌کرد ولی نشد. به هر حال آوینی و امثال من و بسیاری از دوستان در قصه‌نویسی یا بقیه هنرها ساخته و پرورده حوزه هنری بودیم و حوزه هنری در دامان انقلاب متولد شد و اصولاً هر چه که این‌ها ایجاد کردند و یا سرمشقش را به دیگران یاد دادند یک فرق با

آثار گذشتگان داشت و آن اصالتش بود. امروز خیلی از بچه‌های ما دوسه زبان بلدند اما کار را با آن آغاز نکردند و همین بود که یک‌باره ما با چیزهایی روبه‌رو شدیم که آدم‌هایی مثل من بهت‌زده شدند. امروز من به عنوان یک معلم شعر شاهد این هستم که بچه‌های دوازده، سیزده‌ساله در واقع در کار شعر کلاسیک به منت‌های کار می‌رسند یعنی یک شاعر تمام و کامل هستند در حالی که وقتی من یک نوجوان بودم و به انجمن‌های تهران می‌رفتم، کسانی را می‌شناختم که پنجاه سال خاک انجمن را خورده بودند ولی وقتی می‌رفتند تا شعری را عرضه کنند بقیه به همدیگر نگاه‌های کنایه‌آمیز می‌کردند و لبخندهای آن‌چنانی به لب می‌آوردند و آن چند دقیقه‌ای که او شعر می‌خواند به همه چیزی جز شعر آن فرد می‌پرداختند. این عمومیت داشت و مطلبی هم که من عرض می‌کنم عمومیت دارد، الان

اندیشه‌های مرحوم مطهری کردند، ولی اندیشه‌های مطهری از لحاظ مخاطب همان زمینه‌هایی را دنبال کرده بود که مرحوم دکتر شریعتی دنبال می‌کرد؛ یعنی با نسل جوان و نسلی که باید بیایند و بشود آنچه باید بشود. حال آنکه شخصیت‌هایی مثل آوینی، آن‌ها را در آن دوره پشت سر انداخته بودند. حالا مردانی به عظمت امام در ذهن این‌ها مطرح بود که آبخشورهای این‌ها کجاست؟ آبخشورهای علامه طباطبایی یعنی کسانی که در واقع یکی از ساخته‌ها و پرداخته‌هایشان مرحوم مطهری بود، کجاست؟ از طرفی نمی‌توان غرب، را انکار کرد؛ غرب هم هست و هم از جنس حرکت‌های ما نشانه‌هایی داشته؛ بچه‌های انقلابی در همه جای دنیا چه گوارا را می‌شناسند. در ذهن بچه‌های این‌ها هم این مسئله هست و قهرمانان چپ عمدتاً و گاهی هم قهرمان‌های راست و برخی از قهرمان‌هایی که در مسیحیت به ثمر رسیدند خصوصاً قهرمان‌های سیاه در دنیای جدید که به بهانه مسیحیت، از ابتدا با غرب درگیر بودند. حقیقت این مسیر را در آن روزها از چند آبخشور می‌توان بیان کرد. یکی از آن‌ها مرحوم فردید بود. فردید شخصیتی بود که در گذشته ایران اهل فن او را می‌شناختند. از دوره صادق هدایت در حوزه اندیشمندان و روشنفکران آن عصر یک شخصیتی به نام سید احمد فردید که تقریباً همیشه دنبال مطالب شاد و دشوارتر بود و گاهی هم اطرافیان‌ش از ناحیه او آزرده‌اند، چون دنبال مسائلی مثل سیم‌رغ می‌گردد که نه نامی و نه نشانی از آن در جهان هست و اگر نامی هست کسی از آن آدرسی ندارد. وقتی این بار در قالب فردید پیر ظهور کرد مردی بود که حداقل توقعش این بود که دانش آموز و دانشجویش دوسه زبان مرده و سه چهار زبان زنده دنیا را بداند و اگر شد با بعضی از زبان‌هایی که در بین‌النهرین وجود داشته آشنا بشود. زبان عبری را بداند، زبان آلمانی را به‌طور قطع و یقین بداند برای اینکه متون فلسفه جدید به آلمانی نوشته شده و به نظر او هیچ زبانی به اندازه زبان آلمانی قابلیت حمل فلسفی را در دوره ما ندارد. پس این را باید یاد گرفته باشد، آثار خیلی از افراد را خوانده و در عین حال از نقطه کلمات و ریشه‌شناسی کلمات آغاز کند. بشر از یک نقطه‌ای دچار بلبله بابلی شده و از یک نقطه‌ای سر رشته را گم کرده و تفهیم و تفاهم را از دست داده، معلم‌ها درس می‌گویند اما آن‌هایی که می‌شنوند حس و دریافت ندارند. با یکدیگر سخن می‌گویند و حس و دریافت هر کسی به تناسب وضعیتی است که خودش دارد، یعنی تأویل آن چیزی است که میل اشخاص این روزها روی آثار می‌گذارد و آن روز و روزگار که مرحوم فردید به اوج کار خودش رسیده بود، حوزه علمیه هم با وجود شخصیت بزرگی مثل علامه و شاگردانش مثل حسن زاده آملی و جوادی آملی و بقیه کسانی که در فلسفه اسلامی کار می‌کردند و بعضی که در حوزه سابقه داشتند ولی در دانشگاه پرورش نهایی یافته بودند، این‌ها در فلسفه اشراق بیشتر کار کرده بودند، آثاری تولید کردند که این آثار آن روزها در آن بازار بود و می‌شد آن‌ها را خواند و یا می‌شد این سخنان را شنید. شهید آوینی یک‌مرتبه در مقابل یک چنین دنیایی قرار گرفت. باید این نکته را یاد آوری کنم که در حوزه آن روز همه این اندیشه‌ها پیروانی داشت، ما آدم‌هایی را داشتیم که خودشان مستقیماً شاگرد فردید بودند و آثار شفاهی ایشان را تدوین یا تفسیر کرده بودند و شاید اولین کتاب‌ها در این حوزه در آمد و بقیه اول نگاه به اهل حوزه کردند و آثار دیگری تولید کردند ولی در زمینه‌های دیگر فکری و فلسفی هم حوزه آثاری را چاپ می‌کرد و مورد نظرش بود و این‌ها در واقع همه آن دنیا را دربرمی‌گرفت. بعد از درگذشت سارتر و راسل حالا دنیایی که در واقع با چهره‌های جدید و شخصیت‌های دیگری اندک اندک زیر پوسته مذهب اظهار وجود می‌کنند، به وجود آمد، ولی انحرافات خاصی در آن هست که آدم‌های باهوش‌تر، زودتر متوجه می‌شوند و آدم‌های کم‌هوش‌تر ماندند تا بعد از درگیری‌های



خوشش بیاید و دیگری خوشش نیاید. در مجله و روزنامه نگاری هم همین طور بود، مثلاً می بینید که در آن روزگار سوره شبیه هیچ مجله دیگری نیست. نوع ورود ایشان به مسائل خرق عادت است.

مثال واضح هم این است که آن زمان مجله آدینه یا دنیای سخن به محور بحث های روشنفکری بین نیروهای انقلابی و نیروهای روشنفکر تبدیل شده بود، یک سر این دعوا در



کیهان بود. آن زمان آقای مهدی نصیری و دوستان ایشان مثل آقای زرنشاس علیه روشنفکرانی مثل مسعود بهنود و نویسندگانی موضع می گرفتند، سوی دیگر این ماجرا هم در مجله سوره بود. اما آقای آوینی یک مقدمه ای نوشت و اعلام کرد که ما شبیه آنها نیستیم، نوع دعوی ما با دعوی که کیهان می کند، فرق دارد. خودش معتقد بود برخلاف تصویری که کیهانی ها دارند، این اختلافات سیاسی نیست، بلکه اختلاف سلوک است. تفاوتی که بین سلوک آقای نصیری و آقای آوینی به وجود آمده بود. بنابراین آقای آوینی در مجله سوره نه تنها نسبت به دعوای روشنفکری، بلکه نسبت به همه اتفاقاتی که برایش مهم بود وارد می شد. ممکن بود این دغدغه ها یک زمان جوابیه ای به مقاله آقای بهنود باشد و زمانی دیگر راجع به بحث نظری تدوین در سینما و یا راجع به آلفرد هیچکاک و زمانی دیگر در مورد فیلم عروس آقای افخمی باشد. یعنی اگر شما سوره آن زمان را تورق کنید می بینید که آقای آوینی تا آن جا که مجال پیدا کرده، مطلب نوشته است. حتی اگر می دید تند است با اسم مستعار وارد آن حیطه می شد و چیزهایی که به ذهنش می رسید را نقل می کرد. از نظر من این سالم ترین و بهترین روش سلوک است. برای کسی که می خواهد وارد این حوزه ها شود، این نمونه بهترین روش است. نمونه بارز روشنفکری که می تواند روشنفکر خودش و منتقد خودش باشد، شاید به طور ناپخته و خام این سلوک را در آل احمد قبل از انقلاب می بینیم و به صورت پخته و صحیح هم در آقای آوینی و بعضی از دوستان ایشان قابل ملاحظه است.

نکته دیگری که ایشان روی آن خیلی تأکید داشت، بحث «فرزند زمان خویشتن باش» بود. ایشان به اقتضائات زمانه تن می داد. یک بخشی از اقتضائات این است که ما امروز نمی توانیم بعضی از حرف ها را آن چنان که هزار سال پیش می زدند، بزنیم؛ دنیا بعضی از تعاریف را عوض کرده است، مخصوصاً با آمدن شرایط مدرن و اندیشه ها در عصر مدرنیته خیلی از چیزها تغییر پیدا کرده و همان تعاریف را ندارد، مفهوم همه چیز عوض شده است. آوینی این وضعیت را درک می کرد، مثلاً ممکن است عارفی در شهرستانی ملتفت این

اندیشه های جدیدی رسیده است. نمونه بارز سلسله مقالاتی است که در مجله اعتصام راجع به غرب، مدرنیسم و توسعه نوشته بود و مقالات پخته تر و جامع تری که در اواخر عمر شریفشان در سوره و در همکاری اش با دکتر داوری در مجله نامه فرهنگ می نوشت. ایشان اوایل انقلاب یک جمله معروف دارد و فیلم سازی را در رده بیل زدن برای انقلاب می داند، چون این طور معتقد بود که باید به تکلیفش عمل

کند. اگر تکلیف ایجاب کند، بیل می زند و اگر تکلیفش فیلم سازی باشد، فیلم سازی می کند. اما پس از این اعتقاد، به فیلم سازی هم علاقه پیدا کرد. برای حرف من می توان شواهد زیادی آورد. مقالات کثیر ایشان در مباحث سینمایی نشان از این داشت که او در حال زندگی با سینما است، یعنی این طور نیست که ایشان به صرف ضرورت و اقتضا به سراغ سینما رفته باشد، ممکن است درجه اول کار این باشد. این روش و منش آن بزرگوار خیلی شبیه به رفتار مولانا است، او در فیه مافیه به طور واضح و مشخص می گوید که

من از شعر بیزارم اما چون مردم دوست دارند، شعر می گویم، یعنی او هم حالت تکلیف برای خودش قائل است و می گوید من به تکلیفم عمل می کنم. حرف ها و پیام های اصلی را به شعر می گویم، چون مردم شعر را دوست دارند. ولی رفته رفته در خود مولوی، مخصوصاً در غزلیات شمس هم می بینیم دیگر صرفاً شعر برایش ابزار نیست، بلکه خود شعر تبدیل به اثر هنری ناب شده است و در لذت و سلوک شاعرانه مولوی نقش دارد. از نظر بنده مشابه این اتفاق در مورد آقای آوینی هم افتاده است یعنی کم کم از مرحله ای که از فیلم سازی بیزار باشد و آن را مثل همان بیل زدن به عنوان تکلیف ببیند، به یک نوع علاقه به این کار و یا یک نوع سلوک روشنفکرانه هم اعتقاد پیدا کرد. بنابراین در مجله سوره و یا هر جای دیگری که این امکان و فرصت را پیدا می کرد، می نوشت و به نوشته اش اهمیت می داد و آن را با دقت و تقریباً بی غلط می نوشت، نثر فوق العاده خوبی داشت و راجع به مسائل اعلام موضع هم می کرد. ممکن بود مواضع ایشان هم بعد از مدتی تغییر کند، یعنی ممکن بود یک مقاله ای را یک روزگاری نوشته باشند بعد به اندیشه های جدیدتری برسند و آن مقاله را رد کنند. مثلاً در مورد فیلم عروسی خوبان یادم هست ایشان مقاله ای با اسم مستعار نوشت و به دلایلی که خودش اعتقاد داشت از این فیلم دفاع کرد، ولی بعد از گذشت مدتی نظرش برگشته بود و نگاه دیگری داشت. درباره سینمای امریکا هم در دوره ای از زندگی اش دید منفی داشت بعد از مدتی، با دلایل و حجت هایی که خودش می آورد که همه آنها مبنای درست و صحیحی داشت، دید مثبتی پیدا کرد. نمونه بارز کتاب هیچکاک که کتاب خیلی خوبی است، مخصوصاً مقالات ایشان که نشان دهنده نظرش به سینما هم هست، یعنی یک دید تازه نسبت به سینما که این دید در آن روزگار حداقل بین منتقدین و نویسندگان سینما کاملاً یک روش خارق العاده بود. منش او منش خرق عادت بود یعنی ایشان عادات روزمره را خرق می کرد، همین باعث جذابیت نوشته هایش می شد. مثلاً در کارهای مستندش می بینید که عادات مرسوم را شکسته و روش جدیدی ابداع کرده است ممکن است یکی از آن

مباحثی که به آنها معتقد است را بیان کند، یکی از این وسیله ها فیلم سازی بود. ایشان فیلم سازی را در درجه اول به معنای خود فیلم سازی نمی دید، شاید در روزگار نخست و در زمان سلوک اولیه اش به عنوان ابزاری می دید که با آن می تواند پیام و اندیشه های انقلاب را منتقل کند ولی کم کم این سلوک تغییر کرد و فیلم سازی برای ایشان اهمیت پیدا کرد، یعنی نفس فیلم سازی برای ایشان مهم بود هم چنان که نفس ژورنالیسم و نوشتن کتاب برایش مهم بود، بنابراین ایشان در زمره آدم هایی هستند که در زندگی اش این مجال را پیدا کرد که هر آنچه را که در سینه داشت بیان کند، او مثل عارفی نیست که اندیشه هایش برای ما معلوم نباشد. مثلاً در طول تاریخ تعدادی از عرفا حرف نزدند و سکوت کردند، یا اینکه امروز افرادی از دانشمندان هم هستند که ابا دارند، افکارشان را بیان نکنند، بنابراین لازم است که تحقیق کنیم و سراغ نوشته هایشان برویم. اما آقای آوینی این مجال را در زندگی اش داشت که تعداد زیادی فیلم بسازد و مقاله بنویسد، یعنی برای کسی که می خواهد او را بشناسد منابع زیادی وجود دارد، با یک حجم زیادی از آثار ایشان اکنون موجود است و خیلی راحت هم در آنها اعلام موضع کرده است اتفاقاً یکی از بهترین روش های اعلام موضع همین روش ژورنالیسم است. واقعیت این است که همه اینها در درجه اول در سلوک اولیه آقای آوینی نقش ابزاری داشت، چون ایشان خیلی اهل تکامل بود، یعنی به هر عقیده جدیدی که می رسید تغییر روش و رفتار می داد، خیلی از مقالات ایشان را نگاه کنید متوجه می شوید که ممکن است مقاله های اولیه او را نقض کند، برای اینکه ایشان به

آقای آوینی این مجال را در زندگی اش داشت که تعداد زیادی فیلم بسازد و مقاله بنویسد، یعنی برای کسی که می خواهد او را بشناسد منابع زیادی وجود دارد، با یک حجم زیادی از آثار ایشان اکنون موجود است و خیلی راحت هم در آنها اعلام موضع کرده است اتفاقاً یکی از بهترین روش های اعلام موضع همین روش ژورنالیسم است.





آوینی حقیقت خود را پیدا کرد...

گفت‌وگو با سید علی میرفتاح،

سر دبیر سابق هفته‌نامه مهر و همکار سید مرتضی آوینی

می افتاد مسئول می دید. واقعیت این است که ایشان به انقلاب و مبانی آن اعتقاد داشت و فکر می کرد از هر راهی که بلد است و می شناسد باید اعلام موضع کنند و نسبت به اتفاقاتی که می افتد نظرش را اعلام کند. مثل یک روشنفکر جامعه و قسمت های تاریک آن را نقد می کند. حتی از ورود به مسایلی که دغدغه های شخصی و حدیث نفس هم بود، ابایی نداشت. اگر چه با شرایط انقلاب اسلامی سلوک ایشان تغییر کرده بود، یعنی سلوکش طوری بود که سعی می کرد از حدیث نفس بپرهیزد و خیلی شخص خودش را مطرح نکند و بیشتر سعی می کرد به ترویج اندیشه های انقلاب اسلامی بپردازد. به نظر من حتی یک دوره ای آن قدر در این اندیشه ها افراط کرده بود که سلوکش تغییر کرده بود و عقیده داشت که احتیاجی نیست خیلی کتاب بخواند، مثلاً می گفت قرآن، نهج البلاغه حتی اشاره مستقیمی به کتاب مصباح الهدایه امام می کرد کفایت می کند. ولی به مرور زمان سلوک ایشان تغییر کرد و به این تبدیل شد که وارد حوزه های دیگری هم بشود، یعنی به کتاب های دیگر هم نظر داشت. البته ایشان زیاد کتاب می خواند و اطلاعات خیلی خوبی هم داشت. حداقل آن دوره ای که من با ایشان آشنا بودم خیلی کتاب می خواند، فیلم می دید و راجع به آنها اظهار نظر می کرد. بنابراین فردی که این خصوصیات را دارد، خودبه خود از هر وسیله و راهی استفاده می کند تا وارد همه حوزه ها شود و بتواند به وسیله آنها دغدغه های فکری و

سید مرتضی آوینی فردی است که در بستر دینی و با اندیشه انقلاب اسلامی خودش هم متحول شده و برای آرمان های انقلاب هم ارزش زیادی قائل بود. در واقع از انقلاب تأثیر گرفته و سعی کرد که تأثیر هم بگذارد. اگر بخواهیم خصلت های آوینی در نقش روزنامه نگار را طبقه بندی کنیم یکی از بارزترین آنها جسارتش در برخورد با پدیده هاست، یعنی یک نوع رادیکالیسم در ژورنالیسم آوینی دیده می شود. می خواهم تشریح کنم که این پدیده از کدام نگاه آوینی نشئت گرفته است، آیا مخصوص به دوره خاصی از زندگی شهید آوینی است به خصوص دورانی که فیلم سازی را کنار گذاشت و ژورنالیست شده بود، یا این که در تمام زندگی اش جاری بود؟ شما با آوینی روزنامه نگار همکاری داشتید محل برخورد شما با او کجا بود و چطور این پیوند برقرار شد؟

این طور نیست که آقای آوینی فیلم سازی را رها کرده و به سراغ کارهای ژورنالیستی رفته باشد بلکه همه این کارها را همزمان ادامه می داد. همان موقع که سردبیر سوره بود فیلم خرمشهر یعنی «شهری در آسمان» را ساخت، یا در بخش های سینمایی حوزه اظهار نظر و حتی مدیریت می کرد. تصور من راجع به او این است که ایشان را به معنای لفظ امروزی اش یک روشنفکر می دانم اگر چه خودش منتقد روشنفکری بود، یعنی طبیعتاً کارها و فعالیت هایی انجام می داد که روشنفکرانه بود. ایشان به این دلیل که خودش را تحت تأثیر اندیشه های امام خمینی و مباحثی که در انقلاب مطرح شده بود، می دید خودش را منتقد و حتی دشمن روشنفکری می دانست. با این حال تصور من این است که نوع زندگی ایشان روشنفکرانه بود. یک معنای روشنفکری این است فرد نسبت به وقایع و اتفاقات موضع گیری کند و رفتار ایشان نسبت به همه اتفاقات عالم یک فعالیت روشنفکرانه به معنای امروزی لفظ است، یعنی نمی توانیم نسبت به شرایط و اتفاقات بی خیال یا بی اعتنا باشیم، این اتفاقات کوچک و بزرگ ندارد. ژان پل سارتر می گوید: روشنفکر کسی است که معمولاً در اموری که به او مربوط نمی شود دخالت نمی کند. اما از دیدگاه آوینی همه چیز به او مربوط می شد و خودش را نسبت به همه اتفاقاتی که

... شهید آوینی قادر بود تا سلیقه های گوناگون را به سوی خود جذب کند، بنابراین شما می دیدید گاهی اوقات حتی افراد مختلفی که چندان شباهتی با یکدیگر نداشتند با او رفت و آمد می کردند و این هم یکی از ویژگی های منحصر به فرد سید مرتضی است. این جمله ای است که معمولاً از زبان افراد نزدیک و همراه شهید آوینی می شنویم. توانایی ارتباط و همکاری تأثیر بخش در محیط های فرهنگی و هم نشینی با اهالی اندیشه و هنر توانایی برجسته ای است که تنها در میان برخی افراد که از ایمان و تدبیر برخوردارند نمایان می شود. نگاهی گذرا به کسانی که در طول سالیان انقلاب و جنگ همراه و همدوش سید مرتضی بوده اند خود بهتر از هر چیز گواه این ماجراست. صمیمیت او با همکارانش در محیط کار و همدلی او با رزمندگان در مناطق جنگی و هم اندیشی او با نویسندگان و هنرمندان مسلمان در فضای های فرهنگی رنگی چند بعدی به منش و رفتار آوینی بخشیده بود. رنگی که با تماشای آن بیننده را به سوی خود جلب می کرد و عطرش راهی برای جدایی باقی نمی گذاشت. سید علی میرفتاح هم که دوران شور جوانی، آوینی سردبیر را در ماهنامه سوره دیده بود از همین صمیمیت و همدانندیشی ها سخن می گوید. شاید بتوان از زوایای دیگری میرفتاح را هم یکی از افراد متفاوت نزدیک به سید مرتضی لقب داد. او که این روزها علاوه بر کار در حوزه هنرهای تجسمی و گرافیک دستی بلند هم در حوزه روزنامه نگاری و اندیشه از آستین بیرون آورده است از منش روشنفکرانه و سلوک عارفانه شهید آوینی می گوید. میرفتاح می گوید که سید مرتضی اهل خرق عادت بود و از این زاویه می توان او را به عرفا تشبیه کرد. میرفتاح می گوید که سید مرتضی اهل موضع گیری و صراحت بیان بود و از این زاویه می توان او را به آل احمد تشبیه کرد. میرفتاح می گوید که سید مرتضی اهل دقت در کار نویسندگی و فیلم سازی بود و از این زاویه می توان او را روشنفکر و هنرمند معرفی کرد و میرفتاح می گوید که نثر آقا سید مرتضی مثال زدنی است و اینجاست که به یاد می آوریم او را سید شهیدان اهل قلم نامیدند.

به هر حال سید علی میرفتاح گرافیکست جوان دیروز که با شهید آوینی حشر و نشر داشت، اکنون و در سال های پختگی برای ما از آوینی می گوید و جالب اینجاست که او هم پنجره ای جدید برای شناخت سید مرتضی می گشاید.

تصور من راجع به او این است که ایشان را به معنای لفظ امروزی اش یک روشنفکر می دانم اگر چه خودش منتقد روشنفکری بود، یعنی طبیعتاً کارها و فعالیت هایی انجام می داد که روشنفکرانه بود. ایشان به این دلیل که خودش را تحت تأثیر اندیشه های امام خمینی و مباحثی که در انقلاب مطرح شده بود، می دید خودش را منتقد و حتی دشمن روشنفکری می دانست.



چیزی که در او خیلی بارز است نثر اوست. دوربین و سینمای سید مرتضی آوینی با گفتار متن (نریشن) خیلی زیباتر می‌شود. اگر چه قواعد را می‌شکند ولی به قول کسانی که سینمایش را دوست دارند و حتی کسانی که منتقد او هستند گفتارها (نریشن) ۷۰٪ کار است. در حوزه مقالاتش هم می‌بینیم که جدای از معنای حرفی که می‌زند، گویی شیوه بیان او جادویی و ویژه است. این را چه طور ارزیابی می‌کنید؟

مسئله است که می‌گویم ایشان به کارش علاقه دارد و نمی‌تواند صرف تکلیف باشد، یعنی ادبیات برای او

صرفاً وسیله نیست بلکه شأنی دارد. برای همین رعایت می‌کند، غلط‌هایش خیلی کم است. در نریشن‌ها یک حالت شاعرانه و فی البداهه می‌بینیم، چون معمولاً نریشن‌ها چک‌نویس، پاک‌نویس ندارد. نوع الهامش، الهام شعری است. نثرش هم مغلق و متکلف نیست، یعنی از واژه‌های سخت پرهیز می‌کند. می‌توان گفت که ایشان در نثر از چه کسانی تأثیر گرفته است ولی در عین حال امضای خودش را هم دارد. یعنی اگر اسم آوینی را بردارید باز همه می‌فهمد که کار اوست، یعنی هم شیوه و سبک خودش را دارد و هم معلوم است که از بعضی‌ها متأثر بوده است. ضمن اینکه شهید آوینی در حوزه‌های مختلفی کار کرده و گاهی با اسم مستعار طنز و نقد فیلم روز هم نوشته است. ممکن بود بین این نثر فرق باشد ولی همه آنها سالم و درست و در انتخاب مفهوم و انتقال پیام خیلی راحت نگارش شده‌اند. یعنی خواننده برای فهمیدن به در دسر نمی‌افتد.

اگر بخواهید در زندگی شخصی و فردی‌تان سید مرتضی آوینی را بدون ویژگی‌های روشنفکرانه‌اش و اینکه او یک نویسنده، روزنامه‌نگار و فیلم‌ساز است ببینید. لطفاً بگویید در زندگی روزمره رفتار فردی ایشان چطور بود؟

سلوک فردی و زندگی‌اش خیلی متفاوت از فیلم‌هایی که ساخته یا مقالاتی که نوشته است، نیست. طبیعتاً در این مسئله کسانی که بیشتر با او زندگی کردند بهتر از من می‌توانند حرف بزنند، ولی قطعاً آنها هم این حرف‌ها را تأیید می‌کنند که زندگی ایشان متفاوت نبود و در زندگی فردی و شخصی هم عین همین چیزی که شما می‌بینید می‌زیست.

او آمد و به هر حال سینمایی را شروع کرد که کار کلاسیک نبود، ولی در آن به نقطه خاصی رسید. سلوک فردی و زندگی‌اش خیلی متفاوت از فیلم‌هایی که ساخته یا مقالاتی که نوشته است، نیست. طبیعتاً در این مسئله کسانی که بیشتر با او زندگی کردند بهتر از من می‌توانند حرف بزنند، ولی قطعاً آنها هم این حرف‌ها را تأیید می‌کنند که زندگی ایشان متفاوت نبود و در زندگی فردی و شخصی هم عین همین چیزی که شما می‌بینید می‌زیست.

خود شما در برخورد با آوینی تأثیراتی از او گرفته‌اید؟ این

نمایان است و یک نگاه رادیکالی وجود دارد که مربوط به جو حاکم آن روزگار است. بعید می‌دانم که اگر هم چنان زندگی آقای آوینی تداوم پیدا می‌کرد مثلاً در سال ۷۲، نوع نگاهش تغییر می‌کرد و عدالت را شکل دیگری می‌دید. در آثارش می‌توان این را پیدا کرد اما شرایط اولیه انقلاب و جو حاکم طبیعتاً ممکن بود افراد زیادی را رادیکال کند به طوری که عدالت‌طلبی را در راستای این برخوردهای رادیکالی ببیند. با اینکه یک نگاه شاعرانه‌ای در بشاگرد می‌بینیم، ولی نگاه رادیکال هم وجود دارد. تصور من این است که اقتضای روزگار و سن و سال اوست. طبیعتاً فردی که ۲۰ سالش است یک طور و آدمی که ۴۰-۵۰ سالش می‌شود طور دیگر رفتار می‌کند. در سال‌های دهه ۷۰ آقای آوینی به یک پختگی می‌رسد که از این پختگی این نوع رادیکالیسم بیرون نمی‌آید. حتی نگاهش به جنگ هم تغییر کرد، فیلم‌های جنگی ایشان در زمان جنگ یک حال و هوا و فیلم‌های بعد از جنگ ایشان حال و هوای دیگری دارد. حتی نگاه ایشان و دیدگاهش هم پخته‌تر شده است، ضمن این‌که می‌بانی‌اش تغییر نکرده بودند. به این معنی که اگر مثلاً حقانیت را در هر دو با اسلام و رزمندگان اسلام می‌دید نگاه عدالت‌محور بود. یکی از دوستان معمارش می‌گفت ایشان قبل از انقلاب یک پروژه معماری گرفته بود، پروژه برای ساختن خانه‌های سازمانی بود، خانه‌هایی که برای کارگران طراحی کرده بود بزرگ‌تر از خانه‌های مدیران بود. این رفتار فردی است که نگاه عدالت‌محور دارد و دوست دارد که به کارگران برسد. نگاه قشنگی است و انسان هم آن را دوست دارد ولی نکته این است که در این اواخر نگاه ایشان خیلی پخته‌تر شده بود، (مثلاً در یکی از مقالاتی که درباره هیچکاک نوشته بودند نوع اینکه چه طوری حق به حق دار می‌رسد در این عالم بی‌نقص یک طور نظم عجیب و خارق‌العاده‌ای در این عالم می‌دید که حتی همان را عدالت توجیه می‌کرد). در حوزه اجتماعی بحث روشن است مقالاتی که ایشان در این حوزه نوشته‌اند رادیکالی نیست یا حداقل من ندیدم.

یک مشخصه بارز سینمای شهید آوینی این است که دوربین آوینی هیچگاه فرماندهان را نمی‌دید و به ماشین جنگی ایران و عراق توجه نمی‌کرد، دوربین شهید آوینی در خاک ریزها حرکت می‌کند و در پی اتفاق انسانی است که در خاک ریز می‌افتد. پرسش من اینجاست که وقتی این نگاه وارد روزنامه‌نگاری می‌شود چه اتفاقی می‌افتد؟ جلوه‌اش در روزنامه‌نگاری چه طور دیده می‌شود؟

این نگاه که شما می‌گویید در سربازی که ایشان ساخته هست، الآن حضور ذهن ندارم تا به مقالات اشاره کنم. فقط می‌دانم که قطعاً دید ایشان حتی در روزنامه‌نگاری متفاوت بود؛ مثلاً ایشان در مورد ارزش‌ها، منتقد وضعیت فعلی است و می‌گوید ما نباید به ارزش‌هایمان این طور نگاه کنیم، نگاهشان نگاه متفاوتی است. در مورد فرار مغزها ایشان یک مقاله نوشته است، فرار مغزها یعنی چه؟، در نگاه اجتماعی باید نگاه پژوهشی کرد تا به بیراهه نرویم، ولی آدم‌ها را محکوم نمی‌کرد. در این روزگار به کسی که از فرنگ آمده اهانت نمی‌شود، درباره رفتار به اندازه دوربینش و امکانات و شرایطی مقدور است تحلیل می‌شود. الآن در زمینه اجتماعی دقیقاً حضور ذهن ندارم که مثال بزنم ولی آسیب‌ها را تحلیل و تعریف می‌کند، اول می‌گوید این یعنی چه؟ بعد می‌گوید چطور باید برخورد و بررسی کنم. این مسئله در سال‌های اخیر در مورد سراب و یکی، دو کار دیگر ایشان کاملاً واضح است.

چیزی است که خیلی از نزدیکان ایشان هم تأیید می‌کنند. برخورد مستقیم با سید مرتضی تأثیر بخش بود، یعنی یکی از ویژگی‌های عمده او تأثیرگذاری در اطرافیان‌ش است. این عنصر را کمی باز کنیم. چطور ممکن است یک کسی این قدر تأثیرگذار باشد؟

شاید نتوان خیلی بازش کرد، چون اتمسفری که یک نفر از خودش ساطع می‌کند، امروز تعبیر به انرژی می‌شود، یک انرژی خوشایند داشت. رفتار جالب بود مثلاً خیلی در فکر ننگ و نام نبود، حداقل آقای خسروشاهی می‌تواند بر این گواهی دهد. او زمان جنگ از این کلاه‌های جبهه‌ای یا لباس جنگی می‌پوشید. بعد از جنگ می‌گفت: دلیلی ندارم ما این لباس را بپوشیم، و حتی استناد می‌کرد که لباس شهرت حرام است باید لباسی هم رنگ مردم پوشید در نتیجه غیر از روزهایی که به منطقه جنگی می‌رفت در دفتر کارش هیچ‌گاه اورکت نمی‌پوشید هیچ وقت هم فکر نمی‌کرد که پشت سرش چه می‌گویند. یادم هست یک دفعه در نمایشگاه بین‌المللی کتاب و مطبوعات یکی رفت بستنی خرید ایشان گفت خیلی بد است ما جلو چشم مردم بستنی بخوریم و بعد خندید و شروع به بستنی خوردن کرد. اینها رفتار خوشایندی بود که در اتمسفر ایشان وجود داشت و نمی‌توان خیلی درباره‌اش توضیح داد. به هر حال آدم‌ها انرژی‌هایی دارند که آدم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. آوینی این ویژگی را داشت. از سوی دیگر ظاهر خیلی خوبی هم داشت و به دل می‌نشست. چهره خوشایندی و صدای دلنشین او نکات خوبی بود. هرچه خوبان همه دارند خدا به ایشان یک جا داده بود. هم صدای قشنگ داشت و هم صورت زیبا و هم سیرتش علی حده بود.

به نظر می‌رسد شهید آوینی علاوه بر سوژه و محتوا، در شکل و شیوه ارائه کار هم خرق عادت می‌کرد. به خصوص که شما از زاویه دید گرافستی با ایشان پیوند خورده بودید، می‌خواهم بدانم که خرق عادت ایشان پیرو چه تعریفی بود؟ مثلاً در صفحه‌بندی، ترتیب قرار گرفتن مطالب، نوع قلم‌ها یا طرح جلد؟

ایشان هم در زمینه سینما و هم در زمینه مطبوعات بحث جذابیت را جدی می‌گرفت. بنابراین در کار مطبوعاتی و فیلم‌سازی به جذابیت اهمیت می‌داد و مبانی جذابیت را هم دقیقاً می‌دانست و در این زمینه مقالاتی هم دارد، بنابراین در مجله اولین نکته‌ای که به چشم می‌خورد، بحث جذابیت ظاهری است. یعنی اگر مجله‌ای مطالب خیلی خوبی داشته باشد ولی جذاب نباشد طبیعتاً طرفدار ندارد. بعد نکته‌هایی که آن زمان بود را بررسی می‌کرد. یادم هست سال ۷۰ یا ۷۱

تغییر زمان نباشد و فکر کند که می تواند پیام های دینی و تبلیغ دین را با همان زبان قدیم انجام دهد، ولی آقای آوینی معتقد بود که اول باید هر چیزی را تعریف کند و بعد از اینکه آن را خوب شناخت به سراغش برود، بنابراین در تمام مقالاتش می بینیم که اول خواستگاه همه چیز را روشن می کرد. مثلاً می گوید درباره سینما اول باید تعریف، خواستگاه، جایگاه و حتی دیسپلینش را بشناسیم، بعد باید دید که آیا این چنین پدیده ای می تواند در اختیار اندیشه های ما و در خدمت انقلاب قرار گیرد؟ ایشان در همه حوزه ها این طور فکر می کرد. در مورد نقاشی هم همین را می گفت. اول باید معلوم کنیم که تعریف این نقاشی که مورد نظر ماست، چیست؟ این نقاشی در قرن بیستم یک معنا و در قرون قبل معنای دیگری دارد. شهید آوینی به شدت دوران روزگار نورادر کرده بودند. این تفاوت باعث می شد که پیام شکل دیگری پیدا کند. پس ممکن است یک عالم وارسته ای که به این حد مورد قبول همه است حرف های بسیار خوبی هم بزند ولی حرفش اثر نمی کند برای اینکه متناسب با زمان نیست و کمی از روزگار خودش دیرتر است. آوینی حداقل در کارش نشان داد که شرایط زمان و روزگار را درک می کند، بنابراین از این منظر به سراغ ابزار نو آمد، ابزاری که ایشان استفاده کرد در قرن بیستم معنای واقعی خودش را پیدا می کند.

دوست دارم در همین مسیر، ژورنالایسم شهید آوینی را بررسی کنیم. نقطه عطف آشنایی شما را هم بدانیم و دو مسیر موازی را با هم جلو ببریم؟

من در سوره با ایشان آشنا شدم. او سردبیر بود و من قبل از اینکه آقای آوینی را بشناسم، با ایشان خیلی رابطه خوبی نداشتم، حداقل از خواندن مقالاتش چندان خوشم نمی آمد، در آن دوران بنده در فضای دیگری به سر می بردم. به واسطه آقای عابدینی که قرار شده بود گرافیکست سوره باشند، پایم به سوره باز شد و در واقع به عنوان گرافیکست به آنجا رفتم.

آقای آوینی را می دیدم ولی رابطه گرمی با ایشان نداشتم. ماجرای دوستی ما با مقاله ای که من نوشتم شروع شد همین مقاله باعث شد که بحثی بین ما در بگیرد. شب های زیادی تا دیروقت در اتاق گرافیک می نشستیم و با هم راجع به همه چیز بحث می کردیم. در آن جلسات بحث های خوبی مطرح شد و من علاقه خاصی به ایشان پیدا کردم، نوع نگاهش را خیلی پسندیدم و ملتفت خیلی چیزها شدم که برای من از دور جلوه دیگری داشت. دیدم قبلاً با غرض مقالات ایشان را می خواندم، بعد از آشنایی و آن رفاقتی که پیش آمد نگاهم به ایشان عوض شد. ضمن اینکه شهید آوینی اهل بحث بود این حداقل برای من خیلی خوشایند بود. از شنیدن حرف های منتقدانش ابایی نداشت و ناراحت نمی شد، خیلی راحت می توانستیم با او گفت و گو کنیم، این گفت و گوها برای من خیلی مفید و مهم بود. آن دوره من خیلی چیزها را از ایشان یاد گرفتم یا اینکه اغلب چیزهای بدی که در ذهن صلبیت پیدا کرده بود، شکست. این روش خرق عادت را آن بزرگوار وجود داشت در مورد خود من هم اتفاق افتاد، یعنی به یک باره احساس کردم تعداد کثیری از مبانی که به آن اعتقاد دارم در قبال حرف هایی که شهید آوینی می زند، سست است. من شب های زیادی را با ایشان بحث می کردم و این بحث ها هم حد و مرزی نداشت. این روحیه روشنفکری را من آنجا درک کردم و بعد که بیشتر با

ایشان آشنا شدم متوجه شدم که ایشان از چه منظری نگاه می کنند. یک نکته خیلی مهم که در مورد آقای آوینی برایم جذاب بود و هنوز هم هست نوع خاص عرفان اوست. پدیده ای که نمی دانم اصلاً می توان به آن عرفان گفت یا نه؟ ایشان به شدت از شریعت علمی، قوانین علمی، مصطلحات علمی و چیزی که تعبیر خودش شریعت علمی بود، پرهیز می کرد. این بحث برایم خیلی جالب بود. یعنی در روزگاری که دینداران و متدینین ما می ترسند که از این شریعت علمی پرهیز کنند، ناچار به آن تن می دهند و می خواهند از این منظر خدا و رسول را اثبات کنند، ایشان خیلی راحت این شریعت را نمی پذیرفت و منظرش را عوض کرد. این منظر خیلی جذابیت داشت هنوز هم نگاه زیبایی است که می توان به آن منظر عاشقانه، عارفانه لقب داد.

یعنی خدا را خارج از قواعد منطقی و به صورت عاشقانه پرستیدن؟

نه، فقط خدا نیست. شریعت علمی یعنی اینکه قوانین علمی قرن هجدهمی به عنوان یک قوانین خیلی جزمی مورد پذیرش همه قرار گرفته است؛ امروز می گویند یک



یک نکته خیلی مهم که در مورد آقای آوینی برایم جذاب بود و هنوز هم هست نوع خاص عرفان اوست. پدیده ای که نمی دانم اصلاً می توان به آن عرفان گفت یا نه؟ ایشان به شدت از شریعت علمی، قوانین علمی، مصطلحات علمی و چیزی که تعبیر خودش شریعت علمی بود، پرهیز می کرد.

جاذبه ای وجود دارد اگر آن را منکر شوید شما را دیوانه خطاب می کنند، یا اصلاً نمی پذیرند. اینها تبدیل به قوانینی شده که چه اهل علم باشید، چه نباشید! این اصول را می پذیرد، بعد در جاهایی که مجبور هستید دین را توجیه کنید، ناچارید وارد آنها شوید که چطور می شود مثلاً با اصول اولیه پزشکی امروز احکام نجسی و پاکی را توضیح داد. خیلی از علمای اسلام برای اینکه مردم در روزگاری که کشفیات علمی خیلی سروصدا کرده بود و علم حرف اول را می زد از دین خارج نشوند، از منظر علمی شروع به اثبات حقانیت دین کردند، مثل کتاب هایی که آقای بی آزار

شیرازی یا مکارم شیرازی قبل از انقلاب می نوشتند. من کاری به خوب یا بد آنها ندارم. اوایل می گفتند قرار نیست پذیرش این اصول اولیه علمی و یا روشنگری علمی ما را بی دین کند و شروع به توجیه این روشنگری ها کردند. اگر ما الآن فهمیده ایم که زمین کروی است قرآن هم به آن اشاره دارد، یعنی دین را توجیه علمی کردند. آقای آوینی به شدت از این رویکرد پرهیز داشت و به دین از این منظر نگاه نمی کرد. او منکر شریعت علمی بود یعنی می گفت دلیلی ندارد ما آن را بپذیریم. ما باید با زاویه خودمان نگاه کنیم. روزگاری بود که مردم به کلیسا می رفتند و هر چه که کشیش ها می گفتند را عین وحی قلمداد می کردند. علم این را شکست اما خودش جای آن نشست و تبدیل به وحی منزل شد. امروز ممکن است من و شما نجوم ندانیم ولی الان برای ما هم مثل وحی منزل است که منظومه شمسی چطور است، یعنی ما هم نگاهمان به بدنمان یک نگاه علمی است، این نگاه علمی تسری پیدا کرده است. وقتی این نگاه ها به همگان سرایت پیدا می کند، به قانون تبدیل می شود. الآن ما به عنوان روشنگری به علم نگاه نمی کنیم، به عنوان قوانین علمی به آن نگاه می کنیم.

وقتی به عنوان قوانین علمی نگاه می کنیم با مبانی دینی که داشتیم باید چه کنیم؟ بعضی از علما آنها را توجیه علمی می کردند. نگاهی که آقای آوینی باب کرد و اتفاقاً این اندیشه در اروپا هم رایج است این است که قبل از هر چیزی بیاییم ببینیم که چرا باید شریعت علمی را بپذیریم؟ این با قرون وسطی چه فرقی دارد؟ ایشان می گفت: شریعت علمی این قدر رسوخ کرده که حتی ما بدون دانستن تعریف روشن از اصول علمی به آنها پای بندیم، مثلاً مادر بزرگی به فرزندش می گوید سبب بخور، ویتامین دارد. ولی اگر از مادر بزرگ بپرسید که ویتامین چیست؟ نمی داند. ما می توانیم نگاه به سبب را طور دیگری تعریف کنیم. احتیاجی نیست دنبال ویتامین در سبب بگردیم. می توان سبب را عارفانه یا عاشقانه خورد. این واژه ها این قدر دست مالی شده اند که من از بکار بردنشان اکراه دارم. نگاهش به علم متفاوت بود؛ اگر مثلاً می توان شتاب جاذبه را دید، می توان توجیه دیگری هم کرد. مگر شعاری ما چطور توجیه می کردند؟! اگر افتادن این وزنه به زمین را با قواعد علمی توجیه نکنیم، می توانیم بگوییم که نیروی عشقی بین اینها وجود دارد، همچنان که در نگاه عرفانی طور بود. آقای آوینی این نگاه عارفانه را خیلی ترویج کرد.

مختصات اندیشه ایشان در حوزه اجتماعات را چه طور دیدید؟ او در نقش فردی که انقلاب اسلامی را آسیب شناسی می کرد و یک مصلح اجتماعی هم بود، چگونه عمل می کرد؟ مثلاً نگرش شهید آوینی به آرمان های انقلاب اسلامی این گونه بود که در لحظه اول و قبل از جنگ، بشاگرد یا هفت قصه از بلوچستان را می سازد، یعنی نخستین آرمان در انقلاب اسلامی، اولویت عدالت گرایی است. در حوزه اجتماعات نظر شما چیست؟

طبیعتاً یک مقدار نگاه عدالت محور در همه آدم ها وجود دارد، اما شکل بروز آن خیلی مهم است. اگر شما تصور کنید که بروز رادیکالی داشته است من می پذیرم، به این معنا که سن و سال ایشان مثلاً در جوانی و آن هم در حال و هوای اولیه انقلاب در فیلم مستند خان گزیده ها و فیلم بشاگرد

و دو سال قبل از شهادتش که عضو هیئت داوران جشنواره بود و از نزدیک تر با مسائل سینمای حرفه‌ای برخورد کرد، خیلی از نظراتش تعدیل شده بود، ضمن اینکه به مراحل اجرایی و حرفه‌ای سینما نزدیک شده بود؛ پس پیرامونش را نسبت به کسی که از دور فقط به حوزه نظر اکتفا می‌کند و به بسیاری از مسائل عملی توجه ندارد، خیلی متفاوت می‌دید. از جمله آن اعتقادات چه بود؟

من الآن حضور ذهن ندارم. خوشبختانه نظرات مرحوم آوینی همه منتشر شده و قابل مراجعه است. در آن سال آخر با توجه به نزدیکی و روابط بیشتر ایشان با سینمای حرفه‌ای در سطح حوزه هنری و برخی از فیلم‌سازی که با ایشان مشورت می‌کردند و ایشان خودش مشورت می‌خواست، باعث شد که نزدیکی بیشتری با سینمای حرفه‌ای برقرار کند و خصوصاً زمانی که عضو هیئت داورى جشنواره شد و از نزدیک معضلات و مشکلات حرفه‌ای را دید و دریافت کرد که وقتی کسی نسبت به یک موضوع مسئولیت ملی پیدا می‌کند دیگر نمی‌تواند خیلی در کار، گزینش‌های خاص و محدود داشته باشد. تا زمانی که خارج از صحنه هستی می‌توانی یک گرایش و جریان فکری در سینما بالاخص در بخش بازیگران را طرح کنی اما در صورتی که مسئولیت کل سینما را داشته باشی طبیعی است که می‌بایست در عین حفظ کردن اصول، رفتاری به دور از گرایش‌ها و سلیقه‌های شخصی خودت نسبت به همه داشته باشی. در هر صورت او خیلی نظراتش را تعدیل کرده بود و ما به هم نزدیک شده بودیم و گفت‌وگوهای پراکنده و خیلی خلاصه‌ای هم با همدیگر در خصوص جشنواره داشتیم که مبتنی بر مسائل و اتفاقاتی بود که در سینما رخ می‌داد. مرحوم آوینی ارزش‌های قابل توجه زیادی داشت؛ مثلاً ایشان گذشته از اینکه در سینمای مستند خصوصاً سینمای مستند جنگ نقش فوق‌العاده زیادی ایفا کرد، در ثبت و ضبط آنچه که در دفاع مقدس اتفاق افتاد هم باب تازه‌ای در عرصه سینمای مستند باز کرد؛ یعنی او کسی بود که با تفکر سراغ سینمای مستند رفت و تلاش کرد که با سینمای مستند زبان بیان چیزهایی را پیدا کند که تا قبل از

مرحوم آوینی ارزش‌های قابل توجه زیادی داشت؛ مثلاً ایشان گذشته از اینکه در سینمای مستند خصوصاً سینمای مستند جنگ نقش فوق‌العاده زیادی ایفا کرد، در ثبت و ضبط آنچه که در دفاع مقدس اتفاق افتاد هم باب تازه‌ای در عرصه سینمای مستند باز کرد.

کارهای دیگری هم در زمینه مناسبات قومی انجام دهد و باز منجر شد به مجموعه‌ای که تحت عنوان «خان‌گزیده‌ها» از صداوسیما پخش شد. البته من بعد از مدتی این گروه را به خاطر مسئولیت سنگینی که در تلویزیون داشتم تحویل دادم و در رادیو کارهایی را که گروه جهاد انجام می‌داد تعقیب می‌کردم. این امر مصادف شد با وقوع جنگ و نقشی که گروه جهاد و تلویزیون جهاد سازندگی در ماجرای جنگ ایفا کرد. آوینی خودش یک فیلم ساز پارتیزانی بود و خودش هم تشخیص می‌داد که چه کاری را بکند، پس بلافاصله وارد صحنه شد. جدا از فعالیت جاری‌ای که صداوسیما داشت خوب، جنگ بود و گروه‌های مختلفی را به جبهه می‌فرستادند این گروه هم داوطلبانه با مسئولیت آقای آوینی به جنگ رفت و این ماجرا تا پایان جنگ و حتی بعد از پایان جنگ که منجر به شهادت ایشان شد هم ادامه پیدا کرد. البته من خودم تا سال ۶۲ بیشتر در صداوسیما نبودم و از آن سال به بعد به وزارت ارشاد و بنیاد سینمایی فارابی رفتم و بیشتر در سینمای حرفه‌ای فعالیت می‌کردم. از دور ارتباطاتی با هم داشتیم، خصوصاً اینکه بعد از مدتی مرحوم آوینی از منتقدین ما بود و تا مدت‌ها در مطبوعات نظر انتقادی خودشان را داشت. ما منتقد کم‌نداشتیم ولی او از جمله منتقدان اهل نظر بود. برخی از منتقدینی که ما داشتیم کسانی بودند که اهل نظر نبودند و انتقادشان نمی‌توانست خیلی برای ما راهنما قرار بگیرد. البته آقای آوینی در دو سه سال آخر، به خصوص وقتی که ایشان به سینمای حرفه‌ای نزدیک‌تر شد

لطفاً در ابتدا از آشنایی خودتان با شهید آوینی بفرمایید
اوایل سال ۱۳۵۸ آقای دکتر حمید نعیمی و آقای انوار که آن موقع در مرکز تحقیقات تلویزیون فعالیت می‌کردند سفری را به منطقه گلستان ترتیب دادند، در آن جا به روستایی رفتیم که در آن روستا کسانی یکی از آنها هم شهید آوینی بود پیش از اینکه اصلاً موضوع جهاد سازندگی مطرح شود، به فعالیتی شبیه فعالیت فرعی جهاد سازندگی مشغول شده بودند، تلاش می‌کردند با فعالیت‌های عمرانی به رفع معضلات و مشکلات روستا کمک کنند.

این فعالیت‌ها خودجوش بود یا به واسطه نهادهای انجام می‌شد؟
خودجوش بود. در همان زمان آقای نعیمی و آقای انوار امکان این را فراهم کرده بودند که دوستان تجهیزات لازم برای اینکه یک فیلم هم راجع به آن فعالیت‌ها بسازند در اختیارشان باشد. آقای آوینی و همراهانشان بعد از چند ماه که برگشتند فیلمی هم ساخته بودند و این امر تقریباً با تشکیل جهاد سازندگی همزمان شده بود. آقای انوار و دیگر دوستان در جهاد سازندگی مرکز، بخش فرهنگی جهاد را فعال می‌کردند و در صداوسیما هم گروهی تحت عنوان گروه تلویزیونی جهاد سازندگی تشکیل شده بود که مسئولیتش با بنده بود. بعد از آنکه این آقایان از آن روستا برگشتند، آقای انوار با من تماس گرفتند و گفتند خوب است که با توجه به توانایی‌ای که در زمینه فیلم‌سازی دارند در این گروه فعال شوند. در آن تیم مثلاً آقای هاشمی حضور داشت که فیلم‌بردار خوبی بود، آقای سهیلی بود که اگر درست خاطرم باشد در کار صداپردازی مهارت داشت و خود آقای آوینی که علاقه‌مند به کار فیلم‌سازی بود و خیلی علاقه داشت که خودش مستقیماً یک مجموعه تجهیزاتی داشته باشد و کار کند. همان موقع به بخش تولید صداوسیما رفتم و درخواست یک مجموعه کاملی از تجهیزات را کردم و آنها هم این کار را انجام دادند. بعد از مدت کوتاهی سیلی در خوزستان آمد که بسیار خسارت زده بود، این گروه خواستند که به آنجا بروند و گزارش‌های تحلیلی تهیه کنند. به خوزستان رفتند و در آن مدت یک مجموعه فیلمی تهیه شد. بعد آوینی علاقه‌مند شد

اسطوره‌سازی از آوینی ظلم به او است...

■ گفت‌وگو با سید محمد بهشتی، مدیرعامل سابق بنیاد سینمایی فارابی و از دوستان شهید سیدمرتضی آوینی

سید محمد بهشتی از جمله مدیران نوگرا در ایران پس از انقلاب است. چه آن هنگام که در صدا و سیما مسئولیت مدیریت تولید را داشت و چه آن هنگام که به بنیاد سینمایی فارابی رفت و بنای سینمای نوین ایران را پایه‌ریزی کرد. هرچند برخی انتقاداتی به نوع مدیریت او داشته و دارند اما خود نظر دیگری دارد و از بین آن منتقدان او یکی را بیش از دیگران مورد توجه قرار می‌دهد. بهشتی در این گفت‌وگو از نخستین آشنایی با آوینی می‌گوید. از آنجا که هر دو، به طور اتفاقی و کاملاً خودجوش به سیستم و بلوچستان آمده‌اند تا به مردم محروم کمک کنند می‌گوید. از آوینی‌ای که منتقد جدی او در مدیریت سینمایی کشور است تا آوینی‌ای که چرخشی در آراء گذشته‌اش پیدا می‌شود و به بهشتی می‌گراید. اگرچه بهشتی سخن بسیار داشت اما بنا به مصالحی بیان نکرد. اما او معتقد بود که آوینی سال‌های پیش از شهادت برای بسیاری، دیگر قابل تحمل نبود، چراکه او نوع نگاه متفاوت‌تری یافته بود.

● درآمد:



ممکن با او می‌شود. شهید آوینی صرفاً جنبه تبلیغاتی پیدا کرده است. این برخورد با شهدا، در شأن شهدا و انقلاب نیست. ما باید طور دیگری با ایشان مواجه شویم مخصوصاً شهیدایی که این‌گونه هستند. ویژگی آقای آوینی این بود که کپی دیگری نداشت، یعنی نمی‌توانید این طور بگویید که آقای آوینی از آدم دیگری الگوبرداری کرده و این‌گونه شده است. هر کسی حقیقتی دارد. اتفاقاً بارها با او سر این قضیه صحبت کردیم که هر کس باید حقیقت خودش را پیدا کند. هر کسی آنی دارد، همچنان که انگشتانمان شبیه هم نیست حقیقت‌ها هم شبیه هم نیستند. هر کسی باید حقیقت خودش را پیدا کند تا رستگار شود. آقای آوینی حقیقت خودش را پیدا کرد در شرایطی که انقلاب اسلامی در حال تحقق بود تحت تأثیر آدم بزرگی چون امام خمینی (ره)، فضای انقلاب، جنگ، همنشین با شهدا و علمای برجسته حقیقت خودش را پیدا کرد. حقیقت ایشان در همه جا تبلور یافت، یعنی آقای آوینی نگاهی دارد که در نقاشی، سینما و ادبیات یکی است. در این روزگار به این نکات توجه نمی‌شود، بیشتر جنبه تبلیغاتی افراد در نظر گرفته می‌شود. نمی‌گوییم این بد است، ولی در کنار این باید بحث‌های دیگری هم باشد. اصلاً احتیاجی نیست تا این حد کنفرانس برگزار کنند. قبل از هر چیزی کارهای ایشان باید خوانده شود. خیلی‌ها به این مورد اشاره دارند که سلوک قبل از انقلاب آقای آوینی را هم مطرح نکنیم. اینکه دلیل نمی‌شود چون بعضی‌ها فکر می‌کنند آقای آوینی الگوست. او زندگی خودش را داشته و فقط توانسته این راه را برود. دلیلی ندارد من هم این کار را بکنم. من هم باید بگردم و ببینم حقیقتم چیست و از خدا بخواهم تا آن را به من بدهد. دوستان به خصوص کسانی که ارادت می‌دارند می‌خواهند شبیه ایشان شوند، نه می‌شود شبیه ایشان شد و نه درست است. آقای آوینی منبع پر فیضی است که می‌توان از این رهگذار از این بزرگوار استفاده کرد. اگر در بین ما نیست، آثارشان که هست. من فکر می‌کنم واقعاً تفکر ایشان در مورد سینما، تفکر پخته و ناب ولی نیمه تمام است. باید افراد مختلفی راجع به آن فکر کنند. خیلی‌ها او را مصادره به مطلوب می‌کنند. این کارها با هر شهیدی بد است. الآن شهید در جمع ما نیست و نمی‌توان از جایگاه او نظر داد، مثلاً فلان فیلم‌ساز می‌گوید اگر ایشان بود مرا تأیید می‌کرد. این چه حرفی است؟! چرا باید او را خرج کرد؟ متأسفانه شاید جبر روزگار است که شهدا تبدیل به خیابان و پل می‌شوند، ولی غیر از اینها شهدا موجوداتی هستند که مثل ما زندگی می‌کردند ولی حقیقت خودشان را پیدا کردند. هرکسی باید بگردد و حقیقت خودش را پیدا کند.

وقتی در زندگی چشمانتان را می‌بندید و به سید مرتضی آوینی فکر می‌کنید اولین تصویر و مهم‌ترین خاطره‌ای که در ذهنتان می‌آید، چیست؟

خنده ایشان برای من خیلی جالب بود. یادم هست اولین باری که خیلی به دلم نشست و احساس کردم خیلی دوستش دارم این خنده اتفاق افتاد. داشتم تعریف می‌کردم که من زمان جنگ با کسی عقد اخوت خوانده بودم، زمان جنگ خیلی رایج بود، در این عقد چهار شرط می‌گذارند یکی از آنها این است که اگر رفت و شهید شد آن یکی هم باید کاری کند که شهید شود. آن دوست شهید شد. یک دفعه گفتم خوشبختانه خیلی به اخوتش پای بندی نکرده و گرنه من هم باید می‌رفتم. ایشان خندید و خنده‌اش برای من خیلی خوشایند بود. هنوز که هنوز است این خنده یادم هست. انشالله خدا ایشان را قرین رحمت خودش کند. ■



ویژگی آقای آوینی این بود که کپی دیگری نداشت، یعنی نمی‌توانید این طور بگویید که آقای آوینی از آدم دیگری الگوبرداری کرده و این‌گونه شده است. هر کسی حقیقتی دارد. اتفاقاً بارها با او سر این قضیه صحبت کردیم که هر کس باید حقیقت خودش را پیدا کند.

شهید مطهری که آثار زیادی دارند نشان می‌دهد که آدم با یک متفکر روبه‌روست. قبل از اینکه ایشان شهید شود متفکر است. خوب شهید شده و مرتبه‌اش خیلی بالا رفته ولی شرح تفکری ایشان اولویت دارد. در مورد آقای آوینی و افراد دیگر هم مسئله همین طور است. ما به صرف اینکه ایشان شهید شده‌اند نمی‌توانیم آثار و عکس ایشان را همه‌جا بزنیم. مهم‌ترین چیز این است که کارهای ایشان باید خوانده شود. معمولاً هم نمی‌خوانند. می‌توان کارهایش را خواند و با یک متفکر وارد گفت‌وگو شد تا ببینیم ایشان چقدر درست گفته‌اند؟ ایشان یک بخشی از راه را رفته آیا نباید راجع به آن راه فکر کرد و آن بحث را تمام کرد؟ اکنون بدترین برخورد

در جشنواره کن ایشان پوستر جشنواره کن را روی جلد چاپ کرد. ظاهراً در این پوستر عکس چند خانم که لباس‌های بازی پوشیده بودند وجود داشت که ایشان متوجه نشده بود. دوستان حزب الله و دوآتیشه ما در روزنامه‌های جمهوری اسلامی و کیهان مقاله نوشتند و اعتراض کردند. ایشان عذرخواهی هم کرد ولی آن پوستر را خیلی دوست داشت و معتقد بود که جذاب است؛ بنابراین به این جذابیت‌ها خیلی توجه می‌کرد. در مبحث محتوایی هم سرآمد بود. اگر مقالات او را از سوره در آوریم، دیگر سوره چیزی برای ارائه ندارد. چیزی که به آن رنگ و لعاب می‌داد و مجله را متفاوت می‌کرد، مقالات و به خصوص سرمقاله خود ایشان است. آن سرمقاله‌ها طبیعتاً اولویت یک بود بقیه بخش‌ها هم طبیعتاً صفحه‌پرکن است، هر مجله‌ای نیاز دارد که صفحه‌پرکن داشته باشد. ضمن اینکه به کسانی که خوب و درست می‌نوشتند از جمله یاسر هشترودی و دیگران بها می‌داد و مهم نبود که مثل او فکر می‌کردند یا نه! یادم هست آقای هشترودی آن موقع نسبت به آقای آوینی طور دیگری فکر می‌کرد. او یک مقدمه هم بر یکی از مقالات ایشان نوشت که تبدیل به جنجال شد. ایشان در پاسخ نوشت که ممکن است آقای «سید یاسر هشترودی» مخالف ما باشد ولی مقاله ایشان را چاپ می‌کنیم و خیلی هم دوستش داریم، این نگاه باز و آزادمنشانه آن بزرگوار خود گویای همه چیز است. شما کسی هستید که با شهید آوینی کار کردید و از نزدیک خصوصیات ایشان را می‌شناسید. به هر حال نسل سوم ما با پدیده‌ای به اسم آوینی مواجه است که اتفاقاً یکی از ارزش‌ها و ذخایر انقلاب اسلامی است، به این معنا که انقلاب اسلامی پتانسیلی داشته که توانسته یک تحولی در وجود او به وجود بیاورد و بعد خود او را به عنصری تأثیرگذار تبدیل کند. به نظر شما آیا آن تصویری که امروز از سید مرتضی آوینی ارائه می‌شود تصویر درستی است و اگر نیست چه اشکالاتی دارد؟

نه! تصویری که از ایشان و از شهدای دیگر ارائه می‌شود، درست نیست. هر کس به صرف این که شهید شده است، نباید عزیز باشد. شهدا از یک منظر عزیز هستند ولی افراد زیادی شهید شدند. طبیعتاً ما نمی‌توانیم عکس همه را پوستر کنیم، معنایی هم ندارد. ما باید راجع به شهدا فکر و سلوکشان را بررسی کنیم و حداقل به رفتار آنان تأسی کنیم. من از این چیزی که می‌گویید «الگو» بدم می‌آید، هیچ کس نمی‌تواند الگوی دیگری باشد. الگو اصلاً کلمه خوبی نیست، ما باید رفتار آنها را نگاه کنیم. مثلاً شهیدایی مثل



دوران علاقه وافر به نقاشی در نوجوانی.

ایشان را چطور می‌دید؟

همان روند گذشته ادامه داشت. پخته‌تر، بالغ‌تر و در واقع ایشان با یک جور وفاداری نسبت به تجربیات گذشته سعی کرد که ادامه دهد.

شیوه‌های مختلفی برای الگوسازی چهره‌های ارزشمند در جوامع مختلف وجود دارد. تا جایی که عده‌ای حتی تلاش می‌کنند از این‌گونه چهره‌ها اسطوره بسازند. الآن شما مشخصاً نحوه معرفی ایشان یا افراد شبیه به ایشان را در جامعه چطور ارزیابی می‌کنید؟

اصولاً اسطوره‌سازی را کسانی می‌کنند که می‌خواهند از آن بهره ببرند. حالا ممکن است که مصلحانه یا از روی سوداگری بخواهند این کار را بکنند ولی به هر صورت می‌خواهند بهره ببرند و طبعاً این اسطوره‌سازی بیشتر بر چهره این آدم پرده می‌کشد و مانع می‌شود که ارتباط نزدیک و متناسبی با آن‌ها و نظرات برقرار شود. در حقیقت سعی می‌کنند با استفاده ابزاری از شخصیت‌ها از آنها به‌نظر خودشان غلط‌گیری کنند، به نحوی که آنها را تبدیل به نمونه‌هایی که نمره بیست می‌گیرند، کنند. در حالی که هیچ آدمی را نداریم که بالاخره فراز و نشیب‌هایی را در زندگی‌اش طی نکرده باشد و مخصوصاً خدا این عمر را به ما داده که ما از حالی به حالی دیگر دگرگون شویم. ولی اسطوره‌سازی در واقع می‌خواهد بگوید که از قبل از تولد آن فرد، فردی با نمره بیست بوده و هنگام از دنیا رفتنش هم با نمره بیست صحنه را ترک گفته و بیشتر باید نگاه کرد که چه کسی سودش را می‌برد. مسلماً خود شخصیت مرحوم آوینی برای خودش یک اسطوره نبود و به خودش این اجازه را می‌داد که اگر مسیر خطایی رفته است، مسیر خودش را اصلاح کند و اگر مسیر صحیحی را می‌رود پافشاری کند و نگاه اسطوره‌ای به خودش نمی‌کرد. دیگرانی که اسطوره‌سازی می‌کنند ظلم به آن شخصیت می‌کنند.

قبول دارید که این اتفاق راجع به ایشان و امثال ایشان افتاده؟

بله.

چه باید کرد؟

نباید گول اسطوره‌سازی را خورد. چون اسطوره‌سازی دو جهت دارد: یک جهتش این است که به کسی نمره بیست دهی و دیگر اینکه وقتی شما از یک اسطوره‌ای اصولاً منصرف می‌شوید و نمره صفر می‌دهید که شاید بشود گفت برای جامعه یا برای اقل نسل جوان این بیشتر دافعه دارد تا جاذبه (یعنی نمره صفر می‌دهند و این باعث می‌شود که حجاب شود و خودشان را از اینکه از آن‌ها و نظرات و تجربیات بسیار ارزشمند مرحوم آوینی و همچنین سینمای مستند محروم کنند)، در صورتی که شخصیتی مثل مرحوم آوینی خودش و زندگی‌اش به اندازه کافی می‌تواند راهنمای عمل خوبی باشد. من قبل از آن صحنه که مرحوم آوینی را در روستا دیدم ایشان را نمی‌شناختم ولی از خیلی قبل ترش اگر تعقیب کنم تا زمانی که از این دنیا رفت فکر می‌کنم که اتفاقاً راهنمای خیلی بهتری هست برای آدم‌هایی که شاید در خودشان نمی‌بینند که بتوانند شخصیتی ارزشمند و تأثیرگذار باشند. در حالی که اگر واقع‌بینانه نگاه کنند می‌بینند که می‌توانند در هر رشته‌ای که هستند یک شخصیت تأثیرگذار و ماندگار بشوند. اگر احساس می‌کنید که مواردی هنوز ناگفته مانده است، بفرمایید چون تمام توفیق این مجله بنا به ناگفته‌ها است. اگر احساس می‌کنید چیزی را باید بگویید که تا امروز نگفتید ما خوشحال می‌شویم که بشنویم.

آن زمان من از سینما بیرون آمدم و تقریباً ارتباطم با سینما قطع شد. مرحوم آوینی هم رشته با خود من بود. رشته معماری رشته اصلیش بود. من رفتم و در رشته معماری و شهرسازی کار کردم و در آن رشته مطلبی از مرحوم آوینی ندیدم. اگر می‌دیدم حتماً مطالبی را می‌گفتم. ■



را نمی‌دانم. حتماً نبودن ما برای آنها فوایدی داشت. خوب، این فواید در آن زمان خاص، به لحاظ بافت فرهنگی آن زمان جواب می‌گرفت یا الآن هم فکر می‌کنید آن جواب را می‌گیرد؟

الآن هم جواب می‌گیرد. الآن کسانی که این همه دم از اسلام می‌زنند و هر چه خلاف جلوی اینها اتفاق می‌افتد داد و فریادشان به آسمان می‌رود خودشان چه کردند؟ فیلم‌هایشان را که زمان ما ساختند، بعد از ما هم که فرصت فیلم‌سازی داشتند الآن هم که خیلی فرصت فیلم‌سازی دارند.

جدا از فیلم‌سازی احياناً سمتی هم دارند؟

من به سمتشان کاری ندارم. مهم این است که فرصت فیلم‌سازی دارند.

پس یعنی اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم کل بحثی که در این یازده سال حضور شما رخ داد فقط از این جهت بود که

مسلمای خود شخصیت مرحوم آوینی برای خودش یک اسطوره نبود و به خودش این اجازه را می‌داد که اگر مسیر خطایی رفته است، مسیر خودش را اصلاح کند و اگر مسیر صحیحی را می‌رود پافشاری کند و نگاه اسطوره‌ای به خودش نمی‌کرد. دیگرانی که اسطوره‌سازی می‌کنند ظلم به آن شخصیت می‌کنند.

اسلامیت و دین و ایمان از بین رفته است. مشخصاً آن فیلم‌هایی که احياناً نمادش از بین رفتن اسلامیت بود چه بود؟

کل سینمای ایران را نماد بی‌دینی می‌دانستند. که در یک ایامی آقای آوینی هم به این قضیه ایمان داشت؟ نه به این شکل. در بین کسانی که واقعاً به ما انتقاد داشتند از همه صادقانه‌تر، منسجم‌تر، سینمایی‌تر و دلسوزانه‌تر مرحوم آوینی بود.

آیا شما روندی را که ایشان بعد از ایام جنگ انجام دادند، در واقع همان نوع مستندسازی‌شان برای روایت فتح و موارد دیگر را دنبال می‌کردید یا خیر؟

بله تلویزیون نشان می‌داد و ما هم می‌دیدیم، ولی مرادوات ما در همان سال‌های آخر بیشتر شد.

عملش کاملاً متناسب با نظری بود که ابراز می‌کرد. آن مشکلات سیاسی که در واقع در این نوع نگاه‌ها بود مشخصاً از کجا سرمنشا می‌گرفت؟

یک عده‌ای بودند که خودشان را خیلی مسلمان‌تر از ما می‌دانستند و فکر می‌کردند که وظیفه شرعی دارند و خیلی ابراز مسلمانی می‌کردند، البته در پس آن مسلمانی نبود چون رفتاری که می‌کردند از مسلمانی سرچشمه نمی‌گرفت. به راحتی دروغ می‌گفتند و به راحتی دیگری را متهم می‌کردند و به راحتی انگ می‌زدند. این رفتار خیلی متناسب با ارزش‌های دینی ما نیست. البته آنها خیلی تظاهر اسلامی می‌کردند و ما چنین تظاهری را نمی‌کردیم و فکر می‌کردیم باید منش و روشمان مبتنی بر دین باشد نه گفتارمان.

در واقع شما در آن ایام خیلی آماج حملات فراوان بودید؟

بله، هنوز هم هستیم. الآن هم هر کس کارش گیر می‌کند به ما توهین می‌کند. ظاهراً حلال مشکلات هم هست چون افراد زیادی به وسیله آن معروف می‌شوند و اسم و رسم پیدا می‌کنند.

شما هیچ‌وقت در مقام پاسخ برنیامدید؟

ما وقت زیادی برای پاسخ دادن نداشتیم، کار داشتیم. ما اگر می‌خواستیم وقت بگذاریم همه مطالب را بخوانیم دیگر فرصتی برای کار کردن نبود. البته گاهی می‌شد سالی یک دفعه در غالب گفت‌وگویی پاسخ این حرف‌ها را بدهیم ولی نه خیلی فرصت تعقیب آن حرف‌ها و نه خیلی فرصت پاسخ آنها را داشتیم.

مگر در آن ایام برای سینمای ایران چه اتفاقی افتاده بود که این همه حمله صورت گرفت؟

نمی‌دانم ولی جالب بود که به ما می‌گفتند که ما سینمای ایران را نابود کردیم. نمی‌دانم کدام سینما را ما نابود کردیم. چرا؟

چرایش مهم نیست. مثل اینکه شما رفتید بیابان و به کسی که یک ساختمانی را ساخته بگویید که ساختمان را خراب کردی در حالی که قبل از آن ساختمانی وجود نداشت. یک عده‌ای از حضور ما ضرر می‌کردند و از عدم حضور ما سود می‌بردند.

این عده وابسته به کدام نوع از جریان سینما بودند که عملشان و قولشان، با هم کلمی تفاوت داشت؟

اینها بیشتر کسانی بودند که دلشان می‌خواست به سینما وابسته بشوند و در سینما حضور داشته باشند.

مگر شما جلوی ایشان را گرفته بودید؟

نخیر. اینها هر چه فیلم ساختند زمان ما ساختند ولی من علت

این فاقد زبان بیان سینمایی بود. از این جهت می توان گفت که مبدع یک زبان بیان سینمایی در عرصه ای هست که مختص فرهنگ خودمان است؛ پس یکی از کارهای مهمی که ایشان داشت ثبت و ضبط هشت سال دفاع مقدس بود و این که قبل و بعدش را تعقیب کرد. غیر از آن، کار فوق العاده با ارزشمندی بود که ایشان در زمینه تجربه در جهت دستیابی به یک زبان بیان سینمایی صورت داد. زبان بیان متفاوت برای بیان آن چیزی که خیلی در سینما تجربه نشده بود. به عبارتی می توان گفت بیشترین سهم را در زبان بیان داشت یعنی آن چیزی را که هست انعکاس دهد و درست بیان کند طوری که ما هم همان چیزی را ببینیم که اتفاق افتاده و این بیشترین سهمی است که می توان گفت مرحوم آوینی در این زمینه داشت.

ما در واقع با شهید آوینی از دو جهت مواجه ایم. آوینی ای که در مقام نویسنده و منتقد بود و آوینی ای که در مقام فیلم ساز یا مستندساز فعالیت می کرد. شما در همین ایامی که وی فعالیت می کرد کدام جنبه از وجوه ایشان را بارزتر می دانید و به نظر تان کدام تأثیرگذارتر بود؟

اولاً به نظر من این دو خیلی قابل تفکیک نیست. بالاخره کسی که خودش اهل نظر است طبیعی است که نمی تواند نسبت به مسائل سینما بی تفاوت باشد بالاخره نگاه می کند و اگر دست به قلم باشد طبعاً همه را می نویسد. آن چیزی که مرحوم آوینی نوشته با تجربه در ساخت فیلم از دو نفر سر نزده بلکه از یک نفر با یک ویژگی های فکری سرزده اما طبعاً آن چیزی که به نظر من ملموس تر است، فیلم هاست و البته از بین آن چیزهایی که نوشته آن بخشی که مقید در زمان نبوده برای آیندگان باقی مانده است. پس تفکیک کردن اینها از همدیگر کاری است که حتماً باید انجام شود. بسیاری از نوشته های مرحوم آوینی به شرایط روز جامعه معطوف بود و این شرایط روز طبعاً دچار دگرگونی می شود ولی انتقاداتی داشت که بسیاری از اینها ارزشمند بود و فارغ از آن قید و بندهای زمانی و مکانی قرار داشت و اگر آنها درست احیا شود طبعاً بسیار آموزنده خواهد بود.

شما در آن ایامی که آن نقدها نوشته می شد چقدر خودتان پیگیر آن بودید که بخوانید یا احیاناً نسبت به آن نظر بدهید؟ به عبارتی می توان گفت، اختلاف نظری که بین ما و مرحوم آوینی و برخی دوستان دیگر ایجاد شده بود خیلی اختلاف در مقام نظر نبود و بیشتر سیاسی شده بود؛ یعنی گاهی اوقات ما با برخی از این دوستان صحبت می کردیم و می گفتیم که ما هم همین حرف های شما را می زنیم؛ پس چرا با هم دعوا داریم. واقع امر این است که این دعواها، دعوای نظری نبود که دو فکر متفاوت داشته باشند. البته علت اینکه مرحوم آوینی در این ورطه اختلاف سیاسی می افتادند شاید به این دلیل بود که ما بنا به نوع مسئولیتی که داشتیم در قبال همه سینما مسئول بودیم و انجمن اسلامی سینمای ایران نبودیم و آنها در واقع در نقش انجمن اسلامی سینما فعالیت می کردند. بنابراین، طبیعی است که خودشان را نسبت به جریان های فکری دیگری که در سینما بود متمایز می کردند و اگر کسی را می دیدند که با آن کسانی که در نخله های دیگر فکری هستند حشر و نشر دارند یک جور احساس اختلاف سیاسی پیدا می کردند.

به هر حال یکی از چیزهایی که باعث شد مرحوم آوینی نگاهش نسبت به بافت مدیریتی آن موقع سینمای کشور خیلی تغییر کند همین بود. یعنی وقتی از نزدیک با شرایطی که ما در آن به

سر می بردیم آشنا شد متوجه شد که خیلی از این حرف ها چیزی است که ما واقعاً اختلاف عقیده جدی با هم نداریم. البته ما مواضع خودمان را داشتیم و ایشان مواضع خودشان را داشت. پس اختلافات ما اختلافات درجه دو و سه بود.

از جمله آن اختلافات که شاید به موارد دیگر نیز دامن می زد یکی دو مورد را می فرمایید؟

به عنوان مثال، کسانی که نگاهشان در سینما یک نگاه حرفه ای صرف بود و تا حد زیادی فارغ از نظر بودند اصولاً فرهنگ ایران اسلامی را واجد آن ویژگی هایی که می بایست خودش برای خودش حرف تازه ای در عرصه سینما داشته باشد، نمی دیدند. اینها فرهنگ ایران اسلامی را بسان سوژه ای می دیدند که سینما باید به آن بپردازد. خوب طبیعی است که اصولاً ما برای اینکه زبان بیان مستقل خودمان را پیدا کنیم باید صاحب مکتب شویم به همین دلیل خیلی سرزنش

آقای آوینی، به خصوص وقتی که به سینمای حرفه ای نزدیک تر شد و دو سال قبل از شهادتش که عضو هیئت داوران جشنواره بود و از نزدیک تر با مسائل سینمای حرفه ای برخورد کرد، خیلی از نظراتش تعدیل شده بود، ضمن اینکه به مراحل اجرایی و حرفه ای سینما نزدیک شده بود؛ پس پیرامونش را نسبت به کسی که از دور فقط به حوزه نظر اکتفا می کند و به بسیاری از مسائل عملی توجه ندارد، خیلی متفاوت می دید.

می شدیم و در واقع به زبان بی زبانی سعی داشتند به ما بفهمانند که تلاش بیهوده نکنید تا در کشور خودمان صاحب یک مکتب سینمایی باشیم. در صورتی که ما معتقد بودیم وقتی که صحبت از سینمای ایران می کنیم سینمای ایران موضوعش ایران نیست، بلکه سینمای فیلم ایرانی است و این یعنی یک طرز نگاه در سینما، که حتی در مباحث زیبایی شناختی اش تأثیر می گذارد. از این جهت ما هیچ اختلافی نداشتیم اما ما این حرفمان را خیلی بلند نمی توانستیم بگوییم چون مسئولیت کل سینما را داشتیم. ولی آنها می گفتند که گروهشان انجمن اسلامی سینما هستند و نسبت به سینما نقش اپوزسیون را اجرا می کردند؛ چیزی که متأسفانه ما امروز هم در حد زیادی شاهدش

هستیم. برای مثال، وقتی شما ناناو هستید نمی توانید بگویید فقط من به مؤمنین و متدینین نان می فروشم اما وقتی شما در یک موقعیت دیگری به سر می بری می توانی با آزادی عمل بیشتری نظراتت را بگویی و راحت حرفت را بزنی در عین این که می گویند در این موقعیت می توانی نظراتی داشته باشی و تلاش در جهت تحقیقش هم بکنی اما نمی توانی خیلی این را داد و فریاد کنی.

شما فکر می کنید در آن زمانی که مدیریت داشتید و این کار انجام می گرفت تا چه اندازه موفق شدید که ایده خودتان را در رابطه با سینما تثبیت کنید. چرا که در واقع در بلند مدت آقای آوینی وقتی که آمدند و در عضویت هیئت داوران قرار گرفتند تلویحاً به شما گوشزد می کردند که دیگر آن نظرات سابق را ندارند. چه شد که ایشان به این نتیجه رسیدند؟ فیلم هایی که ساخته می شد عطر و طعم جدیدی داشت که باعث شد سینمای ایران در همه جای جهان به این عطر و طعم شناخته شود و این عطر و طعم، واقعاً حرفی بود که ما می زدیم یعنی اگر ما می خواستیم مسیری را که کشورها و فرهنگ های دیگر رفتند در واقع یک جور دنباله روی کنیم طبیعی بود که خیلی نمی توانستیم عرض اندام کنیم و می توان گفت که ما در واقع طبعاً دنبال یک سینمایی باید باشیم که ریشه هایش در سرزمین خودمان باشد و میوه اش هم میوه این سرزمین باشد؛ فرض کنید اگر می خواهیم سیب پرورش دهیم بالاخره سیب ما سیب گلاب است. درست است که کوچک تر است ولی معطر است و لطیف؛ هر جای دنیا هم که عرضه شود همه می فهمند که این مربوط به ایران می شود. خوب این اتفاقات در سینمای ایران رخ داده بود و گویی برای اینکه چنین اتفاقی بیافتد زمان زیادی طی نشده بود. ما از زمانی که سینما زیر صفر بود تا زمانی که سینما را ترک کردیم کلاً یازده سال طول کشید یعنی از سال ۶۲ تا ۷۳ و این زمان خیلی زمان طولانی نبود شاید برای برپا کردن یک کارخانه زمان خوبی باشد ولی برای اینکه شما یک فرهنگ جدیدی را بتوانید پدید بیاورید خیلی زمان زیادی نبود.

وقتی که آقای آوینی در انتقاد از آن نوع سینما چیزی می نوشت، دقیقاً نقطه نظرات خودش بود یا نظرات دیگران هم از طریق ایشان مطرح می شد؟ به عبارتی آیا آنها هم همین انتقادات را به طور علنی مطرح می کردند یا فقط شخص خود آقای آوینی بود که این نوع از انتقادات را مطرح می کرد؟ افراد زیادی بودند که می نوشتند ولی واقعیتش این است که مشکلات اکثر آنان سیاسی بود و اصلاً نگاهشان سیاسی بود. آنها خیلی در سینما اهل نظر نبودند؛ حتی آنهایی که اهل فیلم سازی بودند را می بینیم، فیلم هایی که می سازند بر حرف هایی که می زنند دلالت نمی کند؛ یعنی در سینمای خودشان کاملاً در جهت خلاف حرف های خودشان بودند. شاید تنها آوینی حرف هایش حرف های محکمی بود. از لحاظ نظری ممکن بود حتی ایرادهایی را هم داشته باشد که البته چون هاله ای از کشمکش های سیاسی روی این حرف ها را می پوشاند، طبیعی بود که اصلاً موقعیتی برای اینکه ما نظر بدهیم فراهم نمی شد، ولی من واقعاً کشمکشی را با آوینی به خاطر ندارم. افراد زیادی بودند که حرف می زدند ولی حرف هایشان اضافه بود و شاهدش هم زمانی بود که از نظر به عمل می آمدند؛ در عمل عکس حرف هایشان را انجام می دادند، در صورتی که آوینی سال های طولانی مطابق همین حرف ها عمل کرده بود و



حکومت مردم

به‌زعم آوینی، عرصه‌های بالقوه عدم توافق به همین جا ختم نمی‌شود. زیرا از یونان باستان تا اروپای معاصر و آمریکای شمالی نیز در زمینه شرایط یا پیش‌نیازهای موفقیت «حکومت به وسیله مردم» عقاید اساساً متفاوتی ابراز شده است. به عنوان مثال، آیا مردم باید قبل از آنکه دموکرات شوند، سواد بیاموزند؟ آیا برای حفظ دموکراسی، حد معینی از ثروت اجتماعی ضرورت دارد؟ آیا در شرایط جنگ یا وضع اضطراری ملی، می‌توان دموکراسی را حفظ کرد؟ اینها و انبوه مسائل دیگر، حاکی از آن است که معنی دموکراسی هنوز تثبیت نشده، و احتمالاً هیچگاه تثبیت نخواهد شد. ریشه «دموکراسی» دو واژه «دموس» به مفهوم مردم و «کراتوس» به مفهوم حکومت است. به مجرد مواجهه با این سؤال که «مردم کیستند؟ و مراد از این مردمی که قرار است حکومت کنند چیست؟»، تعبیر «دموکراسی» به یک لفظ مبهم و موهوم مبدل خواهد شد. علی‌الظاهر وجه تمایز دموکراسی از غیر آن «تکثر قوای سه‌گانه و وجود پارلمان» است، حال آنکه، اصلی‌ترین مشخصه‌ای که دموکراسی را از غیر آن تمیز می‌بخشد «قوانین موضوعه بشری است». در حکومت دموکراتیک، بشر خویشتن را همچون مبدأ منشأ وضع قوانین می‌شناسد و بنابراین، چه بسا تکثر قوا و پارلمان وجود پیدا کنند، اما دموکراسی محقق نشود. یعنی آن صفت ذاتی که تا تحقق نیابد، دموکراسی کاملاً محقق نخواهد شد. همین است که حق وضع قوانین را علی‌الاصاله به بشر عقل مشترک همگانی بسپاریم. و اگر سخن از امتناع جمع دموکراسی و حکومت دینی می‌رود در همین جاست، چراکه حکومت دینی قوانین اساسی خویش را، از دین اخذ می‌کند، نه از عقل مشترک بشری. هم از این‌رو است که آوینی می‌گوید: «اگر از این تمایز ذاتی صرف نظر کنیم، حکومت دینی با ظاهر «نهادهای قانونی مدنی» و حتی «تکثر قوای سه‌گانه» منافاتی ندارد.»

مراد آوینی آن نیست که مشروعیت حکومت اسلامی را از لایه‌لای نظریه‌های سیاسی دنیای جدید و یا نهادهای قانونی حکومت‌های دموکراتیک بیرون بکشیم، بلکه این تقابل و تطابق که حکومت اسلامی را در برابر مشهورات و مقبولات سیاسی دوران جدید قرار می‌دهد از آن جهت ضروری است که به‌ناچار، مردم هر عصر جز با احکام و اعتبارات منطقی همان عصر نمی‌اندیشند و هر حقیقت تازه و بی‌سابقه‌ای را نیز جز در قیاس با همان احکام و اعتبارات مقبول و مشهور ادراک نمی‌کنند. از لحاظ نظری، آنچه که موجب انقلاب‌های قرن‌های هفدهم و هجدهم اروپا و آمریکاست «نظریه میثاق اجتماعی» است که بیشتر از همه توسط «لاک و روسو» بسط و تبیین یافته است. بر اساس این نظریه، جامعه بشری بر اساس میثاقی که غایت آن تأمین منافع مردمان است به وجود آمده و بنابراین،

«جمهوری اسلامی» تعبیری است که بنیانگذار آن، برای «حکومت اسلامی آن‌سان که دنیای امروز استطاعت قبول آن را دارد» ابداع کرده است و تعبیر جمهوری اسلامی اگر چه حد و رسم این نظام را تبیین می‌کند، اما در عین حال از اظهار ماهیت و حقیقت آن عاجز است.

در تقابل با این اعتقاد قرون وسطایی که حکومت را همچون حق الهی پاپ و سلاطین می‌انگاشت قرار می‌گیرد. اگر روشنفکران غرب‌گرایی چون میرزا ملکم خان در برابر استبداد قاجاریه راه نجات را نه در نفی سلطنت، بلکه در وجود قانون می‌دانستند، همین جاست که نظریه قرارداد اجتماعی ذاتاً در تعارض با سلطنت موروثی نیست و سلطان می‌تواند مشروط بر آنکه به قوانین موضوعه عقل مشترک همگانی گردن بگذارد، همچنان در رأس حکومت باقی بماند، چنان‌که در مشروطه سلطنتی چنین است.

به‌باور آوینی «بعضی از احزابی که سابقه مبارزه با رژیم سلطنتی ایران را داشتند نیز در جریان انقلاب اسلامی، و حتی تا آخرین روزهای پیش از پیروزی، ثمره انقلاب مردم ایران را بیش از این نمی‌خواستند که اختیارات شاه ایران در یک دموکراسی قانونمند، همچون حکومت انگلیس، محدود شود. این امر بی‌شبهت به موضع و موقع پرنس ملکم خان در برابر استبداد مطلق قاجاریه نیست. او فی‌المثل در «کتابچه غیبی» که خطاب به میرزا جعفرخان مشیرالدوله نگاشته و شامل بیست‌وهفت ماده قانونی است، در فقرات پنجم و ششم و هفتم و هشتم از قانون اول، قصد دارد که ناصرالدین شاه را به طرف تأسیس یک نهاد قانونگذاری بکشاند:

فقره پنجم: اختیار وضع قانون و اختیار اجرای هردو حق شاهنشاهی است.

فقره ششم: اعلیحضرت شاهنشاهی این دو اختیار را به‌توسط دو علیحده معمول می‌دارد.

فقره هفتم: اجرای قانون و اداره «امور» حکومت بر عهده مجلس وزراست.

فقره هشتم: وضع قوانین بر عهده مجلس تنظیمات است. تصویری هم که از حکومت دینی در نزد غربی‌ها و غرب‌زدگان وجود دارد، ارجح به تجربه‌های تاریخی است که غرب در تئوکراسی پاپ‌ها و سلاطینی چون لویی چهاردهم از سر گذرانده است. لویی چهاردهم خود را

ظل‌الله و خدای مجسم می‌دانست و اگر همچون فراعنه ادعای خدایی نمی‌کرد به آن علت بود که زمانه چنین اقتضایی نداشت. پاپ‌ها نیز، با عنایت به سابقه تاریخی اعتقاد مسیحیان به تثلیث و حلول مسیح، آمادگی داشتند تا مشیت خود را بدل از مشیت مطلق خدا بگیرند... و چنین بود.»

انقلاب‌های دیگری نیز که در جهان امروز و با رجوع به صورت سیاسی اومانیسزم روی داده است، یا همچون انقلاب‌های چین و روسیه، هویتی سوسیالیستی داشته و یا منشأ گرفته از ایدئولوژی ناسیونالیسم بوده است. موجد این انقلاب‌ها، از لحاظ نظری،



صورت‌های سیاسی اومانیسزم بوده است. بنابراین، کاملاً طبیعی است اگر ثمره این انقلاب‌ها نیز، پس از پیروزی، یکی از صورت‌های معدود نظام‌های حکومتی شناخته شده در جهان امروز باشد... و اما باید دید که موجد انقلاب اسلامی ایران چه بوده است.»

مردم و قرارداد اجتماعی

نظریه قرارداد اجتماعی علی‌الخصوص بعد از تشکیک‌هایی که هیوم بر آن وارد آورد اکنون در خود غرب هم پذیرفته نیست، اما حقیقت این است که رد یا قبول نظریه میثاق اجتماعی، تأثیری در نتیجه بحث ما ندارد. مهم این است که با غلبه اومانیسزم بر عقل متعارف بشری، خواه‌ناخواه تبعات ضروری بین واقعه در حیطه سیاست نیز به فعلیت می‌رسیده است: دموکراسی یا حکومت مردم. اومانیسزم مذهب اصالت بشر است و «مردم» لفظی است که برای بشر در حیثیت جمعی اصطلاح شده است. پیدایی نظریه قرارداد اجتماعی درست یا غلط یک ضرورت تاریخی است که زمینه تحولات سیاسی دنیای جدید را فراهم می‌آورد، چنان‌که ماکیاولیسم نیز زمینه تغییر مفهوم کلی «سیاست» و «رابطه» حاکمان و مردم را آماده می‌کند. دنیای جدید از هر لحاظ به مرجع و مقتدای خویش تمدن آتن می‌نگرد و در حیطه سیاست نیز نظریات سیاسی دنیای جدید با رجوع به دموکراسی آتنی صورت می‌پذیرد. لیبرال دموکراسی و مارکسیسم، دو صورت متفاوت از حکومت مردم هستند که البته هنوز هم این دو سه قرن تجربه تاریخی، نتوانسته است کمکی به تبیین و تعیین مفهوم «مردم» بکند. هم از این‌رو است که آوینی می‌پرسد: «موجد انقلاب اسلامی، چیست و مرجع آن برای تشکیل حکومت کدام است؟ اگر علل موجد انقلاب اسلامی ایران هیچ‌یک از عللی نیست که انسان این روزگار را به تحركات سیاسی و ایجاد انقلاب کشانده است، آیا می‌توان انتظار داشت که ثمره پیروزی انقلاب اسلامی یکی از حکومت‌های شناخته شده دنیای جدید باشد؟ آیا این انتظار، توقعی معقول است که ما پس از پیروزی انقلاب اسلامی، برای تشکیل حکومت، به دولت شهر آتن در قرن پنجم قبل از میلاد بنگریم؟»

شاید بتوان چنین گفت که مرجع ما برای تشکیل حکومت نمی‌توانست هیچ‌یک از تجربیات تاریخی بشر، جز حکومت مدینه در صدر تاریخ هجری باشد، چراکه موجد انقلاب اسلامی نیز، از لحاظ نظری، نظریه ولایت فقیه بود که بنیانگذار جمهوری اسلامی، آن را در کتاب «ولایت فقیه» طرح و تفسیر کرده است. پس هنگامی که نه در علل نظری ایجاد و نه در مرجعیت تاریخی، فی‌مابین انقلاب اسلامی و انقلاب‌های دیگری که در دنیای جدید رخ داده است اشتراکی وجود ندارد، به طریق اولی نمی‌توان انتظار داشت که این اشتراک در نظام حکومتی برخاسته از انقلاب اسلامی پیدا شود. آوینی، معتقد است که وجه تمایز و تفاوت نظام‌های دموکراتیک را از غیر آن نباید در وجود پارلمان و یا تکثر قوای سه‌گانه پیدا کرد. پارلمان و نهادهای دیگر وسایطی هستند در خدمت عقل مشترک عمومی و اعمال اراده همگانی، و اگر نه، نفس قانون چیزی نیست که در غرب و در روزگار جدید ابداع شده باشد و زمینه وجود مجالس شورا و نهادهای مجزای اجرایی و قضایی، در همه اعصار تاریخ بشری وجود داشته است.

حکومت اسلامی چیست؟

در کتاب «ولایت فقیه» نیز حضرت امام خمینی (ره) بعد از بیان ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، آنگاه که به تبیین وجوه تمایز این نظام از دیگر حکومت‌ها می‌پردازد، با صراحت بر همین امر تأکید می‌ورزد:

حکومت اسلامی هیچ‌یک از انواع طرز حکومت‌های موجود

سید مرتضی آوینی در کتاب «مبانی حکومت دینی» می نویسد: «یادم هست آن روزها که تازه انقلاب اسلامی پیروز شده و برای نخستین بار عنوان «جمهوری اسلامی» برای این نظام تازه‌ای که همچون ثمره سیاسی انقلاب تلقی می‌شد بر سر زبان‌ها افتاده بود، یکی از نویسندگان سیاسی صاحب شهرت که بعدها سر از لس‌آنجلس درآورد، من باب تشکیک در امکان تحقق چنین نظامی به این استدلال آویزان شده بود که «اصلاً جمهوری اسلامی دیگر چه صیغه‌ای است؟ اینکه جز یک ترکیب موهوم بیش نیست و... مگر جمع این دو - جمهوریت و اسلامیت - ممکن است؟» در مقاله حاضر که تحلیلی است راجع به مبانی حکومت دینی در آراء آوینی و جملات او در داخل گیومه آمده، نویسنده کوشیده مهم‌ترین سرفصل‌های مورد نظر وی را تفکیک کرده و به بحث بگذارد.

جمع اسلامیت و جمهوریت در نظر شهید آوینی

مریم مهدوی

حقیقت جمهوری اسلامی در دنیای جدید...

ثمره سیاسی انقلاب

آوینی، در این مقاله این پرسش را پیش می‌کشد که بعد از چندین سال که از روزهای اولیه انقلاب می‌گذرد یک بار دیگر سخن از انتزاع و انفصال این دو امر از یکدیگر می‌رود؛ هر چند امروز به صورتی دیگر. به زعم وی، منادیان این انفصال اگر چه این بار ترکیب این معنا را غیر ممکن نشمرده‌اند و از اصل عقلی امتناع تناقض نیز سوء استفاده نکرده‌اند، اما باز هم بی‌محابه، قاعده براهین خویش را بر انتزاع این دو مفهوم از یکدیگر نهاده‌اند. به عبارت دیگر، این دو ترکیب هنوز هم تعریف نشده و موهوم است.

او می‌نویسد: «این سخن در هر شرایط دیگری اگر طرح می‌شد، خود را چنین موهن و غرض‌آلود نمی‌نمود که امروز... امروز که طرح انفصال و انفکاک این دو مفهوم از یکدیگر بر یک سابقه فرهنگی - و باز هم غرض‌آلود - بنا شده که چون دم خروس از زیر پیراهن صاحب سخن بیرون زده و اغراض او را آشکار می‌کند: نسبییت حقیقت، اصالت دادن به متدلوژی علوم تجربی در برابر تعقل و تفکر نظری و تفقه، عجز فقه از جواب‌گویی به اقتضائات زمان، تقابل و تعارض مدیریت فقهی و مدیریت علمی، قبض و بسط تئوریک یک شریعت و... از این قضایا. اگر این تئوری‌یافی‌ها را با حمایت بی‌دریغ از جریان‌های رسوای غرب‌زده روشنفکری و نفی ولایت مطلقه فقیه که پرچم سیاسی این جماعت است جمع کنید، دیگر برای تشخیص افق و غایت این سخن‌ها چندان دچار سردرگمی نخواهید شد. غایت لامحال این راه تغییر ماهیت نظام است، از طریق انحلال اسلامیت نظام در جمهوریت آن... و آیا این همان امری است که این جماعت می‌خواهند؟ نمی‌دانم.»

همچنین می‌افزاید: «جمهوری اسلامی، علی‌رغم آنکه از چهل و چند سال پیش به این سو حکومت پاکستان، خود را به آن منتسب می‌دارد، بدون تردید تعبیری کاملاً بدیع و بی‌سابقه است. خواهم گفت که «جمهوری اسلامی» همچون ثمره سیاسی انقلاب اسلامی ایران، مفهومی نیست که از انضمام این دو جزء جمهوریت و اسلامیت حاصل آمده باشد و بنابراین، با تحقق رابطه این دو جزء با یکدیگر نیز قابل شناخت نیست. به عبارت روشن‌تر، «اسلامیت» در جهان امروز همچون صورتی از یک نظام حکومتی، تعریف نشده و موهوم است، حال آنکه «جمهوریت» چنین نیست. تجربه‌های سیاسی دنیای جدید، علی‌الخصوص در این سه قرن اخیر، تماماً در جهت و تبیین

چگونگی حضور مردم در حکومت‌ها بوده است و بنابراین، در ترکیب «جمهوری اسلامی»، صفت اسلامیت نمی‌تواند به تبیین و تعریف بیشتر معنای این ترکیب مددی برساند... خواه ناخواه آنچه در عمل پیش خواهد آمد، وضعیتی غیر مشخص چون حکومت پاکستان خواهد داشت که یکی از بدترین انواع دموکراسی است. گذشته از آنکه «جمهوریت» همان «دموکراسی» نیست و بنابراین، آنان که قصد دارند با استفاده از این تعبیر بیان مقصود کنند، بهتر است نخست در حدود این تعبیر و نسبت آنها با یکدیگر بحث کنند.»

آوینی، بر این باور است که «جمهوری اسلامی» تعبیری نیست که از انضمام این دو جزء جمهوریت و اسلامیت حاصل آمده باشد و چنین دریافتی از همان آغاز بر یک اشتباه غیر قابل جبران بنا شده است. «جمهوری اسلامی» تعبیری است که بنیانگذار آن برای «حکومت اسلامی، آن سان که دنیای امروز

«جمهوری اسلامی» همچون ثمره سیاسی انقلاب اسلامی ایران، مفهومی نیست که از انضمام این دو جزء - جمهوریت و اسلامیت - حاصل آمده باشد و بنابراین، با تحقق رابطه این دو جزء با یکدیگر نیز قابل شناخت نیست. به عبارت روشن‌تر، «اسلامیت» در جهان امروز همچون صورتی از یک نظام حکومتی، تعریف نشده و موهوم است، حال آنکه «جمهوریت» چنین نیست.

استطاعت قبول آن را دارد» ابداع کرده است و تعبیر جمهوری اسلامی اگر چه حد و رسم این نظام را تبیین می‌کند، اما در عین حال از اظهار ماهیت و حقیقت آن عاجز است. ذهن انسان امروز به مجرد مواجهه با تعبیر «جمهوریت»، متوجه پارلمان‌تاریسم و انواع دموکراسی می‌شود، و اما در مواجهه با تعبیر «اسلامیت» هیچ مصداق روشن و یا تعریف معینی نمی‌یابد، چرا که اسلام، به مثابه یک نظام حکومتی، بر هیچ تجربه تاریخی از دنیای جدید استوار نیست. تجربه تاریخی صدر اسلام از اول نیز صورتی مدون ندارد و در نسبت با انواع نظام‌های حکومتی در دنیای جدید تعریف نشده است.

بگذریم از آنکه اگر حقیقتش را بخواهیم، تعبیر «دموکراسی» نیز کاملاً موهوم است و اگر در مواجهه با این تعبیر برای عقل متعارف پرسشی پیش نمی‌آید، به آن علت است که بشر امروز در مسیر فرهنگ غرب است و اسیر در نظام پیچیده فراگیری که به او اجازه نمی‌دهد که بیرون از اعتبارات ذهنی و کاملاً انتزاعی دنیای جدید بیندیشد. آوینی برای این که این مفهوم را باز کند به بخشی از مقدمه کتاب «مدل‌های دموکراسی» نوشته دیوید هلد بسنده می‌کند و می‌نویسد:

«دموکراسی به معنی نوعی از حکومت است که در آن به خلاف حکومت‌های موناشرشی و اشرافی، مردم حکومت می‌کنند. «حکومت به وسیله مردم» شاید مفهومی عاری از ابهام به نظر آید، اما ظواهر، همیشه گمراه‌کننده‌اند و تاریخ اندیشه دموکراسی پیچیده و حاکی از دریافت‌های متضاد است. عرصه‌های عدم توافق بسیار گسترده است، و در واقع هر یک از اجزاء عبارت فوق، دشواری‌های مربوط به تعریف را به همراه دارد. واژه‌های «حکومت»، «حکومت به وسیله مردم» به چه معناست؟ اگر از ابهامات موجود در واژه «مردم» آغاز کنیم، می‌توان پرسید: «چه کسانی را باید «مردم» قلمداد کرد؟ چه نوع مشارکتی برای آنها در نظر گرفته شده است؟ شرایط مفروض برای هدایت به مشارکت کدام‌اند؟ آیا انگیزه‌ها و ضد انگیزه‌ها، یا هزینه‌ها و منافع مشارکت می‌تواند برابر باشد؟» از نظر آوینی، واژه «حکومت» مسائل بسیاری از این قبیل را برمی‌گزیند:

حوزه حکومت را تا چه اندازه گسترده یا محدود می‌توان در نظر گرفت؟ یا عرصه مناسب برای فعالیت دموکراتیک را چگونه می‌توان تعیین کرد؟ اگر «حکومت»، مفهوم «سیاسی» را در خود جای می‌دهد، منظور از آن چیست؟ آیا به مفهوم نظم و قانون است؟ مناسبات میان ایالت‌هاست؟ اقتصاد است؟ عرصه داخلی یا خصوصی است؟ آیا عبارت «حکومت به وسیله مردم» متضمن اجبار در اطاعت است؟ آیا فرامین «مردم» باید اطاعت شود؟ جای اجبار به اطاعت، و حق اختلاف عقیده کجاست؟ برای کسانی که آشکارا و فعالانه در زمره «مشارکت‌کنندگان» قرار ندارند، چه سازوکاری در نظر گرفته شده است؟ دموکراسی‌ها تحت چه شرایطی حق دارند اگر قائل به وجود چنین شرایطی باشیم علیه گروهی از مردم، یا کسانی که خارج از دایره حکومت مشروع قرار دارند به زور متوسل شوند.



محکمت‌ها و احادیث و روایات، نظرات صریح داده باشند. در این موضوعات، چه ضرورتی دارد که فقیه علاوه بر غایات، شیوه‌ها را نیز معین بدارد؟ مگر اعمال ولایت فقهی ملازم با نفی مدیریت عملی است؟ بدون تردید چنین نیست، اگر چه صورت عکس همین حکم صادق نیست و باز هم بدون تردید، ولایت عملی، ملازم با نفی ولایت فقهی است. ولایت عملی فقط به آن معنا نیست که متخصصان علوم تجربی تعیین کنند، که چنین حکومتی به وجه اسلامی نخواهد بود؛ گذشته از آنکه از متدلوژی علم تعیین غایات بر نمی‌آید، چرا که متدلوژی فلسفه نیست. اگر شمولیت مدیریت علمی تعیین غایات را نیز دربرگیرد، حکومت اسلامی و ولایت فقیه به طور کامل نقض خواهد شد و نتیجه دولتی تکنولوژیک خواهد بود که در آن مالکان کارخانجات و تکنوکرات‌ها... حاکمیت مطلق خواهند داشت، چنانکه در جوامع غربی چنین است. در جوامع غربی، و علی‌الخصوص آمریکا، دموکراسی و آزادی‌های فردی و جمعی در یک امپراتوری اقتصادی که رهبران آن بزرگ‌ترین سرمایه‌داران صهیونیست هستند مستحیل گشته است... و اگر حدود مدیریت علمی در تعیین شیوه‌های مطلوب و مقتضی برای رسیدن به غایات معین شده توسط ولی فقیه معنا پیدا می‌کند، این امر اکنون در نظام جمهوری اسلامی محقق گشته است.

به‌زعم آوینی «احکام نظری و عملی اسلام، از حقیقت واحدی منشأ گرفته‌اند که یک‌بار در مقام نظر و بار دیگر در مقام عمل ظهور یافته است و بنابراین، فقه اگر چه به حیطه احکام عملی راجع است، اما از آشخور عقل نظری سیراب می‌شود. شرع و عقل نیز حقیقت واحدی دارند که یک‌بار در صورت حجت درونی عقل و بار دیگر در صورت حجت بیرونی شرع ظهور یافته است. رسول الله و ائمه طاهرين، مظهر حقیقت عقل و شرع هستند و فقها نیز متناسب با مرتبت روحانیشان از همین مظهریت برخوردارند. در این مقام، عقل هم به تنهایی حجت است، گذشته از آنکه راه ما برای وصول به حقیقت آیات و روایات نیز مسدود نیست. آنان که این راه را مسدود می‌انگارند، چه بدانند و چه ندانند، قائل به تعمیم نبوت و به طریق اولی، قائل به تعمیم امامت هستند.»

آوینی در باب فقه می‌نویسد: «در اینکه فقیه کیست و چرا باید مصداق آن را فقط در افرادی پیدا کنیم که صاحب عمامه و عبا هستند نیز سخن بسیار است. به باور او، مسلم است که اگر فقیه را مظهر عقل نظری و عملی دین قلمداد کنیم، این مظهریت فقط به صاحبان عمامه و عبا انحصار نمی‌یابد، اما مسئله اینجاست که در هنگام تأسیس حکومت اسلامی، رجوع به فقه چگونه باید در صورت یک نظام ظاهری و قانونمند فعلیت پیدا کند؟ آیا می‌توان وسیله‌ای ابداع کرد که فقیه را از غیر فقیه باز شناسد؟»

بنای جهان بر انضمام و بلکه اتحاد ظاهر و باطن است، اما از سوی دیگر، به‌ناگزیر ظاهر، حجاب باطن است... و دروغ و ریا و صداقت و صراحت، مفاهیمی هستند که از همین خصوصیت منشأ گرفته‌اند. بنای این جهان به‌گونه‌ای است که همراه شعور برای بیان خویش در صورت شعار، نزول می‌یابد و حقیقت در صورت نشانه‌ها و علائم ظهور پیدا می‌کند، و از این گریزی نیست. از منظر جامعه‌شناسی نیز راهی نیست مگر آنکه علمای دین در لباسی مختص به این علم ظاهر شوند، و این ضرورتی است که به ساختارهای اساسی جامعه انسانی بازمی‌گردد، چنان‌که درباره سربازان و افسران، فارغ‌التحصیلان، پرستان، پیشگامان و... نیز چنین شده است. آوینی معتقد بود «لباس خاص روحانیت، نوعی اختصاص ضروری است که به‌طور طبیعی و از گذشته‌های دور پدید آمده و بدیهی است که این لباس، تنها یک شاخص ظاهری است، نه باطنی، و وجود آن به تنهایی دلالت بر تقوا و فقاقت پوشندگان این لباس ندارد.» ■

آوینی معتقد است «حقیقت جمهوری اسلامی نه‌تنها در دنیای جدید - یعنی در دنیایی که از رنسانس به این‌سو و با نفی دین و دینداری - تعین و تشخیص می‌یابد، بلکه در دنیای قدیم نیز جز در حکومت مدینه - سال‌های اول تا دهم هجرت - فرصتی برای ظهور نیافته است.»

صورت چه نظامی ظاهر می‌شود؟ و آن شرایطی که باید ولی فقیه را محدود کنند کدامند؟ هر فعل و قولی در این عالم با حقیقت اسلام نسبتی دارد و فقیه است که باید این نسبت را کشف و درک کند. اینکه فقه به مفهوم مصطلح در این قرون اخیر از حقیقت خویش فاصله گرفته، نمی‌تواند علتی باشد که ما را به این موضع و موقع بکشاند که ولایت فقیه را انکار کنیم. هر نظام فکری و اعتقادی خواه ناخواه در درون خویش صورتی از یک «مدینه غایی» را نیز نهفته دارد و از این ضرورت گریزی نیست.»

شاید در تفسیر این سخن بتوان گفت، مدینه غایی هر نظام فکری جامعه‌ای آرمانی است که بر مبنای آن نظام اعتقادی معین تأسیس یافته باشد و فی‌المثل، ظهور مارکسیسم، خواه ناخواه، موجب پیدایی جوامعی می‌شد که بر مبنای این نظام فکری تأسیس یافته باشند و هر مدینه‌ای نیز بعد از تأسیس، ولایت و حاکمیت را به کسانی می‌سپارد که آنان از دیگران می‌شناسند. ولایت فقیه برای آنان که در حقیقت اسلام دچار تردید نیستند و در التزام عملی نسبت به آن نیز اهمال روا نمی‌دارند همان‌طور که آوینی می‌گوید امری است که تصور آن بی‌درنگ موجب تصدیق است.

فقیه و حقیقت دین

متحجرین و متجددین در این امر که قائل به عینیت سیاست و دیانت نیستند، اشتراک دارند و برای این دو، دین امری است کاملاً شخصی که جز صورت عبادی ندارد و اگر نه، همان‌طور که گذشت، شهود این حقیقت که «ولایت مطلق فقیه، صورتی است که می‌تواند به حکومت اسلام فعلیت ببخشد» نیاز به تأمل



زیادی ندارد. آوینی معتقد است «فقیه انسانی است که حقیقت دین در وجود او تعین یافته است و قدرت استنباط احکام عملی دین را از سرچشمه‌های حقیقت «که کتاب و سنت است» داراست. عقل نیز حجتی باطنی است که با شرع عینیت دارد و بنابراین، حکم عقلی فقهی که وجودش عین حقیقت دین و مظهری از آن است ضرورتاً دارای حجیت است.» از این رو، خیلی ساده‌انگاری است اگر متوقع باشیم که درباره تمامی پدیدارهای اعصار مختلف زندگی بشر بر کره زمین، آیات

خودبه‌خودی دارد. و اما در مرحله تأسیس حکومت نیز خواه ناخواه موجبیت‌های فعلی و ضرورت‌های عقلی، ما را ناگزیر می‌دارد که ولایت فقیه را در مقام ثبوت، از گزند تکتیر و تفرقی که به آن دچار است به علت وجود متعدد خارج کنیم و به آن صورتی واقعی و قابل حصول بخشیم. آوینی در این باب می‌نویسد: «آرای مردم در اینجاست که یا مستقیماً وظیفه انتخاب ولی فقیه را بر عهده دارد و یا غیرمستقیم از طریق خبرگانی که منتخب و معتمد مردم هستند، چنان‌که حضرت امام خمینی در سخنان شگفت‌آور خود در روز دوازدهم بهمن (۱۳۵۷) در بهشت زهرا فرمودند: من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می‌کنم، من به واسطه اینکه ملت من را قبول دارد دولت تعیین می‌کنم.»

یعنی رأی مردم و پشتیبانی آنها میزانی است که مشروعیت و استخلاف اعتباری ولی فقیه را محقق می‌سازد و او را به تأسیس حکومت، مخیر می‌دارد. امام خمینی در کتاب «ولایت فقیه» نگاشته‌اند:

وقتی می‌گویم ولایتی را که رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) داشتند بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ‌کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه (ع) و رسول اکرم (ص) است... ولایت فقیه از امور اعتباری عقلانی است و واقعیتی جز جعل ندارد... و بدیهی است که این ولایت در شرایطی که فرد جامع شرایط برای احراز آن وجود نداشته باشد باید به شورایی از فقها واگذار شود، و لاغیر.

بنابراین، در حکومت اسلامی، جمهوریت در طول اسلامیت و به تبع آن وجود دارد (اگر انتزاع این دو مفهوم را عجلتاً برای اقامه استدلال بپذیریم)، نه همچون امری اصیل، هر چند از سوی دیگر، حکومت اسلامی واقعیتی نیست که فارق از اتفاق جمهور و یا بیعت و انتخاب مردمان فعلیت پیدا کند. بیعت از ریشه «بیع» و به مفهوم عهد و پیمان است و وجود آن از آنجا ضرورت می‌یابد که حکومت اسلامی، عقدی است که میان خداوند، والی و مردم انعقاد پیدا می‌کند و همراه با این پیمان، والی و مردم نسبت به یکدیگر حقوق متقابل می‌یابند. با کمی تأمل می‌توان دریافت که حکومت اسلامی در این زمان صورت دیگری جز آنچه به‌طور طبیعی در جمهوری اسلامی به خود گرفته است نمی‌تواند پیدا کند و البته از آنجا که هیچ تجربه دیگری نظیر آن در تاریخ دنیای جدید وجود ندارد، چه

بسا که قانون اساسی جمهوری اسلامی، در پاسخ به اقتضائات و نتایجی که در عمل حاصل می‌آید، مراحل دیگری از تغییر و تتمیم را به خود ببیند.

این رو، آوینی معتقد است «تعبیر «ولایت مشروط فقیه»، تعبیر گنگ و موهومی است که به هیچ ترتیب به عالم فعل و واقعیت نزدیک نمی‌شود و همواره در عالم نظر باقی می‌ماند. اگر کلمه مشروطه با این هدف به این تعبیر اضافه شده است که ولی فقیه را از خودکامگی باز دارد که همان‌طور که گذشت اصولاً

ولایت مطلق فقیه نیز، بنا بر تصریح بنیانگذار جمهوری اسلامی در کتاب «ولایت فقیه»، مشروط به احکام و قوانین اسلام است که توسط شور تفصیل و تحدید می‌یابند و به صورت برنامه‌هایی اجرایی ظهور پیدا می‌کنند. مجموعه نظامات حکومت جمهوری اسلامی نیز به صورتی تنظیم پذیرفته است که نظارت دستگاه‌های مختلف نسبت به یکدیگر، اجازه نمی‌دهد که از اینجا نقبی به سوی خودکامگی باز شود. پس این مشروطیت در تعبیر «ولایت مشروط فقیه» در مرحله فعل، در

نیست..... حکومت اسلامی نه استبدای است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی مردم است.

فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت های مشروطه سلطنتی و جمهوری در همین است. در اینکه نمایندگان مردم یا شاه در این گونه رژیم ها به قانون گذاری می پردازند؛ در صورتی که قدرت مقننه و اختیار شرع در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام، یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانون گذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب در حکومت اسلامی به جای مجلس قانون گذاری که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می دهد، مجلس برنامه ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می دهد و با این برنامه ها کیفیت انجام خدمات

عمومی را در سراسر کشور تعیین می کند.

مجموعه قوانین اسلام که در قرآن و سنت گرد آمده توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن، کار حکومت را آسان نموده و آن را به خود مردم متعلق کرده است.

ارکان عملی نظریه ولایت فقیه که تنها صورت ممکن تأسیس حکومت اسلامی است، در مقیاس با انواع دیگر حکومت هایی که در دنیای جدید پدید آمده اند در همین گفتار کوتاه بیان شده است. «شاید بتوان گفت، رؤس آنچه در این بخش مورد بحث واقع شده از این قرار است: حکومت اسلامی، حکومت قانون است و در آن نه تنها اختیار تشریعی و تقنینی با حاکمان نیست، بلکه رأی اشخاص حتی رسول اکرم (ص) در حکومت دخالتی ندارد. همه محکوم اراده

الهی هستند و اختیارشان محدود و مشروط است به احکام و قوانین اسلام که از طریق رسولان امین و وحی نازل یافته است... و اما اگرچه اختیار تشریع و حق تقنین مختص به خداوند است، ضرورت وجود مجالس قانون گذاری نه از جنبه تأسیسی، بلکه از جنبه تطبیقی از میان نخواهد رفت. شور در تطبیق احکام و قوانین اساسی اسلام نسبت به مصادیق آنها، حکمتی است که وجود مجلس شورا را در حکومت اسلامی توجیه می کند.

از منظر آوینی، نسبت و تعلق این حکومت به مردم از طریق توافقی است که آنان را برای قبول قوانین اسلام و عمل به آن آماده کرده است و این توافق از طریق بیعت انجام می شود. نکته ظریفی که در اینجا وجود دارد آن است که بیعت یا انتخاب مردمی اگرچه شرط لازم و مطلق احراز مقام ولایت نیست، اما شرطی است که ولایت یا حاکمیت را به فعلیت می رساند، چنان که تجربه تاریخی خلافت علی (ع) به آن اشاره دارد. بیعت مردم با او بعد از مرگ عثمان، ولایتی را فعلیت بخشید که پیش از این در غدیر خم از جانب خدا و به دست رسول الله به آن انتصاب یافته بود. یعنی احراز صلاحیت برای ولایت اگرچه با بیعت یا انتخاب مردم به اثبات نمی رسد، اما این هست که تا اتفاق جمهور مردم نباشد، ولایت، صورتی بالفعل نمی یابد. آوینی برای تفسیر بیشتر این بحث، چنین مثال می زند: «ابوعلی سینا در فصل «خلافت» از کتاب «شفا» از طریق استدلال عقلی و از غیر طریقی که به طور معمول محدثین و

علمای اهل کلام می پیمایند، به همین نتیجه رسیده است. او می گوید که سنت گذار یا مرجع سنت که پیامبر باشد، باید اطاعت خلیفه ای را که تعیین کرده است بر پیروان خویش واجب کند و استخلاف «جانشینی» نیز از غیر از این جهت، و یا اجماع اهل سابقه، ممکن نیست؛ و مرادش از «اهل سابقه» خبرگانند. زمامداری که در این مقام واقع می شود، باید دارای سیاست مستقل و عقل اصیل و اخلاق شریف شجاعت و عفت و حسن تدبیر و عارف به شریعت باشد... و مردم جمیعاً بر او اتفاق حاصل کنند. شیخ الرئیس نیز بر این عقیده است که حق ولایت و حاکمیت برای زمامداری که جانشین پیامبر خدا می شود، معلول بیعت و اتفاق مردم نیست، اگرچه این بیعت شرطی است که تا محقق نشود حاکمیت و خلافت ظاهری فعلیت پیدا نمی کند. ولایت از طریق انتصاب و یا اجماع اهل سابقه خبرگان و احراز صفاتی که صلاحیت ولایت به وجود آنها در فرد بازمی گردد، اثبات می شود.»

عینیت سیاست و دیانت

آوینی معتقد است «حقیقت جمهوری اسلامی نه تنها در دنیای جدید یعنی در دنیایی که از رنسانس به این سو و بانفی دین و



آوینی می پرسد: «موجد انقلاب اسلامی چیست و مرجع آن برای تشکیل حکومت کدام است؟ اگر علل موجد انقلاب اسلامی ایران هیچ یک از عللی نیست که انسان این روزگار را به تحركات سیاسی و ایجاد انقلاب گشانده است، آیا می توان انتظار داشت که ثمره پیروزی انقلاب اسلامی، یکی از حکومت های شناخته شده دنیای جدید باشد؟ آیا این انتظار توقعی معقول است که ما پس از پیروزی انقلاب اسلامی، برای تشکیل حکومت، به دولت شهر آتن در قرن پنجم قبل از میلاد بنگریم؟»

دین است و تصور حکومت دینی بر این تصور مقدماتی مبتنی است که دین تشریعی حائز شمولیتی است که حیطه سیاست را نیز شامل شود... و این عین واقعیت است.»

«عینیت سیاست و دیانت» در نزد آوینی به این معناست که تحقق دین ضرورتاً با تحقق نظام حکومتی خاصی که ثمره آن است ملازم است. چگونه است که این حکم فی المثل درباره صورت عبادی دین کاملاً بدیهی است و کسی توقع نمی برد که دینی را بپذیرد، اما به فرایض عبادی ملازم با این قبول، گردن نگذارد، اما درباره صورت سیاسی دین این حکم، همین قدر بدیهی به نظر نمی آید؟ چرا چنین است؟

آوینی در پاسخ می گوید: «علت این امر آن است که دنیای جدید دین را همچون امری کاملاً سوژکتیو (subjective) و مبین رابطه فردی شخص با مفاهیم و عوالمی می بیند که در درون او وجود دارند، خواه این عوالم و مفاهیم خدا، غیب، فرشتگان، شیطان و غیره وجود خارجی داشته باشند یا نه. در غرب دین متعلق به یک نیاز شخصی و کاملاً سوژکتیو است و بنابراین، به بهانه وجود نیازی چنین، وجود هر نوع دینی توجیه پذیر است، چنانکه امروز در جوامع غربی از «اصنام و حیوانات» گرفته تا «خود»، «فردیت و جنسیت»، و حتی «شیطان» را آزادانه می پرستند. جزء دوم این حکم که «انسان آزاد است هر دینی را که می خواهد اختیار کند» آن است که «اگر هم می خواهد، هیچ دینی را اختیار نکند». و این جزء دوم خواناخواه، از جزء اول اهمیت بیشتری دارد و پیروان بیشتری.»

«نسبیت حقیقت» صورت جدیدی است که همان سوفسطایی گری که در آن ظهور پیدا کرده و با غلبه این حکم بر عقل متعارف بشری است که این تلقی جدید از دین و دینداری پدیدار می شود. با غلبه نسبیت حقیقت، دیگر بشر از مطلق حقیقت و حقیقت مطلق پرسش نمی کند و نشانه این غلبه، ایمان آوردن به «باورهای ذاتاً پارادوکسیکال» و متناقض است، و از جمله این باور که «انسان آزاد است هر دینی را که می خواهد اختیار کند» که در ذات خویش نفی دین و دینداری را نهفته دارد. دین و دینداری، نشانه جست وجو برای وصول به حقیقت است و تنها انسانی به این حکم ایمان می آورد که دیگر در جست وجوی هیچ حقیقتی نیست. این باورهای ذاتاً متناقض، نشانه ای است آشکار بر بیماری بشر امروز. این باورها در همه جای زندگی بشر امروز پراکنده اند؛ اینکه انسان ها «آزادی» را در بندگی هر چه بیشتر نفس اماره می بینند و یافی المثل آمریکا برای حفظ صلح، با هر کشوری که به بندگی او گردن نمی گذارد به جنگ برمی خیزد، و قس علی هذا.

به زعم آوینی، پذیرش شریعت اسلام، چه بدانند و چه ندانند، ملازم با قبول این حکم است که «شریعت اسلام می تواند در صورتی از یک نظام سیاسی که منشأ گرفته از آن است، به تأسیس حکومت بپردازد.» شریعت همچنان که داری حیثیتی عبادی است، حیثیتی سیاسی نیز دارد و این دو حیثیت، خواه ناخواه، ملازم با یکدیگر و انفکاک ناپذیر هستند.

صورت حکومت اسلامی

در نظر آوینی ولایت فقیه، تنها صورتی است که حکومت اسلامی به خود می گیرد و این از حقایق است که تصور آن موجب تصدیق می شود و نیاز به استدلال ندارد. این ولایت پیش از مرحله تأسیس حکومت، خودبه خود فعلیت و تحقق دارد، چرا که فرد متعهد نسبت به دین فطرتاً برای استنضاه احکام عملی دین به مرجع رجوع می کند که او را اعلم و اعرف در شریعت می شناسد و بنابراین، تقلید یک رواج کاملاً فطری و

دینداری تعین و تشخص می یابد، بلکه در دنیای قدیم نیز جز در حکومت مدینه سال های اول تا دهم هجرت فرصتی برای ظهور نیافته است. سنت دنیای قدیم اگرچه با رویکرد به ادیان اساطیری، شرک آمیز و یا وحیانی تحقق یافته، اما باز هم این تجربه تاریخی که حقیقت دین در صورتی از یک نظام حکومتی ظاهر شود، انجام نگرفته است. شریعت، صورت منزل حقیقت

الباطل» [این بدان سبب است که خدای یکتا، حق مطلق است و آنچه به جز او به خدایی می خوانند، همه باطل محض است.] (و همین استدلال در سوره «حج» آیه ۶۲ نیز تکرار شده است).

بسیاری از احتجاجات قرآن با کفار نیز بر این مبناست که فطرت انسان بر پذیرش حق و تبعیت از آن قرار دارد. در سوره «یونس»، آیه مبارکه ۳۵، با تکیه بر تبعیت فطری انسان از حق، در مقام احتجاج با مشرکین درباره بت هایشان می پرسد که: «افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الّا ان یتبع فمّا لکم کیف تحکمون» [آیا آنکه خلق را براه حق هدایت می کند سزاوارتر به پیروی است و یا آن کس که نمی کند، مگر آنکه خود هدایت شود؟ پس شمارا چه شده است؟ چگونه قضاوت می کنید؟].

علامه طباطبایی در جلد هفتم ترجمه «المیزان» صفحه ۱۷۴ می فرماید: «انسان به حسب فطرت خویش از چیزی پیروی می کند که آن را دارای یک نحو و واقعیت خارجی بداند، بنابراین به مقتضای فطرت خویش پیرو «حق» است. حتی آنانکه منکر وجود علم جازم هستند (سوفسطائیان)، اگر سخنی بر آنها عرضه شود که تردید و شکی در آن نداشته باشند در مقابل اش خاضع شده و آنرا می پذیرند».

از این رو، آوینی می نویسد: «با این ترتیب و با هم به حکم محتوای دعوت انبیا علیهم السلام: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»، که ما را به یک «حقیقت واحد» دعوت می کند و تعدد مصادیق «حق» را در خارج از ما نفی می کند، چگونه می توان «آزادی عقیده» را تصویب کرد و اصولاً آنجا که «حق» بیش از «یکی» نیست، «آزادی عقیده» چه مفهومی می تواند داشته باشد؟» ۲- آزادی بدین معنا اصولاً در اسلام وجود ندارد. حضرت علامه طباطبایی رحمه الله در این مورد در جلد هفتم ترجمه «المیزان» صفحه ۱۹۷، می فرماید: «اساس نوامیس اسلامی بر توحید و یگانه پرستی است و با این ترتیب چگونه ممکن است که اسلام «آزادی عقیده» را تثبیت نماید؟ آیا تصویب «آزادی عقیده» از یکطرف و پی و بنیان کار را بر «توحید» قرار دادن از طرف دیگر، جز یک تناقض روشن و صریح چیز دیگری می تواند باشد؟» به این ترتیب در نظر حضرت علامه (ره) دعوت به توحید فی نفسه با «آزادی عقیده» منافات دارد و این عین

حقیقت است. از نظر آوینی، اگر اسلام «آزادی عقیده» را تصویب می کرد، دیگر دعوت به «توحید کلمه» و «صراط واحد» چه مفهومی داشت؟

وصول به توحید

تحقیق در محتوای دعوت انبیا الهی در قرآن، این حقیقت را بر انسان مکشوف می دارد که محتوای دعوت انبیا وصول به توحید از طریق نفی «عبودیت ماسوی الله» است و این خود، حاکی از آن است که انسان در انتخاب هر عقیده ای آزاد نیست، هر چند این سلوک توحیدی در نهایت به رفع همه تعلقات می انجامد و این منتهای آزادی است. قرآن کریم در نقل اقوال انبیا خدا، قولی را که بیشتر از همه تکرار کرده است اینست: «یا قوم عبدوا الله ما لکم من اله غیره» و به استناد قرآن، احتجاج و استدلال انبیا با کفار و مشرکین همواره با این بیان آغاز می شده است که: «ای قوم، عبودیت الله را بپذیرید که جز او شما را معبودی نیست...» [این قول با همین صورت هشت بار در قرآن از زبان انبیا مختلف تکرار شده است]. و از جانب دیگر، در اهداف رسالت می فرماید: «... و یضع عنهم اصرهم والاعلال التي کانت علیهم فالذین آمنوا به و عزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون [تا بردارد از ایشان سنگینی باری و آن غل و زنجیرهایی که بر آنان بوده است، پس آنانکه او را گرامی دارند و باری اش کنند و از نوری که با او نازل شده است تبعیت کنند، هم آنان از رستگاران هستند].

آوینی از قیودی سخن می گوید که «همچون باری کمرشکن برگرد انسان سنگینی می کنند و همچون غل و زنجیرهایی تنگ و سنگین دست و پا و گردن او را درهم می فشردند و او را بخود وانمی گذارند؛ سخن از قیودی است که او را زمین گیر کرده اند و اجازه نمی دهند که پرواز کند و به «فلاح» رسد؛ و سخن از پیامبران است که طریق «آزادی» را می دانند و آمده اند تا انسان ها را از اسارت این قیود برهاند و به آن «حریت» ببخشند. «حریت» مفهومی است که بیان قرآن در تفسیر آن اینچنین است: «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سوا» بینا و بینکم الا نعبد الا الله ولا نشرك به شیئاً ولا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله» [بیتایدی اهل کتاب، بیایدی بسوی کلمه ای که بین ما و شما یکسان است: اینکه، جز خدا نپرستیم و با او چیزی را شریک قرار ندهیم و بعضی از ما بعض دیگر را بجز خدا ارباب نگیریم.]

محتوای این آیه مبارکه در حقیقت تفسیر «حریت» و «آزادی» است. «عبودیت الله» و «پرهیز از شرک» کار را تا بدانجا می کشاند که استقلال ذاتی اشیاء را نیز در علیت و تأثیر نفی کنیم. مفهوم «آزادی از تعلقات» همین است و این معنا جز با «عبودیت الله» بدست نمی آید. اگر این بندگی ما را حاصل شد که حقیقت «فلاح» درباره ما تحقق یافته است و «فلاح» اوج «رهایی» است. در بیان حضرت علی علیه السلام در «نهج البلاغه» نیز «حریت» اینچنین معنا شده است: «ولا تکن عبد غیرک وقد جعلک الله حراً» [بنده دیگری مباش که همانا خداوند ترا «آزاد» قرار داده است]. و این معنا مؤید همان برداشتی است که پیش از این از قرآن مجید داشته ایم که «حریت» یعنی «رهایی از عبودیت ما سوی الله».

آزادی غربی

آوینی بر این باور است که آن «آزادی» که در فرهنگ غرب مورد ستایش قرار گرفته است، «عین اسارت» است؛ «اسارت» در غل و زنجیرهای سنگین و پر رنج غرایز و امیال حیوانی، «اسارت» در زندان پر فریب «دنیا». آن آزادی، به معنای قبول «بندگی غیرخدا» است و قائل شدن به استقلال ذاتی برای اسباب و علل.

بیان قرآن درباره «عبودیت» ناظر بر این معنای دقیق است که

«عبودیت» برای «انسان»، «نیازی فطری» است و انسان، اگر «تسلیم عبودیت الله» نگردد، بنده هوای نفس خویش خواهد شد و شق سومی وجود ندارد: «افرایت من اتخذ الهه هویه واضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه وجعل علی بصره غشاوة فمّن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون» [ای رسول ما] می نگری آن را که هوای نفس اش را خدای خود قرار داده و خدا او را دانسته (پس از اتمام حجت) گمراه ساخت و مهر بر گوش و دل او نهاده و بر چشم وی پرده ظلمت کشیده، پس او را بعد از خدا دیگر، که هدایت خواهد کرد؟ آیا متذکر این معنی نمی شوید؟]

از نظر آوینی «اتخاذ اهواء نفسانی به مثابه معبود» سرنوشت محتوم کسانی است که از «عبودیت خدا» روی برتابند و به تعبیر دیگر، اگر انسان تبعیت از «نور حق» نکند و راه خویش را «به فانوس عقل» روشن نکند مجبور به «اتباع هوس» و «تبعیت از

بازهم به حکم محتوای دعوت انبیا علیهم السلام: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»، که ما را به یک «حقیقت واحد» دعوت می کند و تعدد مصادیق «حق» را در خارج از ما نفی می کند، چگونه می توان «آزادی عقیده» را تصویب کرد و اصولاً آنجا که «حق» بیش از «یکی» نیست، «آزادی عقیده» چه مفهومی می تواند داشته باشد؟

هویای نفس» است و چاره دیگری ندارد. آیه مبارکه زیر شاهد بر این معناست: «ومن اضل ممن اتبع هویه بغیر هدی من الله» [کیست گمراه تر از آن کسی که دور از «هدایت خدایی»، طوق «اتباع هویای نفس» را به گردن بگیرد؟] و در جای دیگر «هدایت خدایی» را اینگونه بیان فرموده است: «یهدی الله لنوره من یشاء» [پروردگار آن کسی را که مشیتش تعلق بگیرد به نور خویش هدایت خواهد کرد]. بنابراین «آزادی» در تمدن امروز غرب عین «اتباع و قبول عبودیت اهواء نفسانی» است و ملازمه این «آزادی» با «فساد» نیز از نشانه هایی است که مؤید این عرایض است.

علامه طباطبایی (ره) در جلد هفتم ترجمه «المیزان» صفحه ۱۷۳، روز افزون شدن حجم «فساد» را در تمدن امروز بشر مؤیدی بر مفاد این آیه می شمارند: «ولواتبع اهوائهم لفسدت السموات والارض ومن فیهن» [و اگر «حق» از «اهواء ایشان» تبعیت کند، آسمانها و زمین و آن که در آن است فاسد خواهد شد].

پیشوایی مال

آوینی در ادامه می نویسد: «از فرمایشات بسیار مشهوری که از «یعیسوب المؤمنین»، حضرت علی علیه السلام نقل می شود، یکی هم این بیان بسیار بسیار زیباست که: «انا یعیسوب المؤمنین والمال یعیسوب الفجار» [من «پیشوای مؤمنین هستم و پیشوای بدکاران «مال» است]. این بیان نیز مؤیدی است بر نتیجه ای که حاصل شد، چرا که براساس این گفته «وجه اشتراک و اتحاد بدکاران» در قبول «پیشوایی مال» است و تبعیت از اوامر و نواهی آن. بیان مذکور را می توان اینگونه تفسیر کرد که اگر چه «مال» اسباب کسب آسایش و رفاه دنیوی است، اما بدکاران، از آنجا که این آثار - رفاه و آسایش - را مستقلاً به مال می رسانند و برای آن استقلال ذاتی قائل می شوند، لاجرم «مال» برایشان «اصالت» می گیرد و به محوری تبدیل می گردد که همه زندگی شان را معنا می کند. اینچنین انسانی تابع اوامر و نواهی «مال» و بنده آن است، حال آنکه، بخش اول حدیث مذکور - «انا یعیسوب المؤمنین» - ناظر بر





• درآمد:

مرتضی آوینی معتقد بود، یکی از اظهارات فریبنده‌ای که بسیار شنیده می‌شود این است که: «عقیده هرکس برای خودش محترم است». از آنجا که امروز در سراسر جهان، حاکمیت با فرهنگ و نظام ارزشی «غرب» است، این گفته به صورت یک اصل محکم لایتغیر و معیار مطلق مطرح می‌شود که واجب الاتباع است و جای هیچ گونه تردیدی در آن وجود ندارد. اما به راستی آیا «عقیده هرکس برای خودش محترم است؟» آیا هرکس اجازه دارد که هر عقیده‌ای داشته باشد و هیچ حق اعتراضی نیز نسبت به او وجود ندارد؟ مقاله حاضر گزارشی از آرای آوینی در باب آزادی بیان بدست می‌دهد که عمدتاً تحلیل مقاله وی با نام «آزادی عقیده» است که در کتاب «حکومت فرزندان» آمده است. وی در این مقاله در جای جای مطلب برای تحکیم مبانی آرایش از علامه طباطبایی و تفسیر المیزان نقل قول می‌کند. در ضمن، در این مقاله مطالبی که در گیمه آمده نقل قول از مقاله آوینی است.

■ آزادی بیان در آراء شهید آوینی / حمیدرضا حسینی

لوازم اختیار انسان...

معیار مطلق دموکراسی

آیا «عقیده هرکس برای خودش محترم است؟» این سوالی است که آوینی در سرتاسر این کتاب با آن مواجه است و معتقد است «پیش از بحث در اطراف حقیقت و یا بطلان این نظر، باید گفت که این اصل از ارکان اصلی نظام ارزشی خاصی است که حکومت «دموکراسی» بر آن بنا شده است و متأسفانه در این عصر، از آنجا که همه کره زمین در تسخیر تمدن معاصر غرب قرار دارد، نه تنها تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، هیچ کس جرأت و قدرت مخالفت با این معنا را در خود نمی‌یافت، بلکه «اصول دموکراسی» به مثابه معیارهای مطلق بود که همه فرهنگ‌ها و مکاتب غیر غربی را با آن می‌سنجیدند. و اینگونه، «تمدن غرب» و نظام ارزشی متناسب با آن، امروزه از «اصلاتی» برخوردار است که پیش از «رنسانس» از آن «کلیسا» بود. به نظر آوینی «خودباختگی» بشر امروز تا بدانجاست که حتی در منطقه اسلامی و بعضاً در ایران، به ویژه در نزد روشنفکران و تحصیل کرده‌های دانشگاه، احکام اسلام تا آنجا اعتبار دارد که با «معیارهای مطلق تمدن معاصر غرب» مخالفتی نداشته باشد و چه بسا که عده‌ای از متفکرین نیز از سر خود باختگی

به نظر آوینی «خودباختگی» بشر امروز تا بدانجاست که حتی در منطقه اسلامی و بعضاً در ایران، به ویژه در نزد روشنفکران و تحصیل کرده‌های دانشگاه، احکام اسلام تا آنجا اعتبار دارد که با «معیارهای مطلق تمدن معاصر غرب» مخالفتی نداشته باشد.

و شیفتگی نسبت به تمدن معاصر غرب، به تبیین معارف اسلام براساس دستاوردهای تجربی و یا حتی به انطباق «آیات قرآنی» با «محصولات تکنیکی» تمدن مغرب پرداخته‌اند و این سرطان دردناکی است که متأسفانه حتی به رگ و ریشه و پیکره برخی «تألیفات مذهبی» نیز سرایت کرده‌اند.

تهدید تمدن معاصر

آوینی در همین مقاله، خاطر نشان می‌کند که اسلام تنها خطر جدی و حتمی است که پایه‌های اعتقادی تمدن شیطانی معاصر بشر را تهدید می‌کند، و «اکنون با آنکه جز مدت کوتاهی از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران نمی‌گذرد، مقابله و معارضه اساسی و ریشه‌ای آغاز شده است، تا آنجا که در همه دنیا - و حتی برخی کشورهای اسلامی - طرفداران انقلاب اسلامی و پیروان حضرت امام امت را «بنیادگرا» می‌نامند. او می‌نویسد: «البته ما می‌دانیم که انقلاب اسلامی نهایتاً تحقق همان حقیقتی است که در هزار و چهارصد سال قبل، نهضت اسلامی صدر اول را نتیجه داده است. حضرت امام امت نیز چیزی جز اسلام نمی‌گویند و آنچه بنام «خط امام» مشهور است وجهه سیاسی نظام اعتقادی اسلام است که در بیان قرآن به «صراط مستقیم» تعبیر شده است. و اما اگر آنان ما را «خمینیست» و «بنیادگرا» می‌نامند دچار اشتباه نیستند، اما فقط ظاهری از حقیقت را دیده‌اند (یعلمون ظاهراً من الحیة الدنیا و هم عن الآخرة غافلون)؛ حال آنکه معادل حقیقی این تعبیرات اینچنین است: «خمینیست (پیرو امام خمینی) یعنی «مسلمان حقیقی» و «حزب الله»، و «بنیادگرا» یعنی «انسان مکتبی». ظن «بنیادگرایی» درباره ما از آنجاست که «انسان مکتبی» همواره سعی می‌کند اعمال خویش را از متن اصیل اعتقادات خویش استخراج نماید و خود را تماماً براساس نظام اعتقادی اسلام بسازد و این نظام نیز مبتنی بر حقایقی است که از هزار و چهارصد سال پیش تا به امروز ثبات خویش را حفظ کرده و تغییری در آن حادث نگشته است [عدم تغییر در اصول اعتقادی ما به این مطلب برمی‌گردد که «حق» خارج از ما دارای واقعیتی است ثابت و مبتنی بر اصول لایتغیر که در بیان قرآن با تعبیر «سنة الله» آمده است: ولن تجد لسنة الله تبديلاً / و یا تحویلاً].»

آوینی می‌پرسد: آیا «رای اکثریت» می‌تواند معیار مطلق حق قرار بگیرد یا نه؟

شاید بتوان گفت مهمترین سرفصل‌های مورد نظر آوینی درباره «آزادی عقیده» موارد زیر است:

۱- به زعم آوینی، انسان فطرتاً همواره گرایش به «حق» و «حقیقت» دارد، همانطور که بازهم فطرتاً قائل به «وحدانیت

حقیقت» است و از این رو «آزادی عقیده» با گرایش‌های فطری انسان منافات دارد. برای انسان در قضاوت و انتخاب، همیشه امر دائر بین نفی و اثبات است و شق سومی ندارد. چرا که «حقیقت» از نظر ما یعنی «انطباق با واقعیت خارجی» و البته قرآن نیز صراحتاً همین معنا را تأیید می‌کند: «فماذا بعد الحق الا الضلال؟ فانی تصرفون؟» [مگر بعد از حق جز ضلالت چیست؟ پس بکجا می‌روید؟].

فطرت انسان بر این معنا قرار دارد که آنچه را «حق» بیابد از آن تبعیت می‌کند و «مادون» آن را باطل می‌انگارد. این مطلب از آیات بسیاری در قرآن استنباط می‌شود: «قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً» [بگو که حق آمد و باطل را نابود ساخت که باطل خود لایق محو و نابودی است]. و یا در سوره «لقمان»: «ذلک بان الله هو الحق وان ما يدعون من دونه





همان طور که گفته شد مقدرات جبری عالم در عین حال که حافظ مصالح عمومی انسان هستند، «اختیار» او را نیز سلب نمی‌کنند. و بنابراین انسان در اعمال خویش مطلق العنان و مختار است و به همین علت است که استحقاق ثواب و عقاب را نیز پیدا می‌کند.

با این تفاسیر، آوینی می‌نویسد: «آزادی عقیده» به معنایی که امروزه در فرهنگ سیاسی غرب و غربزدگی موجود است، جایی در اسلام ندارد. مصالح عمومی انسان ایجاب می‌کند که به احکام تشریعی از جانب پروردگار عالم تسلیم شود و در برابر «قوانین الهی» اطاعت محض داشته باشد و همانطور که علامه (ره) در جلد بیستم «المیزان» صفحه ۲۷۰ نتیجه گرفته است: «... بنابراین هیچ کس در قبال کلمه حقی که اینها (رسولان الهی و اولی الامر) می‌آورند و به سوی آن دعوت می‌کنند آزاد نیست. خدا می‌فرماید: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی

چاره‌ای ندارد و بدین ترتیب، از همین نخستین قدم، «آزادی» او مشروط به شرایطی واقع می‌شود. علامه طباطبایی در جلد بیستم ترجمه «المیزان»، صفحه ۱۶۷ می‌فرماید: «علل و اسباب مزبور آدمی را به حیات اجتماعی سرشته و در نتیجه آدمی اذعان دارد که باید اجتماع، خانواده و شهر تأسیس کند و در راه تعاون و داد و ستد گام بردارد و این مسئله از دو جهت او را مجبور می‌کند که از موهبت آزادی محروم شود: یکی اینکه، فرد نمی‌تواند مکمل و متمم اجتماع باشد، مگر در صورتی که به افرادی که کمک کار او هستند حقوقی متقابل که نزد او محترم است بدهد تا در ازاء آن، افراد اجتماع هم بدو حقوقی که محترم می‌شمارند بدهند... و بدین ترتیب، فرد حق ندارد هرکاری می‌خواهد انجام دهد و هر حکمی می‌خواهد بکند و بلکه در حدودی آزاد است که مزاحم آزادی دیگران نباشد؛ دوم اینکه، ستون فقرات اجتماع قوام نمی‌گیرد، مگر در صورتی

که سنن و قوانینی در اجتماع جاری باشد که همه افراد اجتماع و یا اکثریت آنها در برابر آن تسلیم باشند. این سنن و قوانین برحسب زندگی متمدنی و یا زندگی منحط و عقب افتاده‌ای که اجتماع دارد، ضامن منافع عمومی و حافظ مصالح عالی اجتماعی است و معلوم است که احترام به سنن و قوانین در موردی که این احترام رعایت شود، «حریت» را از افراد اجتماع سلب می‌کند.

به نیکی تذکر می‌دهد که «سلب آزادی انسان» از جانب «قانون» و یا «اجتماع» برای «حفظ آزادی‌های حقیقی» انسان است، چرا که در قدم‌های اول، «منطق حواس» انسان نیز با «منطق عقل» او همسو نیستند. «لذت غذا خوردن»

انسان را به پرخوری دعوت می‌کند، حال آنکه سلامت انسان و مصالح حقیقی او در «کف نفس» و «خودداری از پرخوری» است. اگر چه همین «لذت غذا خوردن» نیز در مراحل بعد به مثابه وسیله‌ای است که در خدمت «مصالح عمومی و حقیقی» انسان عمل می‌کند و ادامه حیات او را تضمین می‌نماید.

آوینی بر این باور است که «آن آزادی» که در فرهنگ غرب مورد ستایش قرار گرفته است، «عین اسارت» است؛ «اسارت» در غل و زنجیرهای سنگین و پر رنج غرایز و امیال حیوانی، «اسارت» در زندان پر فریب «دنیا». آن آزادی به معنای قبول «بندگی غیرخدا» است و قائل شدن به استقلال ذاتی برای اسباب و علل.

شاید در تفسیر این سخن، بتوان گفت که حکمت «تشریع احکام» از جانب پروردگار متعال برای انسان، به زبان ساده همین است. محتوای دعوت پیامبران الهی «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» است و «فلاح» به معنای همان «آزادی‌های حقیقی» است که «احکام و قوانین شریعت» متضمن حفظ آنهاست، بدین مفهوم که عصبان در برابر این قوانین تشریعی کار را بدانجا می‌کشاند که انسان، به طور کلی امکان دستیابی به «آزادی حقیقی» و یا «فلاح» را از دست می‌دهد. گذشته از «اجتماع»، نظام‌های جبری دیگری نیز وجود دارند که «آزادی» انسان را محدود می‌کنند، از جمله: طبیعت و تاریخ. اما

دستگاه حکومت اسلامی «تقوی» است و با معیار و مکیال «تقوی» انسان‌ها با یکدیگر «برابر» نیستند. «کما اینکه قرآن مجید می‌فرماید: «افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً؟ لا يستوون» [آیا آنکه مؤمن است همانند آن کسی است که فسق می‌ورزد؟ نه، این دو با یکدیگر برابر نیستند].

بنابراین، آوینی معتقد است انسان‌ها از جنبه «خلقی» با یکدیگر «برابر» اند، اما از جنبه «ربی» خیر؛ نه تنها برابر نیستند، بلکه پروردگار متعال عاملین به عمل صالح را بر دیگران «امتیاز» بخشیده است، کما اینکه در موارد متعدد «کافه مردم» را به اطاعت از رسول (ص) و «اولی الامر» و «مؤمنین امت اسلامی» فراخوانده است. در نهایت نیز «استخلاف در کره زمین» به «مؤمنین» و «عاملین به عمل صالح» خواهد رسید: «وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض» [خداوند به مؤمنین شما و عاملین به عمل صالح وعده داده است که آنان را در کره زمین، استخلاف خواهد بخشید]. و وعده خدا نیز خلاف ندارد. به عبارت دیگر، از آنجا که «ولایت و حاکمیت» خلیفگی رب العالمین است، این خلیفگی ضرورتاً متعلق به آن کسانی است که بیشتر از همه به «صفات کمال ربوبی» اتصاف دارند. آنچه که به انسانها استحقاق «ولایت و حکومت» می‌بخشد، «صلاح و تقوی» است و «فقه و حکمت و علم».

اما انسان با توجه به جنبه‌های «نقصان و جود و ماهیت‌اش» طبعاً اجتماعی است و گرایش به «مدنیت» دارد، چرا که اصولاً «گرایش‌های طبیعی و فطری» انسان بلااستثنا در جهتی است که جنبه‌های نقصان و جودی‌اش را رفع کند و او را به کمال برساند. فی‌المثل در جواب این پرسش که: «چرا پروردگار متعال در اجابت خواهش‌های نفسانی و غریزی انسان (لذت) قرار داده است، حال آنکه این «لذت» انگیزه جذب او بسوی گناه می‌گردد؟» باید گفت: «غایتی که در اینجا مورد نظر بوده «تشویق» انسان‌هاست در جهت «بقاء» و «استمرار نسل» و «جاذبه گناه»، فرع بر این غایت است. همانطور که اگر چه «طبیعت» انسان دائماً در جست و جوی لذت است، اما فطرت‌اش گرایش به «حقیقت» و «کمال» و «صدق» و «حسن» و «بقاء» و «خلود» و... دارد. و غایت وجود این فطریات نیز ایجاد اشتیاق در وجود بشر نسبت به اموری است که مصلحت و سعادت واقعی او را در بر دارد.»

آوینی همین مطلب را به نقل از علامه طباطبائی (ره) این گونه بیان می‌کند: «اما نسبت به علل و اسباب عالم وجود که طبیعت انسانی را پدید آورده، شخص در قبال آنها هیچ گونه آزادی ندارد؛ زیرا این علل و اسباب آدمی را در تملک خود دارد و از همه جهت بدو احاطه دارد و او را زیر و بالا می‌کند... این علل و اسباب آدمی را به دستگاه‌هایی مجهز کرده‌اند که نیازها و نواقص وجودی او را به او یادآوری می‌کند و او را بطرف اعمالی برمی‌انگیزاند که موجب سعادت او می‌شود و کمبودها و نیازهایش را برطرف می‌سازد. مثل دستگاه تغذیه آدمی که او را متوجه گرسنگی و تشنگی می‌کند و به طرف نان و آب راهنمایی‌اش می‌کند تا سیر و سیراب گردد، و همچنین سایر دستگاه‌هایی که در وجود او قرار دارد. این علل و اسباب بصورت تشریعی و قانونی برای یک انسان تنها اموری را واجب و لازم کرده که دارای مصالح واقعی است و در وسیع آدمی نیست که آنها را انکار کند یا از آن سر باز زند و بی‌نیاز از آن باشد، مثل خوردن و آشامیدن و منزل گرفتن و پرهیز از گرما و سرما و دفاع در برابر چیزهائی که با منافع وجود او تضاد دارد.»

اثبات اختیار انسان

«طبع مدنی انسان» نیز به همان فطرتی باز می‌گردد که گرایش به «مصالح واقعی» را ایجاب می‌کند و این گرایش‌ها، به تبعیت از نظام کلی عالم که رو به سوی کمال دارد، در وجود بشر بروز و ظهور می‌یابند. بنابراین بشر جز «انتخاب زندگی اجتماعی»



الأمر منكم» (نساء / ۵۹) - از خدا و رسول اولی الامر خود اطاعت کنید. «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض یأمرون بالمعروف و ینہون عن المنکر» (توبه / ۷۱) - یعنی مردان و زنان مؤمن سرپرستان یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.»

و از نظر آوینی تنها نکته‌ای که باقی می‌ماند این است که: ۴- شایع و رایج است که از آیه مبارکه «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی» - کار دین به اجبار نیست؛ راه هدایت و ضلالت بر همه کس روشن گردیده - و از این طریق برای اثبات «آزادی عقیده» در اسلام سود می‌جویند، حال آنکه این طور نیست؛ آیه مبارکه در مقام اثبات اختیار برای انسان برآمده است.

شکی نیست که انسان در اعمال خویش مختار است و نسبت او به «فعل» و «ترک فعل» مساوی است، اما نه بدین معنی که او اجازه داشته باشد، هر عقیده‌ای را برای خویش اختیار کند. آیه مبارکه نیز در صدد بیان همین معنا برآمده و می‌گوید: اکراه و اجباری در «دین» نیست، چرا که حجت تمام شده و راه درست از نادرست کاملاً قابل تشخیص است. اما تعبیر «لا اکراه فی الدین» را بدین اعتبار آورده است که هدف از «دین» و «تشریع احکام» رشد و تکامل انسان‌هاست و رشد و تکامل و تعالی انسان نیز با «اختیار» و «عدم اجبار» متناسب است، نه با «اکراه» و «اجبار» چرا که اصلاً پروردگار متعال امانت اختیار را نیز در جهت تعالی به انسان عطا کرده است. بدین ترتیب، کار «دین» مناسبتی با جبر و اکراه ندارد و در مقام احتجاج همین معناست که در ادامه آیه مبارکه می‌فرماید: «قد تبین الرشد من الغی» - چرا که راه رشد و غی (ضلالت) کاملاً تبیین شده است و جای هیچ گونه تردید و شکی موجود نیست. ■



این معناست که چون مؤمنین از «ولایت غیرخدا» آزاد هستند، ولایت مرا که خلیفه خدا و وصی بلافصل رسول اکرم (ص) هستم پذیرفته اند.»

بدین ترتیب، می توان نظر آوینی را چنین تفسیر کرد که تحقق معنای «حریت» در انسان مؤمن با «وصول به توحید» و نفی «استقلال ذاتی از اسباب و علل» و «رها شدن از تعلقات مادی و عبودیت هوای نفس» همراه است، حال آنکه «آزادی ارمغان غرب» در واقع آزادی از قیودی است که از جانب «عقل» و یا از جانب «ابعاد روحانی وجود انسان» بر او تحمیل می گردد. و این «آزادی» نیست: «سفاقت» و «جهالت» است و مع الأسف در فرهنگ امروز بشری نام «آزادی» گرفته است.

۳- آوینی می نویسد: «شریعت اسلام» با احکامی «واجب الاتباع» و مشخص، «آزادی عقیده» را برای انسان «نفی» کرده است، چرا که مسلماً تبعیت از «احکامی واحد» و «سنت هایی

مدار انتقالی بسیار دقیقی را گرد خورشید معظم این منظومه طی می کند. سیارات دیگر منظومه شمسی نیز در این نظام تقدیری بسیار عجیب و حیرت انگیز، دارای موقعیت خاص غیرقابل تغییری هستند و در مجموع، این منظومه متعلق به اجتماع عظیم شگفت انگیزی از منظومه های خورشیدی است که نام «کهکشان راه شیری» را بر آن نهاده اند... و بر همین قیاس، کهکشان راه شیری نیز در اجتماع بسیار عظیم کهکشان های این آسمان لایتنانی دارای موقعیت خاص و غیرقابل تغییری است که لاجرم از آن تبعیت دارد. و این چنین، هریک از اقسام و سیارات و خورشیدها و کهکشان های این مجموعه غیرقابل وصف بر مدار مشخصی سیر و جذب دارند که نسبت به سایر مدارات و نسبت به کل آسمان بیکرانه، وضعیت جبری مشخص ولا تغییری دارد.

این مجموعه جبری و مقدر، با این نظام دقیق، برای هیچ یک از ذرات و اجزاء خویش اختیاری قائل نیست و حتی اگر یکی از ذرات بی نهایت کوچک این مجموعه عصیان و تمرد کند و از اطاعت محض و بی چون و چرا خارج شود، تعادل کلی مجموعه بهم خواهد ریخت:

اگر یک ذره را برگیری از جای
خلل یابد همه عالم سرپای

حال، انسانی را تصور کنید که در اعماق این آسمان لایتنانی، به روی کره کوچکی از یک منظومه خورشیدی متعلق به کهکشان راه شیری یا به عرصه وجود نهاده است... چگونه ممکن است که این انسان بتواند خود را از تأثیر کلی این نظام جبری لایتیدل ولا يتحول خارج کند؟ این انسان، از همان لحظه تولد، در ابعاد زمان و مکان و اجتماع خویش تابع مختصات جبری لایتغیری است که هیچ چاره ای جز تبعیت از آن ندارد. اما آیا این مختصات جبری نافه اختیار انسان در اعمال خویش است؟ خیر، اگر اینگونه بود قرآن صادق نمی فرمود: «لا یستل عما یفعل وهم

بتواند خود را از تأثیر کلی این نظام جبری لایتیدل ولا يتحول خارج کند؟ این انسان، از همان لحظه تولد، در ابعاد زمان و مکان و اجتماع خویش تابع مختصات جبری لایتغیری است که هیچ چاره ای جز تبعیت از آن ندارد. اما آیا این مختصات جبری نافه اختیار انسان در اعمال خویش است؟ خیر، اگر اینگونه بود قرآن صادق نمی فرمود: «لا یستل عما یفعل وهم

به زعم آوینی، انسان فطرتاً همواره گرایش به «حق» و «حقیقت» دارد، همانطور که بازهم فطرتاً قائل به «وحدانیت حقیقت» است و از این رو «آزادی عقیده» با گرایش های فطری انسان منافات دارد. برای انسان در قضاوت و انتخاب، همیشه امر دائر بین نفی و اثبات است و شق سومی ندارد. چرا که «حقیقت» از نظر ما یعنی «انطباق با واقعیت خارجی» و البته قرآن نیز صراحتاً همین معنا را تأیید می کند.

یسئلون» (خدای سبحان) بازخواست نشود، اما خلق بازخواست می شوند] و یا: «وقفوه انهم مسئولون» [در موقف حساب نگاهشان دارید که در کارشان سخت مسئولند] و یا: «ولیسئلن یوم القیامة عما کانوا یفترون» [در روز قیامت از آنچه دروغ بسته اند سخت مؤاخذه می شوند] و یا: «تالله لتسئلن عما کنتم تفترون» [سوگند بخدای یکتا که البته از این دروغ و عقائد باطل بازخواست خواهید شد.] و یا: «ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولاً» [چشم و گوش و دلها (در پیشگاه حکم خدا) مسئول اند.]



لایتغیر» هر نوع «اختلاف عقیده» ای را از بین می برد و اصولاً جایی برای «آزادی عقیده» باقی نمی گذارد. آیات بسیاری شاهد بر این معناست، از جمله: «اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم» (ای اهل ایمان) فرمان خدا و رسول و اولی الامر خود را اطاعت کنید] و یا: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة» [رسول خدا (ص) شما را اسوه ای حسنه است].

و یا این دو آیه مبارکه ای که بنظر علامه طباطبایی (ره) حق گزینش و «آزادی» را از انسان نفی می کنند. «و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیر» [پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند و برمیگزیند و مردم حق گزینش ندارند]؛ «وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امران ان یکون لهم الخیرة من امرهم ومن یعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً» [هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارند وقتی خدا و رسول او امری را صادر کردند، در کار خویش اختیار داشته باشند و هرکس نافرمانی خدا و رسول کند به گمراهی روشنی دچار شده است]. «تفسیر تفصیلی این مطلب به این نکته بسیار ظریف برمیگردد که انسان از یکسو در کار خویش مختار است و به یک نسبت بر «فعل» و یا «ترک آن» قدرت دارد؛ و از سوی دیگر، بعلت صیورورت جبری عالم وجود در جهت تعالی و تکامل، محدودیت هایی جبری از جانب طبیعت و جامعه و تاریخ بر او تحمیل می گردد و تمامی سختی و صعوبت کار انسان و هدف از آفرینش او این است که خود را «اختیاراً» با «نظام تسبیحی کائنات» و «صیورورت تکاملی عالم» همسو و هماهنگ کند. صیورورت متعالی عالم وجود خواه ناخواه (طوعاً و کرهاً) محدودیت هایی را از جانب «واقعیت خارجی» و «نظام طبیعی اسباب و علل» بر انسان هموار می کند.

آوینی، برای روشن تر شدن مطلب، این مثال را می آورد: «کره زمین، با نظامی مشخص ولا بتغیر، علاوه بر یک گردش وضعی،

آوینی بر این باور است که چاره ای جز این نیست که بپذیریم، انسان در اعمال خویش مختار است، اگر چه در قبول این اختیار نیز مجبور است. علامه طباطبائی (ره) در جلد بیستم ترجمه تفسیر «المیزان» در این مورد می نویسد: «انسان برحسب خلقت موجودی است دارای شعور و اراده و می تواند هرکاری بخواهد برای خود انتخاب کند، و به عبارت دیگر: در هرکاری که در برابرش قرار می گیرد می تواند طرف «فعل» را «انتخاب» کند و می تواند طرف «ترک» را انتخاب کند و بنابراین هرکاری که انجام دادن آن ممکن باشد وقتی بر او عرضه دارند، برحسب طبیعت خود نسبت به آن کار، بر نقطه ای می ایستد که راه فعل و ترک بهم تلاقی می کنند. پس آدمی «در دارا بودن و اتصاف به اصل اختیار ناچار است» ولی در کارهایی که منسوب به اوست و به اختیار از او صادر می شود مختار است، یعنی برحسب فطرت خویش نسبت به فعل و ترک، مطلق العنان است و مقید و پایبند (مغلول) هیچیک از دو طرف نیست و این است مراد از آزادی تکوینی انسان». علامه طباطبائی (ره) این آزادی انسانی را «حریت تکوینی» می نامند و ادامه می دهند که به تبع این «حریت تکوینی»، انسان لزوماً دارای «حریت تشریعی» نیز هست: «لازمه این «حریت تکوینی»، حریت دیگری است که «تشریعی» است و آدمی در حیات اجتماعی خود بدان گردن می نهد. این حریت عبارت از آنست که هرکس می تواند هر راهی از راه های زندگی را که بخواهد، برگزیند و هرکاری را که بخواهد بکند و هیچکدام از افراد بنی نوع او حق ندارند بر او برتری جویند و او را بنده خود سازند و اراده و عملش را در اختیار گیرند و با هوای نفس خود چیزی را که نمی پسندد بر او تحمیل کنند. زیرا افراد نوع انسانی همگی مساوی اند و هریک همان طبیعت آزاد را دارد که دیگری دارد. خدا می فرماید: «ولا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله» (آل عمران / ۶۴) یعنی «هیچکدام از ما دیگری را به جز خدا ارباب نگیرد»؛ «ما کان لبشر... الی ان قال: ثم یقول للناس کونوا عباداً لی من دون الله» (آل عمران / ۷۹) یعنی «برای هیچ بشری حق این نبوده که... آنگاه به مردم بگوید: شما یجز خدا بندگان من باشید».

بدین ترتیب، آوینی نیز معتقد است «پروردگار متعال انسان را «آزاد و مختار» آفریده است و این آزادی لازمه اش «تساوی اجتماعی» است، چرا که انسانها، از جنبه انتسابشان به نوع انسان با یکدیگر برابرند؛ هر چند که عندالله اینچنین نیست و هرکس با صورت حقیقی اعمال خویش محسوس می گردد و بدین ترتیب کم اند آنان که با صورت انسانی از قبرها صادر شوند.»

چیستی تساوی انسان ها

در «نهج البلاغه» در بیان «تساوی انسان ها» سخنی هست که در کمال اختصار و اقتصار و در نهایت زیبایی و بلاغت حق این معنا را ادا کرده است: «فانهم صنفان: اما اخ لک فی الدین او (اما) نظیر لک فی الخلق» - آنها (مردم) دو دسته اند: یا مسلمان اند و برادر دینی تو یا به صورت بشر و در خلقت نظیر تو. «نظیر لک فی الخلق» بیش از آن گویاست که محتاج تفسیر باشد و به همین علت نیز این تعبیر، یکی از فرمایشات حضرت علی علیه السلام است که بسیار مورد نقل قرار می گیرد. آوینی می نویسد «اجمالاً معنایی که از این جمله مورد نظر ایشان بوده این است که: «انسان ها از جنبه خلقت بشری با هم مساوی اند... و اما «تقوی» مایه ای است که انسان ها را نسبت به یکدیگر تمایز و تشخیص می بخشد. و بدین ترتیب، هر چند که انسان ها اعم از «مشرک و کافر و مسلمان» در پیشگاه عدل قضاوت اسلامی با یکدیگر «برابر» هستند، اما از طرف دیگر، معیار اصلی تصدی مسئولیت در

جاری انقلاب است. نگاه می‌کند و می‌بیند انسانی در حال مردن است، سنش ممکن است هر چه باشد چه پیر باشد چه جوان. ممکن است دانشجو یا کارگر باشد. وقتی به چنین موضوعاتی می‌رسید می‌ایستاد و راجع به این آدم حرف می‌زد؛ اسم روایت فتح هم اشاره به این صحبت امام خمینی است که گفته بود تلاش این رزمندگان خیلی اهمیت دارد، اما چیزی که خیلی بالاتر است به وجود آمدن این نسل خاص از جوانان در جبهه‌هاست که از فتح زمینی بالاتر است و این را فتح الفتوح نامیدند. روایت فتح هم در واقع روایت فتح این آدم‌هاست که به این سطح انسانیت و ارزش‌های انسانی رسیدند. بیشتر دنبال آن است که بگوید ما مانند آن قصه مولانا که به دنبال انسان می‌گشت و پیدا نکرد این بار انسان را پیدا کردیم. آقای آوینی می‌خواست بگوید که ما یافتیم، به آن شیخ بگویید که اگر انسان را گشت و پیدا نکرد ما گشتیم و پیدا کردیم. ما غیر از افرادی که گرد حضرت علی و سید الشهدا مجتمع بودند، دیگر در طول تاریخ چنین اجتماعی از انسان‌های ارزشی نداشتیم. این ارزش‌ها یک دفعه در جنگ متجلی شد. ایشان در واقع جنگ را از این جهت که صحنه بروز خصوصیات انسانی باران امام خمینی می‌دانست، چیز مبارکی قلمداد می‌کرد، نه به عنوان این‌که قرار است کسی کشته شود و یا تکی زده شود. من مصاحبه‌ای با یک نقاش به نام آقای پلنگی داشتم. ایشان حرف قشنگی می‌زد و چون من این حرف را با آرای شهید آوینی نزدیک می‌بینم آن را عنوان می‌کنم. او می‌گفت: قصه جنگ بهانه است؛ خدا یک سری درخت پر از شکوفه با بوی عطراگین و خیلی زیبا به وجود آورد و می‌خواست به همه نشان دهد که من می‌توانم چنین کاری را بکنم، جنگ ما محل بروز این درخت‌ها و عطر افشانی این شکوفه‌ها بود. برای این که خدا بگوید من می‌توانم بنده‌های خوبی در یک جا و در تعداد زیادی داشته باشم، یک نمونه‌اش را نشان دهد کافی است، در جنگ ما و در دهه اول انقلاب خدا آدم‌های خویش را نشان داد، تعداد زیادی از آنها را شهید کرد، می‌خواست بگوید من چنین آدم‌هایی هم دارم. مرتضی عاشق و شیفته این آدم‌ها بود که آنها خودشان عاشق و شیفته امام بودند، امامی که به همراه این بچه‌ها شیفته امام حسین بود، این شیفته‌گی و عشق را در همه کارهای مرتضی می‌بینید. یک جای دیگر او به آن ۷۲ تن یاران امام حسین اشاره می‌کند که این بار ۷۰۰ هزار نفر یا ۷ میلیون نفر شده‌اند، آن جا قرار بود این ۷۲ تن شهید شوند ولی خدا نمی‌خواهد همیشه قصه همین‌طور تکرار شود و امام حسین شهید شود. آقای آوینی مطرح می‌کرد زمانی که امام حسین و یارانش شهید شدند، آن جا ظلمانی ترین و سیاه‌ترین شب تاریخ بشریت

مقابل انقلاب ایران و رزمندگان‌های ۸ سال ایستادند، از حکومت یزیدی بسیار قوی‌تر است، و ما از آن ۷۲ تنی که آن موقع بودند بسیار ضعیف‌تریم، اما بنا نیست که همیشه خدا بگوید که هر کسی که طرفداری از حق کرد، کشته می‌شود؛ تاریخ سیرش را رفته و به نزدیک‌های صبح رسیده است.

هسته اولیه روایت فتح با چه کسانی و چطور شکل گرفت؟

همه تصورشان این است که آقای آوینی با تک‌تک ما به منطقه می‌آمد، ولی ایشان بعضی جاها اصلاً حضور نداشت و فقط تدوین می‌کرد. او دارای ایده‌ای بود و می‌گفت در کار فیلم‌سازی اول باید خودسازی داشته باشی؛ یعنی دنبال هوای نفس نباشی. نباید چیز دیگری از جایی آورده باشی و بخواهی وارد موضوعاتی کنی که در انقلاب وجود دارد. باید خودسازی کنی؛ خودسازی به این معنا که پالایشی در خودت داشته باشی. ایشان بر عبادات خیلی تاکید داشت، خودش هم تا آن جا که می‌دیدیم نماز اول وقتش ترک

همه تصورشان این است که آقای آوینی با تک‌تک ما به منطقه می‌آمد، ولی ایشان بعضی جاها اصلاً حضور نداشت و فقط تدوین می‌کرد. او دارای ایده‌ای بود و می‌گفت در کار فیلم‌سازی اول باید خودسازی داشته باشی؛ یعنی دنبال هوای نفس نباشی. نباید چیز دیگری از جایی آورده باشی و بخواهی وارد موضوعاتی کنی که در انقلاب وجود دارد.

نمی‌شد و به‌هر شکلی که بود به ما می‌فهماند که الان وقت نماز است، هر کاری داری رها کن. ایشان لااقل دوشنبه و پنجشنبه‌ها را روزه مستحبی می‌گرفت، اصلاً می‌توانم بگویم اکثر روزها روزه بود. غذا کم می‌خورد. می‌توانست لباس بهتری بپوشد ولی ترجیح می‌داد لباس‌های ساده بپوشد و زندگی ساده داشته باشد. خانمش هم از دانشجویان دانشکده معماری بود، اگر آنها دست به دست هم می‌دادند که پول در بیاورند، می‌توانستند. ایشان زندگی‌اش از متوسط هم پایین‌تر بود به خاطر این که به خودسازی‌اش لطمه نخورد. شما باید بدانید که خود مرتضی چطور بود و چگونه از دیگرانی که اطرافش بودند دعوت می‌کرد تا این گونه باشند. او با

سبک‌های فیلم‌سازی آشنا بود ولی همیشه به بچه‌ها تذکر می‌داد که سعی کنید با خود موضوع و اصل پیمایی که در آن صحنه هست، ارتباط برقرار کنید، با خوب ارتباط برقرار کردن، می‌توانید یک فیلم به نسبت درست‌تری بسازید. آن زمان امکان نداشت که او به همه اکپ‌ها برسد، بیشتر اوقاتش به تدوین می‌گذشت و فرصت نمی‌کرد با بچه‌های مختلف برود، ولی هر وقت هم فرصت می‌کرد به جبهه‌ها و روستاها می‌رفت و فیلم می‌گرفت. کم‌کم باز یاد شدن اکپ‌ها و افراد گروه جهاد این فرصت که بتواند برای فیلم برداری برود، از ایشان گرفته شد، چون فیلم زیاد می‌آمد و ایشان باید اکثر این فیلم‌ها را تدوین می‌کرد. ما از ایده‌ها، خودسازی‌ها و منش برادری مرتضی تأثیری می‌گرفتیم و وقتی برای فیلم برداری به سراغ سوژه می‌رفتیم

در واقع غیر مستقیم مرتضی را در کنارمان داشتیم. گاهی با هم صحبت می‌کردیم مثلاً می‌گفت این‌ها چه جالب است، خوب اشاره کردید، ما از صحبت‌های او چیزهایی متوجه می‌شدیم. حالا برخی بیشتر با او همنشین بودند، البته مسئول گروه فرد دیگری بود اما ایشان به‌عنوان کسی که یک چتر مذهبی، هنری و برادری در گروه انداخته بود همه را متأثر می‌کرد. فرض کنید من در جبهه فیلم می‌گیرم، مقداری تحت تأثیر آرای مرتضی و مقداری هم خودم هستم، چون او آن‌جا نبود که به من بگوید چه کنم. در مدتی که

در گروه بودم، فقط یک بار با من آمد، آن هم در منطقه عملیاتی کربلای ۵ بود که یکی از بچه‌های گروه صدابردارمان شهید شد. من در آن سفر چند بار به او گفتم حالا که شما هستید شخصاً به من بگویید چه کنم و چگونه فیلم برداری کنم، اما او گفت من اصلاً دخالت نمی‌کنم که از چه بگیرید. در واقع ایشان برای کمک به من آمده بود. آن جا هم صدا برداری می‌کرد و هم کنار گروه بود، هر از گاهی هم اگر مشورت می‌خواستیم مشورت می‌داد ولی وارد جزئیات نمی‌شد. راجع به این که جایی برویم یا نه، با هم صحبتی می‌کردیم، اگر قرار می‌شد که روی آن موضوع کار کنیم ایشان کاری نداشت که من چطور به آن می‌پردازم. او فراتر از یک کارگردان معمولی که بعضی‌ها تصورش را دارند رفتار می‌کرد، صاحب سبکی بود که در نظر داشت. تعدادی کارگردان بدون این که خودش وارد جزئیات شود را پرورش می‌داد و این‌طور هم عمل می‌کرد. در مورد افرادی که سبک کارشان را می‌پسندید اصلاً نمی‌گفت چه کار کنند. فقط گاهی اوقات می‌گفت خیلی خوب کاری کردی که این جا را گرفتی یا این جا را ضعیف وارد شدی، بدون این که خیلی وارد جزئیات شود. البته اگر می‌خواستی با او بحث کنی ساعت‌ها با تو بحث می‌کرد که چرا این جا خوب شده و آن جا بد شده است، دلایلش را هم می‌گفت اما اگر نمی‌خواستی و سوالی نمی‌کردی اصراری نداشت.

اگر موافق باشید می‌خواهم به آن سال‌هایی بپردازیم که دو یا سه اکپ هم‌زمان با هم به جبهه‌های جنوب و غرب می‌رفتند و از منطقه‌های مختلف تصویربرداری می‌کردند. وقتی این تصاویر به تهران می‌آمد آقای آوینی «راش‌ها» را پای دستگاه می‌دید و بعد خروجی این می‌شد که ایشان یک فیلم در می‌آورد یا این که باز با مشورت شما از بین «راش‌ها» یک فیلم در می‌آمد؟ نه! آقا مرتضی با ما مشورت نمی‌کرد که چه در بیاورد، ولی کاری غیر از آن چه ما فیلم برداری کردیم هم در نمی‌آورد؛ یعنی سعی می‌کرد فیلم را تدوین نکند. فرض کنید من امروز برای فیلم برداری به جبهه رفتم اما دیدم که سوژه زیادی وجود ندارد، مقداری فیلم می‌گیرم، با یکی دو نفر مصاحبه می‌کنم و دوربین را خاموش می‌کنم، فردا می‌آیم و لب‌آورند و می‌بینم که آب جز دارد، گل‌ها بالا آمده است و رزمندگان در گل راه می‌روند، چند تا مصاحبه می‌گیرم. ۵-۴ روز همین‌طور می‌گذرد و اتفاقات مختلفی رخ می‌دهد. ایشان همین را پشت سر هم می‌گذاشت. او تدوین را به این معنا که یک چیزی از آخر به اول بیاید و پلان‌ها با هم تقطیع شود اصلاً اعمال نمی‌کرد. به نوعی بعضی‌ها می‌گویند شاید تدوین نمی‌کرد، بلکه آنها را روایت گونه همان جور که فیلم بردار می‌گرفت، می‌گذاشت مگر این که فرض بگیرد در مورد یک پلی که در حال نصب در منطقه جنگی است فیلم برداری می‌کنید، یک سال قبل هم شما رفته بودید و نحوه ساخت آن را در کارخانه فیلم برداری کردید، این دورا با هم ترکیب می‌کرد چون به هم مربوط است، یعنی جایی که تدوین نیاز بود تدوین می‌کرد، ولی معمولاً این کار را نمی‌کرد اگر موضوعی چنین مساله تاریخی نداشت، به همان ترتیبی که ما فیلم برداری می‌کردیم پلان‌های ضعیفش را خارج می‌کرد و پلان‌های قوی آن را همان‌طور با همان ترکیب می‌گذاشت، معمولاً این‌طور عمل می‌کرد. بیشتر کارهای من که توسط ایشان تدوین شد همین روال را داشت، پس دیگر نیازی هم نبود که با من صحبت کند چون همان چیزی که فیلم برداری می‌کردم، می‌گذاشت. نمی‌خواهم بگویم ایشان ما را قبول داشت یا نداشت، بلکه معنای کارگردانی در گروه جهاد معنای جدیدی پیدا کرده بود، یعنی آن معنای کلاسیک را این‌جا نداشت. در واقع کارگردانی روحی بود که بر روی کارها سیطره داشت، این روح را خود آوینی ایجاد کرده بود و بچه‌ها طبق آن ایده و روحیه، خودشان کارگردانی می‌کردند. وقتی فیلم‌ها به دستش می‌رسید مجدداً مواظب این روحیه بود که در فیلم‌ها باشد اما به جزئیات کاری نداشت. او دنبال موضوعاتی در فیلم‌ها بود که نشان از فتح یعنی همان اسم برنامه، داشته باشد. فرض کنید کسی به سختی مجروح شده بود، حالت‌هایی بروز می‌کرد که ناب بود، این جا، جایی بود که مرتضی صحنه را بعد از این که نشان می‌داد، رها نمی‌کرد، بلکه به ریشه‌های این مطلب می‌پرداخت که این آدم که این جاست و در طول تاریخ این‌طور جلوی دشمن ایستاده، کجا بوده و ریشه‌های ایمانی و مذهبی‌اش را باز می‌کرد و مطلب را به سیدالشهدا می‌رساند؛ شما می‌بینید که بیشتر نریشن‌های ایشان (متون فیلم‌ها) به قیام



بود ولی از آن به بعد هر چه گذشته در حال رفتن به سمت صلح هستیم؛ صلحی که مد نظر ایشان است صلحی است که هنوز نرسیده است. او انقلاب اسلامی را سپیده کوچکی می‌داند که قبل از این که فجر یا آن سپیده اصلی بزدد در حاشیه افق دیده می‌شود؛ سپیده که می‌زند، دوباره تاریکی پدید می‌آید و همه فکر می‌کنند دوباره شب است، ولی یک دفعه خورشید بیرون می‌زند؛ ایشان این خورشید را پیام حضرت مهدی می‌دانست. این‌طور نیست که آدم‌هایی پیدا شوند و همه را قتل عام کنند. حکومت افرادی که در



● درآمد:

مصطفی دالایی یکی از همراهان نزدیک شهید آوینی در سال‌های دوراست. نام دالایی در دورانی که سید مرتضی آوینی فیلمسازی درباره جنگ را تجربه می‌کرد، همواره در کنار او به چشم می‌خورد. مصطفی دالایی و چند تن دیگر از جوانان گروه جهاد تلویزیون در آن روزها به عنوان فیلمبردار در کنار سید مرتضی بودند و مجموعه‌های روایت فتح در سال‌های حماسه و شهادت با درایت شهید آوینی و تیزبینی فیلمبرداران جوانی که بدون توجه به خطرهای احتمالی دوربین پر دوش در خط مقدم جبهه‌های جنگ حاضر می‌شدند و تصاویر حماسه آفرینی‌های بسیجیان سلحشور را با خود به مرکز می‌آوردند. شهید آوینی هم اگرچه در آن سال‌ها که گاه با گروه‌های فیلمبرداری در منطقه حضور می‌یافت اما کاری مهم‌تر و سخت‌تر را انتخاب کرده بود. سید مرتضی در آن سال‌ها مانند یک رزمنده فداکار لباس بسیجی بر تن می‌کرد و ساعت‌های طولانی پشت میز مونتاز می‌نشست تا از آنچه که دالایی و بخشی و دیگران آورده بودند روایت حماسه آفرینی‌های رزمندگان را به تصویر بکشد و بارها و بارها به هنگام تماشای تصاویر خام با خود اشک می‌ریخت و آرزوی شهادت می‌کرد. امام (ره) رزم رزمندگان فداکار جبهه‌های جنگ را فتح الفتوح نامیده بود و سید مرتضی هم که عاشق و دل‌بسته امام(ره) و انقلاب بود واقعه را به عاشورا و راه آنها به راه شهادی کر بلا تشبیه می‌کرد. راهی که سرانجام خود سید مرتضی هم آن را برگزید و مصطفی دالایی تصویر بردار از این راه و این عشق آقا مرتضی روایت می‌کند. آنچه می‌خوانید متن گفت‌وگو با اوست.

گفت‌وگو با مصطفی دالایی، دوست و همراه شهید سید مرتضی آوینی

زینت انقلاب بود...

بدو ورود و هنگامی که این افراد در حال فیلم گرفتن بودند، عراق قصر شیرین را تصرف می‌کند و آنها اسیر می‌شوند. یکی از آنها سیدحسین هاشمی بود. او درس فیلم‌سازی را در خارج خوانده و وارد اکیپ آوینی شده بود، اما در همان چند روز اول همکاریش، جنگ شروع می‌شود. قبل از آن عراق یک‌سری تحرکاتی را شروع کرد، ایشان به اتفاق حسین صراطی و منزوی به قصر شیرین می‌آید در حال فیلم گرفتن بودند که آقای منزوی متوجه می‌شود که فیلم با باتری گروه تمام شده است و به عقب برمی‌گردد تا از ماشین فیلم بیاورد و آن آنفر منتظر می‌مانند، در این فاصله عراق منطقه را می‌گیرد و آن دو اسیر می‌شوند.

آقای آوینی خیلی سریع یاد گرفت که با این دوربین چه کار کند و مایه‌های هنری را در دانشکده هنرهای زیبا یاد گرفته بود در کارش منعکس کند، در تعریف سبک سینمایی «سیدمرتضی» باید گفت که او از همان روز اول حواسش به یک چیز، خوب هست یعنی مواظب است سبک و سیاق نگاه و تئوری غربی که می‌شناسد، وارد فیلم‌سازی اش نشود. ولی خودش هم نمی‌داند باید چه‌طور کار کند. با این وجود مواظب است که ایده و آرمانی که بعد از انقلاب در ایران به وجود آمده و هر کدامش می‌تواند دست مایه یک فیلم مستند باشد به روش‌هایی ارائه نشود که متأثر از رنگ، هنر و سبک‌های غربی باشد. کارهایش خیلی ساده است و این حسنش است. این که نقطه نظر سینمایی او در رویکرد مسائل محرومین چه بود، باید گفت مساله او این بود که اجازه ندهد هیچ‌کدام از آنها وارد کارش شود، سعی کند راهش را از خود موضوع پیدا کند و آرام آرام هم راهش را پیدا کرد. ایشان با حضور در مناطق محروم و جبهه سعی می‌کند مساله اصلی را در منطقه شناسایی کند، مثلاً در روستا محرومیت، موضوعات و ریشه‌های آن را بشناسد و سعی کند با خود همان افرادی که درگیر این محرومیت هستند، همان روستایی‌ها، صحبت کند و آنها را به تصویر بکشد. در جبهه‌ها هم همین کار را می‌کند، جنگی رخ داده و عده‌ای با هم مقابله دارند، ایشان این مقابله را وسیله و امتحانی می‌داند برای این که رزمنده‌ها خودشان را نشان بدهند. موضوع فیلم‌های آوینی در جبهه‌ها در حقیقت خود رزمنده‌ها هستند و کار ایشان به اینکه عراقی‌ها چقدر کشته شدند یا چقدر متصرفات داریم و رزمنده‌های ما چقدر توانستند پیشروی کنند ربط زیادی ندارد، اگر هم در فیلم‌هایش مطرح می‌کند به عنوان حاشیه است. جایی مکث می‌کند و در جایی حرف می‌زند، آن‌جا، جایی است که به یک رزمنده‌ای می‌رسد و می‌بیند این رزمنده خصوصیات و حالاتی دارد که نشانه ارزش‌های

نتیجه با تعدادی از بچه‌ها به جهاد تلویزیون آمد، جهاد قبل از ایشان تشکیل شده بود. در آن زمان در همه وزارتخانه‌ها و ادارات گروه جهاد تشکیل می‌شد که در واقع هدفش این بود که برای بقیه کارمندان الگو باشد و شکل و شیوه کار کردن و روش‌های انقلابی را در سازمان‌ها ترویج کند. شاید تخصص بچه‌هایی که در جهاد ادارات بودند خیلی بالا نبود، البته بعضی از آنها متخصصانی بودند که در همان اداره مشغول به کار بوده و جذب نهاد جهاد اداره می‌شدند. وقتی تعدادی از بچه‌های خود تلویزیون هم وارد جهاد تلویزیون شدند در این فکر بودند که در این قسمت بهتر می‌توانند به انقلاب خدمت کنند. سوال شما این است که دیدگاه‌های سینمایی او چه بود؟ می‌خواهم بگویم این طور نبود که ایشان دیدگاه سینمایی داشته باشد و در مناطق محروم این دیدگاه را به گونه‌ای اعمال کند. در واقع شهید آوینی می‌خواست از طریق هنر و فیلم‌سازی به روستایی‌ها خدمت کند در آن زمان هنر را می‌شناخت اما به اندازه کار عملی از فیلم‌سازی اطلاع نداشت. نیروهای قبلی در گروه تلویزیونی جهاد یک دوربین ۱۶ میلی‌متری که نگاتیو هم داشت مهیا کردند و با آموزشی که من فکر می‌کنم این طور بوده که فردی به آنها طرز کار دستگاه‌ها را گفته و بقیه کار را هم در صحنه یاد گرفتند، کارهای زیبایی مثلاً از سیلی که در خوزستان آمده بود یا یوسف خان قشقایی که با نظامیان درگیر شده بود، تهیه کردند. بچه‌ها از مسائل مختلفی که سال‌های قبل از جنگ در جای‌جای کشور رخ می‌داد، فیلم می‌گرفتند. مثلاً در چند روز اولی که به نظر می‌آید عراق قصد دارد از ناحیه قصر شیرین به ایران حمله کند، جهاد تلویزیون اکیبی به آن‌جا می‌فرستد که در

این‌طور که شنیدم، شروع آشنایی و فیلم‌سازی شما با شهید آوینی ساخت مستندی به نام «هفت قصه از بلوچستان» بود، می‌خواهم بدانم شهید آوینی چطور به سراغ شما آمد و چگونه کار را شروع کردید؟ آن موقع هسته اولیه تیم فیلم‌سازی چه کسانی بودند؟

من سال ۵۹ به عنوان فیلمبردار وارد گروه جهاد سازندگی شدم. در آن جافهمیدم که آقای آوینی و دوستانش در حال انجام کارهای جنگی هستند. ایشان در ابتدا کارهای روستایی انجام می‌دادند. البته در آن زمان مسئول گروه تلویزیونی جهاد فرد دیگری بود، ولی آقا مرتضی بر روی کارها نظارت داشتند. آرام آرام جذب فعالیت‌های جبهه شدیم. شهید آوینی از قبل هم در ارتباط با جبهه کارهایی می‌کرد. این طور که به خاطر می‌آید در ادامه کارهایی که از روستاها می‌گرفتیم برای کاری به اتفاق آقایان «همایون قر» و «لطفی» و «ونکی» به سمت بلوچستان رفتیم و کار مستندی به نام «هفت قصه از بلوچستان» ساخته شد. البته بچه‌های دیگر گروه کارهای مستند دیگری مثل «بشاگرد» را هم ساخته بودند که شاید بتوان گفت از فیلم «هفت قصه از بلوچستان» هم زیاتر است. این کار توسط آقای منزوی و حاج محمدباقر ساخته شد.

قبل از این که نگاه آقای آوینی به سمت جنگ بچرخد توجه وی بیشتر به سمت آرمان‌های انقلاب اسلامی و نگاه به فرودستان و محرومین جامعه بود، می‌خواهم بیرسم نگاه سینمایی او چگونه بود؟ و چه چیز باعث شد که در بین آرمان‌هایی که در انقلاب مطرح شد، شهید آوینی به این سمت حرکت کند؟

در نظر بگیرید که ایشان قبل از انقلاب در دانشکده هنرهای زیبا در رشته معماری دانشگاه تهران تحصیل می‌کرد، خودش هم کمی دست به قلم بود و شعر و داستان‌هایی از آن زمان دارد و کتاب‌های روشنفکران ایرانی و خارجی را خوانده بود، شهید آوینی بعد از انقلاب فهمید گرایشی که به سمت روشنفکران غربی دارد، چیزی نیست که وجودش را به آرامش برساند؛ یعنی نتوانست آرمان‌هایش را در روشنفکران غربی پیدا کند، با وقوع انقلاب تمام خواسته‌ها و ایده‌هایش را در انقلاب و رهبری امام می‌بیند و در نتیجه از آن چیزی که قبلاً دنبال می‌کرده، دست می‌شوی و از این پس مساله انقلاب و امام را دنبال می‌کند. ایشان به امام و انقلاب بسیار شیفته بود، چون مراحل روشنگری غربی و ایرانی را خوانده بود و می‌دانست که هر کدام از آنها چه می‌گویند و در هیچ‌کدام چیزی نیافته بود که او را آرام کند. وقتی آرمان‌هایش را در انقلاب می‌بیند خودش را تماماً وقف انقلاب و امام می‌کند و این وقف کردن نه فقط از سر وظیفه، بلکه از سر دلدادگی و عشق هم بود؛ یعنی عاشق آرمان‌های انقلاب و امام شد و عاشقانه هم به آنها خدمت کرد. واقعیت این است که ایشان اصلاً از ابتدا وارد فیلم‌سازی نشده بود، بلکه داوطلبانه به جهاد سازندگی خدمت می‌کرد. در حین کارهای عمرانی و زراعتی جهاد، متوجه شد که جهاد بخشی به اسم فرهنگی، فیلم‌سازی و تلویزیونی دارد، در

ایشان شیفته امام و انقلاب بود، چون مراحل روشنگری غربی و ایرانی را خوانده بود و می‌دانست که هر کدام از آنها چه می‌گویند و در هیچ‌کدام چیزی نیافته بود که او را آرام کند.

است. در نهایت آقای همایونفر سراغ مرتضی می رود و از او می خواهد که دوباره برنامه را ادامه دهد، ایشان هم قبول کرد. اما در این دوران کار جنگی ساختن جذاب نبود و همه حالت قهر داشتند. آن زمان دوربین را به خط می بردیم سوژه ها هم فراوان بودند، ولی الان خط نیست و همه رزمنده ها هم حالت قهر دارند. مرتضی در این جو نمی توانست کار مستند جنگی بسازد، علاقه اش هم به کارهای فرهنگی و نویسندگی و سوره بود اما باید دوباره از خودش می گذشت، باید آن چیزی را که به آن علاقه داشت زیر پا می گذاشت و کار دیگری انجام می داد. آن زمان ما هم کنارش نبودیم. من داشتم ۲۶ برنامه رادیو عبادت را می ساختم. ساختن فیلم مستند جنگی در زمانی که جنگی نیست سخت است، خود این نحوه کار جدیدی می طلبد. مرتضی چند سفر رفت تاروش کار را پیدا کند، تا این که آرام آرام دستش آمد که چطور باید بعد از جنگ فیلم بسازد. قضیه فک که در آن تعداد زیادی از بچه ها شهید و تعدادی هم مجروح شده بودند، ولی نمی توانستند آنها را بیرون بیاورند، تا اینکه عراق همه منطقه را گرفت و شهیدشان کرد بسیار جالب و شنیدنی بود. این قصه برای او خیلی جذاب بود تا راجع به آن کار کند. آن روز داخل خود منطقه رفته بود ایشان می خواست با حس آن منطقه آشنا شود و بتواند کار کند. آن جاز مناطقی بود که هنوز مین ها پاک سازی نشده بود، زیر پای ایشان و نفر بعدی مهندس یزدان پرست یک مین جهنده بود که شریان های اصلی پای او را می زند چند ساعتی هم رزنده بود و صحبت می کرد. بچه ها می گفتند ما فکر می کردیم آوینی با یک عصا به روایت فتح می آید و احتمالا یک پایش قطع می شود و اصلاً تصور این که شهید بشود را نداشتیم. تا او را به بیمارستان صحرایی می رسانند، متوجه می شوند که کاری نمی توانند بکنند. رمقی نداشت چون اکثر خونش از بدنش خارج شده بود.

به عنوان کسی که او را درک کردید، به نظر شما تصویری که نسل بعد از ما از مرتضی آوینی خواهد دید با تصویری که الان از او ارائه می شود، چقدر تطابق دارد؟ باید بیشتر به چه بخش هایی از او پرداخته شود تا یکبار دیگر دیده شود؟

به عقیده من او بزرگ تر از آن چیزی است که می گویند. درباره این آدم عاشق هر چقدر بگوییم کم گفتی. او عاشق انقلاب، امام، رزمنده ها، شهدا و سیدالشهدا بود. من جایی ندیدم که بتوانند عشق او را خوب بیان کنند، ولی این که او را معصوم بدانیم کار خوبی نیست. نمی دانم که در تبلیغات درست است که عیب های شخص را هم گفت یا نه، ولی بالاخره حتماً ضعف هایی هم داشته است. در مورد خصوصیات مثبت او حرف های بسیاری گفته شده است. ایشان کارگردان بود و این طور کار می کرد. ایشان خودش ادعای این را نداشت که من کارگردانی می کنم، او در واقع کاری بالاتر از کارگردانی می کرد و تعدادی کارگردان پرورش می داد. این خیلی بالاتر است از این که مستقیم بگویی من کارگردانی می کنم، اما عده ای چون نمی دانند می گویند آوینی کارگردان است و روی cd های روایت فتح نوشته شده کاری از آقای آوینی و هیچ اسمی از فیلم برداری که حتی مجروح هم شده نیست. این طوری تعدادی از بچه های که اطراف او بودند دلخور شده اند، به همین دلیل عده ای بی تفاوت شده و درباره او صحبت نمی کنند، چون این آدم های جدید اشتباه می کنند.

در حوزه سوره چطور بود؟

بعد از ۵ سال از موقعی که جنگ تمام شد، وقتی پیش او می رفتم همان طوری بود که زمان جنگ بود. البته ایشان به بچه های که در جنگ بودند توجه خاصی داشت، مثلاً وقتی می فهمید فردی رزمنده است طور دیگری با او رفتار می کرد، احساس می کرد باید به او خدمت کند. من در گروه جهاد زیاد به جبهه نمی رفتم، بیشتر به روستاها می رفتم، بچه های فیلم بردار و صدا برداری که به جبهه می رفتند را بسیار تکریم می کرد. یک دفعه به او گفتم مادرم مریض است، مدت ها گذشت یک دفعه صحبتی پیش آمد به من گفت من هر روز مادرت را در نماز دعا می کنم. من تعجب کردم که در این مدت یادش بوده است. اگر شما بخواهی یک آدم مذهبی درست پیدا کنی و بگویی شیعه این است، انقلابی این است، طرفدار امام این است او نمونه خوبی برای همه این ها بود. افرادی تحت تاثیر قرار می گرفتند و نسبت به امام مخالفت داشتند، وقتی با مرتضی صحبت می کردند، نظرشان عوض می شد. او برای انقلاب، امام و شیعه زینت بود. ■

کاروان بود.

از بیرون که به شهید آوینی نگاه می کردید، مرتضی آوینی به عنوان پدر خانواده و کسی که بحث های اندیشه ای می کرد را چطور می دیدید؟

قصه فیلم سازی و همکاری اش در گروه جهاد برای ما، صرفاً یک حالت همکاری را نداشت، واقعاً او برای عده ای که در گروه جهاد بودند حالت مراد را داشت، یعنی بچه ها به نوعی شیفته او بودند و نوعی ولایت نسبت به بچه ها داشت، این ولایت را هم کسی در گروه جهاد تعیین نکرده بود. خود بچه ها متوجه شده بودند که او آدمی است که می تواند به او اعتماد و اتکا کنند، بعضی از بچه ها به او می گفتند آقا مرتضی ما مشکل داریم برای ما دعا کن، او تا آن جایی که می توانست مشکلات بچه ها را حل می کرد. مرتضی کسی بود که وقتی نماز می خواند همه پشت سرش نماز می خواندند. یک پیشوای مذهبی و الگو هم بود، یعنی بچه ها به او نگاه می کردند و سعی می کردند با تقرب جستن به او خودشان را بالا بکشند، مثلاً بعضی سعی می کردند مثل او کم غذا بخورند، یا زیاد روزه بگیرند، مثلاً من مدتی مثل مرتضی غذا کم می خوردم، اما دیدم نمی توانم ورها کردم. مرتضی به عنوان یک الگو در ذهن ما بود، هر کدام از ما سعی می کردیم تا آن جا که می توانیم به او نزدیک شویم. بسیار مهربان بود البته گاهی اوقات عصبانی هم می شد، اما جو غالب و چیزی که من یادم هست آدمی بود که مهربانانه مساله ای را توضیح می داد. در مورد هر سوالی که از او می کردیم مدت ها برای ما توضیح می داد و با سعه صدر و مهربانی سعی می کرد از مجموعه چیزهایی که می داند، به تو چیزی بیاموزد. اصلاً هم خست به خرج نمی داد. وقتی از او سوال می کردی اگر ظرفیت داشتی، هر چه می دانست بدون هیچ ملاحظه ای می گفت. بسیار هم اطلاعات داشت و از زوایای مختلف با شما بحث می کرد، ادعایی هم نداشت. ایشان بعد از انقلاب دل داده شد. تصور نکنید که او از سال ۴۲ مبارزه کرده بود، بلکه او یک دفعه با مردمی مواجه می شود که به سمت حرکتی می روند، او هم جذب شده و از خیلی از آن آدم هایی که از سال ۴۲ دل داده امام و انقلاب بودند، نیز جلوتر بود. عشق و دلدادگی این طور نیست که بگویم فردی ۴۰ سال است که قضیه ای را قبول دارد، ممکن است یکی همین الان برسد و از او هم خیلی جلوتر باشد. همان طور که امام به روحانیون می گوید: وصیت نامه شهدا را بخوانید، آنها مسیر ۷۰ ساله را یک شبه طی کرده اند، یعنی قرار است شما ۷۰ سال عبادت کنی تا خالص شوی، ولی آنها به این جایگاه رسیدند. مرتضی واقعاً عاشق امام بود. وقتی جنگ تمام شد خودش نفس راحتی کشید. می گفت آن زمان چون امام گفته بود مهم ترین قضیه جنگ است، من هم نویسندگی و کارهای

■ ■ ■

مقام معظم رهبری یکی دو بار در جلسه دیدار با مسئولان تلویزیونی گفتند برنامه ای بود که شب های جمعه راجع به جنگ پخش می شد، اسمش هم یادشان نبود، چرا بعد از جنگ دیگر ادامه نمی دهید؟ دفعه دوم بعد از چند ماه در ملاقات بعدی ایشان همین مساله را تکرار می فرمایند. آن جا مسئولان سازمان به آقای همایونفر که مدیر گروه جهاد بود، می گویند این برنامه از جهاد پخش می شد، این برنامه چیست؟ او هم می گوید برنامه روایت فتح است.

فرهنگی را رها کرده بودم، در نتیجه پس از آن به سراغ سردبیری سوره رفت.

مقام معظم رهبری یکی دو بار در جلسه دیدار با مسئولان تلویزیونی گفتند برنامه ای بود که شب های جمعه راجع به جنگ پخش می شد، اسمش هم یادشان نبود، چرا بعد از جنگ دیگر ادامه نمی دهید؟ دفعه دوم بعد از چند ماه در ملاقات بعدی ایشان همین مساله را تکرار می فرمایند. آن جا مسئولان سازمان به آقای همایونفر که مدیر گروه جهاد بود، می گویند این برنامه از جهاد پخش می شد، این برنامه چیست؟ او هم می گوید برنامه روایت فتح

داخل نکنم که فیلم سخت و غیر قابل تماس نشود. با وجود این که تمایل به پیچیده کار کردن وجود دارد و این نوع کار زیباتر دیده می شود، سعی می کنم ساده کار کنم. این که من چه تاثیری روی مرتضی گذاشتم، فکر نمی کنم تاثیری جز خراب کردن کارش داشته باشم، نمی دانم چه تاثیری روی او گذاشتم. روایت فتح چندین فیلم بردار داشت مثل آقایان صدری، پیرهادی، یوسف زاده که چند نفر از آنها هم شهید شدند، هر کدام از آنها یک نحوه کار و سبکی داشتند که با هم فرق داشت، ولی روح حاکم بر همه آنها همان روحی است که او دمیده بود و در همه فیلم ها هم دیده می شود.

آقای آوینی یکی از صمیمی ترین دوستان شما محسوب می شد، اگر بخواهید خاطرات این دوست را در دهشتان مرور کنید مهم ترین جلوه ای که از او، غیر از فیلم سازی، نویسندگی و روزنامه نگاری به دهشتان می رسد، چیست؟

چیزی که به نظرم می آید سخت کوش بودن و سخت کار کردن او برای انقلاب است، آدم احساس می کرد این فرد خسته نمی شود. اگر خود شهید آوینی این جا بود و شما به عنوان یک خبرنگار تعدادی سوال از او می کردید ایشان چنان با شیفستگی و حرارت پاسخ می داد که دیگر او را رها نمی کردید. مسائل فرهنگی را خیلی جدی می گرفت، جدی گرفتنش هم به این شکل نبود که تعدادی احکام وضع کند، بلکه خودش یک آدم فرهنگی بود. به این معنا که چیزی را که قبول داشت با تمام وجود به آن وابسته بود و سعی می کرد با نور افشانی و نه با حالت خشن بقیه افراد را جذب کند. فرهنگ مانند بوی عطر است. شما وقتی گلی را گوشه ای می گذاری آن گل به صورت شما پرت نمی شود، بلکه این شما هستید که به سمت آن می روید؛ فرهنگ هم از این مقوله است. مرتضی چنین حالتی داشت، یعنی وقتی شما یک بار با ایشان برخورد نسبتاً جدی داشتی، جذبش می شدی مگر این که کسی به این مقولات علاقه ای نداشته باشد. آدم هایی هستند که از کنار یک چیز زیبا هم به راحتی می گذرند، ولی کسی که اطرافش را نگاه می کند و دنبال مطلب هست، به مرتضی می رسید جذبش می شد، جذب شدنش هم به این علت بود که خودش نور افشانی و عطر افشانی داشت. عطر افشانی به این معنا نبود که تظاهر کند. ایشان آن زمان در گروه جهاد هیچ مسئولیتی نداشت، ولی خود مسئول جهاد، آقای همایونفر، جذب عطر این آدم بود، سعی می کرد ببیند چه نیازی دارد تا برایش فراهم کند. اصلاً برایش آن مقدار حقوقی که می گرفت مهم نبود. در گروه جهاد حتی مسئولان بالاتر از آقای همایونفر خیلی مایل نبودند که این طور کار شود، دوست داشتند راجع به جهاد و پشتیبانی جنگ کار کنیم. مرتضی می گفت امام گفته من هم این جا باید ببینم برای جنگ چه کار می توانم بکنم، از پشتیبانی جنگ و جهاد حتماً فیلم می گیرم و می گرفت، ولی اجازه بدهید بیشترین فعالیت من آن جا باشد. آنها هم دیدند حرفش حق است و اگر بخواهند جلویش را بگیرند می رود و جای دیگری کار می کنند، این بود که با دلخوری قبول کردند. ولی وقتی جنگ تمام شد به دلیل مسائل و اختلافاتی که در جهاد بود، خیلی راغب نبودند. گروه روایت فتح هم که دیدند مسئولان بالا مایل نیستند، رفتند. برخورد اولم با ایشان در خاطرم نیست، چون وقتی وارد گروه شدم نمی دانستم چه کسی مهم است، آرام آرام متوجه شدم که او فرد خاصی است؛ به عنوان مثال می گویم وگرنه قابل مقایسه نیست، یک وقت می گویند ایشان رییس جمهور است و الان هم قرار است کمی با او صحبت کنی چون شما می دانید او کیست برخورد اول در ذهن من ماند، ولی وقتی به اتفاقی می روی که افراد زیادی در آن جا هستند و قرار است با آنها کار کنی، آرام آرام متوجه می شوی یکی از آنها ویژگی هایی دارد که می توانی به او نزدیک شوی، شاید برخورد اول یادت نماند، چون آن موقع با این دید که او، فرد مهمی است به سراغش نرفتی. ولی خاطرات آخر را یادم می آید، مثلاً قبل از این که مرتضی شهید شود، من هر از گاهی به مجله سوره می رفتم و او را می دیدم. او هم همیشه من را به اتاق سردبیری می برد، افسوس می خورد و می گفت: مصطفی ببین ما ماندیم و چطور دوستانمان شهید شدند، جنگ هم که تمام شد. ایشان ۶ سال بعد از جنگ در فروردین سال ۷۲ شهید شد در این مدت در مواقعی که او را می دیدم او تاسف می خورد و گاهی خصوصی به من می گفت که ما لایق نبودیم و ماندیم. ایشان فکر می کرد در حال دور شدن از حس شهدا است، ولی ایشان با یک فاصله زمانی در



که طلبه و جوان هایی باشند که خیلی در پی مسائل مذهبی و کسب علم باشند این هم یک تاثیر می گذارد. واقعیت این است که ما الان از قصه جنگ و دهه اول انقلاب کمی دور شدیم، تعبیر خود امام هم این بود که انقلاب ما انفجار نور بود، یعنی یک نور زیادی منتشر شده و هر چه زمان می گذرد شما از مرکز این نور فاصله می گیرید البته راه هایی در اسلام هست که مثلاً با جهاد اکبر خودت را حفظ کنی، ولی بالاخره این ها کار هرکسی نیست. من نمی توانم بگویم در همان روحیه آن زمان هستم و مثل آن بزرگانی که در بدترین شرایط هم خودشان را حفظ می کنند، نیستم. آن زمان فضای خوبی بود. نماز مان، عبادت مان، فیلم برداری مان، فیلم سازی مان و حرف های مان مفیدتر و متأثر از مرتضی، شهدا، امام، جنگ و آن انفجار نور بود. الان این ها را نداریم ولی ارزش ها هست. باید با خودسازی خودمان را برسانیم.

جدای از این توضیحاتی که دادید، این نگاه و سبک کار کردن با آقای آوینی و کار جنگ، چه تاثیری در سینمای شما بعد از جنگ و در بقیه زندگی سینمایی جنابعالی گذاشت؟

روایت فتح اسم برنامه ای بود که در گروه جهاد تهیه می شد. بعد از مدتی این برنامه آن قدر مهم شد که همه می گفتند روایت فتح. بعد از جنگ جهاد چندان مایل نبود که قسمت کارهای جنگی ادامه پیدا کند و آقای آوینی و تعدادی دیگر صلاح دیدند که بروند. بسیج هم از آنها حمایت کرد. من کارمند سازمان صداوسیما و در گروه جهاد مامور بودم. نمی توانستم هر جا دوستان می روند بروم. می توانستم با آنها همکاری کنم ولی بالاخره من در گروه جهاد فعالیت می کردم، از طرفی هم روایت فتح در این گروه به وجود آمده بود و من چندان مایل نبودم که کسی آن را به جای دیگری ببرد ولی این اتفاق افتاد. البته آن موقع کمی ناراحت شدم که بعداً این دلخوری تمام شد و من هم با آنها همکاری کردم. در مورد این که این دوره بر روی فیلم سازی من چه تاثیری گذاشت باید بگویم که واقعیتش این است که بعد از آن سال هنوز نتوانستم کار داستانی بکنم، یا استعدادش را نداشتم یا این که ذهنیتم دیگر شکل گرفته بود، ولی در پی آن هستم که اگر خدا توفیق بدهد کار داستانی هم بکنم ولی عملاً تا الان نتوانستم. با آن که دیگر عضو جهاد و سازمان نیستم و بازنشسته شدم. ولی کارهایی مانند قضیه گندم، تعاونی روستایی و ۲۶ قسمت در هنر اسلامی در شبکه اول ساختم، این ها تیریهایی است که تاثیرات مرتضی است. من روی موضوع روحیه عبادت در جوان ها ۲۶ برنامه برای شبکه یک کار کردم. الان هم روی قضیه محدودیت هنرمندان و مسلمانان اروپا کار می کنم، که بسیار هم سنگین است. کاری هم در مورد امام انجام دادم. همه کارهای من در اروپا این ها نیست، ولی تعدادی از آنها در این زمینه است. تاثیر مرتضی در کار من این بود که سوره هایی که الان دنبال می کنم، متأثر از شهید آوینی است. نحوه کاری که دارم خیلی پیچیده نیست، سعی می کنم هنر را به معنای فیلم سازی امروزه خیلی

دقیق باشد، بلکه ممکن بود آنها را از زمینه ای به ماده و خیلی هم دقیق نباشد. سعی می کردیم با تجربیاتی که خودمان داریم و اطلاعاتی که پیرامون ماهست به سمت خطوط اول برویم و از آن جا فیلم بگیریم. خط اول جایی است که اگر جلوتر از آن بروی دیگر نیروهای ما نیستند، یک منطقه خالی و بعد از آن نیروهای دشمن هستند. گاهی اوقات در آن جا ما را دعوت می کردند که خیلی سروصدا نکنیم، ولی گاهی اوقات که سروصدا زیاد و تبادل آتش بود، سعی می کردیم فیلم بگیریم. فیلم گرفتن در خط اول این خوبی را داشت که بچه های روزمده دیگر در حالت شوخی نبودند، چون آن جا مساله مرگ و زندگی بود و سعی می کردند خودشان باشند؛ لذا اصل آن چیزی که باعث شده بود به منطقه بیایند را در وجودشان می دیدیم، اما عقب تر، چون مناطق امن تری بود، خیلی درون اصلی خود را بروز نمی دادند و سعی می کردند شوخی کنند تا شما اصلاً چیزی تشخیص ندهی. اگر آن جا مسئول خط، فرمانده گردان یا حتی احیاناً فرمانده لشکری بود، با آنها نیز صحبت

روایت فتح اسم برنامه ای بود که در گروه جهاد تهیه می شد. بعد از مدتی این برنامه آن قدر مهم شد که همه می گفتند روایت فتح. بعد از جنگ جهاد چندان مایل نبود که قسمت کارهای جنگی ادامه پیدا کند و آقای آوینی و تعدادی دیگر صلاح دیدند که بروند. بسیج هم از آنها حمایت کرد.

می کردیم، چون فرمانده لشکر هم همان چیزهایی را بروز می داد که آن بسیجی روستایی نشان می داد و شاید اگر به شما می گفتند این فرد فرمانده لشکر است تعجب می کردید چون وجه متمایزی نداشتند.

شما خودتان قبل از این که با او برخورد کنید، فیلم سازی می کردید، می خواهم بدانم آیا خصلت، نگاه و تفاوت خاصی را جدای از بحث سینما و بحث های درونی که تا الان بوده در همکاری با شهید آوینی وجود داشت؟ ماحصل آن همکاری برای شما و ایشان چه بوده؟ آن زمانی که من با آقای آوینی کار می کردم، فضایی خاصی در گروه جاری بود. یعنی زندگی هنری خودمان را می گذرانیدیم، این از چیزی که مرتضی ایجاد کرد، متأثر بود و آن هم باز از فضای بزرگ تر که آن زمان درون مملکت وجود داشت، متأثر بود. الان من در آن فضا نیستم. مثلاً شما مدتی در آژانس املاک کار می کنید این فضای آژانس در روح شما تاثیرات ثانویه ای دارد، اگر جایی بروید

سیدالشهدا و روز عاشورا اشاره دارد و سعی می کرد ارتباط اینها را برای بیننده بازگو کند. نویسندگی او هم از نوع خاصی بود که قبل از این هیچ کس روی هیچ فیلمی ندیده بود. یک عده سعی کردند جا پای ایشان بگذارند و کار او را ادامه دهند اما نتوانستند، چون قلم ایشان با چیزی که اشاره کردم تناسب داشت. او بعد از انقلاب با تمام وجود به این انقلاب و رهبری آن دل بست و عاشق شد و با عشق می نوشت. نمی خواهم بگویم این عشق را کس دیگری ندارد ولی با این ظرفیت هیچ کس به او نرسید، چون ایشان یک ظرفیت های هنری و ادبی هم داشت که از آن کاملاً در خدمت هدف جدیدش استفاده می کرد. با این که او موفق نمی شد به منطقه بیاید و بیشتر تدوین می کرد، ولی حتی بهتر از ما که پیش رزمندگان می رفتیم با آنها ارتباط برقرار می کرد و آنها را می شناخت و به آنها دلبستگی داشت. موضوع فیلم رزمندگان بودند، وقتی روی فیلم ها تدوین ساده ای صورت می گرفت، ایشان می نوشت. این نوشتن هم نشان از ریشه این بچه ها داشت و وقتی هم که خودش این تریش ها را باز گو می کرد، با این عشق و این سیری که گفتم، دلدادگی های خودش و رزمندگان را به امام و سیدالشهدا نسبت می داد که این را در صدایش می بینید؛ یعنی اگر متن های او را به فرد دیگری می دادیم که بخواند این تاثیر را نداشت، در واقع این صدا با خودش ظرفیت ویژه ای داشت به همین دلیل ایشان به ندرت قبول می کرد متن های دیگری را بخواند، با آن که صدایش خیلی خوب و جزو بهترین صداها بود و همه دوبلورهای صدا و سیما به دیده احترام به او می نگریستند، به خصوص که در دوبله با آن بلندگوهای خاص زیبایی صدا چند برابر می شود، در نتیجه من شاهد بودم که افراد زیادی جذب او می شدند. می توان گفت با شروع جنگ ایران و عراق مستندی به نام مستند جنگی در ایران کلید خورد، که الان در این زمینه کوله باری از تجربه داریم و اگر کسی بخواهد مستند جنگی بسازد جدای از کارهایی که اروپا در جنگ جهانی دوم ساخته است، باید به مستندهایی که در ایران ساخته شده نگاه کند. شما به عنوان یکی از فیلم برداران جنگ به جای این که در فرماندهی و برنامه ریزی حرکت کنید، گاهی حتی جلوتر از رزمندگان فیلم می گرفتید؛ ابتدا جاذبه هایی که شما را به این سمت کشاند و سپس خاطراتی که از آن روزها باقی مانده است را بازگو کنید؟

بچه های گروه جهاد تلوزیونی برای رفتن به جبهه ها از راه های معمولی که بقیه گروه های جنگی استفاده می کردند، وارد نمی شدند. گروه های دیگر معمولاً جذب اتاق فرماندهان می شدند، شروع عملیات را از اتاق بی سیم می گرفتند و از همان ها می پرسیدند که وضعیت عملیات چطور است. گاهی سعی می کردند از بعضی مناطق که خود فرماندهان نظر دارند هم فیلم بگیرند، یعنی خط اول می رفتند ولی با صلاح دید فرماندهان؛ مثلاً می گفتند منطقه ای که می خواهید بروید خطرش این قدر زیاد است و شاید نتوانید فیلم برداری کنید، آنها هم تحت تاثیر قرار می گرفتند و به مناطقی می رفتند که بتوانند فیلم برداری کنند. ولی بچه های جهاد طور دیگری کار می کردند، نمی خواهم بگویم بی هماهنگی می رفتند چون بالاخره آنها هم نمی توانستند خارج از چارچوب تبلیغات جنگ حرکت کنند، ولی از این روش وارد نمی شدند و معمولاً چندان هم اصرار نداشتند که روز اول عملیات فیلم برداری کنند، چون آن روز سری است، یعنی کوشش می شود تا دشمن نفهمد، ولی فرض کنید در گروه آماده باش است، امروز عملیات شروع شد و تلویزیون هم اعلام کرد، دیگر حالت سری ندارد. البته این نظر من است که اجازه دهید زمان و مکان عملیات اتفاق بیافتد، البته خیلی هم مهم نبود که شما شب عملیات در منطقه جنگی باشید، چون عملیات که در یک شب انجام نمی شود و گاهی تا یک هفته یا حتی یک ماه ادامه داشت. یکی دو بار هم برای خود من در طول ۸ سال اتفاق نیفتاد که در شروع عملیات آن جا باشم. در این قضیه هم سراغ این نمی رفتیم که بزرگ ترین فرمانده منطقه کجاست تا از او فیلم برداری کنیم، اگر مادر مسیری که می رفتیم می گفتند این شخصی که این جا ایستاده فرمانده لشکر است، با او صحبت می کردیم ولی او را دنبال نمی کردیم که به او برسیم. ما پی این بودیم که خطوط اول این منطقه کجاست. سعی می کردیم با خط و مسیرهای آن آشنا شویم و بفهمیم از کدام مسیر برویم که خطراتش کمتر باشد یا در کجا خاک ریز هست. این اطلاعات را از طریق فرمانده ارشد کسب نمی کردیم که خیلی

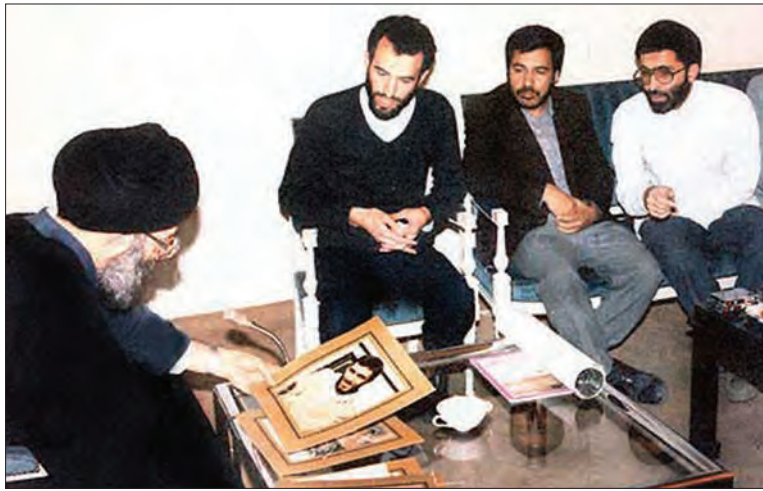


داشته و در مرحله عمل از آن پیروی می‌کند و اما ذهن و ادراک انسان صرفاً یک وسیله ایست که با آن می‌تواند حق را بدست آورده و آنچه که مقابلش قرار می‌گیرد را مانند آینه از خود منعکس سازد.

با توجه به این امور روشن می‌شود: حق که عبارت از «وقوع دائم» یا «وقوع اکثر» است صفت خارجی است، نه صفت علم و ادراک. به این معنی که این خارج است که بطور دائم یا بطور اکثر وقوع می‌یابد و به عبارت دیگر، حقیقت به آن معنی که گفتیم «صفت معلوم» است نه «صفت علم». بنابر این «وقوع دائم» یا «وقوع اکثر» به همان وجهی که گفته شد از مصادیق حق است، اما آراء و عقاید و نظریات اکثریت در مقابل اقلیت، نمی‌توان آنرا همیشه حق دانست. بلی، اگر مطابق با واقع خارج بود حق است و اگر مطابق با واقع عینی نبود حق نیست... بهترین بیانی که این معنی را افاده کرده و می‌گوید که نظر اکثریت همیشه حق واجب الاتباع نیست این آیه است: «بل جائهم بالحق و اکثرهم للحق کارهون» (بلکه حق را برایشان آورد در حالیکه اکثر آنان نسبت به حق کراهت دارند). چه آنکه اگر نظر اکثریت همیشه حق می‌بود، ممکن نبود که دیگر از حق کراهت داشته و با آن مبارزه کند. و با این ترتیب روشن است که پیروی از نظر و فکر اکثریت به نام اینکه این یک سنت و ناموس طبیعی است امری فاسد است، چرا که این ناموس طبیعی مربوط به واقعیت‌های خارجی است و این موجودات و حوادث خارجی هستند که در پیدایش و ظهور خود تابع «قانون اکثر» هستند و البته انسان هم در تنظیم اراده و حرکات و افعال خود تابع همین قانون است؛ ولی این نه به آن معنی است که نظر و فکر اکثریت را ملاک کار خود قرار داده و از آن پیروی می‌کند، بلکه به این معنی است که اعمال و افعال خود را بر این پایه استوار می‌کند که بطور اکثر دارای مصلحت باشد و قرآن مجید نیز در تشریع احکام و در نظر گرفتن مصالح آنها از همین قانون پیروی فرموده است و احکامی را جعل فرموده که به طور اکثر دارای مصلحت می‌باشند. [برای ادراک قانون «وقوع اکثر» ناچار باید به ذکر مثالی بپردازیم: اگر مطلقاً نماز طولانی و صبورانه را با «نماز تند و شتاب‌زده» مقایسه کنیم، مسلماً عقل به انتخاب نماز طولانی و صبورانه حکم می‌کند. پس انسان چگونه می‌تواند این توصیه روایات را معنا کند که امام جماعت را به تند خواندن نماز سفارش می‌کنند؟ حکمت «تند خواندن نماز جماعت» قانون «وقوع اکثر» است، چرا که شریعت الهی احکام و فرائض را بگونه‌ای تشریع کرده است که بتواند بطور اکثر دارای مصلحت باشد. آوینی می‌پرسد اگر عالم محل ظهور «مطلق حقیقت» نیست و «حق» به کمال در آن ظاهر نمی‌شود و وقوع پیدا نمی‌کند از آنست که دنیا عالم ماهیات است [و به تعبیر حضرت امام علی (ع) در «درر الکلم»، «الکمال فی الدنیا مفقود»: «کمال در دنیا گمشده ایست»] و پروردگار متعال اینچنین تقدیر فرموده است که «حق» نهایتاً در پی تأثیر مجموعه‌ای از اسباب و علل و ماهیات متعارض در یکدیگر وقوع یابد. آیاتی که ناطق به مبارزه حق و باطل است بر همین معنا اشاره دارد: «بل نكذب بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق ولکم الولی مما تصفون» (انبیاء / ۱۹) - [بلکه، همواره حق را بر باطل پیروزی می‌گردانیم تا باطل را محو و نابود سازد. و وای بر شما از آنچه خدا را بدان متصف می‌کنید.]

و یا این بیان تمثیلی صریح: «... و كذلك يضرب الله الحق والباطل فاما الزبد فيذهب جفاء واما ما ينفع الناس فيمكث في الأرض كذلك يضرب الله الأمثال» (۱۳) (رعد / ۱۷) این تمثیل بر این معنای بسیار ظریف دلالت دارد که هر چند دنیا در ظاهر محل تاخت و تاز و جلوه‌فروشی باطل است، اما در نهایت

در پاسخ به این سؤال که: «پس چیست این مظالم و بی‌عدالتی‌ها که کره ارض را پوشانده است؟»، باید گفت: دنیا عالم بروز و ظهور «ماهیات» است و «ماهیات» حجاب یکدیگر و حجاب «حق» اند، اگر نه هیچ چیز جز «حق» و «عدل» در دنیا وجود ندارد. اما از آنجا که ما «ارتباط» خویش را با «حق» از طریق «اسباب» و «علل» و «ماهیات» و «هویت»‌ها برقرار می‌داریم، «حق» در عمقی دور از دسترس حواس ما و باصطلاح در باطن عالم قرار می‌گیرد، حال آنکه اصلاً قوام عالم به «حق» است و به «عدل» («عدل» را «وضعیت حقیقی اشیاء» معنا کرده‌اند).



دیدار گروه جهاد تلویزیون با آیت‌الله خامنه‌ای (رئیس جمهور وقت).

چرا تمایلات اکثریت با «حق» سازش ندارد؟ اکثر مردم تنها با آن سطوحی از عالم ارتباط برقرار می‌کنند که در حیطه ادراک حسی آنهاست و کم‌اند آنان که با عمق و باطن عالم الفت یافته‌اند. علامه شهید مطهری (ره)، در یکی از مباحث خویش در زمینه «وجود» و «ماهیت» می‌فرماید که «فکر ابتدایی هرکسی فکر «اصلات الماهیتی» است» و علت آن نیز روشن است: آثاری که از اشیاء پدید می‌آید اعتباراً به ماهیت آنان برمی‌گردد و اکثریت مردم شناخت‌شان از هستی و ارتباط‌شان با آن از طریق همین آثار و مشخصاتی است که آنها را استقلالاً به «خود اشیاء» نسبت می‌دهند. اما از آنجا که موجودات عین فقر و ربط به «وجود حقیقی» هستند و «استقلال

آوینی می‌پرسد که اگر عالم محل ظهور «مطلق حقیقت» نیست و «حق» به کمال در آن ظاهر نمی‌شود و وقوع پیدا نمی‌کند از آنست که دنیا عالم ماهیات است

در وجود» تنها از آن اوست، اگر ما آثار اشیاء را مستقلاً به «خود آنان» نسبت دهیم و ارتباط آنها را با «حقیقت وجود» در نظر نگیریم، دچار «شرک» شده ایم. بدین ترتیب، فرموده قرآن مجید که «ما يؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشركون» ناظر بر همین معناست.

قانون اکثر و رأی اکثریت

علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) در ادامه همان بحث در جلد هفتم «المیزان» می‌فرماید: «حق عبارت از یک امر واقعیت‌دار خارجی است که انسان در مرحله عقیده آنان را باور

«اومانیسیم» را در ایران همواره به «مکتب اصالت انسان» و یا «انسان‌گرایی» ترجمه کرده‌اند و در مقام تحسین و تمجید، آن را با بیان اسلام در اطراف انسان و خلیفگی و امانتداری اوقیاس کرده‌اند، حال آنکه «اومانیسیم» مکتبی است که اگر هم، دم از خلیفگی و جانشینی انسان بزند، مقصدش خلیفه‌ای است که آفریدگار را به اعتزال کشانده و خود بر اریکه او تکیه زده است! هر چند که غالباً خود آنان نیز صراحتاً این مدعای شرک‌آمیز را گستاخانه بر زبان رانده‌اند و ابا نداشته‌اند از آن‌که به «لا مذهبی» شناخته شوند [و حتی چه پنهان! که در نظام ارزشی منور

الفکری، «لا مذهبی» افتخاری بزرگ است!] و ایکاش که «اومانیسیم» مکتبی بود در کنار سایر مکاتب؛ و نه اینچنین است: «اومانیسیم» بعد از «رنسانس» رحم پرورش همه مکتب‌های فلسفی و روش‌های سیاسی و قوانین مدنی و میثاق‌های بین‌المللی بوده است.

قصد ما در اینجا نقد «اومانیسیم» نیست، بلکه سخن از «حق» بود و اینکه «حق» متبوع است، نه تابع و باید که «تمایلات اکثریت» را با «حق» سنجید، نه آنکه تمایلات اکثریت معیار حق قرار بگیرد. از نظر قرآن، فطرت آفرینش، مبتنی بر «حقیقت» است و بدین ترتیب «حق»، عین واقعیت خارجی است. بیان قرآن در این زمینه بسیار بسیار شیرین و جذاب است: «مثل الذین کفروا ببرهم اعمالهم کرماد اشتدت به الريح فی يوم

عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید الم تر أن الله خلق السموات والأرض بالحق أن یشأ یدهبکم و یأت بخلق جدید و ما ذلک علی الله بعزیز» - [تمثیل آنان که به پروردگار خویش کفر ورزیدند، اعمالشان همچون خاکستری است که در روز تندباد شدید، بادی شدید بر آن بوزد و از همه کوشش خود هیچ نتیجه‌ای نبرند؛ این همان ضلالت دور از طریق نجات است. (ای بشر) آیاندا نستی خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده و اگر بخواهد جنس بشر را در زمین نابود سازد و خلقی دیگر از نو آفریند و این کار اصلاً بر خدا دشوار نیست]. از خاکستری که این چنین باد شدیدی بر آن بوزد چه باقی می‌ماند؟ هیچ. و با توجه به اینکه حیات اخروی انسان همان حقیقت اعمال اوست که ظهور پیدا می‌کند، این تمثیل از واقعیت بسیار دردناکی پرده بر می‌دارد؛ می‌فرماید: اعمال آنان که به خدا کفر ورزیدند همچون خاکستری دستخوش بادی عاصف است و چون موجودیت اخروی انسان، در حقیقت، متناسب با اعمال اوست، کفار در آخرت گمشدگانی هستند که دور از حق و محروم از لقاء او در ظلمات جهنم پراکنده‌اند و این همان «ضلالت بعید» است. و بعد در بیان علت آن می‌افزاید: «مگر نمی‌بینی که پروردگار، آسمان‌ها و زمین را مبتنی بر «حق» آفریده است؟» یعنی اگر کفار در ظلمات ضلالت بعید همچون خاکستری دستخوش باد گم می‌شوند بدین علت است که حق عین واقعیت خارجی است و جز «حق» هر چه هست فانی است. در بیان این معنا آیات دیگری آمده است: «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاكرام».

[هرچه روی زمین است دستخوش مرگ و فناست و وجه پروردگار صاحب جلال و اکرام است که باقی می‌ماند]. و یا «کل شیء هالک الا وجهه» [همه چیز جز وجه الله فانی است] - و این آیات بیانگر این نکته بسیار زیبا نیز هست که «اعمال حقیقی»، «وجهی» است که پروردگار بدان تجلی دارد و اینچنین است که در عالم وجود هیچ چیز جز «وجه او» باقی نمی‌ماند. این حدیث که «بالعدل قامت السموات والأرض» نیز بیان همین معناست: «عدل» از جلوه‌های «حق» است و آسمانها و زمین، چه در «قالب و ظاهر» و چه در «باطن» بر «عدل» استواری دارد.



سید مرتضی

سید مرتضی آوینی معتقد است که عصر ما، عصر احیاء مجدد اسلام و تمهید آن مقدمات علمی و اجتماعی است که مبنای تمدن آینده بشریت در کره ارض قرار خواهد گرفت. هم از این رو می پرسد که آیا «رأی اکثریت» معیار حق است؟ برای ما مسلمانان، و خاصه مسلمانان ایران، هیچ تردیدی در این زمینه وجود ندارد که از این پس، تاریخ این سیاره به مرحله ای جدید از صیوروت خویش وارد شده که می توان آنرا «عصر توبه بشریت» نامید. این «توبه» که آثار آن اکنون به روشنی در سراسر کره زمین تشخیص پذیر است، به سرعت به انحطاط تمدن کنونی بشر که ریشه در «استکبار شیطان» دارد خواهد انجامید و اهل زمین، اهلیت ولایت آل محمد(ص) را خواهند یافت و ظهور موعود اولین و آخرین را ادراک خواهند کرد؛ چرا که او عین ظهور و حضور است و این مائیم که در غیبتیم و محبوب، و اینچنین بر ماست که حجاب های ظلمت را به یکسو زنیم و اهلیت حضور بیابیم و زمینه های رجعت به مبانی اسلام را در همه ابعاد فراهم کنیم.

■ مبانی حاکمیت سیاسی در اسلام و الزامات رأی اکثریت از منظر شهید آوینی
کاظم محمدی

حدود حکومت مردم بر مردم...

هود: (اکثرکم فاسقون) (۵۹ مائده)؛ «اکثرهم لا یعقلون» (۱۰۳ مائده)؛ «اکثرهم یجهلون» (۱۱۱ انعام)؛ «و ما یتبع اکثرهم الا ضلأ» (۳۶ یونس)؛ «اکثرهم الکافرون» (۸۳ نحل) ... و بالاخره مجموعه آیات قرآن درباره «اکثریت» حکایت از این دارد که تمایلات اکثریت نه تنها با حق سازش ندارد، بلکه غالباً متناقض آن است.

در جلد هفتم ترجمه تفسیر «المیزان» صفحات ۱۷۲ و ۱۷۳ آمده است: «و اینکه گفتیم: «روش اسلام به پیروی از حق است، نه سازش با تمایلات مردم»، از روشن ترین مطالبی است که از قرآن مجید بدست می آید. خدا می فرماید: «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق» (توبه ۳۳) و می فرماید: «والله یقضی بالحق» (مؤمن ۲۰) و در توصیف مؤمنین چنین می فرماید: «وتواصوا بالحق» (عصر ۳) و می فرماید: «لقد جئناکم بالحق ولکن اکثرکم للحق کارهون» (زخرف ۷۸). در این آیه اعتراف کرده است که «حق» سازشی با تمایلات اکثریت و هوی و هوس های ایشان ندارد و سپس لزوم موافقت با اکثریت و هواهای ایشان را به نام اینکه موجب فساد است، رد نموده می فرماید: «بل جائهم بالحق و اکثرهم للحق کارهون». ولو اتبع الحق أهوائهم لفسدت السموات والارض و من فیهن بل آتیناهم بذکرهم فهم عن ذکرهم معرضون» (۷۰ و ۷۱ مؤمنون). [بلکه در (کمال عقل) دین حق را بر آنها آورده ولیکن اکثر آنها از حق متنفرند و اگر حق تابع هوای نفس آنان شود، همانا آسمان و زمین و هر چه در آنهاست فاسد خواهد شد. بلکه ما برای تذکر آنها قرآن را فرو فرستادیم و آنان بناحق از او اعراض کردند]. و ما می بینیم که جریان حوادث و روزافزون شدن حجم فساد، مفاد این آیه را تصدیق می کند».

آوینی می نویسد: بیان حضرت علامه در این زمینه ناظر بدین معنای بسیار ظریف است که سرچشمه «حق» در درون انسان و ذهن او نیست، بلکه «حق» متبوع انسان و دارای واقعیت خارجی است و در نهایت این انسان است که خود را، علم و ادراک و اعمال خود را با میزان «حق» می سنجد، نه اینکه حق تابع علم و ادراک و اعمال انسان باشد. حال آنکه در تمدن امروز بشری، «تمایلات اکثریت» و «قوانین مدنی» میزان و معیار حق است. البته ظهور این مطلب به طرز تلقی بشر امروز از «انسان» باز می گردد و همه مکتب های فلسفی جهان امروز، شاخ و برگ های درختی هستند که ریشه در خاک «اومانیزم» دارد.

جمع این دو نظر وجود ندارد. قرآن مجید با تعبیراتی بسیار عجیب و حتی در اکثر موارد بسیار شدیدالحن، نه تنها «رأی اکثریت» را «معیار مطلق حق» نمی داند، بلکه برخلاف آن، «رأی اکثریت» را غالباً باطل می شمارد. نمونه آیه ای که در این زمینه وجود دارد، آن همه است که به ناچار باید تنها به منتخبی از آنان بسنده کرد. در بعضی از این مجموعه آیات آن همه صراحت همراه با شدت لحن موجود است که ما را از هر گونه تأویل و تفسیری بی نیاز می کند. مثلاً آیه مبارکه ۱۱۶ از سوره «انعام» که می فرماید: «و ان تطع اکثر من فی الارض یضلک عن سبیل الله ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخرون» (و اگر از اکثریت مردم کره زمین اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه خواهند کرد، که آنان جز از «ظن» تبعیت نمی کنند و جز «دروغ» نمی ورزند). و یاد آیه مبارکه ۷۸ از سوره «زخرف» می فرماید: «لقد جئناکم

آوینی بر این باور است که آنچه در مجموع از آیات قرآن برمی آید این است که «اکثریت به مثابه معیار حق» بطور کلی متناقض با نظر قرآن در مورد «اکثریت» است و هیچ راهی برای جمع این دو نظر وجود ندارد.

بالحق ولکن اکثرکم للحق کارهون» [ما حق را برای شما آوردیم، اما اکثریت شما مردم از حق کراهت داشتند]. «کراهت از حق» در اینجا صفتی است که قرآن برای اکثریت ذکر می کند. و یا در آیه مبارکه ۱۰۶ از سوره «یوسف» می فرماید: و ما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون» [و اکثریت مردم به خدا ایمان نمی آورند، مگر آنکه مشرک هستند]. این آیه مبارکه ناطق بدین معناست که ایمان اکثریت مردم در آمیخته با شرک است. و در آیات دیگر اجمالاً اکثریت خلق را به صفاتی از این قبیل متصف می دارد: «اکثر الناس لا یشکرون» (۲۴۳ بقره)؛ «اکثر الناس لا یعلمون» (۱۸۷ اعراف)؛ «اکثر الناس لا یؤمنون» (۱۷

آوینی بر این باور است که «آیا رأی اکثریت معیار حق است؟»، از مهمترین مباحثی است که باید در جهت «رجعت به مبانی حاکمیت سیاسی در اسلام» مطرح شود و به نتایج مطلوب دست پیدا کند، چرا که از یکطرف امروز در همه نظام های حکومتی کره زمین «رأی اکثریت» معیار مطلق است که هیچ معیار و میزان دیگری را یارای همسنگی با آن نیست، و نظام جمهوری اسلامی ایران نیز ظاهراً متشابه با نظام های حکومتی اروپایی و غیر اروپایی، دارای «نظام پارلمانی» است که مبتنی بر یک «قانون اساسی» مشخص و «آراء اکثریت» قانونگذاری می کند. اما از طرف دیگر، هنوز ما فرصت و توفیق آنرا نیافته ایم که به تحقیق در «مبانی حاکمیت سیاسی در اسلام» بپردازیم و «تأسیسات و فرهنگ سیاسی» حاکم بر جامعه خویش را منطبق با «معیارهای اصیل و حقیقی» بازسازی کنیم.

رأی اکثریت به مثابه حق

نظام های حکومتی تمدن امروز بشری، صرفنظر از اختلافاتی که در جزئیات فیما بین آنان وجود دارد، همگی مبتنی بر «رأی اکثریت به مثابه حق» است. حتی در جوامع اشتراکی که ظاهراً دیکتاتوری «پرولتاریا» یا «طبقه کارگر» وجود دارد، همین معنا بصورت دیگری در «شوراها» و «تشکیلات متمرکز حزبی» و «انتخابات» ظهور پیدا کرده است. اما آیا برآستی در حکومت اسلامی، «رأی اکثریت» می تواند به مثابه «حق مطلق» معتبر باشد یا خیر؟ و در این صورت اخیر، جایگاه «مردم» در حکومت اسلامی کجاست؟

البته ریشه عظیم ترین اتفاقات تاریخ اسلام را، هر چند با صورت های دیگر، باید در همین مسئله جست و جو کرد. مسئله «وصایت یا شورا؟» در حقیقت محور تمامی مسائل مختلفی است که تاریخ اسلام را سیر و صورتی اینچنین بخشیده است، اما در این جا قصد ما بر آن نیست که این مسأله را از جنبه تاریخی آن بررسی کنیم، چرا که قضاوت ما نهایتاً به شناخت ما از «حق» و مبانی آن در قرآن باز می گردد.

نظر قرآن

آوینی بر این باور است که آنچه در مجموع از آیات قرآن برمی آید، این است که «اکثریت به مثابه معیار حق» بطور کلی متناقض با نظر قرآن در مورد «اکثریت» است و هیچ راهی برای

که وضع قوانین در آنها بوسیله «پارلمان‌ها» بی که نمایندگان برگزیده مردم در آنها حضور دارند انجام می‌شود و همینطور مناصب قضایی در اختیار انسان‌هایی است که امتیاز آن‌ها نسبت به «مردم» دیگر، فقط و فقط به کثرت معلوماتشان در زمینه «حقوق مادی بشر» برمی‌گردد و واضع این «حقوق بشر» نیز انسان‌هایی هستند که صرفاً بر طبق استنباط‌های عقل عملی خویش استخراج حکم می‌کنند. و اصولاً مفهوم «جمهوری» به عنوان یک روش حکومتی همین است. این معنا در همه حکومت‌های معاصر کره زمین مشترک است و حتی در سیستم‌های حکومتی کمونیستی و یا سوسیالیستی نیز همین وجه اشتراک قابل تشخیص است. و در وهله اول شاید اینچنین به نظر بیاید که در جمهوری اسلامی ایران نیز وضعیت حاکمیت سیاسی همانگونه است که در سایر حکومت‌های کره ارض...

اما آیا براسستی حکومت جمهوری اسلامی نیز معیارهایی را که اجمالاً بر شمرده‌ایم (در مورد «رأی اکثریت»، «دموکراسی»، «حکومت مردم»...) قبول دارد یا خیر؟ و اگر خیر، این الفاظ و نهادهای معادل آنها چه می‌گویند؟

برای فهم این نکته بهتر است نظر آوینی در این باره را به نحو نظام‌مند بیان کنیم. آوینی معتقد است:

نخست اینکه لفظ «جمهوری» فی نفسه نمی‌تواند محل حسن و قبح باشد چرا که «جمهور» به معنای «مردم» است و همان‌طور که در متن بحث مورد تذکر قرار گرفت، حتی امام مفترض الطاعه و وصی بلافضل رسول الله (ص) نیز برای احراز منصب خلافت مردم، به بیعت «جمهور» نیازمند است. دوم، اگر «جمهوری» را به معنای روش حکومتی خاصی برداریم که در زبان لاتین آن را به «حکومت مردم بر مردم» معنای‌کنند، باز هم صفت «اسلامی» [در تعبیر «جمهوری اسلامی»] به مثابه روش حکومتی [ناظر بر این حقیقت است که ما روش حکومتی «جمهوری» را تا آنجا که ایجاباً به احکام اسلام برمی‌گردد و نفیاً مخالف با اسلام نیست پذیرفته‌ایم، و این عقلاً و منطقاً ممکن است، چرا که رأی اسلام در مورد «اکثریت مردم» همان‌طور که گفتیم دارای دو وجه مختلف است که نسبت آنها به یکدیگر، نسبت اصل و فرع و لزوم و کفایت است. بدین ترتیب، حکومت اسلامی هرچند که در اصل «حکومت الله بر مردم» است، اما از آنجا که کفایتاً خلیفه مسلمین بعد از بیعت با مردم و بعد از موافقت «جمهور» بر مسند «خلافت» می‌نشیند، حکومت مردم است بر خودشان. با این تفسیر «حکومت الله بر مردم» همان «حکومت مردم» است و تناسب بین این دو وجه حکومت اسلامی، تناسبی طولی است نه عرضی.

سوم، آری ممکن است اشکال کنند که: «حکومت جمهوری اسلامی، نظامی پارلمانی است، چرا که «قوانین» آن در یک «مجلس شورا» - متشکل از منتخبین مردم - و براساس یک «قانون اساسی» وضع و تصویب می‌شود، حال آنکه در حکومت اسلامی «قانونگذار» صرفاً خداست و «قانون اساسی» فقط «قرآن» است. در جواب می‌گوئیم که: آری، «کلمه حق، یراد بها الباطل»، همان‌طور که حضرت امیر (ع) در جواب خوارج فرمودند: «حکومت الله» نیز باید از طریق «انسانها» بر یکدیگر اعمال شود. بله، مجلس شورای اسلامی یک نهاد قانونگذار [و به اصطلاح «مقتنه»] است، اما نه سر خود و بالبداهه، بلکه مبتنی بر «قانون اساسی». و قانون اساسی را نیز «خبرگان ملت» براساس احکام اسلام و مشی حاکمیت سیاسی اسلام تنظیم کرده‌اند. و مگر نه این است که حتی قرآن را نیز باید «راسخون فی العلم» تفسیر کنند و این فقها هستند که باید احکام را از قرآن و منابع روایی استخراج کنند؟

مجلس شورای اسلامی از این سوا از طریق قانون اساسی مقید به حدود شرع و متعهد نسبت به اسلام می‌باشد و از آن سو، از طریق «شورای نگهبان» و نهایتاً «ولایت فقیه». و وجه تسمیه شورای نگهبان نیز به اعتبار نگهبانی‌اش از «احکام فقهی اسلام» و جلوگیری‌اش از «انحراف قوانین» است. ■

آوینی بر این نکته تأکید دارد که نظام جمهوری اسلامی ایران در طول قرن‌ها که از بعثت خاتم الانبیا (ص) می‌گذرد، تنها تجربه‌ای است که می‌تواند ابعاد پنهان و ابهام‌آمیز حاکمیت سیاسی اسلام را روشن کند و عملاً اثبات کند که اسلام، برخلاف تبلیغات مسموم دشمن، نظام حکومتی مدون و مشخصی دارد که در عین تبعیت از حق، بر همه اعصار و زمان‌ها و جوامع بشری شمولیت و احاطه دارد.

امامت در واقع امری است که به خلاف از جانب پروردگار برای تدبیر امور «مردم» و هدایت آنان بر عهده «امام» قرار گرفته است، از یکطرف لزوماً به «نصب الهی» رجوع دارد و از طرف دیگر، کفایت‌نیازمند «بیعت مردم» است. و البته «اصالت» با وجه الهی آنست نه با بعد کفایی آن. و اینچنین، روشن می‌گردد که ریشه تفرقه‌های تاریخی که در جماعت مسلمین ایجاد شده است به این مسأله برمی‌گردد که گروه‌هایی یا اشتباهاً به وجه کفایی امامت که مبتنی بر نظر مردم و بیعت است اصالت بخشیده‌اند و یا وجه الهی امامت را که لزوماً دارای اصالت است انکار کرده‌اند و تنها شیعه جعفری است که اصل و فرع و لازم و کافی را با یکدیگر خلط نکرده و با نظری متعادل به موضوع می‌نگرد.

مطابقت تاریخی با عصر حاضر

آوینی بر این نکته تأکید دارد که نظام جمهوری اسلامی ایران در طول قرن‌ها که از بعثت خاتم الانبیا (ص) می‌گذرد، تنها تجربه‌ای است که می‌تواند ابعاد پنهان و ابهام‌آمیز حاکمیت سیاسی اسلام را روشن کند و عملاً اثبات کند که اسلام، برخلاف تبلیغات مسموم دشمن، نظام حکومتی مدون و مشخصی دارد که در عین تبعیت از حق، بر همه اعصار و زمان‌ها و جوامع بشری شمولیت و احاطه دارد.

در جهان امروز متأسفانه تعابیری چون «آزادی عقیده»، «دموکراسی»، «رأی اکثریت» به مثابه معیار مطلق حق و غیره، از آنچنان تقدسی برخوردار شده‌اند که جای انکار آنان و حتی بحث در اطراف آنها موجود نیست. اکنون صرف‌نظر از جمهوری اسلامی ایران، همه دنیا مدعی دموکراسی و «حکومت مردم بر مردم» هستند و نظام‌های حکومتی، کم و بیش نظام‌هایی است

است که فطرت عالم را بر آن نفی شرک و کلمه اخلاص قرار داده است و آنکه بر این «توجیه وجه» توفیق یابد «حنیف» است و از مشرکین نیست.

نتیجه‌ای که از این مقدمات حاصل می‌شود این معناست که «فطرت کلی مردم» به تبعیت از منظومه توحیدی عالم کلمه اخلاص و نفی شرک است و اکنون براحتی می‌توان دریافت که این اختلاف ظاهری در متن معارف اسلام و بطور خاص در فرمایشات حضرت علی علیه‌السلام به چه معناست، که از یکسو «رأی اکثریت» را «معیار حق» نمی‌دانند و از سوی دیگر، ما را به تبعیت از «سواد اعظم» و «همراهی با مردم» دعوت می‌کنند. حضرت علی علیه‌السلام در خطبه ۱۶ نهج البلاغه در «کثرت اهل باطل و قلت اهل حق» می‌فرماید: «حق و باطل و لکل اهل فلتن امر الباطل لقدماء فعل ولئن قل الحق فلربما ولعل ولقلما أدبر شیء فاقبل» [حقی داریم و باطلی و برای هر یک از این دو اهلی است و اگر باطل حکومت دارد چه عجب، که از دیرزمان اینچنین بوده است و اگر اهل حق قلیل اند چه بسا که افزوده گردند...]. و از آن سو در خطبه ۱۲۷: «... والزموا السواد الاعظم فان یدالله علی الجماعة و ایاکم والفرقة فان الشاذ من الناس للشیطان کما ان الشاذ من الغنم للذئب» [«سواد اعظم» را همراهی کنید که دست خدا با جماعت است و بهره‌یزید از پراکندگی و تفرقه که دور مانده از مردم طعمه شیطان است همانگونه که دور مانده از رمة طعمه گرگ است]. و همینطور در خطبه ۱۵۱: «فلا تكونوا انصاب الفتن واعلام البدع والزموا ما عقد علیه حبل الجماعة» [پس بکوشید که نشان (دار)های فتنه و علم (دار)های بدعت نباشید و با آنچه پیوند اجتماع بر آن بسته شده ملازمت داشته باشید.]

اگر چه قرآن و منابع روایی ما صراحتاً «نظر اکثریت» را «معیار حق» نمی‌دانند و به «حق» اصالتی می‌بخشند که «نظر اکثریت» در اکثر موارد از آن «تبعیت» ندارد اما از سوی دیگر، «فطرت عمومی و کلی مردم» را مبتنی بر کلمه توحید و «نفی شرک» می‌شناسند؛ از همین وجه ملازمت با «جماعت» و «سواد اعظم» و «الناس» را فرض می‌دانند و توصیه می‌کنند.

«بیعت مردم» شرط کفایی «خلافت» است و نصب الهی و وصایت و وراثت رسول الله (ص) شرط لازم آن معارف اسلام از یکسو «امامت» را منصبی الهی می‌شناسند و «خلافت» را تنها به معصومینی که از جانب پروردگار متعال اصطفا شده‌اند، تعلق می‌دهند و از سوی دیگر، «بیعت مردم» و «اجتماع الناس» را بعنوان «شرط کافی» در میان می‌گذارند، و تناقضی بین این دو حکم وجود ندارد، زیرا همان‌طور که مذکور افتاد از آنجا که



«القیم...» (روم / ۳۰) - (پس روی بجانب دین حنیف آور، آن فطرت خدایی که مردم را بر آن فطرت آفریده و در آفرینش خدا تبدیلی نیست. این دین قییم و استوار حق است. آوینی معتقد است خداوند در این آیه مبارکه صراحتاً «فطرت خدایی مردم» و «دین حنیف و استوار حق» را با یکدیگر برابر نهاده است. مولی الموحدين حضرت علی علیه السلام نیز در خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه «فطرت» را اینچنین تفسیر می فرماید: «و کلمة الاخلاص فانها الفطرة» [و کلمه اخلاص که فطرت (عالم و آدم) است]. با این بیان حضرت، دیگر هیچ تردیدی باقی نمی ماند که آیه مبارکه، نظر به بیان این معنای دقیق دارد که مجموعه عالم در خلقت خویش منظمه ایست توحیدی، مشتاق و مجذوب حق و متمایل به فناء فی الذات، و این اشتیاق و جذبه (یا حرکت جوهری) در یک وجه «دین استوار حق» است و در وجهی دیگر «فطرت کلی مردمی یا انسانی» و شرایع الهی در حقیقت برای تأمین این هدف نازل شده اند که انسان را «اختیاراً» به تبعیت از «فطرت عالم» و آن «حرکت جوهری» دعوت کنند و اگر انسان این دعوت را اجابت کند او را «حنیف» می نامند. آیاتی که انسان ها را به تبعیت از «ملت ابراهیم (ع)» فرا می خواند نیز بر همین معناست: «فاتبعوا ملة ابراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین» (آل عمران / ۹۵) - (پس پیروی از آئین ابراهیم کنید که دینی حنیف است و ابراهیم هرگز از مشرکین نبوده است. [

مقایسه این آیات با فرمایش حضرت امیر (ع) در خطبه ۱۰۹ مؤید همین مطلب است: «ان افضل ما توسل به المتوسلون الی الله (سبحانه و تعالی) الايمان به و برسوله و الجهاد فی سبيله فانه ذروة الاسلام و کلمة الاخلاص فانها الفطرة و اقام الصلوة فانها الملة...» [برترین وسیله تقرب به سوی خداوند سبحان: تصدیق و اعتراف به یگانگی خداوند و رسالت فرستاده اوست و جهاد در راه حق تعالی است که سبب بلندی اسلام است و کلمه اخلاص که فطرت است و برپاداشتن نماز است که ملت و روش دین خداست...]. بنابراین، «ملت ابراهیم»، «نفی شرک» است و این همان تمایل و جذبه و حرکتی است که در نفس عالم موجود است [آیات تسبیح موجودات همگی دلالت بر این معنا دارند: «ان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم» (اسراء / ۴۴) - «موجودی نیست جز آنکه ذکرش تسبیح و ستایش حضرت اوست، لکن شما تسبیح آنها را



نمی فهمید» [و حکمت تشریع نماز [صلوة]: و اقام الصلوة فانها الملة] نیز نفی شرک و وصول به کلمه اخلاص یا توحید است و اینچنین کسی را که از فطرت الهی عالم تبعیت دارد «حنیف» می گویند: «انی و جهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفاً و ما انا من المشرکین» - [من با ایمان خالص روی بسوی خدایی آوردم که آسمانها و زمین را آفرید و من از مشرکان نیستم].

این آیه نیز صراحتاً بر این معنا اشاره دارد: «توجیه وجه» به مفهوم روی گرداندن از ما سوی الله برای روی آوردن به کسی

«عهد» ی هستند که باید به تثبیت «حق» و «استقرار حکومت عدل» و «خلافت حقه» بیانجامد. در روش سیاسی اسلام، این یک اصل است که حتی برای آنکه امام مفترض الطاعة و معصوم و وصی بلافصل رسول خدا (ص) مسند خلافت ظاهری را نیز صاحب شود، بیعت مردم ضروری است. این نکته بسیار دقیقی است که هر کسی را توفیق ادراک آن حاصل نمی شود، چرا که در نظر سطحی، این دو رأی با یکدیگر قابل جمع نیست که از آن سو قرآن نظرش درباره اکثریت مردم آن باشد که گذشت و از این سو، رأی قرآن درباره مردم اینچنین باشد:

آوینی به نیکی دریافته است که انسان موجودی است که از یکسو محدود در حدود حیوانی است و از سوی دیگر، در معراج خلیفگی رب العالمین، جبرائیل نیز هم بال او نیست و این اوست که از «سدره المنتهی» نیز در می گذرد. و اما خلیفگی انسان موکول بدان است که بین این وجود حیوانی و آن موجودیت روحانی، تعادلی شایسته برقرار کند.

«و اذابتلی ابراهیم به بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماماً قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین» (بقره / ۱۲۴) - [بپاد آر هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود، همه را بجای آورد، خدا به او گفت: من ترا به پیشوایی خلق برگزینم. ابراهیم عرض کرد: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی فرمود؟ فرمود: آری اگر شایسته باشند] که عهد من هرگز به ستمکاران نخواهد رسید. [بیان صریح این آیه مبارکه بر اینست که «عهد امامت» پیمانی است که جوانب و ارکان ثلاثه آن «الله»، «امام» و «مردم» هستند. در خطاب قرآن به حضرت داوود علیه السلام نیز همین معنا نهفته است: «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق» (ص / ۲۶) - [ای داوود، ترا در روی زمین مقام خلافت دادیم تا میان خلق خدا، به حق حکم کنی.].

از یکسو خلیفگی خدا و از سوی دیگر حکم بین مردم، رهبر الهی را موقعیت خاصی می بخشد که در روش سیاسی اسلام بخوبی و عملاً مشخص است. این ارتباط سه گانه بیان کننده این واقعیت است که هر چند شرط لازم امامت و رهبری جامعه نصب الهی است، اما کفایت آن مشروط به «بیعت مردم» است، چرا که تکامل و تعالی «مردم» غایت ارسال رسل و انزال کتب است: «کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور...» (ابراهیم / ۱) - [(این قرآن) کتابی است که ما به تو فرستادیم تا مردم را از ظلمات بیرون آری و به عالم نور رسانی.]. و

«منفعت مردم» حکمتی است که جریان وقوع حوادث را معنا می کند: «فاما للزید فیهب جفاً و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض» (رعد / ۱۷) - (پس) (باطل) چون کف بزودی نابود می شود و آنچه مردم را منفعت رساند بر زمین باقی خواهد ماند (۱۸).]

فطرت الهی مردم به تبعیت از فطرت عالم، همان دین حنیف و استوار حق است اما آیه مبارکه ای که در این مرحله بیش از همه مورد نظر است این آیه کریمه است: «قافم وجهک للدين حنیفاً فطرة الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین

«باطل» همچون کفی که سیل آب را پوشانده است فرو خواهد نشست و بدین ترتیب آنچه حقیقتاً مردمان را سود رساند، بر زمین باقی خواهد ماند و عاقبت از آن متقین است. وقتی به سیلاب می نگرید، کفی که جریان آب را پوشانده است شما را به اشتباه نیندازد؛ هر چند که در این جوش و خروش چند روزه جلوه ها همه از آن کف باطل است، اما در زیر این کف و در بطن سیلاب، حق است که جریان دارد. بدین ترتیب، هر چند که دنیا محل ظهور و بروز «مطلق حق» نیست و حقیقت همواره در این غفلتکده از ورای حجب ماهیات و هویت ها تجلی دارد، اما وقوع اکثر و دائم با حق است، نه باطل؛ چرا که باطل از «اعدام» (عدم ها) است و «وجود» ندارد بلکه این فقدان و نبود حق است که چون باطل جلوه می کند و ذهن ما برای آن «انتزاع وجود» می کند. بنابراین، نباید این معنا را فریب دهد که چون حق در عالم، «وقوع اکثر» دارد، ما باید «نظر اکثریت» را معیار حق قرار دهیم و برای آن حقیقت ذاتی قائل شویم و آنرا واجب الا تیاع بدانیم.

منطق عقل و منطق حواس

آوینی به نیکی دریافته است که انسان موجودی است که از یکسو محدود در حدود حیوانی است و از سوی دیگر، در معراج خلیفگی رب العالمین، جبرائیل نیز هم بال او نیست و این اوست که از «سدره المنتهی» نیز در می گذرد. و اما خلیفگی انسان موکول بدان است که بین این وجود حیوانی و آن موجودیت روحانی، تعادلی شایسته برقرار کند - اما صدافسوس که غرایزش او را به تبعیت از منطق حواس و ادار می کند و عقل را وامی گذارد. و این روش اکثریت است، چرا که این (وجود حیوانی) «عاجله» است و آن یکی (موجودیت روحانی) «آخرة» - «عاجله» را نقد می پندارد و «آخرت» را نسبی: «بل تحبون العاجلة و تذرون الآخرة» (قیامت / ۲۰ و ۲۱) - [بلکه عاجله (دنیا) عاجل را دوست دارند و آخرت را واگذارند]. و این همه از آنجاست که «مکر شب و روز» (۱۵) او را فریفته است و می پندارد که آخرت دور است. از این سو، شیطان همسو با مقتضای شهوت و غضب انسان، حیات دنیا را می آراید و از آن سو تبعیت از حق بر او سنگین می نشیند.

با این تفاسیر است که آوینی چنین نتیجه می گیرد: اما سرانجام «حق» از میان تأثیرات متعارض اسباب و علل و از طریق «وقوع اکثر و دائم» ظاهر می شود و نهایتاً به هوق باطل می انجامد. نظیر این معنا از این مطلب نیز بدست می آید که هر چند جهان در مجموع صیرورتی تکاملی دارد و به سوی تعالی می رود، اما این بدان مفهوم نیست که همه پدیده ها، پدیده هایی تکاملی باشند. جهان در چشم ما مجموعه ایست از حق و باطل و حقیقت و اعتبار و وجود و ماهیت و اصول و فروع و تقدیر اینچنین واقع شده است که راه تعالی و تکامل انسان از میان تأثیر متقابل این اسباب و علل متعارض و متزاحم بر یکدیگر هموار شود و حق هم همین است که در این مسیر فقط معدودی از انسانها به فلاح برسند و نه همه آنها بلا استثناء. و اما اصولاً این صحنه آزمایش و «امتحان» در جهت ظهور و عالمگیر شدن حق است که تقدیر شده است: «لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین» (آل عمران / ۱۴۱) [تا آنکه اهل ایمان را از هر عیب و نقص، پاک و کامل کند و کافران را به کیفر ستمکاری محو و نابود گرداند] و «لیمیز الله الخبیث من الطیب...» (انفال / ۳۷) [تا آنکه خدا پلید را از پاکیزه جدا سازد]. و این سیر در نهایت بدانجا خواهد رسید که در جامعه موعود آخر الزمان، «رأی و نظر اکثریت مردم» با «معیارهای حق» بر یکدیگر انطباق خواهند یافت و همین است معنای «مدینه موعود» یا «مدینه فاضله». از روایاتی که درباره جامعه موعود آمده است، این معنا با صراحت قابل دریافت است. مردم و «عهد ولایت»

آوینی معتقد است که هر چند رأی و نظر اکثریت مردم اکثراً بر حق منطبق نیست، اما به هر تقدیر مردم یکی از سه رکن اساسی



نمی توانیم چنین کاری را بسازیم. چه کسی جرات می کند به نقد کیا رستمی، مخلف، مهرجویی و کسانی که شبه عرفانی بودند، بپردازد؟ امروز مثلاً در مورد سریال تلوزیونی مثل اغما چه کسی جرات می کند نقد درست بنویسد؟ ولی او این کار را می کرد و درست تشخیص می داد ما آن تشخیص را کم داریم، یعنی یک زرگری باید باشد که نیست. این خلایی است که وجود دارد. مرتضی با حرص و حسد تصمیم نگرفت آن مقالات و کتاب هایی بنویسد. مهم تر از این او با سرعت ظرف ۳-۴ سال خطی در اسلام ترسیم کرد که خیلی خوب است. آن خطوط قبلی بن بست است این کار را هنوز هیچ کس نکرده امروز شما می خواهید بدانید کدام خط سینمایی درست است، خیلی روشن نیست. در حال حاضر تبیین مانده ایم. مهم این است که تا روزی که زنده بود بیشتر از همان خط اصلی کار مستند و بازگویی استفاده می کرد. از این طرف این مقالاتی که برای بچه حزب الهی ها نوشت، چراغی در شب بود که آن هم به خاطر مطالعات و سابقه فرهنگی اش در این زمینه ها بود. وقتی می خواست درباره چیزی صحبت کند، شبیه را از اصل تشخیص می داد و بی پروا نقد می کرد، کاری نداشت آدم ها چه کسانی هستند. ما الان این شجاعت و علم را نداریم، اگر علمش باشد شجاعتش را خدا می دهد. الان کسانی که تشخیص بدهند حق و ناحق چیست را نداریم و این یکی از معضلات امروز ماست.

شما به عنوان کسی که ۳-۴ پروژه با ایشان کار کردید، یک دوستی سابقه دار با ایشان داشتید و الان هم در سینمای معناگرا صاحب سبکی هستید، چقدر سینما و زاویه دید شما از ارتباط با شهید آوینی تأثیر گرفته است؟

کار من هنوز تمام نشده و هنوز در حال تجربه کردن هستیم. ۲ سال با آقای آوینی کار کردم که یک سال آن را مستند کار کردیم. ایشان فیلم نامه ای به نام «مسیح» نوشت که می خواستیم کار کنیم، ولی با بحران بوسنی و هرزگوین همزمان شد و برای کارهای مستند به آن جارقیتیم و قرار شد بعد آن را کار کنیم. تنها جایی که ایشان سرمایه گذاری می کرد ما بودیم، چون وقت کم بود قرار شد شب به شب سکانس ها را بنویسیم و روز بعد بگیریم، من نمونه کاری قبلاً داشتم به نام انجیل پرنا که سال ۶۸ که آن را دیدم بود ولی نه ما و نه ایشان وقت کردیم آن را بسازیم. من اعتقاد دارم ایشان هست و چندین بار هم در خواب او را دیدم و به من گفته است که من زنده ام.

من ادعایی ندارم فقط می دانم دایره سوء تفاهم و بی سلیقگی در این کارها خیلی زیاد و قوی است. من همه امیدم به راه های مردم ۱۰۰ درصد مذهبی است، آنها بهتر از آدم های متعصب هستند چرا که آدم های متعصب بیشتر سد یا مزاحم هستند تا این که راه را هموار کنند. اگر به کناری بروند مردم خودشان را زود بالا می کشند، این ها مرتضی را خیلی ناراحت می کرد. خیلی از افرادی که به مرتضی بی مهربی کرده بودند بعدها پست های دیگر هم گرفتند

من آن زمان تقریباً هر روز به او سر می زدم و ایشان را می دیدم. فکر نمی کردم شهید شود فکر می کردم سال ها با او کار می کنم. این که ما غافل شدیم، بدبختی ماست. ولی از او خیلی تأثیر گرفتم خیلی از چیزهایی که بعد از شهادت هم در زندگی خودم هم در ادامه سفر اتفاق افتاد را مدیون ایشان هستیم. تأثیر ویژه ایشان بدیهی بود.

شما به عنوان کسی که نزدیک آقای آوینی هستید آیا فکر می کنید تصویری که امروز از مرتضی آوینی ارائه داده می شود، همان سید مرتضی است؟ فکر نمی کنید گاهی اینقدر المان ها را بالا می بریم که دست نیافتنی می شوند؟

تصویری که امروز از ایشان هست به نظر من همانی است که باید باشد. مرتضی خودش، خودش را تبلیغ می کند. به نظر من در همین حدی که هست خوب است و تناقضی هم ندارد. سالگردش هر سال هم به همان مفصلی برگزار می شود و اشخاص دیگری دنبال کار می آید و واقعاً هم باید دنبال او رفت تا او را بشناسیم. به نظر من خدا این آدم ها را نشان می دهد و نیاز نیست خیلی نگران شویم. من مدتی نگران بودم ولی هیچ وقت به این نیاز نرسیدم که مستند کار کنم، چون افراد دیگری این کار را می کنند، اگر روزی لازم باشد این کار را خواهیم کرد. ■

وقتی مرتضی شهید نشده بود خیلی ها باور نداشتند که وجود دارد، وقتی که رفت متوجه او شدند، این هم به خاطر جاری بودن حقیقت در وجودش بود.

آوینی هم یکی از باغبان های خیلی خوب بود که وجودش الگو بود و خداوند به وسیله شهادتش او را ابدی کرد. وقتی مرتضی شهید نشده بود خیلی ها باور نداشتند که وجود دارد، وقتی که رفت متوجه او شدند، این هم به خاطر جاری بودن حقیقت در وجودش بود یعنی مرتضی کسی نبود که فیلمی بسازد و بگویند عجب فیلم خوبی ساختی بعد یک سال از او خبری نشود. هر روزش مبارزه با یک فیلم بود. این هم فرق افراد مبارز با آدم های معمولی است.

شهید آوینی بعد از جنگ چه ضرورتی دید که مجموعه روایت فتح را کامل کرد؟ اگر حضور ذهن دارید بخشی از خاطرات این بخش را بگویید، مثلاً «شهری در آسمان» که راجع به خرمشهر بود مجموعه ای است که بعد از جنگ نوشته و ساخته شده است. آوینی بعد از جنگ در جبهه ها دنبال چه می گشت؟ بعد از جنگ می خواست چیزهایی را ببیند که در جنگ وقت نبود، در زمان جنگ خیلی مساله اصلی مقابله با دشمن بود یا آدم هایی که می خواست در دسترس نبودند، در نتیجه باید یک بار دیگر می رفت تا ببیند خرمشهر چه شد و ناگفته ها را جمع کند. خودش می دانست که چه عقبه ای در جنگ وجود داشت که ناگفته مانده است. اگر زنده هم بود ادامه می داد بعد می خواست راجع به قتل گاه های مشهور بداند و ببیند و فرمانده ها در باره آن توضیح بدهند. می خواست آنچه جا مانده بود را پر کند. باید مطالبی را که نگفته بگوید و به زبانی بگوید که برای نسل بعد از جنگ که زندگی عادی دارد قابل لمس باشد تا نسل بعدی آگاه شود. مرتضی در عرصه ای که کار می کرد رقیب دیگری نداشت. خیلی از آدم هایی که به او حسادت می کردند می گفتند مگر ما



● آوینی همواره رنج کشنده لحظه های ناب از دفاع مقدس بود

نمی کردم، نمی گفتم در آن چیز خاصی است که در یک نریشن معمولی نیست. متن مرتضی برخاسته از حالی بود که می توان گفت همان حال «وصل» است. این حالت از باطن و اندرون وجود مرتضی برمی خواست که در کسی شبیه آن را ندیدم آن عرفان که می گویند من به عینه درکش کردم را توضیح دهید لازم نیست که بگویم من درکش کردم. در معرض هرکسی که قرار می گرفت بستگی به تشنگی و طلبش چیزی به او می نوشاند. خیلی ها در ارگان های مختلف با او بودند و زندگی کردند ولی بعد طردش کردند و به او اتهام زدند. من از یکی از دوستان نزدیکش شنیدم، که او می گفته این رسانه در دست بی کفایت بعضی ها مثل بوق مفلوکی بیش نیست. به نظر من خنجر شقایق نیاز به بازنگری دارد مقالاتی که او در دوره دعای خنجر شقایق در ارتباط با تلوزیون نوشت، باید یک بار دیگر مطالعه شود. من تنها چیزی که می توانم به شما بگویم این است که آوینی در ارتباط با خنجر شقایق خطاب به صدا و سیما و ریاست آن زمانش یک صفحه کامل در روزنامه کیهان نوشت.

نگاه او به تلوزیون و رسانه و این که چه کمبودهایی دارد توهین آمیز نبود، اطلاعاتی بود. من خودم در متنش بودم. شما آن چیزی که او ۲۰ سال پیش گفته، با چیزی که امروز هست، مقایسه کنید. امروز همه چیز عوض شده است؟ چون الان در تلوزیون هستم این را می گویم، شاید بیشترین فایده این مصاحبه همین نکته باشد که شما تاریخ را مطالعه کنید، کلام او را نگاه کنید چرا به تلوزیون می گوید بوق مفلوک؟ به نظرم تفاوتش با آدم های دیگر این بود که وقتی دعوائی پیش می آمد که می خواست حرفش را بزند بلد بود چطور صحبت کند که حرف هایش هم تیز و برا باشد، هم دیپلماتیک و ملاحظه کارانه نباشد و هم در آدم های انقلابی اثر کند. ممکن است کسی در ایران اسلام گرا هم نباشد ولی وطن پرست و خداگرا باشد، کافی بود متن این فیلم ها را بشنود، در روحش تأثیر می گذاشت. مرتضی با فیلم ها، با روایت فتح و با کلمات یک جور کیمیاگری می کرد. همین کار را امام خمینی می کند. اگر شما به ترتیب کلمات امام دقت کنید متوجه می شوید فعل و فاعل را بر اساس یک حس و جلوه و جذبه که خاص خود ایشان بود ادا می کردند. همان نوع ترتیب در متن های مرتضی در فیلم بود. متن نویسی می کرد و شفا می داد، آن فیلم در زمانش خیلی اثر گذاشت. امروز هم برای کسی که اهلش عین همان زمان اثر دارد.

همانطور که می دانید شهید آوینی قبل از این که جنگ شروع بشود دو فیلم مستند «هفت قصه از بلوچستان» و «بشاگرد» را می سازد. این نشان می دهد که الگوی عدالت در جامعه اسلامی برای آوینی به عنوان یک فیلم ساز، روزنامه نگار و شخصیتی که از انقلاب تأثیر گرفته و به آن تأثیر می بخشد بسیار با اهمیت است. فضای فکری اش درباره نظام بعد از انقلاب و نظام مذهبی چه بود؟

در وجود همین نظام همه چیز بالقوه برای تحول عظیم وجود دارد. آنهایی که باید متحول شوند شدند، یعنی خداوند در وجود کسانی که باید تحول ایجاد می کرد ایجاد کرد. او دنبال این بود که به عنوان یک هنرمند برای هموار کردن این راه و حفظ ارزش ها چکار می تواند بکند. ممکن است این انقلاب ۱۰۰ سال دیگر به همین صورت جلو برود یا ۲۰ سال دیگر تظاهرات برود، ولی واقعاً اعتقاد داشت من هم اعتقاد دارم که دوره آخرالزمان با امام شروع شد. ممکن است چند سال هم طول بکشد ولی دوره عوض شد. انقلاب ما مثل انقلاب آمریکا و فرانسه نیست. کدام انقلاب وقتی اتفاق افتاد، یک تحول عظیم معنوی در منطقه ایجاد کرد؟ امروز در یکی از شهرهای تگزاس ۲۰۰ مسجد وجود دارد، اینها پس از رنسانس اسلامی که با امام شروع شد اتفاق افتاد و مرتضی اینها را می فهمید. او حامل این پیام بود و برای این آرمان سربازی می کرد ما همه این جا سرباز هستیم. من امروز می گویم که چکار می توانم بکنم که کار مرتضی ادامه پیدا کند؟ کار او یک جور سربازی است، این باغ، باغبان، آبیاش، سمپاش می خواهد و کسی باید کاری کند که آب جاری باشد و در سر منشا گیر نکند. این باغ پر از درخت های میوه است که باید حفظ شود. باغبان ها فهمیدند که چه کسانی هستند، یکی باغبانی کرد و یکی خلبان شد و دیگری فیلم ساز شد. این باغبان ها مواظب باغ هستند.



درآمد:

نادر طالب زاده از جمله فیلمسازانی است که نامش با سینمای دینی و سینمای دفاع مقدس گره خورده است و در حال حاضر هم به تازگی پروژه فیلم مسیح را به پایان رسانده است. فیلمی که به گفته طالب زاده، شهید آوینی بیش از هر کس دیگر بر ضرورت ساخت آن تاکید داشت و در دورانی هم طالب زاده به همراه شهید آوینی مشغول تهیه و تدوین فیلمنامه‌ای در این باره می‌شوند. پروژه مشترکی که هیچگاه به سرانجام نرسید ولی دوست قدیمی شهید آوینی این روزها با یاد و حال وهوای او و الهام از آنچه که آن روزها با مرتضی آوینی نوشته بودند این فیلم و این پروژه را به سرانجام رسانده است.

نادر طالب زاده با لحنی صمیمی از سید مرتضی یاد می‌کند و برایش جالب است که مرتضی هم مانند بسیار دیگری از مردان خدا در قالب‌های تنگ دسته بندی‌های سیاسی نگنجید و هیچ کس نتوانست او را مصادره کند. طالب زاده از عرفان دوست داشتنی و خلوص معنوی این دوست قدیمی یاد می‌کند و صراحتاً می‌گوید سید مرتضی هنوز برایش زنده است. مرتضی زنده است، حضور دارد و این حضور صمیمی را دوستان نزدیک سید مرتضی باور دارند. چراکه به گفته طالب زاده نیاز به تبلیغ برای شهید آوینی نیست او خودش به اندازه کافی خودش را معرفی می‌کند و جست‌وجوگران حقیقت او را می‌یابند و این خصلت مشترک همه مومنانی است که با خدا پیوند بسته‌اند.

گفت‌وگو با نادر طالب زاده، فیلمساز و منتقد سینمایی

مرتضی خودش را تبلیغ می‌کند...

می‌کرد که یک اتفاق مهم در کره زمین رخ داده و جهانی فکر می‌کرد. من همان موقع عقیده داشتم که اینها باید با زبان جهانی حک شود، یعنی زیر نویس شود یا راوی به زبان‌های دیگر هم این را بگوید، چون نگاه او به اسلام و انقلاب هم جهانی است. از نگاه مرتضی اتفاقی که ادر خاکریزها اتفاق افتاده بود اتفاق مهم جنگ بود. یعنی استکبار با تمام وجود آمده بود تا انقلاب اسلامی را خاموش کند. اگر شما می‌خواستید بدانید حقیقت کجاست باید به صحنه نبرد می‌رفتید و از همان جا جست‌وجو می‌کردید. دوستان می‌گویند معمولاً بچه‌ها قبل از رفتن به خط مقدم برای این که روحیه بگیرند روزشان را به خوشی و شادی می‌گذرانند به همین دلیل جلوه خالص بچه‌ها را نمی‌توان آن جا دید. ولی در خط می‌توان کاملاً خلوص و پاکی بچه‌ها را دید و برای همین دوربین آقا مرتضی همیشه آنجا بود. آیا همین‌طور است؟ به لحاظ زیباشناسی تصویری تر هم بود؛ کسی حواسش به دوربین نبود، آنجا انسان‌ها رویاروی مرگ ایستاده بودند، در نتیجه طبیعی تر زیبایی تر و حماسی تر بود. او می‌دانست کجا و چه وقت تصویر بگیرد تا نریشن و مطلبی روی آن بیاید تا آن را تفسیر کند و از حالت تعلیق در آورد، این همان صحنه نبرد بود. هنر او در این نبود که چیزی را ثبت کند، خیلی از افراد آن را ثبت می‌کنند. شما فیلم سازی را از کانادا هم بیابید آن را ثبت می‌کرد، شاید تصاویرش حرفه‌ای تر و زیبایی تر هم باشد.

اگر کسی بخواهد تاریخ مستند جنگ دنیا را بررسی کند، ناچار است که به ایران هم نگاه کند، چون ایران صاحب یک تاریخی و گذشته استوار و قابل اتکا در سینمای جنگ و سینمای مستند است. می‌خواهم بدانم المان‌های ویژه‌ای که در سینمای شهید آوینی است را، با توجه به اینکه ایشان به صورت کلاسیک سینما خوانده بود، چطور می‌بینید.

من ۲۰ دوره مدرسه فیلم سازی رفته بودم و می‌دانستم فیلم سازی چیست، ولی این دوره‌های آکادمیک در مقابل کار مستندی که او می‌کرد هیچ چیز نبود. کار او ساختار خاص خودش را داشت. اولین بار که کار او را دیدم مثل این بود که یک فیلم ساز «مولف» فیلم ساخته است؛ محتوا داشت، خودش قالبش را پیدا کرده بود. مشخصه اش همان طور که اشاره کردم نریشنی و عرفانی است که خاص مرتضی بود. اگر این را در خنجر و شقایق تجربه

در زمینه‌های مختلف به من منتقل کرده، به کارم آمده است. سبک سینمای مستند شهید آوینی در حوزه فیلم سازی خاص است به این معنا که هیچگاه در اتاق‌های فرماندهی یا در حال گفت‌وگو با سرداران و فرماندهان لشکر نیست. دوربین او در خاکریزها حرکت و با بچه‌ها گفت‌وگو می‌کند، یعنی نگاه او به جنگ، استراتژیک نیست، بلکه معنویت‌گرا است؛ این سینمای آوینی را چطور دیدید؟

این گفت‌وگوها و افعاضوری است، چون الان جنگی نیست و باید کسانی تعریف کنند که چه اتفاقاتی افتاده است. خود او هم بعد

اولین خصوصیت او این بود که خیلی واقعی بود، چیزهای زیادی داشت که به آدم بدهد خداوند به او حکمت جاری داده بود. امکان نداشت مسئله‌ای داشته باشی، او در دسترس باشد و حرفی نزنند که برای یک عمر کافی باشد.

از جنگ این گفت‌وگوها را در فضاها آزاد تشکیل می‌داد. نمی‌توان گفت دنبال سبکی بود یا سبکی داشت بچه‌هایی که با او کار می‌کردند در خود صحنه عملیات حضور پیدا می‌کردند و به سبکی که با او به توافق رسیده بودند، تصویر برداری می‌کردند و این تصاویر «سینگ» شده روی میز می‌آمد. من معتقدم او با یک الهام الهی آنها را تدوین می‌کرد و کار به وسیله نریشن او حیات می‌گرفت. فیلم‌های آوینی بدون نریشن‌هایش هیچ نیست، پیکری است که حیات ندارد، البته این هم ساده انگاری است که فکر کنید خود آن پیکر هم هیچ نیست بلکه پشت آن علمی وجود دارد. علت این که در همان زمان کار جاودانه و اثرگذار شد آن صدا بود که مثل صدای وجدان یک ملت بود. مرتضی این طور نگاه

شما یکی از سینماگران مطرح ژانر سینمای دفاع مقدس به شمار می‌روید، می‌خواهم بدانم به شخصه ارتباطتان با شهید آوینی چطور بود و در مقام یک فیلم ساز، آوینی فیلم ساز را چطور می‌بینید؟

مرتضی قبل از این که یک فیلم ساز باشد، یک اندیشمند و عارف مسلمان بود، کسی که به وسیله انقلاب اسلامی متحول شد. کاری که انقلاب اسلامی و در راسش امام خمینی با انسان‌ها کرد، این بود که «خود» آنها را عوض کرد؛ یعنی همه مجذوب یک شخصیت شدند، مثل این که کسی اینقدر روی شما تاثیر بگذارد که همه چیز شما در او مستحیل و متحول شود. امام کیمیاگری کرد. مرتضی آوینی هم مانند بقیه در وجودش علم، دانش، معرفت و طلب حق وجود داشت و با رویت امام متحول شد. این شاید موضوعی باشد که کمتر به آن پرداخت شده است. انسان کس دیگری نمی‌شود، همان فرد است، ولی نگاهش عوض می‌شود به تبع این تغییر، فن و هنری هم که دارد تغییر مسیر می‌دهد؛ مثلاً آوینی یک آرشیست بود، ولی او می‌خواست حقی را بیان کند، با آرشیست‌کنی نمی‌توانست همپای این انقلاب باشد، دغدغه او چیز دیگری بود. نقطه تلاقی من با مرتضی کارهای خودش بود، یعنی من هم مثل میلیون‌ها نفر دیگر با او از طریق تلویزیون آشنا شدم، صدای او را روی فیلم‌هایی که ساخته بود، شنیدم و پس از آن حضوری ملاقاتش کردم. وقتی او را دیدم مشتاق شدم که با او کار کنم، حاصل این همکاری فیلمی بود که درست بلافاصله بعد از اتمام جنگ به نام «بشیر عشق در شهر کوران» در شهر کلن آلمان در خانه جانبازان آنجا ساختیم، که مرتضی متنی برای آن نوشت و خواند. یک سال بعد هم فیلم «از کرخه تا راین» ساخته شد، شاید ایده آن کار هم از اینجا آمده باشد چون کسی قبل از آن چیزی درباره خانه جانبازان در آلمان نمی‌دانست. بعد از آن «خنجر شقایق» در ۱۰ قسمت را با هم کار کردیم و دیگر فرصتی نشد کار مستقیمی با هم انجام بدهیم ولی همیشه در مقام شاگردی خیلی مجذوب حالت عرفانی مرتضی بودم. اولین خصوصیت او این بود که خیلی واقعی بود، چیزهای زیادی داشت که به آدم بدهد خداوند به او حکمت جاری داده بود. امکان نداشت مسئله‌ای داشته باشی، او در دسترس باشد و حرفی نزنند که برای یک عمر کافی باشد. خیلی از مسایلی که



می شد و دیگر هیچ کار دیگری راجع به آن عملیات صورت نمی گرفت.

به خاطر دارم که مثلا آقای محسن رضایی برنامه های «روایت فتح» را که دیده بود و گفته بود یکی از عمده مشکلات ما جذب نیرو و حمایت مردمی از جنگ به صورت گسترده است که فقدان تبلیغاتی مناسب عامل آن است که نیاز است، بنابراین لازم است قبل از عملیات، حین عملیات و بعد از عملیات به نوعی ما از طریق تبلیغات مردم را هدایت کنیم و به آنها بگوییم که چه اتفاقی در حین عملیات می افتد. باید تمام اتفاقاتی که در عملیات اتفاقاتی که در یک عملیات افتاده است را بازگو کنیم. ولی یکی از مشکلات این بود که ما بایستی به یک نگهبان ساده تا فرمانده یک لشکر پاسخ گو می بودیم و من در تمام مراحل یک عملیات این موضوع را ضبط کردم. برای خودم موضوع جالبی بود، هر چند که فکر می کردم آن موقع اصلا جایی برای پخش ندارد. اولین صحنه ای که در والفجر هشت گرفتم صحنه ای بود از ممانعت شهید خرازی، ایشان می گفتند: چه کسی اجازه داده است این اکیپ فیلم برداری به منطقه عمیات بیاید؟ در صورتی که حدود شش ساعت طول کشیده بود تا ما خود را از این سمت اوردن رود با قایق به آن سمت و از آن جا تا خط عملیاتی که شب گذشته شکسته شده بود، برسانیم. آن جا هم باید به فرمانده لشکر توضیح دهیم که چرا آمدیم این مسئله به معضل بزرگی تبدیل شده بود. بارها شده بود که ما به خاطر این که گرفتار یک دژبان شدیم، از موضوعی خوب و جذاب جا ماندیم، این مشکلات صدماتی جدی به کارهای ما می زد. الان من گاهی می بینم که برای یک موضوع خیلی معمولی یک فیلم را بارها پخش می کنند، اگر این آدم ها آن زمان این نگاه را داشتند و می دانستند که روزی نیاز دارند تا به این تصاویر دسترسی داشته باشند، این قدر ممانعت ایجاد نمی کردند، مضافا این که فکر می کنم یک نگاه کلان هم وجود داشت که این مساله را هدایت کند، واقعیت این بود که ما پخش مستقیم نداشتیم اگر هم فیلم برداری می کردیم، این فیلم ها در جایی تایید می شد. یاد می آید بچه های جهاد در حال انجام کارهای مهندسی پل سیدالشهدا بودند، با وجودی که ما را می شناختند ولی باز هم از حضورمان ممانعت می کردند؛ یعنی به نوعی نامحرم بودیم ولی این نامحرم باید می رفت و سرک می کشید، تا الان چیزی به نام آرشو تصاویر جنگ وجود داشته باشد تا ما بتوانیم به آن استناد کنیم. یکی از دلایلی که فکر می کنم گروه های دیگر تلویزیونی در این زمینه موفق نبودند این بود که یک دانای کل وجود نداشت تا اکیپ ها را هدایت کند. آنها نمی دانستند باید روی چه موضوعی کار کند و یک خط و ربطی روی کاری که انجام می داند، حاکم نبود. خوشبختانه سید مرتضی خواسته یا ناخواسته به این ضرورت رسیده بود. متاسفانه بعد از جنگ فرصتی پیش نیامد که با او راجع به جزئیات این کارها صحبت کنیم و خودمان هم در این زمینه تجربه کسب کنیم. سیاست او باعث شد که مجموعه روایت فتح متولد شود، وگرنه در آن فضا گروه های دیگری هم کار می کردند، ولی آنها پس از یکی، دو کار به تکرار می افتادند. خوشبختانه این اتفاق برای ما نیافتاد و آقا مرتضی حتی بعد از جنگ ایده های خیلی زیبایی داشت.

گاهی اوقات در همنشینی با بچه های بسیج، فرماندهان سپاه و کسانی که خودشان درگیر موضوعات جنگ بودند، سوژه ها را استخراج می کرد. خاطرم هست، یک بار همراه ایشان در مجلس پاسداشت از شهیدی بودیم و درباره یک موضوع خیلی معمولی صحبت می کردیم. یک لظه از من پرسید: فلانی خودکار داری؟ گفتم: آقا مرتضی این جادست بردار، گفت: بعدا می فهمی که چه موضوع قشنگی پیدا کردم. بعدها گفت که موضوع درباره صمیمیتی است که بین بچه های بسیجی هست. راست می گفت در زمان هایی که از جنگ خبری نیست، این آدم ها با هم دوست و رفیق هستند، چون هم محلی یا فامیل بودند و با هم به

این طور که شما می گوید معمولا در تشکیلات مجموعه روایت فتح، کار به این گونه بود که شهید آوینی خودشان در تهران پای میز مونتاز می نشستند و راش هایی را که بچه ها از منطقه می آوردند، ارزیابی می کرد؟

البته یک مرحله بالاتر، ساختار تلویزیونی به این شکل بود که بنا به نیاز شرایط زمانی ما مجموعه ای به نام طرح و برنامه داشتیم، چون هم باید به بخشی از جهاد سازندگی که در روستاها کارهای عمرانی انجام می داد سرویس می دادیم و هم به اینکه به جنگ که در آن خدمات داوطلبانه بود، می پرداختیم. حوزه مسئولیت من بخش اول بود، اما او به خاطر علاقه و حس وظیفه شناسی و این که بخشی از مجموعه جهاد سازندگی در حال انجام کار پشتیبانی جنگ بود، اعتقاد داشتیم ما هم باید در جنگ حضور داشته باشیم. این حضور ابتدا با مقاومت مجموعه جهاد سازندگی روبرو شد، ولی بعد از مدتی خود مسئولان جهاد از این کار استقبال کردند. بر اساس این نیاز سیدمرتضی خودش تشکیلات طرح و برنامه را طراحی کرد. با توجه به درخواست های ستاد وزارت دفاع، کار ما با ایده های خود آقا مرتضی و افکار بچه ها به یک نقطه مشترک رسید؛ مثلا اولین مجموعه روایت فتح را که می خواستیم کار کنیم، خوشبختانه تبلیغات نیرو هوایی سپاه به این نتیجه رسیده بود که از کانال ما می تواند در جنگ فعالیت کند آنها یک بخش فیلم سازی داشتند و یک اکیپ را به ما معرفی کرده بودند، این یک حسن داشت اولاً که اکیپ ما ترکیبی می شد و می توانستیم خودمان حتی به عنوان نیروهای سپاه در مجموعه برویم، و به لحاظ اداری ما را نیز جزئی از مجموعه خودشان می دانستند. با این اتفاق به عملیات والفجر هشت برخورد کردیم، که کلید شروع مجموعه روایت فتح به طور پیوسته بود. قبل از آن هم به طور پراکنده کار می کردیم. به عنوان چند اکیپ فیلم برداری هم زمان با هم به منطقه وارد می رفتیم و به طور سازمان دهی شده در لشکرهای سپاه مستقر می شدیم. بعد از آن عملیات حوزه وظیفه هر کدام از ما مشخص شد و معلوم شد که هرکس باید روی چه موضوعی کار کند. در جلسه طرح و برنامه که شرکت کردیم، ایده آقا مرتضی این بود که مثلا فقط راجع به بسیجی ها یا فقط راجع به خط شکن ها کار کنیم، یعنی حتی به آنالیز سکناس های قسمت هایی که باید می گرفتیم هم رسیده بودیم، ولی درباره جزئیات باید نسبت به شرایطی که خودمان در آن قرار می گرفتیم،

یکی از کارهای خوبی که او در برنامه هایش داشت آموزش نیروها بود، او در حین انجام کار همیشه این بحث را دنبال می کرد و نکاتی را که به نظرش می رسید به بچه ها می گفت. چون هم فیلم برداران هم مسئول اکیپ و هم کارگردان سر صحنه بودند، یعنی باید سوژه را در ذهنشان براساس خط فکری که مرتضی قبلا گفته بود، دکوپاژ می کردند و بر اساس نوع نگاهشان زوایا را انتخاب و فیلم برداری کرده و سپس آن را به ثبت می رساندند.

تصمیم گیری می کردیم، این شاکله روایت فتح بود. یعنی سید مرتضی در طرح و برنامه به عنوان سرفصل مجموعه ایده پرداز بود و مجموعه ایده هایش را ارائه می کرد، از بچه ها نظر خواهی و بعد مشخص می کرد که موضوع از کجا شروع و به کجا ختم شود. البته تاکید و قیودی هم داشت و می گفت موقعی که در گیر عملیات می شوی خودتان را از این قید و بندها رها کنید و هر اتفاقی افتاد، بگیرید. ایامی بود که تلویزیون تقریبا حضور کم رنگی در جبهه ها داشت، فقط اکیپ های خبر آن هم در حد چند دقیقه تصویر می گرفتند و با گزارش گزارشگری که یا در منطقه حضور داشت و یا به صورت مونولوگ روی متن می گفت پخش

نکات مهمی بود در که ابتدای برخورد با شهید آوینی از او آموختیم، شخصیتش به انسان یاد می داد، نه این که بخواهد دائما با گفتن و دیسپلین اداری تاکید کند. صدا و سیما دوره آموزشی کوتاهی برای فیلم برداران و صدا برداران و عوامل فنی دیگری گذاشت و خوشبختانه به بچه های خارج از کادر سازمانی صدا و سیما هم سرویس می داد و ما توانستیم از این موقعیت استفاده کنیم. من به همراه آقای صدری، صادقی و افراد دیگری با هم وارد شدیم و در آن میان من اولین کسی بودم که دوربین گرفتم، یعنی سیدمرتضی تاکید کرد که آقای همایونفر یک دوربین و یک اکیپ از نیروها را در اختیار من بگذار تا کار مستقل انجام دهم. برای این که کسی به طور مجرد وارد کار شود، اول بدون حضور او یک کار تستی می داد، فقط عنوان موضوع، هدفی که در آن باید ارایه شود و مخاطبی که قرار است آن کار را ببیند، را می گفت. اگر اشتباه نکنم این کار را در روستاهای اطراف سمیرم اصفهان انجام دادم که منطقه دور افتاده ای بود. کار را که انجام شد، سیدمرتضی تاکید کرد که خودم آن را مونتاز کنم، آن موقع مونتاز را در حد تئوری بلد بودم. یکی از کارهای خوبی که او در برنامه هایش داشت آموزش نیروها بود، او در حین انجام کار همیشه این بحث را دنبال می کرد و نکاتی را که به نظرش می رسید به بچه ها می گفت. چون هم فیلم برداران هم مسئول اکیپ و هم کارگردان سر صحنه بودند، یعنی باید سوژه را در ذهنشان براساس خط فکری که مرتضی قبلا گفته بود، دکوپاژ می کردند و بر اساس نوع نگاهشان زوایا را انتخاب و فیلم برداری کرده و سپس آن را به ثبت می رساندند. شاید یک هفته طول کشید تا من یک فیلم ده دقیقه ای را مونتاز کنم ولی خوشبختانه آن زمان امکانات فنی و فضای ساختمانی بسیار خوبی در اختیار داشتیم و هیچ محدودیتی نبود. منزل ما تا اداره ۲۰ دقیقه بیشتر راه نبود، اما من شنبه صبح می آمدم و پنجشنبه بعد از ظهر برمی گشتم، یعنی یک هفته در محل کارم بودم. شاید یکی از علت هایی که بچه ها توانستند خیلی راحت رشد کنند، همین بود که به لحاظ تجهیزات دستشان باز بود، البته از آن طرف هم خیلی دقت می شد که کسی اسراف نکند. خلاصه فیلم را مونتاز کردم و مرتضی دید و تصمیم گرفت به عنوان اولین کار در جنگ، من را به منطقه عملیاتی بفرستد. این شروع کار من در بخش فیلم سازی جنگی بود، آغازی که اندک اندک تا اواخر جنگ گسترده شد. در این مدت ما فراز و نشیب های بسیاری داشتیم ولی در مجموع فکر می کنم روابط بسیار صمیمانه ای بین دوستانی که در این مجموعه کار می کردند، حاکم بود.





آوینی درست معرفی نشده است...

گفت و گو با قاسم بخشی، فیلمبردار مجموعه روایت فتح
درباره شهید سید مرتضی آوینی



• درآمد:

سید مرتضی در مجموعه ایده پرداز بود و توانسته بود دیدگاههایش را به بچه‌ها منتقل کند. او در کار خط قرمز داشت و خط قرمز کارها هم این بود که در جنگ دوربین باید به جای توجه به ابزار به انسان‌ها و اتفاقات انسانی که در سنگرها رخ می‌داد توجه کند. آقا مرتضی همه بچه‌ها جذب کرده بود ولی هیچگاه خودش را به کسی تحمیل نمی‌کرد. مرتضی در همه زمینه‌ها خودش را ساخته بود، او متعبد، صمیمی و بسیار مهربان بود.

این جملات بخشی از آن چیزی است که از زبان قاسم بخشی یکی دیگر از تصویر برداران گروه تلویزیونی جهاد که در تولید و ساخت مجموعه روایت فتح با شهید آوینی همراه و همگام بوده، شنیده می‌شود. او بدون هیچ تکلفی پیشنهاد گفت و گو را قبول کرد و با صمیمیت و جسارتی که شاید در سال‌های جوانی از شهید آوینی آموخته بود برای ما از او و از سال‌های مقاومت و شهادت و از سختی فیلمسازی و فیلمبرداری در جبهه‌ها سخن گفت.

برای حاج قاسم بخشی سیدمرتضی آوینی استادی بود که در لحظه به لحظه جنگ به صورت مستقیم و غیرمستقیم در کنار رزمندگان حضور داشت و در پایان هم در راه آرمان‌های والای انقلاب اسلامی به شهادت رسید. شهید آوینی بچه‌های مخلص دوران خویش را جمع کرده بود و با اطمینان به اعتقادات مذهبی و توانایی‌های انقلابی آنان دست به کار بزرگی زده بود. کاری که به قول آقای بخشی که اکنون و پس از چند دهه کار فرهنگی دوباره خاطرات آن دوران را مرور می‌کند، هیچ کس به جز سیدمرتضی به ضرورت ثبت اسناد هشت سال دفاع و جهاد و شجاعت پی نبرده و امروز هنگام مراجعه به آرشیوهای موجود از عملیات‌ها و تماشای تصاویر ضبط شده توسط آوینی و یارانش ارزش و اهمیت کار او نمایان می‌شود.

سیدمرتضی آوینی آن زمان و در سال‌های پر شتاب در گوشه‌ای ساده و ساکت نشسته بود و تاریخ حماسه آفرینی‌های یک ملت رشید را ثبت می‌کرد، کاری سترگ که حتی بزرگترین فرماندهان دفاع مقدس هم چندان توجهی به این کار نداشتند و اکنون پس از گذشت سال‌ها ارزش این تصاویر در برابر دیدگان جست‌وجوگر نسل جوان که تاریخ پدران خود را می‌جوید، مشخص شده است و افسوس که دیگر صدای دلنشین سید مرتضی نیست تا برای آنان داستان راستین لحظه لحظه ایثار و شهادت پدرانشان را بازگو کند. آنچه در پی می‌آید متن گفت‌وگو با کسی که در آن سال‌ها با سید مرتضی همراه بوده است.

جرقه ارتباط و آشنایی شما با آقای آوینی از کجا و چگونه شروع شد؟ او را اولین بار کجا دیدید؟

اگر اشتباه نکنم در روزهای اول جنگ، سال ۶۰ ساعت ۱۱ شب بود که تلویزیون فیلمی از جنگ پخش می‌کرد و صدای محزونی روی تصاویر بود. اگر بخواهیم از نظر فنی بحث کنیم فیلم در شرایط متعادلی نبود، دوربین حرکت می‌کرد، افرادی که حرف می‌زدند صحبت‌هایشان بریده، بریده بود. یادم می‌آید فیلم با این موضوع تمام می‌شد که یکی از بچه‌ها در خرمشهر به شهادت می‌رسید. من که از دوران قبل از انقلاب و در دبیرستان عکاسی و کارهای هنری می‌کردم و مشتاق بودم، ببینم می‌توانم از این طریق درباره جنگ فیلم ساخت.

در اواسط سال ۶۰ از طریق یکی از دوستانم وارد جهاد سازندگی شدم، آن زمان دفتر مرکزی جهاد میدان انقلاب بود. اولین بار شهید آوینی را در همین ساختمان زیارت کردم، چون جلسات هفتگی در آن جا برگزار می‌شد. ایشان در آن سال‌ها خط فکری گروه جهادی که در صدا و سیما مستقر بود را ارائه می‌داد، چون اساسا گروه جهاد زیرمجموعه جهاد سازندگی بود. بعد از مدتی، اگر اشتباه نکنم در عملیات بستان بود که یکی از بچه‌های اکیب گروه جهاد یعنی «شهید طالبی» به شهادت رسید، روز قبل از آن شهید آوینی از عملیات به سلامت برگشته بود و صدابردار گروه زخمی شده بود و شرایط دستپارشی هم الان خاطرم نیست، این باعث شده بود که مقداری از نظر نیرو مشکل داشته باشند، چون در آن تعداد بچه‌هایی که در مجمع همکاری می‌کردند خیلی محدود بودند، یعنی افرادی که کار فنی، هنری و خدماتی می‌کردند در کل مجموعه گروه جهاد حتی به تعداد انگشتان دو دست نبود. مدت کوتاهی گذشته بود که در آن زمان آقای

■ ■ ■

در طول دوران جنگ مشکل عمده سنگینی تجهیزات و جدا بودن صدابردار از فیلم‌بردار بود، این مسئله مقوله خاصی است که بعدا آن را توضیح می‌دهم و می‌گویم که سید مرتضی به چه فرمولی رسیده بود تا این تجهیزات را حذف کند و بتواند بی واسطه با کسی که برخورد می‌کردیم، حرف‌هایش را برای مخاطبش بزند.

همایونفر تازه مسئول گروه جهاد شده بود، یک روز ایشان به دفتر مرکزی آمدند و پیشنهاد کردند که اطلاعیه بدهیم و از کسانی که علاقه‌مند به کارهای هنری در گروه جهاد هستند دعوت به همکاری کنیم. چون من این ذهنیت را از پیش داشتم و امیدوارم بودم که بتوانم کار را شروع کنم به ایشان گفتم بچه‌های این جا هم می‌توانند بیایند، ایشان گفت باید مجوزهای لازم را از مدیریت‌ها بگیریم. خوشبختانه بعد از بحث با مسئولین ستاد، آنها پذیرفتند که من به گروه جهاد تلویزیون منتقل شوم. در حقیقت بنده از اواسط سال ۶۱ توانستم به گروه ملحق شوم. آقا مرتضی مسئول گزینش گروه هم بودند یعنی هر کس به آن جا می‌رفت حداقل باید یکی، دو ساعت با او صحبت می‌کرد. من در اولین جلسه‌ای که با ایشان صحبت کردم، گرمای صدایی که در فیلم شنیده بودم را در کلام ایشان حس کردم، البته بعدها که با دوستان کار کردیم مشتاق شده، در آرشیو گروه گشتم و آن فیلم را پیدا کردم. خوشبختانه آن چه که یک سال و اندی قبلش آرزویش را کرده بودم، اکنون محقق شده بود. بعد از مدت کوتاهی به دلیل سابقه کار عکاسی و علاقه‌ای که نشان دادم، آقا مرتضی پیشنهاد کرد که دوربین را بردارم و به موضوعاتی که مربوط به فعالیت‌های جهاد سازندگی در آن زمان می‌شد، بپردازم.

سمت سازمانی شما در گروه تلویزیونی جهاد چه بود؟ به عنوان فیلم بردار کار می‌کردم. طبیعتا در دوران جنگ فقط کار فیلم انجام می‌دادیم و با دوربین‌های ۱۶ میلی متری می‌گرفتیم و صدابرداری هم تجهیزات جداگانه‌ای داشت. در طول دوران جنگ مشکل عمده سنگینی تجهیزات و جدا بودن صدابردار از فیلم‌بردار بود، این مسئله مقوله خاصی است که بعدا آن را توضیح می‌دهم و می‌گویم که سید مرتضی به چه فرمولی رسیده بود تا این تجهیزات را حذف کند و بتواند بی واسطه با کسی که برخورد می‌کردیم، حرف‌هایش را برای مخاطبش بزند. این یکی از نقاط مثبت کار او و ابتکارات آقا مرتضی بود، یعنی من در کارهای قبلی ندیده بودم. بعدا که درگیر این کار شدم، دیدم کار سختی است که دیگران زیاد به این مقوله توجه نکردند، این به لحاظ زیباشناسی نکته مهمی است که ایشان دقت داشت. مثلا اینکه میکروفون در کادر نباشد، ولی کیفیت صدا عالی باشد. مرتضی معتقد بود آدم‌هایی پیشرفت می‌کنند که خودشان دنبال پیشرفتشان باشند، یعنی بتوانند با تجهیزاتی کار کنند تا قدرت فراگیری شان را افزایش دهد و به دنبال بهره‌گیری از مطالعه و دریافت تجارب دیگران باشند. اینها



آن موقع در اتاق مونتاز با راش‌های متفاوت چه اتفاقی می‌افتاد؟ چطور اجزای این فیلم‌ها کنار هم چیده می‌شد؟ اصلاً به لحاظ ماهوی تفاوتی نبود، ممکن است به لحاظ ظاهری و یا حتی جسمی تفاوتی باشد و راش‌ها متعلق به افراد مختلفی باشند. ولی آنها یک دست بودند یعنی آن یکپارچگی که حاکم بود، باعث می‌شد که طبیعتاً این راش‌ها همان چیزی باشد که قرار است انتخاب شود. بعد از عملیات می‌دیدید در داخل اتاق آقا مرتضی اطلاعاتی خالی نبود حتی اگر در قفسه‌هایش هم جاند داشت، روی زمین یک پتو پهن می‌کرد و فیلم‌ها را به شکل سکانس به سکانس خرد شده که با صدا سینگ شده بودند کنار هم چیده بود. یک دفعه راز این قضیه را برابیم توضیح داد. ایشان کل کاری را که یک نفر انجام داده بود، می‌دید. سپس بر اساس موضوع خردش می‌کرد، بعد موضوعات فرعی را از میانشان خرد می‌کرد. بعد اینها را در ذهن خودش به یک نوع دکوپاژ می‌رساند

اگر کارهای مرتضی را در روزهای اول جنگ دیده باشید به قول خودش کارهای عجولانه‌ای است، یعنی این تعجیل را به راحتی می‌توانید در مجموعه ببینید. وقتی آن مجموعه اول که مرتضی راجع به خرمشهر ساخته است، را کنار اولین مجموعه روایت فتح بگذاریم و کسی بخواهد بی‌طرفانه قضاوت کند به راحتی می‌گوید این فرد به یک تکامل رسیده است.

و کنار هم می‌چسباند. این قدر تنوع وجود داشت که حس می‌کرد نباید چیزی را از دست بدهد. بعضی مواقع می‌گفت: من گاهی به این نتیجه می‌رسم که فقط فرم‌های نور خورده را در بیارم، یعنی حس می‌کرد که ما به نوعی روایت کرده‌ایم و این‌ها نباید دست بخورد. الان تلویزیون دوباره فیلم‌های ایشان جفا می‌کند، کار ۵۰ دقیقه‌ای را به بیست دقیقه تبدیل می‌کند، در نتیجه شما نمی‌فهمید چه اتفاقی افتاده است، در صورتی که سید مرتضی برای هر کدام از آن سکانس‌هایی که کنار هم چیده بود، فکری داشت و بعد به منطق رسیده بود، آنها را به لحاظ بصری کنار هم چیده و به یک کلیاتی دست یافته بود. وقتی شما

گاهی پیش آمده بود که بعد از شش ماه فقط راجع به موضوعات اصلی صحبت می‌کردیم. گاهی برای خود من موضوعی پیش می‌آمد و می‌خواستیم آن را به عنوان یک ایده ارائه دهیم، سیدمرتضی می‌گفت: این ایده مال توست، بگو می‌خواهی چطور آن را ببینی؟ بعد من اجزا و موضوعات فرعی‌اش را می‌گفتم، شاید او یکی، دو نکته را اصلاح می‌کرد، یعنی این قدر ذهنیت ما به ذهنیت خودش نزدیک شده بود که هیچ دخل و تصرفی در موضوعات نمی‌کرد.

شکل‌گیری روایت فتح از زاویه دید شما چطور است؟ مستندهای شهید آوینی یک ویژگی دارد و آن این است که موضوع جنگ برایش مهم نیست، اتفاقات انسانی برایش اهمیت دارد، یعنی دنبال این نیست که ما چقدر جلو یا عقب رفتیم، در پی این است که ببیند آن بسیجی چقدر بالا رفته است؟

ما در کربلای ۵ با هم بودیم. اگر اشتباه نکنم در آن عملیات، ۱۵ کیپ بودیم اکنون اگر شما آن مجموعه را ببینید دقیقاً همین چیزی که می‌گویید، حاکم است. در کربلای ۵ می‌توانستیم هر شب همدیگر را ببینیم و به نوعی تبادل فکری کنیم، یکی از دلایلی که ما نتوانستیم یک نگاه به جنگ داشته باشیم، آن ذهنیت‌هایی بود که قبلاً برایمان ایجاد شده بود. مثلاً اگر قرار است راجع به موضوعی کار کنیم، اولین نکته این است که انسانی باشد، یعنی راجع به انسان‌هایی که حضور دارند کار کنیم، نکته بعدی این بود که اعتقادی باشد این مساله برای او خیلی مهم بود، یعنی اگر نه نفری که کنار خاخریز در حال کار کردن هستند، یکی در حال کندن سنگر بوده و دیگری مجروح جابه‌جایی کند، یکی ادوات نظامی‌اش را تمیز می‌کند و یکی در حال ذکر گفتن است. این آخری‌ها باید سوژه من باشد. از قبل یک شاکله ذهنی برای ما ایجاد شده بود، مثل یک خلبانی که وقتی در کابین می‌نشیند، می‌داند که از اول تا آخر پرواز باید کدام کلیدها را بزند و اصلاً توالی کلیدها در ذهنش جابه‌جایی نمی‌شود. وقتی کار بچه‌هایی که دوران بیشتری با سید مرتضی ممارست داشتند، را با کار کسانی که کمتر ممارست داشتند، مقایسه کنید می‌بینید فاصله عمیقی وجود دارد. افرادی که با آقا مرتضی بودند چون او حتی در زمان‌های استراحت با آنها گپ و گفت‌وگو می‌کرد، کار بهتری انجام می‌دادند. به طور کلی بینش و یک حالت استاد و شاگردی ایجاد شده بود، نه این که او بخواهد شخصیتش را به دیگران تحمیل کند. این درکی است که خودم به موضوع پیدا کردم. ایشان فوق العاده صمیمی بود، کسانی که حتی برای یک بار او را دیده بودند، با افرادی که سال‌ها با او زندگی می‌کردند، می‌دانند که این صمیمت همیشه در او بود. مرتضی عجیب انسان مثبتی بود، یعنی اصلاً حاضر نبود راجع به چیزی منفی فکر کند مگر این که موضوعی کاملاً برایش ثابت بشود. او اول خودش را کرده بود، بعد وارد این کار شده بود. بسیار عالمانه مطالعه کرده بود و به درک هم رسیده بود. ایشان همه ابعاد را در خودش داشت، متأسفانه از وجود ایشان درست بهره‌برداری نشد، یعنی ایشان شناخته نشد. بعد از اتمام جنگ هم درگیر یک کار اجرایی شد و از آن شرایط دور شد. به نظر من حد فاصل پایان جنگ تا زمانی که ایشان شهید شد، برای کسانی که با او ارتباط داشتند دوران بسیار بدی بود، چون روابط صمیمی جای خود را به روابط بسیار خشک داده بود و به نوعی او را از بچه‌ها جدا کرده بود. اینها از آفات جنگ بود ولی سیدمرتضی این شخصیت را داشت. نمی‌دانم تا روزهای آخر این شخصیت حاکم بود یا نه، چون من پس از جنگ تا حدود اواسط سال ۷۰ با او کار کردم، بعد به خاطر درگیری درس و دانشگاه از او جدا شدم، تا زمانی که شنیدم به شهادت رسیده است، یعنی حدود یک سال و نیم از او جدا بودم و در این مدت غیر از یکی، دو مورد که در مراسم‌های ایشان را از دور زیارت کردم، ارتباط دیگری نداشتم. بعید می‌دانم که او کاملاً از آن فضا جدا شده باشد، زیرا به نظر من آن چیزی بود که در شاکله وجودی مرتضی بود، پاک شدنی نبود.

آنها را می‌دیدید هیچ نقطه خالی در آن پیدا نمی‌کردید. این شیوه مرتضی در تدوین بود. بارها به ما گفته بود که این کار، این نقص را داشت، این جا همان نکاتی بود که یا انجام نداده بودیم یا برای آقا مرتضی دلیل می‌آوردیم که به این دلیل و با این اتفاق ما نتوانستیم این کار را انجام دهیم سید مرتضی هم شرایط روز را در نظر می‌گرفت. مثلاً خودم در کاری بودم که تعدادی از بچه‌های لشکر نجف خط را شکسته بودند، بچه‌های کمینشان به عراقی‌ها خورده بودند، از آن سمت یگانگی که قرار بود، آنها را پشتیبانی کند چون آتش سنگین بود عقب کشیده بود، یعنی ما در آن نقطه یک خاخریز خالی داشتیم که صدابردار ما شهید بودری در همین نقطه و در آن عملیات به شهادت رسید. بچه‌ها جلورفته بودند، وقتی فهمیدند پشت سرشان خالی شده، هیچ کدامشان عقب نشینی نکرده بودند، به همین خاطر طنابی پیدا کرده بودند و به پای همدیگر بسته بودند، به نوعی همدیگر را قفل کرده بودند. از یکی از آنها پرسیدم که چرا چنین کاری کردید؟ گفت: ما با هم شرط کردیم که تا آخرین نفس این جا بمانیم و اجازه ندهیم دشمن از این منطقه بیرون بیاید. مرتضی می‌گفت: اگر من این سکانس را بگذارم می‌گویند اینها را به زور در این منطقه نگه داشته اند، چون آن چیزی که آن جا جلوی دوربین اتفاق افتاده ممکن بود برای مخاطب یک ذهنیت نامبارکی ایجاد کند و سیدمرتضی نمی‌خواست این اتفاق بیافتد؛ او تا این حد به جزئیات فکر می‌کرد. از آن سکانس استفاده نکرد و آن سکانس در آرشیو ماند. از این اتفاق خیلی رخ داده بود ولی سید مرتضی به همه ابعاد قضیه نگاه توجه داشت. شما خودتان یکی از تصویربردارهای جنگ بودید، اگر الان بخواهیم سینمای مستند جنگی دنیا را مرور کنیم بعد از آن تجربه که غربی‌ها در جنگ جهانی دوم دارند، لاجرم باید به سراغ سینمای مستند جنگی ایران هم آمد، روایت فتح در این زمینه چه حرفی برای گفتن دارد؟ آوینی فردی بود که سینما را به صورت آکادمیک یاد نگرفته بود اما به طور تجربی به یک سبک سینمایی رسیده بود، می‌خواهم بدانم این سبک چیست؟ خود شما به عنوان یک سینما گر و برنامه‌ساز چه بهره‌ای از روایت فتح گرفتید؟

مرتضی براساس تجربه به این رسید که چنین سبکی را اعمال کند. اما متأسفانه بعد از جنگ از آن روحیه کناره گرفت. برای روایت موضوع، یا باید در آن موضوع قرار داشته باشید، یا این که یک نوع روایتی پس از اتفاق ارائه کنید. به نظرم در کارهایی مثل مجموعه شهری در آسمان، ابعاد ذهنیتی مرتضی است آن چیزی نیست که ما می‌بینیم، یعنی فیلم‌ها ثقیل تر از چیزی است که مرتضی ساخته است. چند دلیل هم دارم. اول این که سید مرتضی درگیر کارهایی شده بود که نمی‌توانست ذهنیتش فقط راجع به کار باشد، این را از طریق تحقیق می‌توان فهمید. دوم این که او یک دغدغه ذهنی داشت و می‌خواست این کار دوباره راه بیافتد، یعنی حس کرده بود که مسئولیتی دارد و باید خودش در این زمینه علمدار شود، چنان که خودش به منطقه رفت و کار کرد، در صورتی که می‌توانست همان آدم‌هایی را که تربیت کرده بود، بفرستد. آنها قادر بودند همان ذهنیت مرد نظر مرتضی را بگیرند و بیایند. به نظرم می‌رسد او دوباره به روزهای اول جنگ رسیده بود.

اگر کارهای مرتضی را در روزهای اول جنگ دیده باشید به قول خودش کارهای عجولانه‌ای است، یعنی این تعجیل را به راحتی می‌توانید در مجموعه ببینید. وقتی آن مجموعه اول که مرتضی راجع به خرمشهر ساخته است، را کنار اولین مجموعه روایت فتح بگذاریم و کسی بخواهد بی‌طرفانه قضاوت کند به راحتی می‌گوید این فرد به یک تکامل رسیده است. اگر همین دو مجموعه را کنار آخرین مجموعه‌ای که مرتضی کار کرده بگذاریم و فکر کنیم این سه مجموعه را چه کسی ساخته است؟ به این نکته می‌رسیم که این دو مجموعه را یک نفر ساخته ولی مجموعه سوم را معلوم نیست که همان فرد ساخته باشد! یکی

دغدغه‌های ذهنی اش را با او مطرح می‌کرد، یعنی با کسی که قرار است، راجع به موضوعی کار کند صحبت می‌کرد. این که چطور باید به آن نگاه کند و اصولاً نگاه ما به جنگ چیست. او راجع به موضوعات یک مانیفست داشت و نگاهش این بود که جنگ ما جنگ انسانی است، نه جنگ ابزاری.

یکی از تاکیداتش این بود که کسی حق ندارد صرفاً راجع به ماشین جنگی کار کند، اگر کسی این کار را می‌کرد، اجازه نمی‌داد، فیلم‌هایش به داخل مجموعه بیاید و کارهای بعدی‌اش را انجام دهد، یعنی خط قرمزهایی را قبل از ترسیم کرده بود؛ یک نکته همین بود که ما باید راجع به انسان‌ها کار کنیم نه راجع به ابزارها، اگر هم راجع به آن ابزار تصویری ضبط می‌کردیم، باید می‌گفتیم آنها چگونه در خدمت انسان است، مثلاً ما از تعدادی اسیر فیلم می‌گرفتیم، او به شرطی این تصاویر را در کار می‌کرد که از قبل نشان دهیم آدم‌هایی که این سمت‌ها را دارند هستند، چطور و با چه هدفی جنگیدند. دیالوگ‌هایی که بین این‌ها رد و بدل می‌شد برای او خیلی مهم بود. این نکات برایش خیلی مهم بود که زاویه دوربین این مسائل را ضبط کند و تصاویر چقدر با اهداف اعتقادی، اجتماعی و انسانی تطابق دارد، اینها نکات عمده‌ای بود که به آنها رسیده بود و سعی می‌کرد از ابتدا به اکیپ‌ها منتقل کند. اگر این اتفاق نمی‌افتاد بعد از مدتی آن فرد اتوماتیک وار حذف می‌شد. یعنی به این نتیجه می‌رسید که نمی‌تواند با ما کار کند. او می‌گفت: ما به این موضوعات رسیدیم و همه متفق القول شدیم که راجع به این مسائل کار کنیم، باید این نگاه انسانی، دینی و اعتقادی در کاری که انجام می‌دهیم، دیده شود. اگر این مسائل دیده نمی‌شد، احتیاج به دفاعیه داشت، چون سید مرتضی نمی‌پذیرفت. معتقد بود که شما همراه رادیو تلویزیون نیستید تا برای مخاطب توضیح دهید که می‌خواستم چه کنم، باید تصویر حرفتان را بزنند. این باعث شده بود که بعد از مدتی بچه‌ها در کارشان به وحدت رویه برسند و اگر کسی که مقداری خبره است، کارها را ببیند، می‌فهمد که این سکانس با سکانس بعدی متفاوت است، چون طبیعتاً این فیلم‌بردار با آن فیلم‌بردار فرق می‌کند، حتی قد فیلم‌برداران در

مرتضی با تمام انرژی به میدان آمده بود و کار می‌کرد. زمانی که قطعنامه پذیرفته شد، او به لحاظ روحی، روانی به هم ریخت و مدت‌ها حاضر نبود به محل کار بیاید، نوعی از محل کار وحشت داشت، چون حس می‌کرد یک دوران طلایی را از دست دادیم. او حس می‌کرد، ما از یک دوران بسیار عرفانی و زیبایی زندگی واقعی به یک دنیای مادی برگشتیم و این خیلی وحشتناک است، البته بعدها شرایط را برای خودش بازخوانی کرد.

ما به آن جا رفتیم، چون باید هم کار تحقیقات میدانی و هم فیلم‌برداری انجام می‌دادیم. اولین کاری که گرفتیم، آقا مرتضی دوباره شارژ شد. حس می‌کردم که او دوباره آن انرژی از دست رفته را پیدا کرده است. بعد خودش با اکیبی به پاکستان رفت و در همین زمینه کار کرد. کارها در حال شروع شدن بود، یعنی سید مرتضی به نوعی در حال بازخوانی شرایط بعد از جنگ بود؛ که بعد از جنگ باید برای جنگ چه کرد؟ چطور ارزش‌ها را زنده کرد؟ که خودش هم در این راه به شهادت رسید. شما تصویربردار آقای آوینی بودید. یعنی پشت دوربین بودید که سازنده آن فیلم آقای آوینی بود، پس از همه بیشتر می‌توانید به زاویه دید و نگاه او نزدیک باشید. در صورتی که خیلی جالب است! معمولاً بین زمان فیلم‌برداری و آقای آوینی یک فاصله‌ای هست، یعنی این‌طور نبوده که تصویربردار او همواره کنار هم باشند. صحبت از این شد که او کار فکری می‌کرد و بعداً نتیجه آن را در فلان منطقه می‌گرفت، در واقع شما با آن فکر همان قایم می‌گرفتید که سید مرتضی در تهران می‌خواست، این کار فکری چیست؟ یعنی وقتی شما به خط می‌رفتید چگونه به این نتیجه می‌رسیدید که باید یک بسیجی را در میان ۵۰ نفر دیگر دنبال کنید؟ این همان کاری است که مورد اتفاق شهید

جنگ آمده بودند. آن روز وقتی این موضوع به ذهن مرتضی رسیده بود، به خاطر این که از ذهنش فراموش نشود، بلافاصله یاد داشت کرد. همین باعث شده بود که او به موضوعات بی‌شماری دست پیدا کند. بعضی وقت‌ها پیش می‌آمد که مثلاً یکی از دوستان موضوعی را مطرح می‌کرد و سید مرتضی موضوعات فرعی آن را پیدا و مطرح می‌کرد، ما حس می‌کردیم به عنوان یک محقق با جزئیات موضوع درگیر شده‌ایم و آن موضوع اصلی، موضوعات فرعی را استخراج کرده و در موضوعات فرعی به این نتایج رسیده است که آنها چگونه می‌تواند موضوع اصلی را پوشش دهند. این بزرگ‌ترین نقطه قوت مجموعه روایت فتح بود. چون او کارگردانی و تدوین می‌کرد و متن‌ها را هم برای فیلم می‌نوشت، در نتیجه اشراف کاملی روی آن پیدا می‌کرد، و خوب می‌دانست از چه نقاطی با ادبیات و از چه نقاطی با لحن وارد شود و از چه نقاطی همه چیز را به تصویر واگذار کند. شهید آوینی در هر مجموعه‌ای سعی می‌کرد، شیوه‌هایش را تغییر دهد. یک زمان شیوه‌اش این بود که برای چیزی که می‌خواهد بگوید به مخاطب ذهنیت بدهد، موقعی دیگر تصویر را برای مخاطب آزاد می‌گذاشت تا ببیند، بعد حرف‌هایش را می‌زد. مرتضی یک جور سنخیت بین فرهنگ دینی و فرهنگ ملی ما و وقایع روز ایجاد می‌کرد. این زنجیره به سادگی قابل یافتن نیست، خودش تاروپودی می‌خواهد که به فردیت نیازمند است که به مسائل اشراف داشته باشد و او این توانایی را داشت. ایشان اهل ریاضت، عابد و شدیداً متعبد بود، شدیداً هم از فضای روشنفکری حذر می‌کرد. من دو یا سه برنامه با او به سفر رفتیم، ایشان مجموعه‌ای راجع به مدینه فاضله ساخته بود که درباره کمک‌هایی مردمی به جنگ بود. از همین در پیچه می‌خواست از کاری که مردم در زمینه پشتیبانی جنگ انجام می‌دهند، شروع کند و به شهادت فرزندان این افراد که حاضرند همه چیزشان را به لحاظ مادی و معنوی بدهند، برسد. وقتی بچه‌ها گفتند این نشدنی است، خودش وارد میدان شد. گفت من خودم اولین کار را می‌سازم، بعداً بر اساس آن کار را ادامه دهید. در آن مدتی که سفر رفتیم، من با او زندگی کردم. نماز شب‌هایی و ادعیه‌هایی که نیمه شب می‌خواند و کارهایی که روزانه می‌کرد، را از نزدیک دیدم. سید مرتضی به نوعی خستگی ناپذیر بود، چون آن موقع خانواده‌های ما با هم رابطه داشتند، به نقل قول از خانم ایشان می‌گویم که ایشان با این که ده، پانزده ساعت سر کار می‌رفت، در کارهای خانه هم کمک می‌کرد، نیمه شب بچه هم نگه می‌داشت.

این نشان می‌دهد که او در همه ابعاد خودش را ساخته است. جملاتی می‌گویم که نقل قول از زبان خودش است، ایشان می‌گفت: ما وظیفه داریم در این دوران تا می‌توانیم خودمان را در اختیار دین مان قرار دهیم و به وظیفه مان عمل کنیم. در بخشی که ما راجع به جنگ کار می‌کردیم، او احساس کار اضافه نمی‌کرد، بلکه می‌گفت: ما در حال انجام کار اصلی مان هستیم و به نوعی خودمان را از آن وابستگی‌هایی که نباید داشته باشیم رها می‌کنیم، چون باید همه افکارمان را روی جنگ متمرکز کنیم، ولی چون محدودیت داریم، فعلاً وقتمان را می‌گذاریم و حالا که وقتمان را می‌گذاریم باید با انرژی این کار را انجام می‌دهیم. این نشان می‌دهد که مرتضی با تمام انرژی به میدان آمده بود و کار می‌کرد. زمانی که قطعنامه پذیرفته شد، او به لحاظ روحی، روانی به هم ریخت و مدت‌ها حاضر نبود به محل کار بیاید، نوعی از محل کار وحشت داشت، چون حس می‌کرد یک دوران طلایی را از دست دادیم. او حس می‌کرد، ما از یک دوران بسیار عرفانی و زیبایی زندگی واقعی به یک دنیای مادی برگشتیم و این خیلی وحشتناک است، البته بعدها شرایط را برای خودش بازخوانی کرد. می‌گفت: الان ما باید اثرات انقلاب اسلامی را در دیگر کشورها بررسی کنیم. اولین مجموعه‌ای که من به همراه ایشان درباره این موضوع در خارج از ایران کار کردم، شش ماه بعد از جنگ در لبنان بود. ما سه سفر پیاپی با فاصله زمانی یک



زاویه دوربین تاثیرگذار است. چنان که آقای یوسف زادگان که کوتاه قد بودند وقتی فیلم‌برداری می‌کرد، ما به راحتی می‌فهمیدیم این فیلم برای اوست. یعنی آن ذهنیت یک دست شد و این قدر این دوربین‌ها یک جور می‌دیدند که اینها برای مخاطب عام یا حتی مخاطبی که تخصص زیادی نداشت، محسوس نبود؛ بلکه پیام و انتقال مفاهیم مهم بود. شاید یکی از دلایلی که مرتضی توانسته بود یکپارچگی را بر مجموعه حاکم کند، این بود که به لحاظ موضوعی، سعی می‌کرد موضوعات را با جزئیاتش توضیح دهد. مگر آنکه نیازی نبود، مثلاً

آوینی هم است این چه اتفاقی است که بین شما دو نفر می‌افتاد؟ اگر شما مجموعه روایت فتح را ببینید یا با بقیه دوستان صحبت کنید، متوجه خواهید شد که تعداد معدودی توانستند با آقا مرتضی تا آخرین روزها کار کنند. یک زاویه نگاه این است که مرتضی بعد از یک مدتی به این نتیجه رسیده بود که فلانی دقیقاً آن چیزی را ضبط می‌کند که او می‌خواهد. وقتی دوستی اعلام آمادگی می‌کرد که می‌خواهم با مجموعه شما کار کنم، اول کار، اجازه می‌داد آن فرد یکی، دو سفر به عنوان تست به منطقه برود، فرقی هم نداشت که تا چه اندازه بی‌بی به کار وارد بود. بعد از مدتی



اتفاق بیافتد. ولی وقتی قضیه حاد می شد به خاطر این که حرفش را به طرف بزند، تحمل می کرد و این شرایط را به خودش می خرید. مرتضی این طور نبود که سر اصول و مسائل مبنایی کوتاه بیاید.

آوینی به نوعی روشنگر و مروج روشن فکری دینی و اندیشه های بعد از انقلاب بود. شما در جایی می گوید که مرتضی از روشنفکری حذر می کرد، در حالی که بعد از جنگ در سوره و در بعضی مقالاتش که نگاه می کنیم گویا می خواهد بخشی از آرمان های انقلاب اسلامی را تئوریزه کند و راجع به آنها روشنگری کند. نکته جالب برای من این است که او در اولین واکنش و اولین اثر سینمایی هنری خودش به بلوچستان و بشاگرد می رود، یعنی در آرمان های انقلاب اسلامی عدالت برایش خیلی مهم است. می خواهم این آیین روشن فکری را از دیدگاه شما بشناسم؟

فکر می کنم چون شرایط فعالیت او در تلویزیون محدود شده بود و دیگر نمی توانست در آن کار کند به روزنامه نگاری تن داد، وگرنه او معتقد بود که به خاطر فراگیر بودن رسانه ای مثل تلویزیون این جایزه ترین سنگری است که می توان در آن کار کرد. او به این نکته رسیده بود که اگر ما می خواهیم حرفی برای گفتن و تفکر و روشنفکری دینی داشته باشیم، باید مسائل نظری را خوب بررسی کنیم. من یادم هست بعد از جنگ شاید حدود سال ۷۰ بود که بنیاد فارابی سمیناری راجع به بررسی سینمای انقلاب و جنگ برگزار کرد، آقا مرتضی را هم دعوت کرده بودند. همه این حرف ها را آن جازد. متأسفانه بد برخورد کرده بودند و بعضی ها به حرف هایش خندیده بودند، چون او برخی از فیلم هایی که بعد از انقلاب ساخته شده بود را نقد کرد، فکر کنم بعد از آن جلسه به این نتیجه رسیده بود که برای گفتن این حرف ها باید آنها را تئوریزه کنیم و بحث های نظری را حل کنیم. معتقد بود باید این خطوط را برای بچه های مسلمان که نسبت به این مسائل اعتقاد دارند، روشن کنیم.

از همه مهم تر این که انقلاب اسلامی در زمینه هنر چه می خواهد بگوید. درست است که کارهای ما در سینمای داستانی و شاید هم در زمینه مستند جستجو گریخته شده بود، ولی تعداد این کارها این قدر زیاد نبود که بتوان بر آنها تکیه داشت. از سوی دیگر انقلاب اسلامی در زمینه های سیاست، اقتصاد و زمینه های مختلف آرمان هایش را مطرح می کرد، ولی تازه زمینه ای پیش آمده بود تا در این موارد صحبت کند. انقلاب که پیروز شد متأسفانه ناآرامی های بخش های مختلف کشور و بعد هم جنگ فرصتی برای این مسائلی نگذاشت. جنگ هم به نقطه ای رسیده بود که ما از لحاظ بیرونی نمی توانستیم جا بیاندازیم که چه اتفاقی افتاده، باید جنگ را در این نقطه به پایان برسانیم. اینها مسائلی بود که ما باید به آنها پاسخ می دادیم. سید مرتضی با همان وظیفه ای که آن جا حس کرده بود، این جا آمده بود تا نسبت به آن کار کند، دیدگاه ها را نظری کند و بگوید که یک روشنفکر مسلمان چگونه می تواند فکر و عمل داشته باشد. اگر مقالات پراکنده ای که سیدمرتضی در همان زمانی که فیلم سازی می کرد در جمع آوری کرده و روی آنها کار کنیم، متوجه می شویم که آرام آرام در این زمینه استارت می زد تا کسانی که می توانند با او کار کنند دور و برش جمع شوند.

وقتی الان چشم هایتان را می بندید اولین ویژگی و خاطره ای که از او به ذهنتان می آید، چیست؟ فکر می کنم اولین چیز صمیمیت و حسن خلقی بود که بانی بشر داشت، من رفتار سیدمرتضی را در شرایط مختلف دیده بودم. خصوصاً اگر طرف مقابلش کسی بود که نسبت به آرمان های او پایبند بود، آقا مرتضی عجیب نسبت به او بندگی می کرد. من این لغت بندگی را به کار می برم، چون جایی به

اگر مقالات پراکنده ای که سیدمرتضی در همان زمانی که فیلم سازی می کرد را جمع آوری کرده و روی آنها کار کنیم، متوجه می شویم که آرام آرام در این زمینه استارت می زد تا کسانی که می توانند با او کار کنند دور و برش جمع شوند.

خاطرهم هست که برای یک بسجی یک کاری انجام داد، بچه ها گفتند: چرا چنین می کنی؟ گفت: اگر آن جایگاهی که برای او تعریف شده، به آن رسیده باشد و من توانسته باشم در آن جایگاه به او خدمتی کنم، همین برای من بس است. سیدمرتضی نسبت به افراد واقعا انسانی فکر می کرد؛ انسان ها محترم هستند و به آنها در هر مقام و مرتبه ای باید نگاه انسانی داشت، در جهت رفع مشکلات آنها قدم برمی داشت، بخش عمده کارهایی که ما در جهاد انجام می دادیم راجع به محرومیت بود. سید مرتضی با تمام وجود از کار دفاع می کرد چون کسانی بودند که نسبت به این قضیه انتقاد داشتند و می گفتند: نباید نسبت به مسائل این طور برخورد کنید، اما سید مرتضی می گفت: ما باید نسبت به واقعیت ها و انعکاس آنها تلاش کنیم. هفت قصه از بلوچستان به لحاظ بحث فیلم سازی کاری است که از صبح تا غروب فیلم برداری شده، ولی سید مرتضی چنان پرداختن نسبت به این موضوع دارد، که شما هر زمان این فیلم را ببینید، نسبت به این فیلم و اتفاقاتی که در این مملکت افتاده، یک نوع همزاد پنداری پیدا می کنید. نگاه او به فقر، محرومیت، عقب افتادگی و خیلی مسائل دیگر انسانی بود، حتی از انسانیت هم گذشته بود؛ یک موقع شما می گوید من اینقدر به انسان مقابلم خدمت می کنم که خودم به زحمت نیافتم، ولی او خودش را به زحمت می انداخت. سید مرتضی شیدا در پی این بود که این طور اخلاق را همگانی کند. شما در هر جا و هر دوره ای که دنبال آقا مرتضی بگردید و از آدم هایی که اطرافش بودند، بپرسید، می بینید این ویژگی ها را داشته، شاید به لحاظ شرایط زمانی و مکانی اینها کم رنگ تر و پررنگ تر شده باشد، ولی از وجود او دور نشده است. خیلی از افراد همین طور خودشان را تربیت کردند و سعی کردند دنبال این خصیصه باشند و مشکلات روزمره و بد اخلاقی باعث نشود که از این باطن انسانی دور شوند و بگویند چون شرایط این طوری است ما این طور فکر و عمل می کنیم، این



بارزترین نکته و ویژگی سید مرتضی است. خاطره از مرتضی خیلی زیاد هست. ایشان مدتی روی شیوه های خودسازی بچه ها کار می کرد. این نکاتی است که نمی توان زیاد روی آن مانور داد، بیشتر درونی است. حتی روی نوع خوراک بچه ها حساس بود مثلاً معتقد بود که خوردن گوشت به اندازه ای که ائمه سفارش کردند. خاطرم هست راننده ای داشتیم که خیلی شکم پرست بود و نسبت به خوردن حساسیت های خاصی داشت. سید مرتضی هنگام غذا خوردن به او می گفت: فکر می کنم صدای گربه در آمد، باید کنار کبابی بایستیم. چون او در سفر عجیب تاکید داشت که هر روز نهار کباب بخورد، ولی ما به خاطر حجب و حیایی که داشتیم چنین تاکیداتی نمی کردیم، بعضی مواقع حس می کنم رفتار بعضی دوستان با سید مرتضی حتی از روابط پدر و فرزند هم خیلی بالاتر رفته بود، یعنی بعضی مواقع حس می کردند گفتن یک دیالوگ جلوی او زشت است. این برای ما نکته خیلی مهمی بود، ما همیشه سعی می کردیم در زمان هایی که سید مرتضی درگیر هماهنگی است، به آن راننده غذا دهیم تا موقعی که مرتضی هست این حرف ها را نزنند. طوری شده بود که روز سوم و چهارم خودش می گفت: من می خواهم به سراغ گربه بروم. جالب است رفتار سید مرتضی باعث شده بود، خود این آدم که اصلاً نقیدی به نماز نداشت، نماز بخواند و حرف هایی که خارج از ضابطه حرف های بین هنرمندان است را نزنند. خودش می گفت: آقا مرتضی باعث شده من خودم را تربیت کنم. این برای من خیلی جالب بود که سید مرتضی با یک آدمی که شاید یک هفته همراه او نبود این طور روابط صمیمانه برقرار کرده و این طور نسبت به او تاثیر گذار شده است. راننده سعی می کرد گفته های سید مرتضی را برای خودش به عمل برساند.

گاهی پشت فرمان عصبانی می شد و چیزی می گفت، مرتضی به او می گفت: اولاً صدای تو به او نمی رسد و به خودش برمی گردد، ثانیاً سعی کن همین جا یاد بگیری که عصبانی نشوی و با مردم خوش رفتار باشی. اگر همین آدم در روز ده بار این رفتار را داشت بعد از آن سفر ۵ بار شده بود. این نشان می داد که این اثر تربیتی نوع برخورد سید مرتضی است که در کمال متانت، خنده و خوش رویی سعی می کرد مسائل تربیتی را به طرف منتقل کند. او نسبت به هدایت انسان ها خیلی تاکید داشت و این که ما باید اهل زانو زدن در محضر استاید باشیم. اگر در طول سال فرصتی پیش می آمد پای درس آقای جوادی آملی یا حاج آقا مجتبی تهرانی می رفت. شب هایی که از تربیون سخنرانی داشتند، پای تلویزیون می نشست و نکته برداری می کرد. سید مرتضی می گفت: درست است که ما نمی توانیم بدون واسطه با امام رابطه داشته باشیم ولی صحبت ها و پیام های ایشان دستورالعملی هایی برای ماست، مثل فرماندهی که به سربازش می گوید فلان کار را انجام بدهد. خط فکری که او در جلسات طرح و برنامه می داد، بخش عمده اش در این زمینه بود، چون من خودم خیلی علاقمند به کلام امام بودم می دیدم که این نکته را دقیقاً از صحبت های ایشان در آورده است. روزی همین مسئله را به او گفتم، گفت: من دقیقاً همین کار را می کنم. او طبیعتاً اهل ولایت و عمل به دستورات امام بود. یادم هست در رحلت حضرت امام می گفت: باید تمام امکانات مان را بسیج کنیم تا واقعه تشییع حضرت امام ثبت شود، حتی اگر یک فریمش را استفاده نکنیم برای تاریخ بشریت بگذاریم که ببینند این ملت چگونه به امام وفادار بودند. در آن یک هفته ارتحال امام تمام وقت با دوربین و بی سیم هایی که در اختیار مان گذاشته بودند به ما می گفت کجا برویم و چه چیزی را بگیریم، سید مرتضی یک کارگردانی این سبکی هم در آن مجموعه یاد یار



از دلایل این است که در سینما باید همه چیز دست به دست هم دهد، شاید اگر زمینه وجود نداشت مجموعه روایت فتح اصلاً پا نمی‌گرفت. درست است که مادر آن زمان سختی‌هایی را تحمل کردیم ولی یک شرایط کاملاً ویژه و استثنایی را هم پیدا کرده بودیم و الان خودمان حس می‌کنیم که از یک بهشت به جهنمی منتقل شدیم، حالا می‌گویند در جهنم کارهایی که در بهشت می‌کردی را انجام بده. چون ما بعد از کار روایت فتح کار تولید را ادامه دادیم درک می‌کنیم که الان چه مشکلاتی هست و آن زمان چه مشکلی داشتیم. ممکن بود آن زمان استرس داشته باشیم و خطر وجود داشت، ولی هر کدام از اینها را طوری برای خودمان حل کرده بودیم و حس می‌کردیم که وظیفه داریم در جنگ حضور داشته باشیم. من یک مجموعه کار کردم که ایده آن از آقا مرتضی بود؛ موضوعش هم در این باره بود که تمام اقشار و انسان‌هایی که در ایران وجود دارد را باید در این مجموعه بیاوریم.



وقتی من این مجموعه را کار کردم مرتضی می‌گفت چه کسی می‌تواند دلیل بیاورد که هیچ کس وظیفه‌ای نسبت به جنگ ندارد، یعنی او با کارها یک نوع اثبات اعتقادی هم داشت. می‌گفت: اعتقاد و ملیت‌تان را کنار می‌گذارم، فقط به‌عنوان کسی که در کشوری هستید که شغل افرادش این است و هر کسی به فراخور شغلش در جنگ حضور پیدا کرده است. چه کسی می‌تواند بگوید من وظیفه ندارم؟ بچه‌ها این مساله را برای خودشان حل کرده بودند. برای بچه‌هایی که اهل جنگ بودند شیرین‌ترین قضیه این بود که بتوانند درست در آن زمانی که به آنها نیاز است حضور داشته باشند، این حضور افتخار بزرگی برای آنان بود. این از بزرگ‌ترین محسنات آن دوران بود. این اتفاق بعد از جنگ نمی‌توانست برای مرتضی بیافتد، از طرفی خود آدم‌ها دیگر آن آدم‌های سابق نبودند. به نظر من دوربین مرتضی و مجموعه روایت فتح، فقط یک دوربین مکانیکی نبود، بلکه دوربینی بود که بچه‌ها توانسته بودند تمام وجودشان را با آن همراه کنند. یکی از مهمترین آموزه‌های او این بود که دوربین باید جزء وجودتان شود، یعنی کاری کنید که وقتی دوربین شروع به ضبط کردن می‌کند، اصلاً حس نکنیم که این دوربین است که ضبط می‌کند، بلکه حس کنیم یک انسانی است که ناظر بر آن وقایع است و دقیقاً آن را بازگو می‌کند. ولی در دوران جدید و در سری آخر روایت فتح دوربین مرتضی روی سه پایه آمده بود، نمی‌دانم چطور او به این نکات رسیده بود، او اصلاً اعتقاد نداشت که دوربین در جنگ روی سه پایه باشد. اگر کسی این کار را می‌کرد از آن سکانس استفاده نمی‌کرد تا به نوعی تنبیهش کرده

آقا مرتضی حتی راجع به نوع انتخاب همسر هم به بچه‌ها مشاوره می‌داد. تاکید داشت بچه‌ها زود ازدواج کنند. اینها نکاتی بودند که سید مرتضی به همه سفارش می‌کرد. خاطرم هست یکی از بچه‌ها در زندگی مشترکش مشکلی داشت و از طریق او توانست مسائل خانوادگی‌اش را حل کند. این نشان می‌داد که این فرد چقدر در زندگی خودسازی می‌کند تا بتواند راهنمای دیگران باشد.

باشد. ولی در این مجموعه دوربینش دایم روی سه پایه است، فکر می‌کنم او مجبور بود با این شرایط کار کند و قبول کرده بود که یک سری از ایده‌هایش را کنار بگذارد؛ مثل این که شما بخواهید یک کار عظیمی انجام دهید توانایی‌اش را هم دارید، ولی می‌گویند ما دست‌وپای شما را هم زنجیر می‌کنیم و در حد یک متر می‌توانید جابه‌جا شوید، ولی باید تا یک کیلومتر بروید. فکر می‌کنم مرتضی استعارت را زده بود تا به نوعی یک فراخوان بدهد که بچه‌ها بیانند و کار کنند. برای خود من به‌طور غیر مستقیم پیغام داده بود که بروم و او را ببینم. بعد از این که چند تن از دوستانمان در عملیات کربلای ۵ شهید شدند، می‌گفت: ما در زمینه آموزش خیلی سستی کردیم و این باعث شد که صدمه ببینیم و اکیپمان ناقص شود.

گاهی پیش آمد که دو اکیپ به یک اکیپ تبدیل می‌شد علتش هم این بود که بچه‌ها بتوانند دوباره همان توانایی و کارایی لازم را داشته باشند. مجبور شدیم یک فراخوان بدهیم، و به نیروهای بسیجی آموزش دهیم، ولی تا آنها خواستند تجربه کسب کنند، جنگ تمام شد. اینها یک پازل به هم پیوسته است که اگر کنار هم بگذارید، می‌بینید که مرتضی نسبت به کاری که اوایل انجام می‌داد تغییر کرده بود. او اهل مطالعه بود و بر خلاف این که تحصیلات آکادمیک در زمینه سینما نداشت، ولی چون مهندس معماری بود تمام ابعاد مسائل هنری را می‌دانست، به ادبیات باستان و معاصر، هنر اروپا و شرق اشراف داشت. ممکن بود مرتضی نسبت به امکانات فنی و تجهیزات اشرافی نداشته باشد ولی نسبت به هنر بسیار آگاه بود. گاهی پیش می‌آمد با بچه‌ها صحبت می‌کرد و نقاط ضعف هنر غرب را می‌گفت، روی هنر شرق تکیه می‌کرد و تشریح می‌کرد که هنر شرق در ابعاد مختلف چه حسن‌هایی دارد. من نمی‌خواهم زیاد وارد این جزئیات شوم. یکی از دلایلی که سبک و روش کاری بچه‌هایی که با او کار می‌کردند با کسانی که بعداً مشغول شدند متفاوت شد، این بود که او دائم آموزش حین خدمت برای بچه‌ها داشت. از هر ده نکته، یکی را هم در کار خودمان به کار می‌بردیم و نتیجه کاملاً مشخص می‌شد. اگر اشتباه نکنم سال ۷۱ بود که به بوسنی رفتم و مجموعه‌ای را آن‌جا ساختم. این کار در گروه جهاد انجام شده بود و آن موقع مرتضی به حوزه هنری رفته بود، دومین قسمت مجموعه که پخش شد، بچه‌هایی تماس گرفتند که این را آقای آوینی کار کرده است؟ یعنی به نوعی رد پای مرتضی در مجموعه قابل رویت بود. البته اگر نقایصی هم وجود داشت به من برمی‌گشت، چون هنوز درک مرتضی را پیدا نکرده بودم. نوع نگاه دوربینی که مرتضی نسبت به سوژه به ما نشان داده بود، بسیار از دیگران متفاوت بود. کارهای دیگری را هم که با دوستان و در مقام مدیر فیلم‌برداری انجام می‌دهم، ناخواسته زوایایی می‌بندم که کارگردان شناختی نسبت به آن ندارد و همیشه با خودم کلنجار می‌روم که در این قضیه دخالت نکنم تا او (کارگردان) بتواند ذهنیتش را به من منتقل کند.

او چه تأثیری در شما گذاشت؟

من حدود ۲۱ سالگی با شهید آوینی آشنا شدم، زمانی که هر

جوانی در پی یافتن الگویی است. بنده در خانواده‌ای مذهبی بزرگ شدم و زندگی کردم، خوشبختانه به آفات قبل از انقلاب هم نرسیدم. انقلاب شرایطی را ایجاد کرده بود که محیط‌ها صمیمی بود و انسان‌ها سعی می‌کردند از سر وظیفه و نه از سر اجبار کار کنند. طبیعتاً این بستری بود که انسان دنبال کسی بگردد که همه وجوه بشری را درک کند و بتواند آن را امتعالی کند. حسن سید مرتضی این بود که با دنیای روشنفکری قبل از انقلاب کاملاً آشنا بود، در محیط علمی بزرگ شده بود، فوق لیسانس معماری داشت و در خانواده‌ای بود که نسبتاً متمول بودند زندگی کرده بود. تصور کنید اینها از انسانی که دور از انقلاب هم بود چه می‌سازد. از آن مهم‌تر این که سید مرتضی اهل شهر ری بود و یک علقه خاصی نسبت به من داشت، چرا که من هم اهل همان جا بودم. ما با فاصله چند محله از همدیگر زندگی می‌کردیم. آقا مرتضی جاذبه‌ای داشت که هیچ کسی نمی‌توانست بگوید من از کنار این فرد به راحتی رد می‌شوم و هیچ تأثیری نمی‌گیرم. حتی افرادی را داشتیم که خیلی مسن‌تر از او بودند، ولی از ایشان درس می‌گرفتند. اینها خصیصه‌های ویژه ایشان بود. صمیمیت و نوع نگاه خاصی به انسان‌ها داشت و اصلاً راغب نبود نسبت به کسی ذهنیت بدی داشته باشد. حتی اگر ثابت شده باشد. او اهل محرمات بود. این تعبد باعث شده بود که او روز به روز مراحل عرفانی را طی کند. من زیاد از جزئیات کاری که او می‌کرد، خبری ندارم، ولی می‌دانم که ایشان مدتی در فراگیری زبان عربی بود تا بتواند متون عربی را بخواند. مدتی که با هم در سفر بودیم قرائت قرآن و ترجمه‌اش اصلاً ترک نمی‌شد. او اهل عمل بود و دائماً به دنبال پالایش خودش بود. این مسئله یک فضای روحی روانی بسیار عالی در مجموعه ایجاد کرده بود. وقتی فردی در سنین جوانی به دنبال الگوپذیری است، چه الگویی بهتر از او وجود دارد؟ از آن مهم‌تر چه شرایطی بهتر از آن که فردی که فکر می‌کنید همه آن چیزهایی که قرار است شما به آن برسید، را دارد، در زندگی شما یک نوع راهبر است که زندگیتان به نحو احسن تبدیل شود.

آقا مرتضی حتی راجع به نوع انتخاب همسر هم به بچه‌ها مشاوره می‌داد. تاکید داشت بچه‌ها زود ازدواج کنند. اینها نکاتی بودند که سید مرتضی به همه سفارش می‌کرد. خاطرم هست یکی از بچه‌ها در زندگی مشترکش مشکلی داشت و از طریق او توانست مسائل خانوادگی‌اش را حل کند. این نشان می‌داد که این فرد چقدر در زندگی خودسازی می‌کند تا بتواند راهنمای دیگران باشد. یادم هست این اواخر سید مرتضی به هم ریخته بود، ما به او گفتیم که کم آوردی! همین حرف باعث شده بود که او مدت‌ها کار را تعطیل کند. چون ما توقع نداشتیم کسی که سمت مرشدی را دارد، کم بیاورد. خودش می‌گفت: این مجادلات باعث شد بتوانم دوباره خودم را احیا کنم. وقتی یک چنین روابطی بین انسان‌ها حاکم است دیگر آن روابط بیرونی جایی برای مطرح شدن ندارد. علاوه بر این سید مرتضی اصلاً در این وادی‌ها نبود، چنان در جمع می‌نشست که همه فکر می‌کردند یک کارمند معمولی است. نوع پوشیش او هم همین گونه بود ایشان می‌گفت: من فکر می‌کنم این جاسنجر من است و بالباس بسیجی می‌آمد. گاهی پیش آمده بود در محیط سازمان ایشان را به تمسخر می‌گرفتند، اصلاً به خودش عیب نمی‌دانست، ولی برای ما خیلی سنگین بود. من می‌پرسیدم: شما چرا طوری لباس می‌پوشید که بقیه این حرف را بزنند؟ برای گوینده‌ها خیلی مهم بود که کسی مثل مرتضی حاضر است در دوبلاژ با آن لباس و آن شرایط ظاهر به آن جابرو و حرفش را هم بزند. مسئول دوبلاژ می‌گفت: این‌جا چه خبر است که با این لباس می‌آیید؟ و او می‌گفت: مگر این‌جا کاخ کسی است؟ معتقد بود که انسان‌ها مهم هستند و باید روابط انسانی بین ایشان حاکم باشد، نباید روابط رییس و مرئوسی حاکم باشد. آن‌جا که نیاز بود حرفش را می‌زد با وجود آنکه وقتی عصبانی می‌شد لکنت زبان می‌گرفت و سعی می‌کرد آن را پنهان کند و اجازه ندهد این



زمینه‌ایده بده تا کار کنم و خودم را بروز دهم، ولی ما این کار را نکردیم پس چطور از این نسل توقع داریم

یعنی این گمراهی وجود دارد؟

این گمراهی به علت نبود راه نیست، بلکه کسی نیست که آن را نشان دهد. به نظر می‌آید آنهایی که در این زمینه متولی هستند غفلت کردند. چرا آقا در مسائل فرهنگی این قدر تاکید دارد که عمیق ببینید؟ چون باید در این زمینه کار کرد و نشان داد که شدنی است. یکی از دوستان حرف خوبی می‌زد و می‌گفت: وقتی آقا به مرتضی لقب سید شهیدان اهل قلم را داد برای من یک نکته مهم بود و آن اینکه شهید آوینی به لحاظ ادبیات تا این اندازه فردی قوی بود و استنباط کردند آقا برای ما علامت گذاری کردند که این راهش است، یعنی کسی اهل هنر باشد باید اهل مبارزه هم باشد.

مگر تلوزیون تشکیلات نداشت افراش با تجربه‌تر از ما بودند و

هدف سید مرتضی خیلی غایی تر از این بود که دنبال این باشد که برای خودش سبکی درست کند، چون دنبال هدف‌های دیگری بود. این برایش فرعی شده بود و این فرعیات باعث شده بود که سیدمرتضی بعد از جنگ هم به این نتیجه رسید که دوباره این مسئله را احیا کند و شهری در آسمان را بسازد.

خودشان با آن ساختار پرورش یافته بودند. چرا نتوانست در این زمینه زیاد مانور دهد و قبول کرده بود مجموعه‌ای مثل روایت فتح با ساختار، شیوه و فرمول خودش کار کند. خروجی این آدم‌ها هم افزایش پیدا می‌کرد و کاسته نمی‌شد. طبیعتاً امکان‌ناشد نبود که با آن ساختار و قالب کار کنید به طبع ما هم که می‌خواستیم در این زمینه کار کنیم با موانعی مواجه بودیم. ولی فکر می‌کنم هنوز بچه‌ها این علقه را دارند که نسبت به این موضوع کار کنند و حتی از کارشان نقادی شود، چون آقا مرتضی معتقد نبود که کارش بی‌عیب و نقص است. یاد می‌آید همان موقع آقای حاتمی‌کیا آمد یکی، دو مورد راجع به کارهای سید

که اثر انقلاب اسلامی است.

در جنگ ۳۳ روزه لبنان من هم آنجا بودم، حدود ۲۰ اکیپ از تهران آمده بود. ولی ۹۰ درصد از لبنان تکان نمی‌خورند در صورتی که جنگ در جنوب و در بین بچه‌های حزب الله بود و فیلم بردارانی که اجازه می‌یافتند به منطقه بروند ایرانی بودند. متأسفانه الان باز هم این نگاه نیست یعنی نگاه کسی که آن جا برنامه‌سازی می‌کند این است که تا کنون چند موشک به بیروت خورده و چند نفر کشته شدند. ما می‌خواهیم تأثیرات انقلاب اسلامی و روح شهادت طلبی را بدانیم و به سینمای انسان‌گرای آوینی نزدیک شویم، طبیعتاً می‌گویند شهید آوینی آدم بزرگی بود ولی دیگر دست ما به ایشان نمی‌رسد. از کجا معلوم که الان صدها انسان مثل او وجود نداشته باشند؟

به نظر شما راه چیست و باید او را چطور معرفی کرد؟
فکر می‌کنم اول این نگاه باید در جاهایی که نسبت به مسائل فرهنگی متولی هستند، حاکم شود و نگاه ما انسانی شود. بگوییم ما می‌خواهیم این طور نسبت به هنر، سینما و مستند نگاه کنیم. من اخیراً دست نوشته‌های تعدادی از بزرگان دانشگاه را دیدم و فهمیدم که چقدر تفکرشان با تفکر آقا مرتضی نزدیک است. آنها در حال تدریس هستند و به دانشجویهایشان این مفاهیم را منتقل می‌کنند. اینها را جمع کنیم یک اتاق فکر درست کنیم و در هنرهای مختلف گسترش دهیم و به این قضیه بهای واقعی بدهیم. اگر الان بگردید شاید از یاران شهید آوینی هزاران نفر پیدا کنید که مدعی‌اند، ولی اگر بگوییم چه تاریخی با ایشان آشنا شدید و نسبت شما با ایشان چیست می‌بینیم که اینها هیچ ریشه‌ای ندارند. مثلاً در همین جنگ ۳۳ روزه فکر می‌کنم ما می‌توانستیم حرف‌های خودمان را از زبان بچه‌های حزب الله بیان کنیم. یک اصل جهانی شدن همین است. امام می‌گفتند مستضعفین را ببینید نمی‌گفتند شیعیان، سنی‌ها یا مسلمانان را ببینید. ولی ما متأسفانه حرفی برای گفتن در زمینه نداریم و این نیاز به یک سازماندهی دارد و متولی می‌خواهد که همه جانبه ببیند.

متولیان رسانه‌ای فقط برنامه می‌بینند کاری ندارند که آن را چه کسی ساخته است. من خیلی متأسفم این جمله را می‌گویم. جایی رفتم که بگویم ما راجع به این موضوع کار می‌کنیم، گفتند برای ما مهم نیست که فیلم‌ساز چه کاره است. سید مرتضی معتقد بود که باید وضو بگیرد و دوربین روشن کنید. شاید شما نتوانید مثل او فکر کنید ولی اگر کسانی کار کنند که دین و مسائل اعتقادی را قبول نداشته باشند و فقط صرفاً کار هنری کنند، این تبدیل به کارهایی که الان هست می‌شود و اصلاً نیازی نیست که در این زمینه سرمایه‌گذاری شود. فکر می‌کنم اول باید پایه‌ها را ایجاد کنیم یعنی افراد مختلف در زمینه‌های مختلف کنار هم بنشینند و کار کنند. طبیعتاً کم‌کم کنار این آدم‌ها افراد دیگری تربیت می‌شوند. آن نسلی هم که فکر می‌کنید از همه اینها جدا شده ممکن است در این حد و اندازه‌ها نباشند و چند سانت کوتاه‌تر باشند ولی اندک اندک افرادی می‌آیند و خودشان را بروز می‌دهند، از کجا معلوم که از ما بهتر نشوند؟ چرا جهان عرب در زمینه مسائل فرهنگی دایم ستاره می‌دهد، به خاطر این که از پایه فکر می‌کنند و توانست جامعه خودش را به این نقطه برساند. من نمی‌گویم این طور کنیم چون نمی‌توانیم بگوییم حضرت علی چه طور زندگی می‌کرد، یعنی نمی‌توانیم تصویر کنیم، ولی باید بگوییم که آدم‌ها این طور زندگی می‌کنند و باید آنها را الگوسازی کنیم؛ آدم‌هایی که در اطراف مادر بخش‌های مختلف زندگی حضور دارند. مثلاً کسانی که فی سبیل الله کار می‌کنند، این افراد به راحتی در دسترس هستند. اگر به شیوه‌ای که سید مرتضی کنکاش می‌کرد، کنکاش کنیم و دوست داشتنی می‌شوند، طبیعتاً برای مردم هم شدنی است. به نظر من رسالت بزرگی است که اگر از دست کسی برآید و این کار را نکنند، در واقع به نسل فعلی جفا کرده است. این نسل تقصیری ندارد می‌گوید به من الگو نشان بده تا من الگو بگیرم، می‌گوید به من در این

مرتضی با او صحبت کرد. ایشان معتقد بود که اگر می‌خواهیم کار کنیم شرایط زمانی را نباید از دست دهیم، هم‌زمان با آن به بحث‌های نظری هم بپردازیم، تا به یک نقطه مشخص برسیم. هدف سید مرتضی خیلی غایی تر از این بود که دنبال این باشد که برای خودش سبکی درست کند، چون دنبال هدف‌های دیگری بود. این برایش فرعی شده بود و این فرعیات باعث شده بود که سیدمرتضی بعد از جنگ هم به این نتیجه رسید که دوباره این مسئله را احیا کند و شهری در آسمان را بسازد. اگر شما این را با این نگاه ببینید که چقدر نقص دارد شاید از کارهایی که در دوران جنگ کرده هم بهتر نباشد. وقتی برای انسان هدف والا‌تری مهم باشد، از این مسائل فردی می‌گذرد به همین خاطر است که وقتی سید مرتضی رفت علمش زمین ماند و خیلی‌ها با وجودی که علم دارند نتوانستند آن را انجام دهند و در وسط میدان کار کنند تا دیگران هم از آن‌ها الگو بگیرند. در همین کارهایی که دست و پا شکسته انجام می‌شود؛ می‌توان رگه‌هایی را در باره نحوه تعامل با سوژه و ریتمی که وجود دارد پیدا کنید. من قایل نیستم که اگر بناست مصاحبه‌ای صورت بگیرد شما طرف را به استدیو ببرید، چون می‌خواهید شرایط محیطی تحت کنترل تان باشد. سید مرتضی هم به حقیقت خیلی اعتقاد داشت و می‌گفت: باید حقیقت را باز گو کرد نه این که شما همه چیز را در دست خودتان بگیرید و بعداً اجازه دهید که ببینند بر اساس انتخاب شما گزینش کند. همین باعث تمایز کار سید مرتضی شده بود. اگر شهری در آسمان را ببیند بخش عمده‌اش مصاحبه است. این مصاحبه‌ها را در بهترین استودیوها انجام نداده بلکه به منطقه رفته است در همان نقطه‌ای که این اتفاق افتاده تصویر گرفته است، البته به نظر می‌رسد که او این قدر لیاقت پیدا کرده بود که باید یک چنین واقعه‌ای برایش پیش می‌آمد؛ سید مرتضی در صحنه‌های جنگ بود و در جنگ حضور فیزیکی داشت، همراه اکیپ می‌آمد و اصلاً هم دخالت نمی‌کرد. همراه اکیپ ما نبود ولی دیده بودم که در اکیپ آقا مصطفی حضور می‌یافت ولی حتی اظهار نظر هم نمی‌کند، این نشان می‌دهد که او در جنگ حضور داشت. یکی از حسرت‌های او همیشه بحث شهادت بود. او نگاه متفاوتی نسبت به جنگ ایجاد می‌کند و اصلاً شرایط بحرانی و استرس را نمی‌دید. گاهی از روی فیلم بچه‌ها می‌گفت: فلانی این جا ترسیدی؟ ما می‌گفتیم: نمی‌دانی این جا چه اتفاقی برای ما افتاد، می‌گفت: می‌توان برای یک جلسه ندید گرفت. باید سید مرتضی را و رای فیلم‌سازی و ایجاد سبک کاوش کرد، آن‌گاه متوجه می‌شویم شهادت یک نوع گرفتن دست مرز زحماتی بود که سال‌ها کشیده بود. براساس اعتقادی که داشت، می‌گفت: وقتی کسی برای خدا کار می‌کند نیازی نیست به بنده‌هایش بگوید و کار تئیتراژ بخورد. این نگاه سید مرتضی به کل مجموعه بود. من معتقدم عمده ضربه‌ای که مجموعه روایت فتح خورد، بعد از رفتن مرتضی بود.

تأثیرات الان سینمای شما از دوران همکاری با او چیست؟
ایده‌آل برای خودم این است که شرایط مهیا شود تا بتوانم کار کنم. هر چند کارهایی را هم که الان انجام می‌دهم به نوعی رگه‌ای از همان کارها را دارد. وقتی من کاری انجام می‌دهم، یک تهیه‌کننده بالاسر من است که اجازه نمی‌دهد همه آنچه که در ذهن و اعتقاد دارم را اعمال کنم، طبیعتاً این باعث می‌شود که از آن فضا دور شوم. ولی در پی آن هستم که چنین شرایطی را برای خودم مهیا کنم، البته نمی‌دانم چه وقت به آن برسم ولی معتقدم تا جایی که امکان دارد باید چنین کارهایی انجام شود تا یاد او را زنده نگه داریم. چون شاید یکی از امتیازاتی که برای من اتفاق افتاده همین است که توانستم در محضر ایشان باشم و با او کار کنم، پس باید نگاهی که او به زندگی و مسائل هنری داشت را در خودم زنده نگه دارم. برای من همیشه این مسئله ملاک بود، اگر بتوانم روزی همه مسائل را کنار هم بگذارم شاید بتوانم بگویم که توانسته‌ام به او درس پس دهم. ■

مهربان هم داشت.

در دوران حیات امام، اگر ایشان نکته‌ای راجع به مسائل جنگ می‌گفت آقا مرتضی آن را آنالیز می‌کرد و به ما نشان می‌داد که چطور می‌شود راجع به آن کار کرد و برنامه ساخت. او عجیب به بحث اعزام نیرو و راهیان کربلا توجه داشت. چون آن زمان برای اعزام نیرو شیوه خاصی وجود داشت. بحث راهیان کربلا زمانی بود که جبهه‌ها با کمبود نیروی بسیجی مواجه شده بودند و این برای مسئولین جنگ خیلی مهم بود. زمانی که با سپاه ارتباط برقرار کرده بودیم، به نوعی خواسته‌های سپاه در رسانه ملی هم برآیند مطرح می‌شد، که ما باید در چه زمینه‌هایی کار تبلیغاتی انجام دهیم. یکی بحث‌ها بحث جذب نیرو از طریق تبلیغات بود، چون واقعا در آن دوران تبلیغات ما ضعیف بود. وقتی من به آن دوران نگاه می‌کنم، می‌بینم چطور یک برنامه نیم ساعته که ما داشتیم، تاثیر داشت. بعد از آن برنامه خود بچه‌های سپاه می‌گفتند ۳۰ درصد افزایش نیرو در سراسر کشور داشتیم. سیدمرتضی روی آن یک کار وسیع فکری کرده بود؛ قضیه را از تهران فراتر گرفته بود و روی استان‌ها با ویژگی‌های خاصی کار کرده بود؛ مثلا ما باید حتما اعزام نیروی قم و مشهد را می‌گرفتیم. به خاطر وجه مذهبی و آن اعتقادات دینی که مردم نسبت به امام رضا داشتند و قم هم، چون پایگاه روحانیت است، مهم بود. این که روحانیت خودش چه طرز فکری در این قضیه دارد، این به نوعی شارژکننده قضیه بود. مثلا در قضیه اعزام اگر اشتباه نکنم، استان‌ها را تقسیم کرده و اکیپ‌هایی به آن جا فرستاده بودیم، ولی استان‌های درگیر جنگ را حذف می‌کردیم، چون می‌خواستیم بگویم نیرو از پشت جبهه می‌آید. این نکات در کاری که می‌کردیم خیلی مهم است وگرنه تلویزیون هر شب می‌گفت فلان جانباز اعزام کرده است. آدم‌ها در رنج سنی مختلف گزارش نشان می‌دادند ولی ما روی این آدم‌ها کار می‌کردیم، نوع پشتیبانی خانواده‌ها را دنبال می‌کردیم، از زندگی، کار و حضورشان در جنگ به‌طور پیوسته تصویر می‌گرفتیم که بگویم این فرد چه وقت، کجا و چگونه در جنگ حضور دارد و مخاطب این را ببیند نه این که در حد یک دیالوگ باشد. یا پشتیبانی مردم در یک روستا یاد دارم ما در این زمینه تصویر داریم. تصویر پیرزنی که با سه، چهار تخم مرغ آمده و می‌گفت این تمام دارایی من است که به جنگ می‌دهم. اینها برای خود من ایجاد شغف می‌کرد و بارها شده بود که در این صحنه‌ها پشت

دوربین گریه می‌کردم و وقتی برای مرتضی تعریف می‌کردم می‌گفت درست اتفاقی است که برای من هم افتاده است. جالب است که بگویم موردی بود که به سیدمرتضی گفتم؛ من این جا را می‌گرفتم چنان اشک در چشمانم جمع شده بود که اصلا کادر را نمی‌دیدم و ویزور را بسته بودم - چون فیلم ۱۶ این طور است که اگر چشم فیلم‌بردار به ویزور نچسبد و نور از پشت بیاید نگاتیو می‌سوزد - تا احساسات خودم را به نحوی بروز دهم،



در دوران حیات امام، اگر ایشان نکته‌ای راجع به مسائل جنگ می‌گفت آقا مرتضی آن را آنالیز می‌کرد و به ما نشان می‌داد که چطور می‌شود راجع به آن کار کرد و برنامه ساخت. او عجیب به بحث اعزام نیرو و راهیان کربلا توجه داشت. چون آن زمان برای اعزام نیرو شیوه خاصی وجود داشت.

او می‌گفت: دقیقا من هم همین جا گریه کردم. اعتقادات ما روی مخاطب هم تاثیر گذاشته بود. سیدمرتضی می‌گفت: باید نسبت به این موضوعات درک داشته باشی، این نکاتی است که ما از کارهای او در نیاوریم. به من می‌گفت: اول چند اعزام برو فقط تماشا کن، من می‌گفتم: در یک اعزام ۳۰ نفره برای شما چه بیاورم، به من می‌گفت: تو برو در می‌آوری و همین اتفاق هم می‌افتاد. آن جادیدم عده‌ای در پایگاهی سبزی پاک می‌کنند، کنار آنها یک عده در حال لباس پوشیدن هستند، کنار آنها یک خانواده شهید است که اگر اشتباه نکنم چیزی برای کمک به جبهه آورده است. وقتی برگشتم گفتم: حاضرمر روی حرف‌های قسم بخورم که شدنی است، چون وقتی من همه اینها را در یک صبح و بعد از ظهر گرفتم، وقتی یک قسمتی را می‌بینید فکر می‌کنید روی آن چند روز کار شده است. بعضی مواقع که خودمان درگیر می‌شدیم به حرف آقا مرتضی می‌رسیدیم که می‌گفت اگر خودت درگیر شوی و به لحاظ وجودی به آن برسی، چنان از بین آنها می‌توانی سوزه‌ها را استخراج کنی که اصلا نسبت به این قضیه مشکل نداشته باشی و واقعا همین اتفاق هم می‌افتاد. این قضیه باعث شده بود که مادر استان‌ها روی نکات خاصی کار کنیم، در صورتی که سپاه هماهنگ می‌کرد ما برویم حتما یک صف طویل آدم‌ها را بگیریم چون فکر می‌کردند این تاثیر گذار است. ما مجموعه‌ای راجع به کمک مردم محروم به جنگ کار کردیم. آقا مصطفی (دالایی) در روستاهای اطراف تهران کار می‌کرد و نشان می‌داد که پدر شهیدی که در یک خانه نامناسی راجع به فرزندان می‌گوید. این پدر چهار پسر داشته و همه آنها هم شهید شدند. من راجع به نجف آباد کار کردم، ما ابتدا اطلاعات اولیه را از مراکزی که نسبت به این موضوع اطلاعات داشتند، می‌گرفتیم بعد خودمان حضوری راجع به این قضیه کار می‌کردیم. می‌خواستیم نشان دهیم که چطور بچه‌های کوچک می‌خواهند به جنگ بروند ولی ما اجازه نمی‌دهیم. به طور اتفاقی ما به ستاد اعزام پشتیبانی جنگ نجف آباد رفتیم، بچه‌های حدود ۱۳ ساله آن جا آمده بود. شاید یک سوم یا دو سوم برنامه ما در مورد همین است. این بچه به داخل ماشینی که در حال حرکت به سمت منطقه است، می‌دوید، بیرونش می‌کنند، دوربین ما هم تعقیبش می‌کند. او گریه می‌کند و به کسی متوسل می‌شود. یکی از ماشین پیاده می‌شود تا مثلا ساکش را بردارد، دوباره داخل ماشین می‌پرد. از خودش می‌پرسیم که چرا می‌خواهی بروی؟ از مسئولان آن جا می‌پرسیم که چرا او را نمی‌برید؟ یعنی برای مردم ذهنیت ایجاد کردیم که کسی را به زور نمی‌برند. سیدمرتضی صرف این که به او یک موضوع کلیشه‌ای بخشنامه می‌کردند، کار نمی‌کرد، بلکه از داخل آن موضوعات تازه در می‌آورد و به بعضی از بچه‌ها اطمینان داشت و معتقد بود که خود

آنها می‌توانند موضوعات جدید را استخراج کنند و به آن‌ها بپردازند. به نظر می‌رسد سیدمرتضی خودش را با همه ابعاد جنگ درگیر می‌کرد. زمانی که بحث بمباران شهرها بود رعب و وحشتی ایجاد شده بود، دشمن تاثیر خودش را گذاشته بود و در روز روشن موشک می‌زد. سیدمرتضی تاکید داشت و به من تکلیف کرده بود که باید دوربین را در این شرایط ببینیم، بمباران در شب بوده یا روز؟ بمباران باعث تلفات شده یا هیچ اتفاقی نیفتاده است؟ کاری که مردم می‌کنند چیست؟ اینها باید همه کنار هم باشد. یکی دو قسمت مجموعه روایت فتح در مورد این قضیه است قصه از یک بمباران شروع می‌شود و اتفاقات مختلفی می‌افتاد بچه‌های خنثی سازی آمده بودند تا موشکی که وسط یک ساختمان خورده بود را خنثی کنند. بعد می‌رفتیم جایی که تلفات داشت آدم‌ها گریه می‌کردند آخرش را به این ختم می‌کردیم که تعدادی بچه مهد کودک در حال درست کردن سنگر هستند. ما خارج از عرف مادی زندگی عمل نمی‌کردیم. از آن سمت اتفاقاتی که در جامعه می‌افتاد، چیزهایی که ذهنیت خودمان بود، شعارهایی که در انقلاب داده بودیم ما اهل مبارزه هستیم و... همه اینها در کار بروز می‌کرد، اینها خلایق‌هایی بود که او انجام می‌داد.

شما کسی هستید که از نزدیک با شهید آوینی برخورد کردید و ابعاد مختلف زندگی سینمایی، فکری و خانوادگی ایشان را می‌شناسید، این سوالاتی است که از تمام دوستان در این مصاحبه ها می‌پرسم، به نظر شما در حال حاضر شکل و شیوه معرفی و تصویری که از شهید آوینی به نسل سوم به عنوان شخصی قابل توجه در تاریخ ارایه می‌شود، تصویر درستی است؟ اگر آسیب‌هایی دارد باید به کدام قسمت‌هایش بیشتر پرداخته شود؟

من معتقدم که فوق العاده کار اشتباهی انجام می‌شود. اولاً ما برای معرفی یک انسان، باید نحوه دست یافتن به او و ویژگی‌هایش را ترسیم کنیم، این شدنی نیست، مگر این که بگویم او چگونه انسانی بود. کاری که متأسفانه راجع به خیلی از فرماندهان سپاه هم کردند. من راجع به شهید خرازی اشاره کردم او در منطقه وقتی من را دید، مثل کسی که مجرمی را گرفته با من برخورد کرد و گفت: چه کسی به تو اجازه داده با دوربین بیایی؟ من شروع به التماس کردم ولی دوربین را خاموش نکردم و مرتضی بعد از همان در برنامه‌ای که راجع به شهادت او می‌ساخت، استفاده کرد. این فرمانده شب‌ها هم در فراغ نیروهای بسیجی‌اش که به شهادت رسیده بودند، کلی گریه می‌کرده است. یکی از فرماندهان می‌گفت که ایشان شب‌ها در منطقه وقتی بچه‌ها می‌خوابیدند، پوتین‌های آنها را واکس می‌زد. آیا آنها در روز هم طوری برخورد می‌کردند که دیگران فکر کنند آدم‌های ضعیفی هستند و دائم با آنها شوخی کنند؟ اینها انسان‌های بزرگ و فوق العاده‌ای بودند، یعنی روابطشان با انسان‌ها، نوع نگاهشان با دیگران و نوع کمکشان به انسان‌های دیگر الگو بود، از آن سمت هیچ گاه حاضر نبودند در اصولشان کوتاه بیایند، یعنی بارها برای خود بنده پیش آمده بود که شهید آوینی در حد دعا کردن در حد فریاد زدن عصبانی می‌شد و در این طور مسائل اصلا کوتاه نمی‌آمد. با این تصویری که ارایه شده نسل سوم فکر می‌کند که اصلا نمی‌شود مثل شهید آوینی یا شهید همت شد. یادم است تلویزیون یک برنامه راجع به شهید همت پخش کرد. پسرم گفت که اگر اینها این طورند ما نمی‌توانیم این طور شویم. صحبت او برای من فوق العاده تأسف آور بود، من برای کار مستندسازی، در بعضی از سفرهای رئیس جمهور فعلی همراه ایشان بوده‌ام. گاهی حس می‌کردم در این سفرها سیدمرتضی دوباره زنده شده، گویی سیدمرتضی دایم در گوشم می‌گوید از محرومیت بگویند از زندگی آدم‌ها بگویند. ذهنیتی که رئیس جمهور نسبت به نظام و دینش دارد باعث شده است که این آدم به آن جا بیاید و ابراز احساسات کند. آدم حس می‌کرد سیدمرتضی دوباره زنده شده و می‌گوید اینها را بگیر



آن بود ماندگار ماند. در تاریخ کشور ما اگر روایت فتح را حذف کنیم چه چیز از فیلم‌های مستند جنگ باقی می‌ماند؟ من نمی‌گویم هیچ چیزی نیست ولی ببینید چه می‌ماند. در ثانی آقا مرتضی در گهواره حق پرورش یافت. به خاطر دارم که از کارگردان فیلمی به نام سرباز رایان در گفت‌وگویی پرسیدند که شما قسمت‌های مهیب جنگ را که ابتدای کار است از کجا آورده‌اید؟ ایشان گفته است فیلم‌های مستند جنگ ایران و عراق را دیده‌ام. پس از تحقیق دوستان معلوم شد که از او کارهای روایت فتح را نگاه کرده و این سبک به دلش نشست است، یعنی وقتی بنا باشد که کاری بماند و برای کسی که صاحب سبک است جذاب باشد، آن کار ماندگار خواهد شد. بسیاری از فیلم‌سازان خودمان بودند که با



که تا در معرکه بلند نشوند، نترسند و نترسند، نمی‌توانند فیلم به‌دردبخور بگیرند. او معتقد بود اگر فیلم بردار بترسد، شجاعت نداشته باشد، از عقبه‌ای فیلم خواهد گرفت که ارزشی ندارد، همه این‌ها در فیلمی که گرفته می‌شود منعکس خواهد شد. بنابراین کم‌کم این نگرش سامان گرفته و نام فیلم‌های سیدمرتضی مستند اشرافی شد. سبکی که او در سینمای مستند بنیان‌گذاری کرد و تا قبل از او وجود نداشت «مستند اشرافی» است، منظور از آن این است که باطن فیلم بردار روی نوار فیلم ضبط می‌شود و انعکاس پیدا می‌کند.

من با چشم خود دیدم که وقتی مثلاً یک اکسپ از جنگ برمی‌گشت و در حالی که هنوز دوربین و سه‌پایه و وسایل دستشان بود، سید مرتضی آقایی را صدا می‌کرد و می‌گفت فیلم‌هایت به درد نمی‌خورد. شاهد بودیم که وقتی هم فیلم‌ها به لایرتوار می‌رفت، آماده می‌شد باز همان دوست همکار را صدا می‌کرد، و این مسئله اثبات می‌شد. کنار دست آقا مرتضی یک سطل پلاستیکی خیلی بزرگ بود، من هم تا زمانی که آنجا بودم کنار خود ایشان می‌نشستم و هیچ سمتی نداشتم چون کاری بلد نبودم، ولی شاهد بودم که آقا مرتضی در چنین وضعیتی آن سمت نوار که باید دستگاه بعدی پیچیده شود، را نیچید و سر نگاتیوها را در سطل اشغال آورد و دستگاه را روشن کرد و خطاب به آن دوست گفت هر جا که خوب است بگو تا من قطع کنم و کل

حاصل فیلم‌سازی سید مرتضی از «فتح خون» تا «شهری در آسمان» که مجموعاً هشتاد برنامه تلویزیونی است، (به خاطر اینکه بعضی از برنامه‌ها تعداد قسمت‌هایش زیاد است، جمعاً ۱۴۳ برنامه می‌شود) به ما راه را نشان داد و گفت که باید کاری کرد و قدمی برداشت. آوینی معتقد بود حتی به قیمت ریخته شدن خون خویش بایستی کار کرد. آقا مرتضی راه کنش‌مندی را انتخاب کرد، یعنی دوربین برداشت و به دل خطر رفت. دوربین را برداشت و صحنه‌هایی از جنگ را گرفت و تدوین کرد.

فیلم را با حضور خود فیلم‌بردار در سطل اشغال ریخت، البته دلیلش را هم توضیح می‌داد.

او فقط در یک بخش از یک دشت شقایق فیلم گرفته بود که آن هم معروف شد، هنوز در کار روایت فتح یا جاهای دیگر هم خیلی از آن استفاده می‌شود، آقا مرتضی این تصاویر را نگه داشت و گفت این بخش کار قشنگی است، این شقایق‌ها را از کار جدا کرد و در کارهای مختلف از آن استفاده کرد. سید مرتضی بنیان‌گذار سبکی شد که چون ادعا پشتش نبود و خاکساری و توکل پشت

ایران یا مؤمنین را محاصره کردند، آن‌ها باعث شدند که رابطه انسان با خودش دچار اخلاص شود و تلاششان این است که با موسیقی، مواد مخدر و یا خیلی از این چیزها نوعی خلصه اجباری را برای بشر درست کنند. رسانه‌ها می‌خواهند به انسان بگویند فکر نکن و خوش باش. در این هجوم رسانه‌ای به انسان، سید مرتضی از واکنش‌های متفاوتی که انسان‌ها می‌توانند در مقابل این رسانه‌ها داشته باشند، یکی را انتخاب کرد که فوق‌العاده است. مادر مقابل مسائلی که مربوط به رسانه‌هاست به طور کلی می‌توانیم چند موضوع را ببینیم، البته ممکن است موضوع‌های جانبی هم پیدا شود که آنها را ببینیم. به هر حال با چند موضوع گوناگون می‌توان در مقابل این جهان جدید قرار گرفت، اول می‌توان در مقابل رسانه‌ها که

از هر طرف ما را محاصره کردند تسلیم شد و گفت کاری نمی‌توان کرد؛ ما می‌توانیم چه کار کنیم وقتی که شیطان از آسمان بر ما نازل می‌شود؟ تنها می‌توان تسلیم شد! از سوی دیگر هم می‌توان تسلیم نشد ولی منفعل عمل کرد، یعنی غصه بخوریم و بگوییم رسانه‌ها آمده‌اند و کاری نمی‌شود کرد، بهتر است فقط دعا کنیم. عده‌ای دیگر هم کسانی هستند که مرعوب شدند آنها افرادی هستند که به محض دیدن جلال و جبروت رسانه‌ها و امی‌روند. آوینی در مقابل این‌ها کنش‌مند بود یعنی در مقابل شیطان رسانه را انتخاب کرد، او یک انسان آزاده و کنش‌مند بود نه یک انسان منفعل.

مثلاً مادر میان شاعران افرادی را داریم که با جهان خود در ستیزند ولی منفعلانه عمل می‌کنند، یعنی می‌گویند نمی‌توان کاری کرد. اما کسان دیگری را هم داریم که می‌گویند حتی به قیمت ریخته شدن خون خویش بایستی برخورد کرد. آقا مرتضی راه کنش‌مندی را انتخاب کرد، یعنی دوربین برداشت و به دل خطر رفت. دوربین را برداشت و صحنه‌هایی را از جنگ گرفت و تدوین کرد. حاصل فیلم‌سازی سیدمرتضی از «فتح خون» تا «شهری در آسمان» که مجموعاً هشتاد برنامه تلویزیونی است، (به خاطر اینکه بعضی از برنامه‌ها تعداد قسمت‌هایش زیاد است، جمعاً ۱۴۳ برنامه می‌شود) او به ما راه را نشان داد و گفت که باید کاری کرد و قدمی برداشت. الان در اینترنت دایره‌المعارفی به نام ویکی‌پدیا وجود دارد که شاید ۴۰-۴۵ هزار مقاله در زبان‌های مختلف داشته باشد. در همه صفحات آن غیر از یک کلمه که آن هم کلمه اسرائیل است ویرایش آزاد است. شما ایران یا شیعه را ببایزید و ببینید چه مقدار مقاله راجع به آن‌ها وجود دارد، متأسفانه غالب صفحات خالی است. ما یک فهرست‌نویسی در شیعه با نام الزریعه الی تصانیف الشیعه داریم که تقریباً معاصر است. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی آن را جمع کرده است، این فهرست‌نویس شصت هزار کتاب را در کار خود جای داده است که یکی از آن‌ها بحار الانوار است که ۱۱۰ جلد دارد و این در آن شصت هزار جلد محاسبه نشده است. خیلی از این کتاب‌ها بیست یا سی جلدی هستند ولی یک عنوان محسوب شده‌اند. بعضی از کتاب‌ها امروز پیدا نمی‌شوند، شاید هم پیدا شده و من خبر ندارم ولی کسی نیست که بنشیند هر چه داریم را در ویکی‌پدیا وارد کند حتی نقدهایی که مربوط به ماست و منصفانه است را هم وارد کند. متأسفانه ما در همه جا با آیکون‌های خالی مواجه‌ایم. شهید آوینی اجازه نداد مستند جنگ هم یک آیکون خالی یا بی‌محتوا باقی بماند که وقتی روی آن کلیک می‌کنید یک صفحه سفید پیش چشم شما پیدا شود. ایشان کار در این زمینه را شروع کرد و در آن صاحب سبک شد. من در گروه تلویزیونی جهاد به ایشان می‌گفتم که چرا روی کاغذهای به‌ظاهر بی‌ارزش متن‌هایت را می‌نویسی؟ او در پاسخ می‌گفت که اگر حقیقت در کارهای من باشد آن‌ها باقی می‌مانند و لازم نیست تا من خیلی دنبال جمع‌وجور کردن آن‌ها باشم. آوینی به‌چهاره‌ای فیلم‌بردار یاد داد

روایت فتح و سینمای مستند خیلی ارتباطی نداشتند، ولی قرار شده تا کاری انجام دهند دو تا از فیلم‌های روایت فتح را به آن‌ها دادیم و گفتیم این‌ها را ببینید تا بعد صحبت می‌کنیم. برخی وقت‌ها شاهد بودیم که از طرف خانواده این فیلم‌سازان زنگ زدند و گفتند این فیلم‌ها چه بوده که به او دادید از دیشب تاکنون منقلب شده است و گریه می‌کند. بعد خودش آمده و گفته هر کاری شما بخواهید برایتان انجام می‌دهم. نقدهایی که سید مرتضی بر کارهای من نوشت در مبنای همین مستند اشرافی بود. به خاطر دارم روزی در دفتر مجله سوره آقای کیومرث پوراحمد که با یک دست‌نگل به دیدن شهید آوینی آمد او به خاطر این که سید مرتضی نقدی درباره قصه‌های مجید تحت عنوان «دوست دارم ایران» نوشته و از آن تعریف کرده بود، آمده بود. آقای پوراحمد از این کار خوشش آمده بود می‌خواست ببیند چه کسی از کارش تعریف کرده است. شهید آوینی به او گفت برای این از کار تو تعریف کردم که خودت را از میان عوامل فیلم حذف کردی و زیبایی هنر تو این است که خودت در کار نیستی که مزاحم روایت ماجرای فیلم شوی. خود شهید آوینی هم این طور بود و این خصیصه در کارهایش وجود داشت.

بنده آخر برای اولین بار در سال ۶۵ که کم‌کم گروه جهاد تلویزیون داشت به گروه روایت فتح تبدیل می‌شد، خدمت آقای آوینی رسیدم. ساختمانی که اولین بار به آنجا رفتم و سید مرتضی را دیدم، ساختمانی بود که در حال حاضر شبکه خبر در آن مستقر است و اتاق آقای آوینی الان یکی از اتاق‌های اداری شبکه خبر است. در این ملاقات با ایشان صحبت کردم و قرار شد آنجا بمانم. نحوه حضور و آشنایی من این‌جور بود. همان‌طور که گفتم از صبح کنار ایشان می‌نشستم تا اینکه ظهر می‌شد. من آن زمان قصه‌نویس بودم و کارهایی هم در ارتباط با جنگ می‌نوشتم که این کارها به نظر ایشان خوب بود، چون از مفاهیمی استفاده کرده بودم که ایشان من را به خاطر آن مورد تقدیر قرار داد. این همکاری تا زمان پذیرش قطعنامه، یعنی از آخر سال ۶۵ و تیرماه سال ۶۷ که حدود دو سال و نیم در خدمت ایشان بودم ادامه یافت. از آنجا ما با هم به ساختمان بخارست آمادیم و ایشان کار سراب را شروع کرد. بعد از آن به ساختمان سمعی بصری سوره رفتیم و اولین شماره مجله سوره را به سردبیری سید محمد آوینی در سال ۶۸ منتشر کردیم. این نشریه تا سال ۷۰ با نظارت سید مرتضی منتشر می‌شد یعنی او همه‌کاره مجله بود، ولی سید محمد سردبیر بود. اگر شماره اول مجله را ببینید متوجه می‌شوید که نصف آن را سید مرتضی نوشته است. شماره دوم مجله سوره اسم مستعار بگذاریم. ضمن اینکه یک مقاله مفصل با اسم خودش نوشت.

بنده تا سال ۷۲ که سید مرتضی شهید شد در مجله سوره در خدمت ایشان بودم. بعد از شهادتش هفت شماره دیگر هم با سردبیری سید محمد آوینی منتشر کردیم و بعد از آن مجله بسته شد البته اخیراً بعضی افراد آن را دوباره منتشر می‌کنند. تمام

● درآمد:

«جهانگیر خسروشاهی» یکی از نزدیکان شهید آوینی است که در مقاطع مختلف همراه او بوده و با سید مرتضی حشر و نشر داشته است. پیوند عمیق عاطفی و همفکری مذهبی و عقیدتی در کنار همراهی و همدلی در کارها خسروشاهی را به فردی تبدیل کرده است که می‌تواند علاوه بر نقل خاطرات خویش از رویدادها و رفتارهای شهید آوینی بخشی از حالات روحی و معنویات درونی این شهید بزرگوار را هم برای مخاطبان روایت کند. او که زمانی در مجله سوره در کنار سید مرتضی آوینی مشغول به کار بوده است در این گفت‌وگو بخشی ناگفته از فعالیت‌های شهید آوینی با مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام(ره) را بازگو می‌کند. او سید مرتضی را شمعی توصیف کرد که قادر بود جمع اضداد را در مجله دور خویش گرد آورد و این کار تنها به سبب تقوا، حالات معنوی و اندیشه ژرف‌نگر شهید آوینی ممکن شده بود. سید مرتضی همچون حضرت امام(ره)، مولانا، صدرالدین شیرازی، ابوسعید و حافظ بخشی از سرمایه معنوی ماست و بی‌شک سخنان خسروشاهی مبنی بر اینکه سید مرتضی انقلاب اسلامی در فجر اول توبه انسان معاصر می‌دانست بخشی از آموخته‌های وی از استاد شهیدش است. خسروشاهی می‌گوید که سید مرتضی هنوز در حجاب باقی مانده است و باید برای شناخت گوهر وجودی وی تلاش کنیم. تلاشی که به اعتقاد نزدیکانش تنها در بستر شناخت بیشتر از اندیشه‌ها و مطالعه آثارش میسر است چراکه شناخت ابعاد وجودی شهید آوینی نیازمند ارتباط بی‌واسطه و دوری از رفتار کلیشه‌ای و برخوردهای گزینشی است. او هم با تبدیل سید مرتضی به موزه و پرگزاری سالگرد برای وی مخالف است. این جمله‌ای است که از زبان اکثر نزدیکان شهید آوینی شنیده‌ایم: شهید آوینی فرزند زمانه و عارف عصر معاصر بود.



گفت‌و شنود شاهد باران با جهانگیر خسروشاهی،
از یاران شهید سید مرتضی آوینی

شهید آوینی بخشی از سرمایه معنوی ماست...

از شر ستم خوانین و قدرت‌های منطقه‌ای رها شوند، می‌گردد. او می‌خواهد درباره کسانی که هستی و دارایی ایشان را به غارت برده‌اند و به ناموسشان تجاوز شده و زندگی‌شان را به یغما برده‌اند فیلم بسازد و پیغام مقاومت آن مردم را به کسانی که رهبران انقلاب هستند و قدرت گرفته‌اند منتقل کند. او آنجا پایه‌ای سپاهی‌ها و جهادی‌ها کار می‌کند. هنوز جنگ شروع نشده است ولی ایشان به یک کانون بحران رفته و کار می‌کند. او می‌توانست پز روشنفکرانه‌ای که برایش فراهم شده بود را حفظ کند و مثلاً سراغ شعر نوبرود، زیرا که سید مرتضی اهل شعر گفتن بود و شعر نوراً هم خیلی خوب می‌شناخت، نشر فوق‌العاده فاخر و پخته‌ای داشت، مقاله‌نویس و تحلیل‌گر بزرگی بود.

اگر به برج عاج می‌رفت، در کنج عافیت می‌نشست، نق می‌زد و بعد آرام آرام می‌آمد در بستر فیلم‌سازی داستانی و فیلم‌هایی می‌ساخت که مثلاً چهار انار در حوض آب می‌اندازند، یک ظرف پر از انار می‌شکنند و همه جاقرمز می‌شود یا یک بشقاب قاجاری به خاطر درگیری‌های خانواده‌ای می‌شکنند و تار یخچه‌اش را در یک بازگشت به گذشته از اول می‌گویند، هیچ مشکلی نداشت. اگر سید مرتضی می‌توانست دامنش را بالا بگیرد که مبدا آلوده شود و آرام آرام از سنگ‌چین‌ها رد شود الان توانسته بود به یک فرد باقاعده و کسی که چند سیم‌رغ بلورین فجر برده است، تبدیل شود. در این صورت شاید ایشان موفق می‌شد در جشنواره کن شرکت کند بود و برای خودش یک هنرمند به حساب می‌آمد. فکر نمی‌کنم هیچ‌یک از کسانی که در حال حاضر در میدان کار می‌کنند، مایه و عمق سید مرتضی را داشته باشند. اما او اهل دنیا نبود و دنیا در چشم او کوچک و آخرت بزرگ بود و هزاران چیز دیگر که ما باید به او الزام داشته باشیم و او الزام داشت. در شرایط کنونی رسانه‌ها انسان را محاصره کرده‌اند، من اصلاً نمی‌گویم رسانه‌ها

این مصاحبه‌ها را هم منعکس می‌کند. ایشان به محض اینکه انقلاب پیروز می‌شود به عنوان فردی که خودش را در مقابل آن تحول می‌بیند در مسیر انقلاب قرار گرفت. ممکن است در زمانی فردی گمان کند چون دارای یک سری ویژگی‌ها است، اگر با تحولات همراه شود قادر است به آن کمک کند ولی نظرم آوینی اصلاً چنین نبود، بلکه ایشان می‌گفت: با پیوستن به نهضت امام(ره) دریافت‌هایی از این نهضت نصیب خود می‌شود. ایشان به جای اینکه از مسیر قبلی خود دچار انفعال یا سرخوردگی شود بلافاصله با یک دگرگونی عجیب، معجزه‌آسا، کم‌ادعا و پرتلاش، هر جایی که برای انقلاب یک مشکل کوچک پیدا می‌شود با دوربین به آنجا می‌رود و آن لحظات را ثبت می‌کند. ردپای این تعهد ارجمند سید مرتضی در فیلم‌هایی مانند بشارگرد و فیروز آباد فارس که با عنوان «خان‌گزیده‌ها» ساخته شد وجود دارد. سید مرتضی در آن‌ها مثل پروانه دور مردمی که می‌خواهند

سید مرتضی در مستند هایش مثل پروانه دور مردمی که می‌خواهند از شر ستم خوانین و قدرت‌های منطقه‌ای رها شوند، می‌گردد. او می‌خواهد درباره کسانی که هستی و دارایی ایشان را به غارت برده‌اند و به ناموسشان تجاوز شده و زندگی‌شان را به یغما برده‌اند فیلم بسازد و پیغام مقاومت آن مردم را به کسانی که رهبران انقلاب هستند و اکنون قدرت گرفته‌اند منتقل کند.

شما در دوره‌های مختلف با شهید آوینی همکار بودید، آشنایی شما با ایشان از کجا شروع شد، چه دورانی بیشتر از همه با هم کار کردید و در چه حوزه‌هایی از او تأثیر گرفتید؟

من از شما تشکر می‌کنم که بین همه یاران صدیق و خوب آقای آوینی به من توجه کردید. دوست دارم ابتدا اجازه دهید قبل از اینکه به نحوه آشنایی‌ام با آقا مرتضی بپردازم، دلتنگی‌هایی را که دارم بگویم. من به خاطر این دلتنگی‌هایم قبول کردم که با شما گفت‌وگو کنم. حضرت امیر در نهج‌البلاغه و اگر اشتباه نکنم در حکمت ۲۸۱ راجع به یکی از دوستانش می‌فرماید: زمانی پیش ما برادری داشتیم که رفاقت ما براساس دوستی با خدا شکل گرفت و بعد حضرت صفاتی از این برادر ذکر می‌کند مثلاً می‌فرماید دنیا در نظرش کوچک و آخرت بزرگ بود. ایشان پس از این نکات دلتنگی‌هایش را بیان می‌کند و می‌گوید ما باید سعی کنیم به آن خصلت‌ها و چیزهایی که در آن برادر عزیز بود التزام پیدا کنیم. مثلاً یکی از صفاتش این است که او آدم شکم‌پرستی نبود، شاید شکم‌پرستی به معنی دنیاپرستی هم باشد. سید مرتضی هم در زمان خودش اهل دنیا نبود. من از کارهای او مسائلی را بیان می‌کنم، شما خود قضاوت کنید که آیا حرف من درست است؟ او آدمی است که در دانشکده هنرهای زیبا معماری خوانده بود، نقاش هم بود و با افرادی که روشنفکران و خالقان کارهای ادبی پیشرو محسوب می‌شدند، تماس داشت. او در میان آنان جایگاهی پیدا کرده بود. این شرایط با انقلاب اسلامی مصادف می‌شود. من از شما خواهش می‌کنم که اگر توانستید نامه او به برادرش، که آن زمان در امریکا زندگی می‌کرد را پیدا کنید. در این مقطع که او شأن و شکوتی پیدا کرده بود با دیدن امام و انقلاب دگرگون شد و این نامه را به برادرش نوشت. به نظرم این نامه از صدها مصاحبه با افراد مختلف درباره ایشان گویاتر است و نتیجه

بردن به غرایز، موسیقی‌های وحشتناک، گروه‌بندی‌های مختلف و قصه‌پردازی‌های پوچ‌انگارانه! مردم این عناصر را تجربه می‌کردند تا از ذکر به غفلت رفتند، چون ذکر اجازه نمی‌دهد که انسان خوابش ببرد. ایشان حتی رسانه‌ها را هم غفلت‌زا می‌دانست و می‌گفت، رسانه‌ها به‌عملی تبدیل شده‌اند که مسیر حرکت انسان از غفلت به ذکر را طولانی‌تر کرده‌اند. همه این غفلت‌ها برای این است که بشر می‌خواهد خودش را از سؤال‌هایی که ذهنش را مشغول کرده‌ها کند. او می‌گفت از این پس بشر راهی ندارد جز اینکه به سوی معنویت پیش برود و انقلاب اسلامی هم فجر اول توبه آدمی است. سید مرتضی به‌شدت به این مسئله معتقد بود. او می‌کوشید عملش توأم با یک خاکساری خاص باشد، گویی هیچ وجهی از منیت نفس در او وجود نداشت و این هم به مدد نور اهل بیت و ائمه حاصل شده بود. در همین مسیر در شش ماهه دوم سال ۷۱ آقای شهید آوینی کمی بیمار شد، بیماری مربوط به سینه‌اش بود و منجر به این شده بود که صدای زیبایی ایشان خراب شود. بعد از مدتی که بیماری بهبود پیدا کرد، نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد که با بچه‌های تفحص برخورد کرد؛ تفحص نه به این معنای که جنازه‌های شهدا را در بیاورند، بلکه به این معنا که به جبهه‌هایی که بچه‌های در آنجا شهید شده بودند یا محل جنگ آنها بود، می‌رفتند و بازدید می‌کردند. وقتی شهید آوینی از سفر اول برگشت به من گفت جایی را پیدا کرده‌ام که مثل بهشت است. آن زمان ما هم به عبادت فردی رفتیم در بیمارستان به من گفت از این پس که گمانم تقریباً اسفند یا بهمن سال ۷۱ بود، بیست روز در آن بهشت و ده روز تهران هستم. گفتم می‌توانید ما را هم ببرید؟ گفت: اگر شرایط فراهم شود شما را هم می‌برم. آخرین باری که من ایشان را دیدم، گفت: من دارم می‌روم و شنبه برمی‌گردم تا کاری که راجع به مجله داشتیم را انجام دهم. من صبح شنبه به محل کارم رفتم. اخبار ساعت هشت را گوش کردم. ناگهان گوینده خبر اعلام کرد سید مرتضی آوینی روز جمعه نوزده فروردین شهید شده است، من اصلاً باورم نشد. به هر حال آن بزرگ مرد ما را گذاشت و رفت و این رسم جوانمردان نبود، مگر اینکه خواست خدا چنین باشد که کاری نمی‌توان کرد. مطمئنم تاکنون او از آن عالم در بسیاری از لحظات دست من را گرفته و کمک کرده است. او با همه دوستان این طور بود. گوهر وجودی سید مرتضی طوری بود که افراد خاصی می‌توانستند او را کشف کنند و بگویند چه بوده است. آنچه که می‌توانم راجع به ایشان بگویم این است که او به مدد عنایت اهل بیت با تمام آن سوابقی که داشت به اینجا رسید، یعنی نور اهل بیت در زندگی راه را به وی نشان می‌داد و سید مرتضی آن راه را می‌رفت.

کمی راجع به خلق و خوی فردی سید مرتضی در مقام یک انسان متحول خداجو توضیح دهید؟ وقتی شما چشم‌هایتان را می‌بندید اولین ویژگی او که به ذهن شما می‌رسد، چیست؟ اگر بخواهم او را توصیف کنم متأسفانه ادبیاتش با ادبیات امروز هماهنگ (سینک) نیست، ولی صادقانه می‌گویم سید مرتضی را همتای صدرالدین شیرازی، حافظ، ابوسعید و بزرگان عرفان ایران که درخشیدند و ماندند، می‌دانم. مظلومیت سید مرتضی همین بس که در زمان حیاتش ما از او جز یک جوانمرد رزمنده بسیجی روایت فتح بساز، چیز بیشتری نفهمیدیم. این حرف ممکن است برای برخی افراد گران باشد. او در حقیقت در حجاب زمانه خودش پنهان ماند. ایشان در زمره بزرگانی بود که بخشی از سرمایه‌های عظیم کشور ما به‌شمار می‌روند. ما یک سری نقاط معنوی داریم که براساس آن می‌توانیم بگویم مثلاً علی‌معلم به یک جایی در معنویت ایرانی اسلامی متصل است. سید مرتضی آوینی هم از زمره گوهرهایی است که در کشور و این مرزوبوم می‌زیست و به‌نوعی پشتوانه و وجه معنوی ماست. او جزو جوانمردان این دوران بود و در نوع کاری که داشت ناشناخته ماند. شهید آوینی شاید در اوایل ساخت مجموعه روایت فتح در تلویزیون، سه ماه در سال را روزه می‌گرفت، این به شهادت همه بچه‌هاست. بارها با ایشان بودم و می‌دیدم که وقتی زمان افطار



می‌گوید من همه کارهایم را به خدا واگذار می‌کنم که او بر کار بندگان بینا تر است. در حقیقت به دلیل اینکه ما دید الهی نداریم گوهر و ذات وجود او از دسترس ما دور است. خواهش می‌کنم اگر می‌توانید سرمقاله‌های مجله سوره را انتخاب کنید و روی آن‌ها کار کنید. آن‌ها نشان‌دهنده دغدغه‌های سید مرتضی نسبت به انقلاب، آرمان‌گرایی‌اش و صدور انقلاب است. او معتقد بود که از طرف خداوند زمان ظهور اسم روح‌الله در بیست و دو بهمن پنجاه و هفت و قیلس تمهید شده و این اسم در بحث اسماء در کشور ما مظاهر شده نه اینکه در بحثی که روی زمین است، یعنی در حقیقت روح‌الله اسمی بود که از جانب حق در جان مردم به وجود آمد. وقتی امام (ره) در مدرسه رفاه مستقر شده بود، حتی کسانی که منافعی در رژیم شاه داشتند آنها را رها کرده و آمده بودند. این جاذبه‌ای که مردم را دعوت می‌کرد در حقیقت جاذبه اسم روح‌الله بود و دوران ظهور اسم روح‌الله از طرف خداوند فرارسیده بود، این نظر سید مرتضی در مورد انقلاب است. بعد از اینکه امام از دنیا رفت گفت: انشاء‌الله از این پس اسم امام (ره) در جهان منتشر خواهد شد.

ایشان آغاز انقلاب اسلامی را آغاز عصر توبه انسان می‌دانست و

در مظلومیت سید مرتضی همین بس که در زمان حیاتش ما از او جز یک جوانمرد رزمنده بسیجی روایت فتح بساز، چیز بیشتری نفهمیدیم. این حرف ممکن است برای برخی افراد گران باشد. او در حقیقت در حجاب زمانه خودش پنهان ماند.

در مقاله‌هایش همین را می‌نوشت. او دایره‌ای را رسم می‌کرد، یک طرفش را قوس نزول و طرف دیگرش را قوس صعود می‌گفت. معتقد بود در قوس صعود و نزول بشر از عصر انبیاء حرکت کرده، آرام‌آرام دور شده، نسبت به آن‌ها بعیدالعهده شده و خیلی از مسائل را فراموش کرده بعد به دلیل این که فطرت بشر الهی است، آرام‌آرام به سمت همان انبیاء حرکت می‌کند. ایشان می‌گفت ما در سحر ظهور حضرت مهدی (عج) هستیم و انقلاب اسلامی آن فجر اولی است که در شب می‌زند و شب شروع به روشن شدن می‌کند. برای اثبات سخنش شواهد و قرائنی هم در دنیای کنونی داشت مثل روی آوردن مردم به مواد مخدر، پناه

سید مرتضی می‌گوید: نمی‌دانستم در این دنیا در حق تو پارتی بازی شده است. میرشکاک بارها و بارها برای من تعریف کرد که آن شب حضرت فاطمه (س) را در خواب دیده است. می‌گفت به ایشان سلام دادم ولی جواب سلام من را نداد و به من بی‌اعتنایی کرد. سؤال کردم: من چه خطایی کردم؟ فرمودند: تو با بچه من چه کار داری؟! و سه مرتبه این جمله را تکرار کردند که میرشکاک از روز بعد به سوره بازگشت و مسئول صفحه شعر مجله سوره شد و تا آخر هم در کنار شهید آوینی ماند. این طور موارد در ارتباط با کسانی که با او کار می‌کردند فراوان اتفاق می‌افتاد. آقا مرتضی اگر می‌دید کسی نمی‌خواهد به حقیقت تمکین کند با او کاری نداشت و اصراری هم نداشت که حتماً به راه بیاید، ولی نصیحت می‌کرد.

شهید دهقان یکی از فرماندهان جنگ بود و در ماجرای روز شهادت سید مرتضی هم اگر اشتباه نکنم در مقتل فکه حضور داشت، و بعد در فیلم برداری سریالی به نام قطعه‌ای از بهشت به خاطر یک اشتباه شهید شد. ایشان خیلی با شهید آوینی همراه بود. یک بار به آقا مرتضی گفت: از کجا معلوم که امام خمینی حق باشد؟ او خودش حقانیت امام (ره) را یقین داشت، اما محض تضارب آراء این سؤال را در جمع رفقا از سید مرتضی می‌پرسید و به پاسخ آن‌ها هم به دقت گوش می‌داد، شهید آوینی هم به صورت جدی و اساسی به آن‌ها پاسخ قانع‌کننده می‌داد. حسن آوینی در این بود که از طرح سؤال نمی‌ترسید. عقبه عمیقی را در معارف اسلامی گذرانده و از طرف ائمه عنایاتی به او شده بود که بهتر از کسانی که بیشتر از او خوانده بودند مسائل را می‌فهمید. شما به دکتر رضا باقری اردکانی مراجعه کنید تا ایشان این حرف را بزنند، به شاگردان آقای فرید آن‌هایی که مسلمان ماندند و اهل حکمت هستند مراجعه فرمایید تا این حرف را بزنند که اگر تخم معرفتی در ذهن آوینی پاشیده می‌شد به سرعت می‌شکفت و نتیجه هم همین کتاب‌ها و مقالاتی است که ایشان نوشته و فیلم‌های ارزشمندی که ساخته است. ایشان در پاسخ آقای دهقان گفت: با یقین به تو می‌گویم اگر امام خمینی (ره) حق نباشد، حقی در عالم وجود ندارد و دیگر دنبال حق نگرد؛ من این قدر به حقانیت این مرد یقین دارم.

اگر سید مرتضی می‌خواست نظام مقدس جمهوری اسلامی را که بر اساس آرمان‌های انقلاب اسلامی بنا شده آسیب‌شناسی کند . جامعه و مدینه فاضله مورد نظر ایشان چگونه بود و با کدام‌یک از آرمان‌های انقلاب نزدیک‌تر است؟ به نظر شما نقاطی که از چشم آن بزرگوار آرمان انقلاب در حال به خطر افتادن است، کجاست؟

شهید آوینی جزو آن دسته از افرادی نبود که فکر می‌کنند می‌توانند جلوی نابسامانی‌ها را بگیرند و سرنوشت‌ساز باشند، در حقیقت او قبل از اینکه به تأثیر فعل، عمل و گفتار خودش بیاندیشد به این می‌اندیشید که در طول مشیت خدا در حال حرکت است و در حقیقت یک انسان مقهور در مشیت حق است. ایشان همه این کارها را تابش مشکلات نور اهل بیت در زندگی و خودش را تسلیم این راه می‌دانست. او نمی‌خواست سردبیر مجله سوره باشد، چون می‌دید سردبیری این نشریه برایش مقدر شده می‌گفت اگر من از آن سرپیچی کنم در حقیقت به قضا و رضای الهی تن نداده‌ام؛ آوینی سرسپرده مشیت بود. او معتقد بود که در ام‌الکتاب زندگی‌اش لحظه به لحظه ثبت شده و او باید مجری خوبی باشد از این حرف معنای جبر برمی‌آید ولی او جبری نبود. روزی از او پرسیدم: این که شما می‌گویید یقین داشته باش هر چیزی که برای تو پیش می‌آید خیر است، چون ما به نظام احسن الهی معتقدیم و اینکه یک وجود ازلی، مهربان، دانا، قادر و متعال عالم را اداره می‌کند، پس بحث جبر چه می‌شود؟ ایشان جواب داد: وقتی شما صاحب اختیار هستی که به آن درجه از معرفت برسی و اختیار را به حق تفویض کنی، یعنی همه اختیارات را جمع کنی و بگویی پروردگارا این‌ها همه اختیارات من است، می‌خواهم این را به تو تقدیم کنم، چون تو هستی که مصلحت و مصالح من را می‌دانی، بعد این آیه شریفه را فرمود که

تحمیلی بعد از قبول قطعنامه نوشت بسیار توجه او بود. گوهر وجود شهید آوینی برای ما گم شده است و ما فاقد توان لازم برای تشخیص و شناخت گوهر وجود او هستیم. علتش هم این است که ما در ظاهر زندگی او خیلی تفحص می‌کنیم. ممکن است شما سال‌ها با کسی زندگی کنید و رفتار او را ببینید و فکر کنید که این رفتار یعنی آن فرد، در حالی که بین شما، ذات و حقیقت آن شخص فاصله زیادی است. می‌خواهم عرض کنم که ما فاقد نوری هستیم که بتوانیم گوهر وجود آوینی را در تابش آن نور ببینیم، این نور هم نور تقوا است. من اعلام می‌کنم که بنده فاقد چنین نوری برای دیدن گوهر وجود شهید آوینی هستم پس به بازگویی رفتار و سکنات او اکتفا می‌کنم. شاید ما بتوانیم به سطح شخصیت آوینی نزدیک شویم و موج‌هایی از این دریای طوفانی را بازگو کنیم، شاید شما گمان کنید که من به دام اغراق گویی افتادم ولی اصلاً این طور نیست. شهید آوینی از کسانی است که موفق شد درباره مسائل که دغدغه‌اش بود بنویسد و کارهای زیادی هم انجام دهد. انجام این کارها مبین همین حرف است که من اغراق‌گویی نمی‌کنم. بعضی از نوشته‌ها و فعالیت‌های فرهنگی او اصلاً مطرح نشده، مثلاً هیچ جا به همکاری او با مؤسسه نشر آثار امام اشاره نشده است. شاید اینجا اولین جایی است که این مسئله بازگو می‌شود. متأسفانه کسی به یکی از عناوین پژوهشی که اگر اشتباه نکنم العالی الدردر بوده یا الدردر العالی و در زمینه نشر امام است، اشاره نکرده است. او در این کار سراغ ژرفنای‌های منابعی که تأثیر خودش را در نشر امام گذاشتند، رفته بود.

سید مرتضی به شدت تحت تأثیر نشر امام بود. اما این به آن معنی نیست که ایشان با سایر آثار ادبی قبل از انقلاب ناآشنا بود. در حقیقت شهید آوینی در زمینه ادبیات یک انسان فهیم بود و آثار افراد مختلفی را که در داستان‌نویسی به خصوص داستان‌نویسی قبل از انقلاب کار آرموده بودند را آتالیز کرده بود. او ادبیات قبل از انقلاب را چه در زمینه شعر و چه در زمینه نثر را به حد کفایت مطالعه کرده و زبده شده بود. به محض اینکه انقلاب پیروز شد، او نوشته‌های قبل از انقلاب خودش را سوزاند، برای اینکه خیلی آن جهت‌گیری‌ها را نمی‌پسندید. تغییر و تحولی که در ایشان ایجاد شد در خیلی‌ها رخ داد و الآن آن‌ها را به عنوان کارنامه پرفتنار خود می‌دانند، اما سید مرتضی همراه با تحولی که در نفس خودش به وجود آورد آن‌ها را هم محو کرد. **کانون نویسندگان ایران بخشی از جناحی بود که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم در مقابل طاغوت قرار می‌گرفت و بنا بر برخی شنیده قبل از انقلاب سید مرتضی با کانون رفت و آمدی داشت و با روشنفکران آن مثل گوهر مراد و دیگران ارتباط برقرار کرده، در این باره هم توضیح دهید. آیا شخصیت ادبی سید مرتضی در قبل از انقلاب خیلی مغفول نمانده است؟**

من به طور خاص اطلاعی در این زمینه ندارم، اما می‌دانم که او بر ادبیات قبل از انقلاب اشراف تخصصی داشت. ایشان از همان ابتدای مکلف شدن و به تمیز رسیدن یک ارتباط درونی خاص با ائمه داشت. مادر ایشان براین مسئله شاهدند. او در حقیقت دلبسته ائمه (ع) بود. می‌دانید که مجله سوره ابتدا به سردبیری محمد آوینی منتشر می‌شد، پس از مدتی سید محمد از آنجا رفت و توقع داشت که بقیه هم بروند، ولی سید مرتضی تشخیص داد که همه باید بمانند و یاران ایشان ماندند و مجله ادامه پیدا کرد. در طول این راه یک زمان آقای میرشکاک با سید مرتضی در زمستان سال ۷۰ یا ۷۱ که گردون منتشر می‌شد اختلاف پیدا کرد، یادم هست این دعوا بالا گرفت. آقای میرشکاک برای اذیت کردن و نه جدی! می‌گفت: من حتماً باید به گردون بروم، ما یقین داشتیم که او می‌خواهد اذیت کند. آن روز میرشکاک پالتوی سفید خیلی بلند و کفش‌های قیصری پوشیده بود و در مجله داد و فریاد می‌کرد، آقای آوینی هم با داد و فریاد جوابش می‌داد و می‌گفت: راه خطا می‌روی. بنده هم به آقای میرشکاک گفتم: اگر الان به گردون بروی یقین داشته باش که روی کفن خونین همه شهدا پا گذاشتی. البته او به حرف‌های من اعتنایی نکرد و رفت. ایشان فردای آن روز، صبح زود در خانه آقا مرتضی رفته است. بنابر نقلی که من از میرشکاک شنیدم آن روز صبح او به

امثال من وجود دارد. شهید آوینی همان‌گونه می‌زیست که معتقد بود. اگر روزی مطلع می‌شد که حضرت رسول (ص) بعد از اینکه ناخنش را می‌گرفت دستش را می‌شست، محال بود از این پس بعد از اینکه ناخنش را بگیرد، دستش را نشوید. اگر در مجله سوره نزدیک ظهر می‌گفت نماز است، کسی که تا به عمرش نماز نخوانده بود می‌رفت وضو می‌گرفت و پشت سر او می‌ایستاد. اصلاً این طوری نبود که فردی بخواهد ریا کند، بلکه جاذبه آوینی کاملاً او را دور خودش می‌چرخاند و جذب می‌کرد. تمام کسانی که در مجله سوره با او کار می‌کردند آدم‌هایی بودند که نمی‌توانستند با

سید مرتضی بنیان‌گذار سبکی شد که چون ادعا پشتش نبود و خاکساری و توکل پشت آن بود ماندگار شد. در تاریخ کشور ما اگر روایت فتح را حذف کنیم چه چیز از فیلم‌های مستند جنگ باقی می‌ماند؟ من نمی‌گویم هیچ چیزی نیست ولی ببینید چه می‌ماند.

هم یک جا جمع شوند، در واقع مجمع اضداد بودند، ولی شهید آوینی این قدر خلق باارزشی داشت که آنها حس می‌کردند با هم یکی هستند. آوینی این حدیث شریف را شنیده بود که می‌فرماید: «کسی که خودش را وقف خدا کند، خدا برای او است.» عنایتی که امام رضا (ع) خصوصاً و ائمه دیگر عموماً به ایشان داشتند، باعث می‌شد که اگر سخنی می‌گفت، کسی که در جناح فکری و ادبی مخالف سید مرتضی هم بود اعتراف می‌کرد این مرد باانصاف است. نمی‌خواهم اسم بگیرم ولی به یاد دارم شخصی که آن زمان برای BBC کار می‌کرد درباره آوینی گفت واقعاً من در مقابل این آدم نمی‌توانم زبان به تقدیر نگشایم. برای اینکه مثل این آدم ندیده‌ام. شهید آوینی با استفاده از سه نکته‌ای که اشاره کردم از یک امتیازی ویژه‌ای برخوردار بود که در قلم دیگران دیده نشده است. او به نثر امام (ره) به عنوان سرمشق خیلی دقت می‌کرد. نکته‌هایی که امام (ره) به عنوان پیام به مهاجران جنگ



آشنایی من با این بزرگوار این‌گونه بود اگر چه در زمانی که در جهاد کنار او می‌نشستم و بسیاری از فیلم‌ها را می‌دیدم، برای برخی از فیلم‌های بازسازی جهاد و نه فیلم‌های روایت فتح نریشن می‌نوشتیم. آقا مرتضی کارهای دیگری هم به من واگذار می‌کرد مثلاً یکی از این کارها تحقیق درباره سوره یوسف بود من موظف بودم تمام شخصیت‌های سوره یوسف را در بیاورم و داستان را گزارش کنم و تفسیرهایش را ببینم. آن دوران من هم در مجله سوره اتاقی کنار اتاق سردبیری داشتم، سید مرتضی مطالب را می‌داد، می‌خواندم و نظرم را بالای آن می‌نوشتیم. گاهی مشکلی بود که آن را با هم رفع می‌کردیم. من تا آخرین شماره در خدمت ایشان بودم.

بعضی از منتقدین آقای آوینی می‌گویند چیزی که فیلم‌های ایشان را خیلی خاص می‌کند، نریشن و گفتار متن است. واقعیت این است که ویژگی عارفانه متن‌ها سطح کارها را بالا می‌برد. می‌توان گفت که او برای خودش یک عرفان داشت. این عرفان در کلمات او هم نفوذ کرده، یعنی غیر از آنکه تصویر و سبک سینمایی سید مرتضی جالب بود متن‌ها و نریشن‌ها هم به کار بعد جدیدی می‌داد و بخشی از کار می‌شد که نمی‌توان انکارش کرد. این سبک نوشتاری آقا مرتضی را چطور می‌بینید؟ من نکته‌ای را جابج به رسانه بگیرم چون یادم می‌رود. آقا مرتضی به هیچ وجه منفعل نبود مثلاً به محض اینکه بحث ویدئو در کشور مطرح شد، گفت وگوهای را با اهل نظر شروع کرد. مصاحبه‌هایش در این باره بود که مثلاً ویدئو چیست و آیا باید بماند یا خیر؟ آن موقع ویدئو مسئله بود. اگر شما مقاله انفجار اطلاعات را ببینید مشاهده می‌کنید که در آنجا حتی بحث ماهواره را هم مطرح کرده است و نوشته است: «من نمی‌دانم چرا چندان که باید از این کلمه نمی‌ترسم.» ایشان نظر کسانی که موافق ماهواره بودند را درج کرد و جواب داد. مجله سوره به خاطر شجاعت، صلابت رأی، استدلال قوی، سواد عمیق و دانش آمیخته با حکمت آوینی محلی بود که مخالفان می‌توانستند در آن حرف بزنند؛ مثلاً آقای مقاله‌ای درباره جمهوری اسلامی به اسم حکومت آسان نوشته بود، شهید آوینی آن مقاله را خواند و بلافاصله در شماره بعدی جوابش را محترمانه داد. او مقاله‌ای نوشت به نام تحلیل آسان که در آن نویسنده حکومت آسان به قدردانی از نویسنده پرداخت و گفت این کیست که بدون اینکه فحش دهد، منطقی و زیبا جواب من را داده است. آن موقع مجله آدینه جزو مجلاتی بود که در خط مخالف سوره حرکت می‌کرد، ولی سردبیرش نظر خود را درباره ویدئو برای ما فرستاد و ما چاپ کردیم ولی شهید آوینی برای آن‌ها مطلب فرستاد و آن‌ها چاپ نکردند. حقیقتاً در بسیاری از موارد که سید مرتضی بر وفق حکومت می‌نوشت و آن‌ها نظر مخالف داشتند، نظرات مخالفان خود را چاپ نمی‌کردند ولی ما نظر آن‌ها را در سوره چاپ می‌کردیم.

شهید آوینی معتقد بود در مقابل ماهواره، ویدئو و تهاجم فرهنگی باید کنش مند عمل کنیم. او به واسطه سواد که در عرصه ادبیات، اطلاعی که نسبت به روزگار خودش و ارتباطی که با حقیقت عالم داشت معتقد بود که اگر ما تمثیلی را می‌نویسیم آن تمثیل باید با بالا سر و پایین سری خودش مطابقت کند. سید مرتضی فرد فوق‌العاده خوبی بود، روشنفکری روز را خوب می‌دانست و به میراث گذشته هم آگاه بود. از مشروط به این سمت هر چه در ادبیات بود، را خوانده بود، میراث گذشته شیعی و ایرانی ما را خوب می‌شناخت. این سه نکته در کنار ارتباط با حقیقت عالم، سواد در عرصه ادبیات و اطلاعی که نسبت به زمانه خودش داشت منجر به وضع درست او شده بود؛ وضع درست یعنی نسبت به سبک متن گفتارهای فیلم‌هایش، نوع تدوینش در روایت فتح و تعاملات صنفی روزنامه‌نگاری، او در همه کارها از این سه عنصر استفاده می‌کرد. در حقیقت یک تفاوت اصلی شهید آوینی با من این بود که آوینی همان‌گونه که معتقد بود، زندگی می‌کرد. اگر صندوقچه اعتقادات من را بیاورید، مثلاً می‌بینید صندوقچه اعتقاداتم بهتر نوع زندگی‌ام است، یا بالعکس؛ در حقیقت نفاق، دوگانگی و شقاق بین نظر و عمل در



● درآمد:

شهید سیدمرتضی آوینی یازده سال پیش در همایش «بررسی سینمای پس از انقلاب» مقاله‌ای با نام «سینما، مخاطب» قرائت کرد که در آن مقطع زمانی، واکنش‌های تندی را برانگیخت. در واقع آن مقاله تعدادی سؤال و جواب بود. گفت و گوی حاضر نیز به بحث درباره مدعیات آن بحث می‌پردازد.

گفت‌وگو با حسین معززی نیا درباره خواسته‌های
شهید سیدمرتضی آوینی از سینما

ضرورت تعریف سالم از سینما...

مجاهده عظیم او، ما شاهد دیدگاه روشن و قاطعی در توضیح این نسبت خصوصاً در عرصه فرهنگ و هنر هستیم، اما فهم موضوع طبعاً دشوار است و نباید انتظار داشته باشیم در زمانی اندک و بدون طی کردن مقدمات بحث و تأمل در جزئیات و فراتر رفتن از بدیهیات و مسلمات، مسئله را در یابیم. این بحث، بحثی دقیق و ظریف است و باید تلاش کنید شما هم تعبیر موجود را بدون رجوع به سابقه ذهنی و رایج و تراوشات ادبیات ژورنالیستی معنا کنید. ایشان میان فرهنگ و هنر انقلاب اسلامی و فرهنگ و هنر غرب مواجهه می‌دید، اما مخاصمه نمی‌دید مگر در برخی موارد که قدرت سیاسی با اثر فرهنگی و هنری یکی شده بود. فرهنگ البته می‌تواند معنای سیاسی هم داشته باشد، اما مقصود ما در اینجا جنبه فکری، فلسفی و هنری فرهنگ است. ایشان سینما را به عنوان یکی از پدیده‌های فرهنگ غرب، پدیده‌ای قابل اهمیت، تأثیرگذار و درخور توجه می‌دانست. اختصاص حجم اصلی نوشته‌های ایشان به سینما و حجم عمده وقت روزمره‌شان به عمل فیلم‌سازی، خودبه‌خود نشان‌دهنده اهمیت مقوله سینما در نظر و عمل اوست. سینما در نظرش مهمترین هنر این روزگار و فیلم‌سازی استفاده از تأثیرگذارترین رسانه موجود بود و گرنه بیش از هزار صفحه چاپ شده و بیش از صد فیلم و برنامه تلویزیونی از خود به جا نمی‌گذاشت.

با همه این توضیحات، من همچنان متوجه نشدم که شهید آوینی چگونه می‌خواست بین انقلاب اسلامی و سینما آشتی برقرار کند. مگر نه این‌که سینما جزئی از فرهنگ مهاجم و براندازنده غربی است؟

حق با شماست، بحث دشوار است و پیچیده و باعث شده من بیشتر حول و حوش موضوع پرسه بزنم تا ابتدا شرایط لازم فراهم شود. ببینید چند نکته وجود دارد که باید در موردشان تأمل کنید؛ اول این‌که وجه مهاجم و برانداز فرهنگ غربی موضوعی نیست که از نگاه آقای آوینی پنهان مانده باشد، اصلاً اصطلاح (تهاجم فرهنگی) متعلق به ایشان است و اولین اشاره‌ها در این خصوص را در مقالات ایشان می‌بینید، اما این تعبیر هم در این روزها از فرط تکرار بی‌معنا شده و هر کس تفسیری گاه کاملاً مغایر با اصل موضوع در ذهن دارد. این ویژگی فرهنگ غرب که تهاجم نامیده می‌شود، در برخی موارد از یک توطئه و دسیسه سیاسی برای براندازی یک فکر یا یک دولت یا یک شخص حکایت می‌کند، اما در همه موارد چنین نیست. فرهنگ غرب مهاجم است، اما این تهاجم همیشه سیاسی نیست، بلکه خصوصیت ذاتی این تمدن است، چرا که

دستاوردهای این تمدن برخیزد و بر سینما هم، به عنوان یکی از دستاوردها غلبه کند؟

عجله نکنید! من تنها فرصت کردم معنای انقلاب اسلامی را در نظر ایشان توضیح دهم، آن هم به اختصار. بخش دوم باقی مانده و آن جایگاه پدیده سینما در اعتقادات ایشان بود. راستش از این جا به بعد وارد مرحله دشوار و سوء تفاهم برانگیز بحث می‌شویم که امیدوارم بتوانم از پس تبیین و تشریحش بربیایم، چرا که مرسوم‌ترین تفسیری که از بخش اول بحث‌ها در ذهن مخاطب نقش می‌بندد، همین بود که شما گفتید و رایج است که تصور کنند شهیدی بزرگوار چون ایشان با این آرای بلند در خصوص انقلاب و اسلام، مترصد نابودی هر چه سریع‌تر تمدن غرب بوده و بنابراین اگر به مظاهر فکری و فرهنگی این تمدن می‌پرداخته، از آن رو بوده که از (ایزار) خود عالم‌گیر شود و دولت حق استقرار جهانی یابد. در حیطه قدرت سیاسی البته این تعبیر صحیح است و ایشان بی‌تردید چنین اعتقادی داشتند، اما آنچه فرهنگ و تمدن و فکر و فلسفه و هنر غرب خوانده می‌شود شرایط دیگری در تفکر ایشان داشت. راستش در همین جا باید تأکید کرد که هیچ موضوع دیگری در سراسر زندگی ایشان، از جوانی تا شهادت، به اندازه مسئله نسبت میان (ما و غرب) ذهنش را مشغول نکرده و به یک اعتبار می‌توان گفت همه آنچه نوشته، شرح و تفصیل این نسبت در حوزه‌های گوناگون بوده است. مسئله ما و غرب مسئله‌ای بس دشوار و پیچیده است که صرف ده‌ها سال از عمر یک متفکر برای توضیح و تشریح چگونگی این نسبت در عرصه‌های مختلف را کم مقدار جلوه می‌دهد و همتی سترگ طلب می‌کند. شهید آوینی این همت را داشت و حالا پس از

سینما در نظر آوینی مهمترین هنر این روزگار و فیلم‌سازی استفاده از تأثیرگذارترین رسانه موجود بود و گرنه بیش از هزار صفحه چاپ شده و بیش از صد فیلم و برنامه تلویزیونی از خود به جا نمی‌گذاشت...

آیا شهید آوینی واقعاً بین سینما و انقلاب اسلامی نسبتی می‌دید؟

بله، ایشان به چنین نسبتی اعتقاد داشت، اما وقتی سخن از این ارتباط به میان می‌آورد، به سینمای موعود یا مطلوب نظر داشت و نه همه آنچه در تاریخ سینما روی داده و یا مصادیق سینما در سال‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی. برای آن که چگونگی این نسبت و تفکر ایشان روشن شود باید در خصوص معنای انقلاب اسلامی و معنای سینما در گفته‌ها و نوشته‌هایشان تأمل کرد. این دو تعبیر از فرط تکرار در ادبیات ژورنالیستی معانی جدیدی در ذهن مخاطب برنمی‌انگیزند و چه بسا خیلی‌ها با شنیدن تعبیر انقلاب اسلامی، تحولی سیاسی اجتماعی را تجسم کنند که پس از سال‌ها منجر به تأسیس جمهوری اسلامی شده، و کلمه سینما هم متناسب با تعداد و نوع فیلم‌هایی که هر کس دیده و به خاطر سپرده، تصاویری پراکنده و متفاوت را به ذهنش متبادر کند که مجموعاً وجود چیزی به نام سینما را در روزگار فعلی یادآور می‌شود. اما تفکر، با کلمات و اصطلاحات چنین رفتاری نمی‌کند. خصوصاً تفکری اصیل و خلاف آمد عادت از آن جنس که در وجود آن بزرگوار سکنی گزیده بود. ایشان انقلاب اسلامی را واقع‌ای سخت شگفت‌آور تلقی می‌کرد که از جنس دعوت پیامبران است و انسان‌ها را به فطرتشان رجوع می‌دهد و باید به عنوان آغازی نو در تاریخ انگاشته شود. ایشان به تاریخ تمدن اعتقاد نداشت و انقلاب ایران را واقع‌ای سیاسی یا حتی تاریخی به معنای امروزی‌اش تفسیر نمی‌کرد، بلکه آن را حادثه‌ای در امتداد تاریخ پیامبران می‌دانست و گسست و گشایشی در عصر نیهیلیسم برای تجدید عهد با حق. بنابراین معتقد بود عصر جدیدی آغاز شده که ما طلیعه‌دارش خواهیم بود، اما در عین حال متذکر بود که آخرین دوران رنج در راه است و ما علی‌رغم پیروزی، هنوز در محاصره تمدن غرب با همه توش و توانش قرار داریم و نمی‌توانیم از تماس با غربی‌ها و مظاهر تمدنشان بر کنار بمانیم. حتماً می‌دانید که ایشان از فرار و گوشه‌نشینی هم پرهیز داشت و تسلیم در برابر حصار پیرامون را روا نمی‌داشت و با تمام وجود، اعتقاد داشت حال که ما طلیعه‌داران تاریخ آینده‌ایم پس چه بهتر که خود را در معرض همه آنچه که می‌آید قرار دهیم و به جای خزیدن در غار، بر دامنه آتشفشان منزل گزینیم.

پس با توجه به این توضیحات، ایشان نسبتی بین سینما و انقلاب اسلامی نمی‌دید، بلکه انقلاب اسلامی را واقع‌ای عظیم می‌دانست که باید به مقابله با مظاهر تمدن غربی و محو

بعد از شهادت ایشان برای نسل جوان که جبهه و جنگ را ندیده است و محضر آقا مرتضی را درک نکرده است. یک تصویری از او ارائه می‌شود که تصویر خوب و اسطوره ای هم هست. می‌خواهم بدانم به نظر شما که از نزدیک وجوه انسانی و معنوی او را دیده‌اید، این تصویر چقدر واقعی است؟ کجاها این تصویر نقص دارد؟ این که سید مرتضی را در محلی که اشیاء را منجمد می‌کنند قرار دهیم و نور آبی روی آن بیاندازیم تا کم‌کم قطعه یخی به وجود بیاید کار درستی نیست. اگر تنها بگوییم سید مرتضی کسی بود با اندیشه بسیجی، ممکن است به ماندگاری این ویژگی هادر ذهن خلق الله کمک کنیم اما حرکت را از او گرفته‌ایم و مانع از انتشار او می‌شویم. او به بسیج علاقه داشت و به شدت برای آن کار می‌کرد، اما شما قد و قواره او را نگاه کنید و ببینید آیا می‌شود در سیستم سازمانی بسیج او را جای دهیم، مثلاً او سرگروه یک مسجد شود، و شب با بچه‌ها پست دهد و ماشین مردم را بگردد. البته اگر ضرورت داشته باشد کار بسیار خوبی است، اما او از آب و خاک دیگری است. او بسیجی را دعا می‌کرد تا در کارش موفق باشد و خودش هم آرزو می‌کرد که همیشه در کنار بسیجی باشد اما شأن وی این نبود. بلا تشبیه ما می‌گوییم امام می‌فرماید: ای کاش من در کنار بسیجیانم بودم و با آن‌ها محشور می‌شدم، اما امام خودش شأن و نوع وظیفه‌اش غیر از این بود. سید مرتضی هم گرچه دلش در پایگاه خالی بسیج بود ولی اینکه ما او را محدود به این تصویر کنیم؛ چهار تا پلاکارد و عکس از او که چفیه دارد بر در و دیوار نصب کنیم و بگوییم این سید مرتضی آوینی است، غلط است. روزی دوستی از قم به من زنگ زد و گفت: شما بیایید و درباره ابعاد وجودی آوینی سخنرانی کنید. من گفتم نمی‌توانم بیایم. فرصت ندارم اما اگر یک کاری بگوییم انجام می‌دهید؟ خواهش می‌کنم برای سالگرد او کاری نکنید و به جای آن هر چه می‌توانید از او فیلم تهیه کنید و هر کتابی که ایشان نوشته را آنجا بگذارید. خرما بخرید و به تعداد آدم‌ها رحل و قرآن بیاورید. آدم‌ها که می‌خواهند داخل شوند یک رحل و قرآن بدهید. مجری بیاید و بگوید ما مشب مراسم رسمی راجع به آقای آوینی داریم، اول فیلمی کوتاه از او پخش می‌کنیم که خودش ساخته است. سخنران چرا باید صحبت کند که بین شما و او فاصله بیاندازد. این سخنران باید حذف شود. بعد مجری می‌گوید همه ما تصمیم گرفتیم برای شادی روح او یک حزب قرآن بخوانیم. کسانی که مایلند بشینند و هر کس برای خودش قرآن بخواند، شما از طریق آن فیلم با آقای آوینی ارتباط پیدا کردید و او هم از طریق قرآن با شما ارتباط پیدا می‌کند و بعد هم که می‌خواهند از سالن خارج شوند آثار آوینی را بفروشید. سال بعدش مراد دعوت کردند و به آنجا رفتیم. گفتند همین کارها را کردیم خیلی استقبال شد. ما باید بی‌واسطه با شهید آوینی ارتباط برقرار کنیم و واسطه‌هایی مثل بنده را که تا خودش در خاطره‌ای حضور نداشته باشد آن را نمی‌گویید، حذف کنیم. اگر سید مرتضی را بدون کلیشه و آن‌گونه که بود برای ما معرفی کنند، خوب است زیرا گوهر وجود ایشان از دسترس ما دور است دلایل هم این است که سید مرتضی رفتار روزانه را به اقتضا و ضرورت انجام می‌داد نه به این خاطر که دلش بخواهد آن‌ها را انجام دهد. سید مرتضی را در حجاب به ما نشان می‌دهند. او زمانی که سوره کار می‌کند، روایت فتح را هم می‌سازد و کارهای جبهه را هم می‌کند تا این که شهید می‌شود. او احتیاج به بازخوانی متون کهن عرفانی که به آن‌ها علاقه داشت دارد، از خودش بپرسید و با او مصاحبه کنید و بگویید سید مرتضی اگر خودت الان بودی چطور زندگی می‌کردی؟ من این سؤال را کردم و پاسخ داد: می‌دانی که من با علاقه خودم زندگی نمی‌کنم، ولی اگر بخواهم با علاقه خودم زندگی کنم، خانه‌ام را می‌فروشم و به قم می‌روم. می‌خواهم ده سال فقه آل محمد بخوانم و حکمت فقه را برای عالمان بگویم تا بدانند عمل به آن چقدر شیرین است. ■

وجود دارد، آقا فرموده بودند من صدای ایشان را که می‌شنیدم خیلی به دلم می‌نشست. الان که چهره‌شان را می‌بینم آن صدا با این چهره هماهنگ است و بیشتر به دلم می‌نشند. آقا سید مرتضی را تشویق کرده بود که مجموعه روایت فتح را مجدداً شروع کند، به وسیله خود ایشان در سال ۱۳۷۰ دوباره روایت فتح شروع به کار کرد که ثمره‌اش کارهای مختلفی، از جمله آخرین کار او به نام شهری در آسمان بود. در حقیقت او خودبه‌خود با نوع همکاری اش با بچه‌های اهل قلم مثلاً سید مهدی نصیری و شجاعی، گروه تلویزیونی حوزه، روایت فتح، بچه‌های سراب،

سید مرتضی فرد فوق‌العاده خوبی بود، بینش روشن‌فکری روز را خوب می‌دانست و به میراث گذشته هم آگاه بود. از مشروطه به این سمت هر چه در ادبیات بود، خواننده بود، میراث گذشته شیعی و ایرانی ما را خوب می‌شناخت. این سه نکته در کنار ارتباط با حقیقت عالم و سوادش در عرصه ادبیات و اطلاعی که نسبت به زمانه خودش داشت او را به جایی رسانده بود که بتواند در سبک متن گفتارهای فیلم‌هایش، نوع تدوینش در روایت فتح و تعاملات صنفی روزنامه‌نگاری، به خوبی از این سه عنصر استفاده کند.

سوره، مؤسسه نشر آثار امام، بنیاد فاطمه الزهرا که نمی‌دانم آن موقع بود یا نه و کسان دیگر را دنبال می‌کرد. کم‌کم ارتباطات طوری شد که سید مرتضی محور جمع شد همه به ایشان مراجعه می‌کردند و دوست داشتند با او حرف بزنند، فضا به گونه‌ای شده بود که چتر محبت و در اتاق سردبیر یعنی آقا مرتضی برای افراد هنرمند باز بود. فردی آمد و مقاله‌ای تحت عنوان «داستانم را چاپ کنید آقای سردبیر!» آورد و به آقای آوینی داد. متن این داستان توهین آمیز به آوینی بود ولی ایشان قصه را چاپ کرد. چند وقت بعد روزنامه‌ای فکر کرد آقای آوینی قصه را دوست داشته که آن را چاپ کرده است و علیه او مطلبی نوشت با عنوان «کمی هم به خدا فکر کنید آقای سردبیر!» بعد هم گروه امر به معروف و نهی از منکر برای شهید آوینی تشکیل شد. این گروه متشکل از سه نفر یعنی سید مهدی شجاعی، شمس الدین رحمانی و آقای رضا رهگذر بودند و بنا بود که ایشان را نصیحت کنند. آن زمان چند اتفاق افتاده بود، یکی چاپ عکس یک پسر بوسنیایی با پرچم الله اکبر، دیگری چاپ پوستر جشنواره کن که یک سر برهنه رو جلد خورده بود و شاید غیر از این‌ها چیزهای دیگری هم بوده که من خبر ندارم و همه در اشتباه و سوء تفاهم بودند. سید مرتضی از همه کسانی که قرار بود او را امر به معروف و نهی از منکر کنند، امر به معروف را بیشتر می‌شناخت و به آن هم عمل می‌کرد، یعنی متعبد بود. این گروه در تدارک بودند تا ایشان را نصیحت کنند که او شهید شد.



● شهید آوینی در حال تدوین یکی از کارهای روایت فتح.

رسیده بود او چیزی برای خوردن نداشت کسی هم به فکر این نبود که او روزه است تا چیزی برایش باقی بگذارد، یک مقدار الویه می‌خورد سردردش را خوب می‌کرد تا به خانه برسد. او یک دوران زهد خیلی عجیب داشت؛ من از داخل خانواده ایشان خبر دارم. او در هر شب سه جز قرآن تلاوت می‌کرد. محل تلاوتش هم محراب جمکران یا مسجد جامع قم نبود. البته شأن این اماکن محفوظ است، اما او داخل آپارتمانی در همین تهران و در آشپزخانه آن برای آنکه بچه‌ها بیدار نشوند، این کار را می‌کرد، نماز شب می‌خواند و به شدت گریه می‌کرد. خاطره‌ای یادم آمد که خودش برای من تعریف کرده بود. روزی به من گفت ما همسایه‌ای داریم که عرق خور است و همیشه در عالم خودش است. یک روز دیدم در منزل را می‌زنند. ایشان بود. تعجب کردم که با من چه کار دارد. دیدم اشک از چشمانش جاری شد و گفت تو آدم خوبی هستی. گفتم کی گفته؟ گفت من هر شب از ساعت دو و نیم پای پنجره می‌نشینم. تو مرا نبینی ولی صدای قرائت قرآن تو را گوش می‌کنم. الان گرفتارم و کارم گره خورده است. آمده‌ام تا برایم دعا کنی. این نفس کار سید مرتضی تأثیرگذار بود. او خیلی تلاش داشت که خودش را شبیه ائمه کند. دستور داریم که خودتان را به ائمه شبیه کنید. حضرت امیر فرمود به خدا قسم شما قادر نیستید مثل ما بشوید، ولی ما را با رکن‌های مهم عمل یاری کنید. بنابراین اگر من بگویم بنده مثل امیرالمؤمنین هستم درست نیست. او تلاش می‌کرد که شبیه ائمه باشد؛ شباهت به ائمه در اخلاص عمل است و نه اینکه فردی ادعا کند و بگوید من یک تریلی عمل مثل امیر (ع) انجام دادم پس حالا این قدر شبیه او شدم. انسان باید بکوشد با یک عمل کوچک اما با اخلاص شبیه ائمه و اهل بیت شود. روایتی داریم که امیرالمؤمنین می‌گوید هر کس شباهتی به قومی پیدا کرد از آن هاست. ایشان در حد خودش تلاش می‌کرد تا شبیه ائمه شود. ائمه بسیاری از افراد را با تلاوت قرآن به سمت دین ما آوردند. اگر کسی با سید مرتضی دشمن بود دو، سه جلسه کافی بود که با او بنشیند و اگر عناد نداشت لاجرم اعتراف می‌کرد که عجب! او مرد بزرگی است. نفوذ معنوی سید مرتضی مرهون محبتی بود که ایشان از اهل بیت در دل داشت و این خصوصیتی به وی بخشیده بود که غربی‌ها به آن کاریز ما می‌گویند.

اگر شما پیش ایشان تشریف می‌آوردید یقیناً می‌پرسیدید که من دوباره کی نزد شما بیایم؟ یا اینکه قرار نبود دوباره بیایی ولی می‌آمدی و به خودت می‌بالیدی که چنین آدمی را پیدا کردی. **آقا مرتضی در فضایی که بچه‌های سوره حضور داشتند و جناب‌عالی به آن اشاره کردید، روابطی با بچه‌های حوزه هنری و به خصوص با بچه‌های اهل قلم پیدا کرده بود و توجه ویژه‌ای به جوان‌ها داشت. دیگر اینکه شیوه تبلیغ نگارش و ادبیاتش درباره انقلاب، امام و نظام باعث شد تا مقام معظم رهبری عنوان سید شهیدان اهل قلم را به ایشان بدهد. شما این لقب را چطور ارزیابی می‌کنید؟** آقای آوینی هم‌زمان با شروع کار حوزه هنری با آن همکاری نکرد. ایشان پس از پذیرش قطعنامه از گروه جهاد جدا شد و علت آن هم به سبب نبود فضای ساخت فیلم مستند جنگی بود. او مثل

روایت فتح مهاجرت کرد و مجموعه‌ای به نام سراب و مجموعه‌ای چهارقسمتی برای دوکوهه به نام میقات عشق را کار کرد و چون می‌خواست این کار صیغه داستانی پیدا کند موفق نبود. بعداً خود سید مرتضی به من گفت در میقات عشق، داستان ظرفیت بیان جبهه و مستند جبهه را ندارد و با این بضاعتی که فعلاً ما در داستان داریم، نمی‌توانیم این مسائل را بیان کنیم و بعد از آن کار داستانی را رها کرد. دو یا سه قسمتی در مورد دوکوهه به صورت مستند کار کرد که خدا حافظ دو کوهه ثمره آن کار بود. بعد هم گفت می‌خواهم به مجله بروم. در حوزه هنری داستان می‌نوشت و شعر گفت. به خاطر دارم که یک بار سید مرتضی پیش آیت‌الله خامنه‌ای رفته بود. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای فرمایشی کرده بودند که نقل به مضمون می‌کنم ولی مکتوب این حرف

در سمینار بررسی (سینمای پس از انقلاب) ایشان فشرده‌ای از مباحث مورد نظرش را به صورت دسته‌بندی شده مطرح کرد و بعد در جلسه پرسش و پاسخ، چند نفر گفتند و نوشتند شما که فیلم مطلوب‌تان (عروس) است، دیگر لازم نیست درباره سینما حرف بزنید.

به هر حال مقصودم این بود که چندان در پیدا کردن مصداق برای این مباحث اصرار نداشته باشید، چراکه مصداق در طول زمان بنا به شرایط گوناگون رنگ می‌بازد، چه بسا فیلمی یا کتابی یا تصنیفی که در حال حاضر یک اثر کامل و درست به نظر برسد، اما در گذر زمان رنگ ببازد و یا در شرایطی دیگر نواقص و خام‌دستی‌هایش آشکار شود و یا سلیقه ما در گذر



زمان تعالی یابد.

به هر حال ایشان هیچ‌گاه فهرستی از فیلم‌های مورد علاقه‌اش منتشر نکرد و آن فهرست فیلم‌های برگزیده‌که در مجله (سوره سینما) به چاپ رسید هم انتخاب قطعی ایشان نبود. بسیار پیش آمده که به آن فهرست فیلم‌ها استناد می‌کنند و آن را معیار می‌پندارند در حالی که آن فیلم‌ها از سوی دیگران و با رجوع به سابقه ذهنی موجود از فیلم‌های مورد علاقه ایشان کنار هم چیده شده و اصلاً قطعیتی در صحت‌شان وجود ندارد. اما این هست که در سینمای ایران به فیلم‌های (مهاجر) و (دیده‌بان) از ابراهیم حاتمی‌کیا، (مجموعه قصه‌های مجید) از کیومرث پوراحمد، (نیاز) ساخته علی‌رضا داوودنژاد، (نرگس) از رخشان بنی‌اعتماد و (عروس) از بهروز افخمی ابراز علاقه مکتوب و واضح کرده و همچنین در سینمای جهان فیلم (سرگیجه) از هیچکاک، (۲۰۰۱: یک ادیسه فضایی) از کوبریک و (جاده) از فدریکو فلینی را بسیار دوست می‌داشت و البته (مرد عوضی) هیچکاک که پس از انتشار کتاب هیچکاک تماشا کرد و آن را به اندازه (سرگیجه) فیلم مهم و درخشانی می‌دانست.

این‌ها فیلم‌هایی بودند که مکرراً در نوشته‌ها و صحبت‌های شفاهی به عنوان آثاری سالم و کامل و جذاب مورد استناد قرار گرفتند. اما بنده همچنان معتقدم از محدود کردن تفکر سینمایی ایشان در بین این چند فیلم پرهیز کنید و بیشتر به افق‌های بعدی این تفکر خیره شوید و پیوسته در این باب تأمل کنید که او از سینما چه می‌خواست؟ ■

نداد. مسئله قدری ظریف است و تأمل بیشتری می‌طلبد: ایشان در هر دوره از زندگی متناسب با دغدغه‌های آن دوران و سخت‌گیری‌هایی که در وهله اول درباره خودش و سپس درباره اطرافیانش روا می‌داشت رویکردی داشت و جلوه‌ای. در کتاب (آینه جادو) این سخت‌گیری درباره سینما به تبع شرایط و احوال آن دوران حاکم است و شاید بشود گفت که شأن غیراخلاقی و متمایل به شر سینما در نظر ایشان جایگاهی افزون‌تر یافت. لذا لحن آن مقالات تا حدودی اخلاقی و ملامت‌گر است. اما در مقاله (عالم هیچکاک) نسبت دیگری با سینما به چشم می‌خورد که حاکی از شرایط جدید و احوال جدید است. این نسبت جدید را نباید تغییر بنامیم. این همان سوءتفاهمی است که باعث شد برخی سطحی‌نگران در سال ۱۳۷۱ تاخت و تاز وسیعی را علیه ایشان آغاز کنند و از جمله همین بذل توجه به هیچکاک و عالم سینمایی‌اش را شاهد مثال آورند.

هیچکاک در نظر ایشان نمونه دلپسندی از دستیابی به سبکی کامل و مؤثر و در اختیار گرفتن تکنیک پیچیده سینما به منظور روایت داستان‌هایی جذاب و زیبا محسوب می‌شد و البته در این مسیر ابایی از دلبستگی به او و فیلم‌هایش نداشت و گذشته از آن که آثار این تعلق خاطر را در مقاله (عالم هیچکاک) به وضوح مشاهده می‌کنید، بنده شاهد بودم که ایشان در تمام ایام آماده‌سازی این کتاب، با شور و شوق به تماشای همه فیلم‌های موجود از هیچکاک می‌پرداخت و با علاقه در مورد آن‌ها حرف می‌زد و از روند پیشرفت مراحل آماده شدن کتاب لذت‌وافر می‌برد. و البته این اشتیاق منحصر به هیچکاک نبود و خصوصاً در نیمه دوم سال ۱۳۷۱ بسیار فیلم می‌دید و بسیار پیش می‌آمد که درباره فیلم‌ها صحبت‌ها و بحث‌های طولانی به راه بیندازد. حتی درباره برخی فیلم‌ها تأکید می‌کرد که فلان فیلم را باید هفته‌ای یک بار دید.

در پایان بحث، چند نمونه از فیلم‌های مطلوب و مورد پسند ایشان در سینمای ایران و جهان را نام ببرید.

این مسئله فیلم‌های مطلوب و ارائه مصداق عینی برای بحث‌های تئوریک هم از آن قضایای سوءتفاهم برانگیز است. ایشان به طور معمول علاقه‌ای به ارائه مصداق برای نظرانش نداشت و ترجیح می‌داد بحث‌های عمومی و ماهوی را به سرانجام برساند و در حوزه همان مباحث به کشمکش و گفت

آوینی در هر دوره از زندگی متناسب با دغدغه‌های آن دوران و سخت‌گیری‌هایی که در وهله اول درباره خودش و سپس درباره اطرافیانش روا می‌داشت رویکردی و جلوه‌ای خاص داشت.

و شنود بپردازد. اما یک رسم متداول در کشور ما که هنوز هم ادامه دارد، این است که هر وقت مخاطبان یک بحث (حالا در هر حیطه‌ای می‌خواهد باشد) از مبانی نظری بحث سردر نمی‌آورند و حوصله کندوکاو ندارند، فوری می‌پرسند حالا تو با این حرف‌هایی که می‌زنی طرفدار کی هستی؟ و اگر آن آدم یا گروه یا فیلم یا کتابی که نام می‌برد مورد علاقه‌شان باشد، می‌گویند خب این یک چیزی وگرنه حالت تمسخرآمیزی به خود می‌گیرند و می‌گویند این همه حرف زدی سلیقه‌ات چنین چیز مزخرفی است و بعد ذهن‌شان را از دغدغه فکر کردن درباره اصل بحث خلاص می‌کنند. در همین سخنرانی

و اما دوره سوم، این دوره را می‌توان مرحله آسودگی خیال ایشان از بابت رو به اضمحلال رفتن بدعت‌های سینمای روز و برچیده شدن دفتر و دستک سینمای روشنفکرانه دهه شصت دانست، که به تدریج مشغول نگارش مقالات تئوریک متفاوتی درباره نسبت تکنیک و مضمون در سینما شد و مبحث (خرق حجاب تکنیک) را برای نخستین بار طرح کرد. این دوره بیش‌تر در طول سال ۱۳۷۱ معنا می‌یابد که هم‌زمان شد با سه واقعه مهم: نمایش مجموعه تلویزیونی (قصه‌های مجید) و انتشار کتاب (هیچکاک همیشه استاد) و داوری در یازدهمین جشنواره فیلم فجر. دو مقاله (عالم هیچکاک) و (تکنیک در سینما) که در همین دوره نوشته شدند، از اساسی‌ترین مقالات سینمایی او محسوب می‌شوند که باید آن‌ها را نقطه عطفی در اعتقادات سینمایی‌اش به شمار آورد. دوره سوم با شهادت ایشان ناتمام ماند وگرنه تا کنون (آینه جادو)ی دیگری که برخاسته از مباحث مجمل مطرح شده در این دو مقاله بود، منتشر می‌شد. دلیل شدت عملی که در برخورد با سینمای دهه شصت به آن اشاره کردید چه بود؟ چه ویژگی‌هایی در آن سینما وجود داشت که ایشان را این چنین برمی‌انگیخت؟

پاسخ این سؤال بسیار مفصل است و نیاز به مرور جزئیات فراوانی دارد. ضمن این‌که پاسخ درست و دقیق را می‌توانید در مقالات ایشان بیابید و نیازی به دوباره‌گویی من وجود ندارد. اما شاید اصلی‌ترین دلیل، مخاطب‌گریزی و لحن متفرعانه سینماگران آن دوره بود که با تأثیرپذیری از فیلم‌سازان روشنفکرپسند آن روزها مثل جناب تارکوفسکی و نظایر ایشان رواج یافته بود و فیلم خوب فیلمی نامیده می‌شد که داستان نداشته باشد و با تعدادی تصاویر انتزاعی بیننده را به خوابی خوش دعوت کند.

پس شهید آوینی با سینمای ضدقصه مخالف بود؟ پاسخ شما مثبت است، اما تذکر یک نکته مهم‌تر است: اصطلاح سینمای ضدقصه یک اصطلاح جعلی و یک توهم متداول است. همه آن فیلم‌هایی که ضدقصه نامیده می‌شوند، مشغول تعریف داستان‌شان هستند و اصلاً فیلم بدون داستان، وجود خارجی ندارد. حتی فیلم‌های مستند و حتی فیلم‌های خبری هم با تعریف داستان موجودیت می‌یابند. آقای آوینی به ضرورت تعریف سالم و ماهرانه داستان در یک فیلم سینمایی معتقد بود چرا که داستان را صورتی مثالی از تجربیات روزمره ما می‌دانست و می‌گفت تماشاگر سینما می‌نشیند تا زندگی را بر پرده سینما تماشا کند و همان‌طور که زندگی آغاز و پایان و اوج و فروود دارد و وجود و هویت انسان در طول این وقایع و اوج و فروودهاست که شکل می‌گیرد، فیلم نیز باید ذاتاً به این ساختار وفادار بماند. ایشان اساساً به چیزی با عنوان (ضدقصه) معتقد نبود و در جای دیگری صراحتاً نوشته است: داستان نویسی که سعی می‌کند داستانی که می‌نویسد، داستان نباشد (یعنی ضد داستان باشد) با هیچ ابله دیگری در جهان قابل قیاس نیست اما این بلاهت‌ها در روزگار ما که روزگار مدرنیسم است، با عنوان (هنر) مورد ستایش قرار می‌گیرد.

در بحث قبلی‌تان که به دوره‌بندی نوشته‌های ایشان پرداختید، گفتید که دو مقاله (عالم هیچکاک) و (تکنیک در سینما) نقطه عطفی در آثار نوشتاری آن شهید محسوب می‌شوند، مقصودتان این است که تغییری در آرا و عقاید ایشان رخ داده بود؟

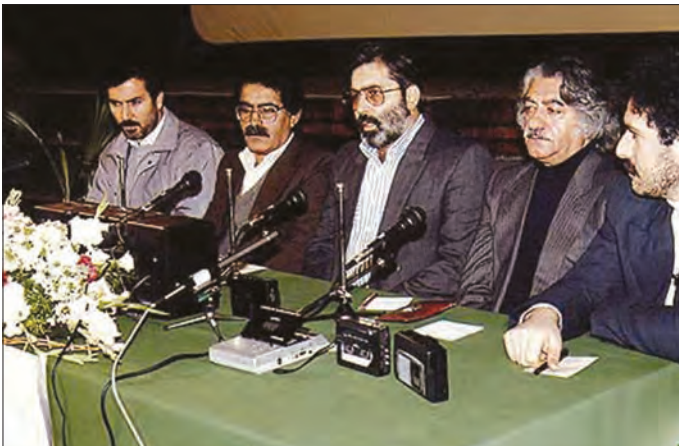
این نکته حساسی است که صحبت درباره‌اش قدری دشوار است. در سال‌های اخیر برخی افراد به موضوع (تغییر) اشاره کرده‌اند و گفته‌اند شهید آوینی در نوشته‌های اولیه‌اش بسیار بسته و محدود راجع به سینما فکر می‌کرد و این اواخر به یک نگاه باز و چندوجهی رسیده بود. راستش بنده بکاربردن این تعبیر رانمی‌پسندم و گمان می‌کنم کلمه (تغییر) برنوعی تحول اساسی و کنار گذاشتن عقاید پیشین دلالت می‌کند که چنین اتفاقی تقریباً در هیچ‌یک از حوزه‌های فکری ایشان هیچ‌گاه رخ

و بر همین سیاق، به طرح انبوهی پرسش درباره عناصر ساختاری سینما، نقش زمان و مکان در سینما، معانی متناظر قرب و بعد، ارتفاع و زاویه دوربین، حرکت دوربین، نورپردازی و قاب‌بندی تصویر، حرکت در فیلم، نسبت موسیقی و تصویر و دیگر اجزای ساختمان فیلم پرداخته و در کنار اینها مباحث عمومی تری مثل نسبت هنر و تکنولوژی، نسبت ظرف و مظروف در هنر، نسبت سینما با هنرهای دیگر، نسبت کلام و تصویر و ارتباط تکنیک و مضمون در هنر را مطرح کرده است. بنابراین می‌توان آینه و جادو را دایره‌المعارف اولیه ایشان در باب سینما و جنبه‌های گوناگون آن دانست که بسیاری از نظرهای عمده و اساسی در خصوص سینما را در خود دارد. اما دوره دوم از سال‌هایی آغاز می‌شود که شهید آوینی در کنار طرح مباحث نظری به سینمای موجود در کشور نیز توجه نشان داد و دریافت طراحان سینمای نوین ایران به بی‌راهه می‌روند. به اعتقاد او اولین سیاست‌گذاران سینمای پس از انقلاب، به منظور تقابل با سینمای مبتذل گذشته و احیای سینمای متناسب با عظمت و زیبایی انقلاب اسلامی به مخاطب‌گریزی و نخبه‌گرایی و روشنفکری گرویده بودند و تلاشی همه‌جانبه را برای تربیت و گزینش تماشاگران سینما برای دیدن نوع خاصی از فیلم آغاز کرده بودند. چنین تلقی‌هایی از سینما شدیداً با مبانی نظری مطرح شده در (آینه جادو) مغایرت داشت و این شد که چندین مقاله و چندین نقد فیلم درباره سینمای روز ایشان نوشته و به تدریج در ماهنامه سوره منتشر شد. از اواسط سال ۱۳۶۸ این مقالات در ماهنامه سوره به چاپ رسید و در سال‌های بعد که سردبیری مجله هم به ایشان محول شد، این روند ادامه داشت. برخی از نقد فیلم‌های مشهور ایشان که معمولاً در آن ایام بسیار بحث‌انگیز و تأثیرگذار بودند و اغلب با نام مستعار فرهاد گلزار به چاپ می‌رسیدند، در همین دوران نوشته شدند. از جمله دو نقدی که بر فیلم (هامون) نوشته شد با عناوین (چرا جهان سومی‌ها هامون می‌سازند؟) و (ایمان یا نیهیلیسم هامونی؟) و یا نقد دو فیلم جنجال‌برانگیز مخملباف با عنوان (وقتی بادکنک می‌ترکد). تذکر این نکته درباره این نقدها لازم است که برخلاف آنچه بعد از شهادت ایشان گفته شد و تعبیر برخی از افراد در خصوص ملایمات و عطف و نرمش و دل‌رحمی آقای آوینی در همه نوشته‌ها و مقالاتی که نوشته‌اند، برخی از این نقدها به هیچ وجه تناسبی با این توصیفات ندارند و کاملاً با شدت لحن نوشته شده‌اند. کج‌روی‌ها و عوام‌فریبی‌های سیاست‌گذاران و چند نفر از فیلم‌سازان آن روزها که فضای فرهنگی را تحت تأثیر قرار داده بودند، ایشان را و می‌داشت با تعبیر تند و گاه واقعاً برانداخته چنان با تمام وجود در مقابل برخی جریانات بایستند که شاید در آن روزها به گمان برخی تندروی و دگماتیسم لقب می‌گرفت و بی‌دلیل نبود که خیلی‌ها به مجله سوره می‌گفتند مجله فاشیست‌ها. تعدادی از مقالاتی که مجله سوره را مستوجب دریافت چنین لقبی می‌کرد، توسط شهید آوینی نوشته می‌شد و البته معتقد بود چه باک از این که فاشیست نامیده شود. حالا که بیش از یک دهه از آن ایام گذشته دیگر تردیدی نیست که اصلی‌ترین سهم را در تعطیل کردن بساط سینمای عرفانی و بی‌اعتبار کردن ادعاهای عجیب سینماگران آن دوران، ایشان به عهده داشت و برای رسیدن به این مقصود هیچ ملاحظه و مصالحه‌ای در پیش نگرفت. مباحثی که در مقاله درخشان (سینما، مخاطب) طرح شده و خودشان در سمینار (بررسی سینمای پس از انقلاب) قرائت کردند، شاید امروز مباحثی قطعی و بدیهی به نظر برسند، اما در اسفندماه ۱۳۷۰ جماعت را عجیب برآشفته و نام همین بدیهیات را وقاحت نهادند.

به اعتقاد آوینی اولین سیاست‌گذاران سینمای پس از انقلاب، به منظور تقابل با سینمای مبتذل گذشته و احیای سینمای متناسب با عظمت و زیبایی انقلاب اسلامی به مخاطب‌گریزی و نخبه‌گرایی و روشنفکری گرویده بودند.

نوشته‌های گوناگونی در باب سینما از خود باقی گذاشته‌اند، از مرحوم آل احمد گرفته تا صاحب‌نظرانی که هم‌اکنون نیز در موقعیت‌های مختلف به سینما و حوزه‌های گوناگون آن می‌پردازند. اما اغلب این اظهارنظرها یک بعدی و ظاهرگرایانه است و نوعی تفرعن در آنها به چشم می‌خورد که یعنی شأن ما بالاتر از سینماست و فعلاً ناچار شده‌ایم برای کمک کردن به اذهان ناآگاهان در حد پدیده مردم‌پسند و عوامانه‌ای مثل سینما نزول کنیم و چند کلمه‌ای بنویسیم. اما رویارویی آن بزرگوار با سینما چنان عظیم و همه‌جانبه است و چنان از سر تواضعی متفکرانه، که هزار صفحه نوشتن درباره سینما را هم کافی نمی‌دانست و در آخرین مقاله سینمایی منتشر شده‌اش (تکنیک در سینما) نوید شروعی دوباره برای نگارش سلسله مقالاتی مابهیت شناسانه درباره نسبت تکنیک و محتوا و مابهیت تکنیک سینمایی را می‌دهد.

مگر نوشته‌های قبلی ایشان همین موضوع را به تفصیل مورد بررسی قرار نداده بودند؟ اصلاً بهتر است توضیح دهید این هزار صفحه نوشته به چه موضوعاتی اختصاص دارند؟ اجابت خواسته شما موجب می‌شود که مثنوی هفتادمن شود. اما به اختصار و در یک دسته‌بندی بسیار کلی می‌توان نوشته‌های سینمایی ایشان را به سه دوره تقسیم کرد. دوره اول به سال‌های ابتدایی پیروزی انقلاب اسلامی باز می‌گردد. ایشان پس از مدتی تأمل در باب سینما، دسته‌بندی و سازماندهی یافته‌هایش در خصوص مابهیت سینما و نسبت این پدیده با



انقلاب اسلامی را آغاز می‌کند و حاصل کار، مقالاتی است تتوریک که در سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ در فصلنامه فارابی به چاپ می‌رسد که بعدها در قالب کتاب (آینه جادو) منتشر شد. آینه جادو در بردارنده پرسش‌های مفصل ایشان در باب مابهیت سینماست:

آیا تفنن محض در سینما مجاز است؟

آیا فیلم اجازه دارد همه غرایز انسان را هدف بگیرد؟ آیا سینما بدون مخاطب و بدون جذابیت معنا دارد؟

سال‌هاست به تنها تمدن غالب این سیاره تبدیل شده است. وقتی امری غالب است طبعاً مهاجم است و این لزوماً دسیسه نیست. نکته درست همین است که ایشان معتقد بود فرهنگ غرب مهاجم است، اما تاریخ آینده از آن ماست، پس باید غلبه کنیم و عرصه را از آن خود کنیم.

یعنی منظورشان این است که ایشان از لوازم فعلی فرهنگ غرب به عنوان ابزاری برای تحقق انقلاب بهره می‌برد؟ توصیفی که شما کردید، رایج‌ترین نحوه توصیف این موضوع دشوار است و آنها که چنین می‌اندیشند همیشه می‌گویند وقتی مسئله به همین سادگی قابل بیان است، چرا ما این همه حرف می‌زنیم و خودمان را به دردسر می‌اندازیم و موضوع را پیچیده جلوه می‌دهیم. نه خیر، ایشان سینما را ابزار نمی‌دانست. این همان نکته دومی بود که می‌خواستیم در ادامه توضیح دهیم و باز هم شما عجله کردید. تلقی ابزاری از پدیده‌ها و لوازم موجود، خود نشانه بارز یک غریزگی شدید و وخیم است و آنها که سینما و تلویزیون، مطبوعات و وسایل تکنولوژیک مثل کامپیوتر را ابزاری برای بسط و شرح عقایدشان می‌پندارند، در انحطاط فکری با غربی‌ها شریکند. ایشان عقیده داشت لوازم فرهنگ غرب به این سادگی‌ها ابزار تفکری متفاوت نمی‌شوند و اگر هم ما موفق شویم، از طریق این پدیده‌ها عقاید خودمان را بیان کنیم، آنها را تبدیل به ابزار خودمان نکرده‌ایم، بلکه با ماهیت این پدیده‌ها نسبتی وجودی برقرار کرده‌ایم و جوهرشان را مسخر کرده‌ایم که دیگر نام این نسبت را نمی‌توان نسبت ما و ابزار نامید. به همین دلیل بود که ایشان از سلال درست کردن با تعبیر و کلمات بیزار بود و اصطلاحاتی مانند (سینمای اسلامی) را نمی‌پسندید. از نظر ایشان چنین رویکردهایی التقاط و کج فهمی است. سینما، سینماست، اسلام، اسلام است و هر کدام در نظام احسن الهی جایگاه خود را دارند. از آنجا که حقیقت هنر نسبتی با حقیقت عالم دارد و سینما هم نسبتی با هنر دارد، پس حقیقت سینما امری معنوی است، اما این به نوع تقرب ما به موضوع بستگی دارد.

ایشان این تقرب را چگونه می‌پسندید؟

در وهله اول با شناخت مابهیت سینما. روی این موضوع بیشترین تأکید را داشت و حجم عمده‌ای از مقالات سینمایی ایشان هم به این وجه از مسئله اختصاص دارد. راستش مقصودم از به‌کار بردن تعبیر (مجاهده عظیم) در مورد ایشان، اشاره به همین نسبت فکری و عملی درخشانی بود که توانستند با مظاهر فرهنگ و هنر غرب، خصوصاً سینما برقرار کنند. بی‌تردید در تاریخ ادبیات سینمایی ایران، هیچ مقاله و کتابی درباره سینما اصیل‌تر و باهویت‌تر از نوشته‌های ایشان یافت نمی‌شود. مقصود از این سخن، نوعی ارزش‌گذاری و جداکردن بد و خوب نیست.

مسئله این است که نوشته‌ها و نقدها و مقالات سینمایی موجود در کشور به دو دسته کلی قابل تقسیم می‌باشند؛ اول نوشته‌هایی که با تأثیرپذیری مستقیم از شیوه‌نگارش منتقدان و تتوریسین‌های کشورهای دیگر شکل می‌گیرند و

خود به خود سلیقه و پسند همان‌ها در برگردان داخلشان نمود می‌یابد، دوم مقالات و آرای که از ابتدا به نیت اظهارنظرهایی متفاوت و متناسب با فرهنگ قومی قوام می‌یابند. این شکل دوم گرچه تقلیدی نیست و در مقایسه با نوع اول اصالت دارد، از آنجا که نویسندگان سینما را چندان جدی نمی‌گیرند و در پی یافتن جوهر و مابهیت آن نیستند، اغلب به اظهارنظرهایی شبه‌فلسفی و انتزاعی تبدیل می‌شوند که فقط برای نویسنده قابل درک است. اساساً بزرگان فکری ما در دهه‌های اخیر



تمام شد وارد مجموعه شدم، ولی دیگر آن ارتباط هر روزه را نداشتیم، مثلاً به ماموریت می‌رفتیم و ممکن بود که دو هفته یا سه هفته نباشیم. الان که می‌پرسید که آیا در زمان جنگ راش گرفتید؟ باید بگویم که گرفتن ولی می‌ترسیدم نشان دهم. یک سفر برون مرزی به خاک عراق رفته بودم، فیلم‌بردار اکیپ،



آقای صدی دانشگاه قبول شده بود و می‌خواست به نقده بیاید تا کارهایش را پیگیری کند، بچه‌ها هم به خاطر طولانی بودن ماموریت مریض شده بودند، همه برگشتند و تنها من و صدابردار ماندیم. در همان منطقه عملیات انجام شده بود، ما عملیات را ندیدیم ولی از مجروحانی که از آن جا برمی‌گشتند فیلم گرفتم و صدابردار هم کارهای صدابرداری اش را می‌کرد. فیلم‌ها را به تهران آورده و بدون این که کسی بفهمد به لابراتوار دادیم تا چاپ کنند. در حال سینک کردن صدا بودیم که یک دفعه آقا مرتضی در را باز کرد و گفت شما چه کار می‌کنید؟ جریان را گفتیم و کار را نشان دادیم. در این دوره فاصله‌ای بین بچه‌ها با ایشان ایجاد شده بود، از زمان جنگ تقریباً تا سال ۶۸-۶۹ ارتباط داشتیم اما از ۶۹-۷۱ ارتباطات ما کم شد. توسط آقای همایونفر متوجه شدم که مجموعه جدید در حال راه افتادن است و اعلام کردند اگر دوست دارید بیایید من هم از خدا خواسته به مجموعه آمدم. موسسه روایت فتح، کوچک و جمع و جور بود و هنوز به این شکل توسعه نیافته بود؛ یعنی فقط همان چند اتاق دم در را داشتیم.

البته قبل از این که مجموعه دوم شروع شود، بنده با پیشنهاد بچه‌های نیروهای سپاه یک ماموریت خودخواسته رفتم؛ آقای بختیاری در سال ۷۰ گفت که بچه‌ها برای تفحص شهدا و جنازه‌ها می‌روند، من هم به اتفاق خود آقای بختیاری، شهید دهقان و یک دوربین یوماتیک خیلی قدیمی که شهید دهقان جور کرد، برای فیلم گرفتن به آنجا رفتیم. شهید آوینی آن زمان واحد تلویزیونی حوزه هنری بودند، وقتی فیلم‌ها را به او نشان دادیم توقع داشتیم که کار را تدوین کند اما سرش شلوغ بود و قبول نکرد. در نتیجه خودمان کار را تدوین کردیم. شاید بتوان گفت اولین فیلم مربوط به کار تفحص بود که اسمش را هم تفحص گذاشتیم و واسط برنامه شهری در آسمان پخش شد. سید آقا مرتضی وقتی فیلم را دید خیلی تعجب کرد و قول داد سال بعد همان جا برویم و فیلم بگیریم که به فکه رفتیم و آن اتفاق افتاد.

دوره جدید روایت فتح بعد از جنگ شروع شد. در دوران جنگ مسائل و موضوعات ارزشی بسیار زیادی وجود داشت و لوکیشن خارجی هم بود. وقتی دوربین آوینی در حال حرکت است رزمندگان با لباس هستند و فضا فضای جنگ است. در آن

زمان وقتی به منطقه می‌رفتید خود به خود سوژه را پیدا می‌کردید، یعنی شما مشخصاً سوژه‌ها را می‌یافتید و می‌توانستید دوربین را بکارید و بررسی کنید. ولی در دوره، جدید شهید آوینی در خرمشهر با خرابه‌ها طرف بود که هیچ چیز نداشتند، دیگر رزمندگان در منطقه حضور نداشتند، از فضای جنگ فقط یک خرابه و خطرات باقی مانده بود. در اواخر کار دیده شد که شهید آوینی به این فضاها روح داد و رزمندگان دیروز را به اماکنی که قبلاً در آن جنگیده بود. آیا می‌توانید راجع به سبک و سیاق کار، چگونگی شروع آن و کسی که تحقیق را انجام می‌داد و نحوه انتخاب صحنه‌ها توضیحی بدهید؟

من خودم به درستی نمی‌دانستم چه اتفاقی قرار است در آن جا بیفتد، طرح منظمی وجود نداشت. خیلی قبل‌تر سیدمرتضی در زمان جنگ و حتی در آن ۴۵ روز مقاومت خرمشهر با بچه‌ها و خود شهر ارتباط داشت که آن ارتباط تا بعد از جنگ استمرار پیدا کرده بود. در طول سفر همه چیز برای او تازه بود مثل ما خالی الذهن نبود. چون سیدمرتضی در آن دوره خودش حضور داشت و آدم‌ها را به اسم می‌شناخت. در سال‌های جنگ او با صالح موسوی که آن زمان ۱۷ سالش بود، مصاحبه کرده بود و وقتی سال ۷۱ در شهر دنبال او می‌گردد کاملاً معلوم است؛ علت چیست، وقتی دنبال محمد نورانی است سابقه‌اش را کاملاً می‌داند، قبلاً از او فیلم دارد و با او زندگی کرده است. شاید آنان در ابتدا در دسترس نبودند، چون شهر خراب شده بود و آواره بودند. تعدادی از آنها حضور داشتند و تعدادی دیگر رفته بودند. بنابراین طرحی از قبل وجود نداشت تا دقیقاً بدانند چه می‌خواهد بکند و یا حداقل برای ما بازگو نکرد. آقا سیدمرتضی فقط چند اسم داشت که با آنها از قبل آشنا بود و می‌خواست آن‌ها را دنبال‌شان بگردد. سیدمرتضی دنبال آدم‌هایی که کاملاً می‌شناخت می‌گشت و آنها را قبلاً انتخاب کرده بود و می‌دانست چه کار می‌خواهد بکند و بحث ایشان هم این بود که خرمشهر نقطه مقاومت و عاشورایی

اولین آشنایی ام در سال ۶۵ در نمازخانه روایت فتح بود، چون من در برنامه‌های روایت فتح صدایش را شنیده و این صدا را می‌شناختم ولی با چهره اش آشنا نبودم، متوجه شدم کسی که پیش نماز ایستاده صدایش شبیه گوینده است. همان‌جا فهمیدم که ایشان سید مرتضی آوینی است، اولین آشنایی و شناخت ظاهری من همان‌جا بود.

جنگ است. کار روایت فتح در مجموعه دوم دقیقاً از جایی شروع می‌شود که خرمشهر سقوط کرده و این نقطه اوج است. ایشان دنبال والفجرهشت که سراسر پیروزی است و نقطه تاریکی در آن وجود ندارد نرفت، بلکه به نوعی مانند عاشورا در پی واقعه‌ای بود که در آن همه بچه‌ها عاشورایی جنگیدند، مقاومت کردند و حماسه آفریدند، متأسفانه شهر سقوط کرد؛ ایرادی ندارد، مسئله ما چیز دیگری بود. قرار بود بعد از خرمشهر، به سراغ سوسنگرد، آبادان و شهرهایی که مقاومت‌های جانانه کردند، برویم. سیدمرتضی به خاطر

شناختی که تقریباً از تک‌تک بچه‌ها داشت، ابتدا به سراغ خرمشهر و سوسنگرد رفت.

پس از انتخاب افراد، کار چطور پیش می‌رفت؟ روش این طور بود که روند کار به فرد مصاحبه‌شونده سپرده می‌شد و آن آدم مثلاً سید صالح موسوی راوی و راهنمای گروه می‌شد، البته این طور نبود که او بگوید چه بکنید و چه کار نکنید. یادم هست اولین جایی که آقا مرتضی سید را پیدا کرد و مصاحبه را شروع کردیم. سید صالح پرسید: از من چه می‌خواهید؟ این بخش در پشت صحنه‌ها هم هست و آقا مرتضی توضیح داد که آن چه خودت دیدی را برای ما جلوی دوربین تعریف کن. او می‌گفت: «عراقی‌ها از این جا آمدند، کجا با آنها درگیر شدیم و چه کردیم و...» می‌توان گفت مرحله به مرحله کار را خود سید صالح مانند یک راوی برای ما تعریف می‌کرد و مجموعه را هدایت می‌کرد. رفتن گروه از یک نقطه به نقطه‌ی دیگر بستگی به او داشت، مثلاً ایشان توضیح می‌داد که این‌جا مقر سپاه بود و عراقی‌ها این منطقه را زدند. همان‌جا جهان آرا به ما گفت که به بانک رفاه برویم و ما هم رفتیم تا ببینیم چه اتفاقی در آن افتاده است. هنگام تصویر برداری این برنامه شهر هنوز هم دست نخورده بود، البته متأسفانه شهرداری بخش‌هایی از آن را صاف کرده بود و برنامه تخریب و بازسازی را به شدت آغاز کرده بود. یکی از مصاحبه‌شونده‌های اصلی ما فردی به نام عنایت بود، او خودش رزمنده بود، زمانی می‌جنگید و حالا راننده بولدوزر شهرداری شده است و بیل بولدوزر را پشت این ساختم‌انها گذاشته و صاف می‌کرد. ما سریع فیلم می‌گرفتیم تا یک مقدار جلوتر از عنایت باشیم. سیدمرتضی هم به شدت از این اتفاقات ناراحت بود. به نوعی هدایت کار مانند زمان جنگ بود. در زمان جنگ این طور بود که وقتی وارد گردان می‌شدی، هر جا که گردان می‌رفت شما هم مجبور بودی بروی، چون قرار بود آن گردان را روایت کنی و اگر این گردان از این جا به یک نقطه دیگری می‌رفت برای ساخت مجموعه روایت فتح مجبور بودی این سیر را ادامه دهی و دنبال آن گردان حرکت کنی؛ در خرمشهر هم وقتی آدم‌های اصلی پیدا شدند تقریباً کار به نوعی به ایشان سپرده و هدایت شد.

این طور که شما می‌گویید، آقا مرتضی در ابتدا به دنبال افراد مختلف می‌گشت. حال بفرمایید پس از آنکه آنها را پیدا می‌کرد کار چگونه شروع می‌شد؟

ما مجبور بودیم در هر ماجرا دنبال چند آدم اصلی بگردیم تا قصه را روایت کنند و بر طبق گفته‌هایشان، پازل‌های قصه را پر کنیم؛ اگر یک نقطه خالی وجود داشت مجبور بودیم فرد دیگری را بیابیم تا آن بخش را کامل کند. بخش‌هایی از ماجراهای فیلم شهری در آسمان را آقایان نورانی، بخشی و سید صالح موسوی و بخشی دیگر را «رحمان پور» روایت می‌کند. همین‌طور به مرور کار کامل شد اما قبل از این گفت و گو‌ها سیدمرتضی مصاحبه‌های زیادی با آدم‌های معمولی انجام داد. اگر حالا همان مصاحبه‌ها را ببینید متوجه می‌شوید که آقا مرتضی می‌خواهد به آنها حالی کند که بگویند در شهر چه اتفاقی رخ داده ولی آنها نمی‌توانند ما جرات را شرح دهند. می‌گوید: «آن چیزی که خودت دیدی را بگو، آن زمان که بمباران کردند کجا بودی؟» آنها کلی گویی می‌کردند ولی سیدمرتضی می‌خواست وارد جزئیات زندگی خود این آدم‌ها شود، تا بگویند که دقیقاً در روز ۳۱ شهریور چه اتفاقی افتاده است، ولی آنها مدام طفره می‌رفتند یا نمی‌توانستند منظور را درک کنند و به همین دلیل کار درست و مقبول نمی‌شد. سبک شهید آوینی در فیلم‌سازی جنگ منحصر به فرد است، یکی از ویژگی‌های کارهای او در زمان جنگ نریشن بود. ولی در دوره‌های بعد یعنی زمانی که خود او به همراه تیم به منطقه می‌آمد، به نظرم علاوه بر نریشن یک ویژگی دیگر به کارهایش



درآمد:

مرتضی شعبانی یکی از نزدیک ترین افراد به شهید آوینی بوده است. او در مقام فیلمبردار مجموعه روایت فتح، از پشت دوربین خود مسائلی را دیده که کمتر کسی می‌تواند آنها را درباره آوینی بازگو کند. در این گفت‌وگو کوشش شده تا زوایای پنهان آوینی نشان داده شود.

گفت‌وگو با مرتضی شعبانی، تصویربردار آثار متأخر روایت فتح

آوینی جست‌وجوگر نقاط مقاومت و عاشورایی جنگ...

شما در سال‌های اخیر در اغلب کارهای شهید آوینی تصویر بردار بودید، سوال این است که بعد از جنگ مجموعه روایت فتح با چه اهداف و انگیزه‌ای ساخته شد؟ به هر حال دوران جنگ گذشته بود، افراد زیادی شهید شده یا به زندگی روزمره شان برگشته بودند، چرا شهید آوینی دوباره به مناطق جنگی بازگشت و مستند جنگی ساخت؟

قبل از شروع روایت فتح، یعنی زمانی که من به گروه وارد شدم تشکیلات در حال انتقال به ساختمان کنونی بود. در آن زمان هیچ برنامه‌ای ساخته نمی‌شد و به مرور بخش اداری و تجهیزات به این جا منتقل می‌شد. تقریباً از یک سال قبل، جلساتی بین آقای همایونفر، آوینی، شهید فلاح پور و بعضی بچه‌های دیگر تشکیل شده بود و آنها در پی پیدا کردن راهی بودند تا دوباره روایت فتح را شروع کنند. شاید جرقه اصلی را مقام معظم رهبری زدند که در جلسه‌ای از مسئولان وقت پرسیدند: «چرا این برنامه‌ها پخش نمی‌شود؟» همین پرسش انگیزه‌ای شد تا دوباره این برنامه‌ها ساخته شود. مسئله این بود که جهاد دیگر از فضا دور شده بود و خیلی با بچه‌های جنگ ارتباطی نداشت، در نتیجه باید این برنامه با حمایت ارگان دیگری تهیه می‌شد، ارگانی مثل نیروی مقاومت بسیج یا سپاه، سر انجام این انتقال انجام شد و بعضی از افراد هم فراخوان شدند و مجدداً شروع کردند. اما سید مرتضی در دور جدید چون در مجله سوره و رادیو تلویزیون و حوزه هنری مشغول بود، نمی‌توانست خیلی تمرکز پیدا کند، بنابراین با چند کارگردان، به خصوص کسانی که دانشکده رفته و دوره‌های سینمایی را طی کرده بودند، کار را شروع کرد و ما یکی، دو سفر هم با این دوستان رفتیم، وقتی ایشان را می‌دید، چندان از نتیجه کار راضی نبود. حتی یک سفر خودمان بدون کارگردان رفتیم و تعدادی مصاحبه گرفتیم آن طور که معلوم بود کارهایی که کارگردان نداشت مقداری از کارهای دیگر بهتر بود. به این ترتیب ایشان مجبور شد خودش سفرها را شروع و از نزدیک

کارگردانی کند. متأسفانه من در اولین سفرش حضور نداشتم و با یک کارگردان دیگر به شیراز رفته بودم و ایشان به اتفاق آقای صدری به سوسنگرد رفته بودند. راش‌ها را که دیدم با زمانی که ما کار می‌کردیم، تفاوت‌های اساسی داشت مثلاً آن جا مقداری حساب شده تر کار کردند، می‌دانستند با چه کسی باید مصاحبه کنند، چه نماهایی را بگیرند و حتی عکس العمل‌های خودشان در مصاحبه معلوم بود که بعدها آنها را حذف کردند. یعنی در حال تجربه کردن بودند. در فیلم «شهری در آسمان» هم همین طور کار کردیم، یعنی روزهای اول کاملاً معلوم بود که سید آقا مرتضی برای شروع مجدد به سبک و شیوه خاصی نرسیده بود، و بنا بر آزمون و خطا پیش می‌رفت، مثلاً جایی دوربین را روی پایه می‌گذاشتیم، و در جای دیگری یکباره می‌گفت دوربین را روی دست و با روش‌های معمول بگیرد.

کمی به قبل برگردیم، آشنایی شما با شهید آوینی چگونه شروع شد و شما چگونه با مجموعه روایت فتح آشنا شدید؟ من سال ۶۵ یعنی دقیقاً ۲۱ سال پیش وارد این مجموعه شدم. قبلاً کار عکاسی می‌کردم. یکی از دوستانم که با گروه جهاد

ارتباط داشت به من گفت دوست داری در چنین جایی کار کنی؟ گفتم خیلی دوست دارم و با معرفی او من به این مجموعه وارد شدم. از همین جا آشنایی و کارم با شهید آوینی شروع شد، یعنی تقریباً اواخر سال ۶۵ وارد شدم و مدتی به عنوان دستیار فیلم بردار کار کردم. ابتدای سال ۶۶ یک دوره آموزشی سه ماهه گذاشتند که آن را طی کردم و به عنوان دستیار فیلم بردار تا آخر جنگ مشغول بودم.

آیا شما در دوران جنگ هم برای شهید آوینی تصویر می‌گرفتید؟

نه، من در زمان جنگ فیلم بردار نبودم. در اکثر ماموریت‌ها دستیار آقای دالایی یا صدری بودم.

اولین بار شهید آوینی را کجا دیدید؟

در سال ۶۵ در نمازخانه روایت فتح، چون من در برنامه‌های روایت فتح صدایش را شنیده و این صدا را می‌شناختم ولی با چهره‌اش آشنا نبودم، متوجه شدم کسی که پیش نماز ایستاده صدایش شبیه گوینده است. همان جافهمیدم که ایشان سید مرتضی آوینی است، اولین آشنایی و شناخت ظاهری من همان جا بود.

بعد از آن چطور کار مشترک را آغاز کردید؟

در اوایل دوره جنگ تیم‌ها جدا جدا کار می‌کردند. چند تیم مختلف وجود داشت که بیشتر فیلم بردارها مستقیماً با سید مرتضی سر و کار داشتند و به آنها می‌گفت که چه بگیرند و چه نگیرند. ما یک وظیفه فنی داشتیم که آن را انجام می‌دادیم و به تبع آن گفت‌وگویی در نمی‌گرفت که بخواهیم بحثی را باز کنیم. البته ایشان ابایی از بحث نداشت، ولی اولاً سرش خیلی شلوغ بود چون به تنهایی باید راش‌ها را تدوین و برنامه‌ها را مونتاژ می‌کرد و به نوعی شبانه روزی کار می‌کرد، خیلی وقت آزاد نداشت که بتوان با او ارتباط فکری برقرار کرد. تنها ارتباط و بیشترین آشنایی ما در کلاس‌هایی بود که برگزار شد. ایشان در آنها حکمت سینما و بیان سینمایی درس می‌داد. دوره که

هر کس می‌خواهد او را بشناسد باید مکتوبات و فیلم‌هایش را به صورت مستقیم بررسی کند. این اواخر سلوک، زندگی و برخوردش با زمان جنگ فرق می‌کرد، یعنی اگر کسی فقط او را زمان جنگ دیده باشد، ممکن است برخی از خاطراتی که ما از دوران آخر حیات او داریم را باور نکنند و بگویند این طور نیست.



پای راش ها گریه می کرد و با آنها ارتباط برقرار می کرد، در دوران پس از جنگ سید مرتضی فرصتی پیدا کرد تا همراه شما با فضاها برخورد کند. می توانید کمی از حس و حال خودش در آن فضاها بگویید؟

این اتفاقی که می گویید در جاهای مختلفی رخ داد، ولی به نظرم اوج آن در فکه بود و دو سفر به آنجا رفت. در آن جا خیلی ها شهید شدند، مثلاً ممکن است مافقط جنازه ای که بعد از سال ها پوسیده و تنها استخوان یا لباس هایش باقی مانده است را می دیدیم، ولی بدون تردید، دید او فراتر از این ها بود. شاید بخشی از این حرف ها شعاری است و حرف زدن راجع آنها خوب هم نباشد. شاید خیلی خوب هم نباشد که بگوییم مثلاً حضور ملاتک را در آن فضا احساس می کرد، این چیزی که می گویم از روی نوشته هایش است. بعد از این که از فکه برگشت یک مقاله ای تحت عنوان انفجار اطلاعات نوشت که توصیفی از آن فضا بود، حس و حالی نسبت به آن فضا پیدا کرده بود که خیلی عجیب بود. مثلاً روزهای قبل از شهادتش، مثل زمان جنگ که می گفتند شما نور بالا می زدید پس شهید می شوید، به نقطه ای رسیده بود که یک چنین شوخی هایی می کرد. در این فکر هم نبودیم که آیا درست است که به میدان مین برویم، این جا انواع و اقسام خطر وجود دارد ولی هیچ وقت احساس نمی کردیم که ممکن است یک مین زیر پای ما منفجر شود. ولی به نظر من او کاملاً آگاه بود که ممکن است این اتفاق بیافتد. مانند فردی بود که موقعیت ها را خیلی خوب حفظ می کند. مثلاً برای این لحظه با هم بودن ارزش قائل بود؛ برعکس ما که کاملاً غافل بودیم.

داستان شهادت را جسته و گریخته از افراد مختلف شنیده ایم، آیا ممکن است که آن دو سه روز آخر را به صورت کامل تعریف کنید؟

من از پنجشنبه شروع می کنم. البته بگویم که ماقبل از آن هم یک سفر برای ساخت مجموعه ای تحت عنوان ستاره های آسمان گمنامی به این منطقه رفته بودیم که قرار بود کاری راجع به شهدای قتلگاه ساخته شود؛ در منطقه فکه یک نقطه ای هست که در سال ۶۱ بعد از مقداری پیشروی عملیات والفجر مقدماتی در آن جا اتفاق عجیبی می افتد. ماجرا این گوشه است که چون عملیات منجر به شکست می شود نیروها عقب نشینی می کنند. در حال عقب نشینی تعدادی از بچه ها که مجروح و شهید شده بودند در آن قتل گاه می مانند؛ جایی بوده که به قول نظامی ها کاسه ای شکل است، یعنی یک مقدار پایین تر از سطح است. همه را آن جا می گذارند و آنها به مرور کنار هم شهید می شدند و بقیه بر می گردند. بعد ها که فیلم شان را دیدیم، مشاهده کردیم که عراقی ها بالای سر آنها می آمدند، به بعضی ها تیر خلاص می زدند، بعضی ها را هم با خود بردند و بقیه هم که ماندند شهید شدند. تصمیم گرفتیم که به آن نقطه برویم و راجع به آن واقعه فیلم بسازیم. عید سال ۷۲ بود که سفری به آنجا کردیم و دقیقاً ۱۳ فروردین به تهران برگشتیم. دو، سه روز در تهران ماندیم. سید مرتضی یک روز من را در نمازخانه دید و گفت که تصمیم دارد دوباره به فکه برگردیم، چون مصاحبه ها ناقص است. ما چهارشنبه به اتفاق آقای قاسمی، شهید دهقان و تعدادی از دوستان ستاد عملیات و اکیپ فیلم برداری با هواپیما به سمت منطقه حرکت کردیم، صبح پنجشنبه به منطقه فکه رسیدیم. برخی بچه ها هم از راه زمینی آمده بودند و همدیگر را پیدا کردیم. بعد از ظهر پنجشنبه به کانال معروف گردان کمیل رفتیم. در آن کانال آقای قاسمی و بچه های دیگر خاطراتشان را تعریف کردند، تا این که غروب شد. آن روز هم خاطرات خیلی عجیبی گفته شد؛ مثلاً این که شهید همت با بچه هایی که در کانال مانده بودند تماس می گرفت و بچه ها وصیت نامه شان را پشت بی سیم می گفتند. آقا مرتضی آن جا خیلی گریه کرد. شب قرار بود



رگه هایی از تفکر و نگاه او به سینما را در کارهای خودتان پیدا کرده اید؟ یا شما نوع دیگری به سینما نگاه می کنید؟ فیلم سازی به سبک آقا مرتضی خیلی سخت است، یعنی اگر بخواهی مثل او فیلم بسازی اول باید مثل خودش بشوی که این خیلی مشکل است. تنها فن و هنر نیست. باید چیزهایی اضافه تر داشته باشی که آن ویژگی ها را به دست بیاوری. طبیعتاً من آنها را ندارم و نمی توانم آن طوری باشم. تاثیر سینمای من از او ممکن است یک جاهایی تقلید کورکورانه و یک جاهایی هم عمیق تر باشد. ولی قاعده تاً رسیدن به آن نقطه مطلوب، خیلی کار سخت و مشکلی است. من مرتضی شعبانی هستم با بضاعت های اندک خودم !!

شخص شما آن عنصر را چطور دیدید؟

تعریفش سخت است.

برگردیم به تاثیری که همکاران این شهید بزرگوار از آقای دالایی گرفته تا خود شما که اکیپ آخری بودید از ایشان پذیرفتید.

فیلم سازی به سبک آقا مرتضی خیلی سخت است، یعنی اگر بخواهی مثل او فیلم بسازی اول باید مثل خودش بشوی که این خیلی مشکل است. تنها فن و هنر نیست. باید چیزهایی اضافه تر داشته باشی که آن ویژگی ها را به دست بیاوری.

از نظر شما این تاثیرها کجا بود؟

ما خیلی به آن فکر نکردیم. ممکن است یک کسی از بیرون که به این کارها نگاه می کند، ببیند که مثلاً این کارها یک جاهایی رنگ و بوی آثار سید مرتضی را گرفته است، ولی تا به حال خودم دقت و توجه چندانی نکردم که نقطه اشتراک این کارها کجاست.

شهید آوینی در دوران اوج جنگ تمام عشق و علاقه اش به بسیجی ها و دفاع مقدس بود، ولی به اقتضای روزگار، مجبور بود بنشیند و نوارها را نگاه کند. بچه ها تعریف می کنند که

عوض نشده است.

لوکیشن ها را چطور پیدا می کردید؟

خیلی چیزها فطری است، من خودم فیلم بردار حرفه ای نبودم و فقط همان آموزش هایی بود که دیدم. در آن دوره ها کاملاً فطری کار می کردم، یعنی احساس می کردم که در این جا همان چیزی که آقا مرتضی در دوره آموزشی اشاره می کرد و می گفت: "فیلم بردار باید چشم بیننده ها باشد، اگر بیننده احساس نیاز می کند که این بخش را ببیند لزوماً باید آن قسمت ها را نشان دهد، شاید زوم باشد و یا شاید...." را پیدا کردم. معمولاً خیلی فطری این اتفاق می افتاد، یعنی مثلاً پیدا کردن دست نوشته هایی که در روی دیوار است کاملاً فطری بود.

گاهی رزمندگان ها کارت های رزمندگی و کتابخانه شان را نشان می دهند، سید موسوی راجع به مسجد موسی بن جعفر و پیشینه بچه ها صحبت می کند و می گوید که مثلاً جهان آرا اسامی آن بچه هایی که عضو کتابخانه بودند را یکی یکی نشان می دهد، راجع به خیلی از آدم ها حرف می زد که عده ای از آنها زنده و عده ای دیگر شهید شدند و تک تک راجع به این ها توضیح می دهد.

اشاره کردید که سید مرتضی اتفاقات درونی آن فرد را گفتار های روایت فیلم می کرد. او برای این که دیالوگ خاصی را از مصاحبه شونده بگیرد چه سوالاتی می پرسید؟ الان چون خیلی از این موضوع گذشته و هیچ وقت هم فکر نمی کردم روزی مجبور شوم راجع به فیلم شهری در آسمان صحبت کنم. در آن زمان روی این ها خیلی دقت نکردم. هیچ کس نمی دانست چند لحظه بعد چه اتفاقی می افتد و همه چیز برایمان بکر بود. ما اصلاً نمی دانستیم که سید صالح موسوی می خواهد در چه رابطه ای صحبت کند، مثلاً وقتی شروع به گفتن واقعه مدرسه می کرد به داخل آن مدرسه می رفتیم و

می دیدیم که یک زمانی این مدرسه مقر سپاه بوده، ستون پنجم به عراقی ها اطلاع داده و این نقطه را زده اند. سید صالح با جزئیات به توضیح این اتفاقات می پرداخت. طبیعتاً وقتی ما برای اولین بار این جریانات را می شنیدیم در جایی کنترلمان را از دست می دادیم، مثلاً صدای هق هق گریه صدابردار یا سید مرتضی بلند می شد. همه چیز بکر بود؛ یعنی این طور نبود که بدانیم چند لحظه بعد چه اتفاقی می افتد، جزئیات سوال ها یادم نیست. سوال هایی که آقا مرتضی از اقبال پور که دو تا از برادرانش شهید شدند، می کرد راجع به این دو برادر بود، ارتباطشان با مادر، یا مثلاً وقتی که این دو شهید شدند چطور مادرشان اجازه داد که دوباره به جبهه بیایند، فقط راجع به اقبال پور به خاطر هم هست. چون سید مرتضی کاملاً این دو برادر را می شناخت. قضیه بهنام محمدی و ارتباطش باسید صالح را هم می دانست و در جاهایی به سید صالح می گفت: «از بهنام بگو که چطور شهید شد.» در واقع کاملاً این ارتباطات را می دانست و فقط کافی بود تا تلنگر بزند، که مثلاً سید صالح، قضیه شهادت بهنام را بگو.

ساخت مجموعه «شهری در آسمان» چند روز طول کشید؟ آیا هر هفته به خرمشهر می رفتید و تصویر می گرفتید؟ کل مجموعه «شهری در آسمان» از شروع تا پایان فیلم برداری، چیزی حدود ۱۵ روز طول کشید. یعنی ما یک بار به سمت خرمشهر حرکت کردیم و تقریباً ۱۵ روز طول کشید. آذر ماه فیلم ها را گرفتیم و به تهران آمدیم. تدوین کار تا اسفند طول کشید؛ مجموعاً شروع تا پایان چهار ماه طول کشید. شما فیلم سازی را با شهید آوینی آغاز کردید، بعد از ایشان هم دوباره فیلم ساختید و سبک خودتان را پیدا کردید. طبیعتاً یک چیزی در شکل و شیوه سینمای شهید آوینی بود که اطرافیانش را تحت تاثیر قرار می داد، آیا بعد از شهید آوینی،

اضافه شده بود که همین مصاحبه هاست، در این موارد آقای آوینی سعی می‌کند علاوه بر این که مصاحبه شونده داستان را روایت کند، آن اتفاقات ذهنی، احساسات درونی و رابطه معنوی این آدم با خدا را هم پیدا کند. کاری که در روایت فتح با دوربین و نریشن انجام می‌شد، اما در این جا می‌بینیم که حجم نریشن را پایین آورده تا آن اتفاقی را که به نظرش برای این آدم افتاده از زبان خودشان بیرون بکشد. می‌خواهم بپرسم که چطور این مصاحبه‌ها را انجام می‌داد؟ در این رابطه به غیر از بحث روایت آن اتفاقات عاطفی، معنوی که برای این فرد افتاده بود را چطور جست‌وجو می‌کرد؟

وقتی ایشان در طول کار به بخش‌هایی می‌رسید که بحث مقاومت مطرح بود، می‌دانست که اتفاقاتی عاشورایی در شهر افتاده و بلافاصله تلنگر می‌زد، مثلاً اشاره می‌کرد که «جهان آرا» کسی را به زور این جا نگه نداشته است. فکر می‌کنم این بخش‌ها را یادتان باشد. مثلاً جایی که سید صالح موسوی در حال گفتن خاطره شبی است که مقرهای مختلف سپاه در شهر از بین رفته بودند و بچه‌ها شهید شده بودند؛ آن شب «جهان آرا» همه را در اتاق جمع

می‌کند و می‌گوید: «هر کس می‌خواهد برود، برود و هر کس می‌خواهد بماند، بماند، کسی مجبور به ماندن نیست ولی اگر بماند بداند که شهید خواهد شد».

سید صالح می‌گوید: «وقتی چراغ‌ها را خاموش کرد همه محمد را بغل می‌کردند و می‌گفتند ما محمد را بو می‌کردیم.» سید مرتضی در نریشن قبل از این صحنه می‌گوید: «وقتی کار سخت شد، جهان آرا کاری عاشورایی کرد. می‌توان گفت شهید آوینی از وقایع روز به روز خرمشهر مطلع بود و در جاهایی به آدم‌ها تلنگر می‌زد».

مصاحبه شونده‌های شما آدم‌های حرفه‌ای و بازیگر نبودند و قطعاً افرادی بودند که جلوی دوربین با آنها مشکلاتی داشتید، حتی یک جاهایی دیده می‌شود که آنها احساسات خود را مخفی می‌کنند در صورتی که شما واقعیت این‌ها را می‌خواهید. سید مرتضی در مصاحبه‌ها چگونه رفتار می‌کرد تا اشک این‌ها در می‌آمد؟ یعنی در این جا این قدر خودشان می‌شدند که گریه می‌کردند و حتی با مکانهای خالی ارتباط برقرار می‌کردند؟ یک بخشی از آن به سابقه آقا مرتضی و بخشی دیگر به باور پذیری این آدم‌ها بر می‌گردد، مثلاً آقا مرتضی پیراهن یا اورکت بسیجی می‌پوشید برای این که حتی از نظر شکل و شمایل هم به آنان نزدیک شود، نه اینکه خدای ناکرده بخواهد تصنع به وجود بیاورد. اول ارتباط مستقیم ایجاد می‌شد، وقتی این ارتباط به صورت کامل برقرار شد، دوربین فراموش می‌شد و هیچ وقت فرد دوربین را نگاه نمی‌کرد، بلکه همیشه به آقا مرتضی نگاه می‌کرد. او گاهی پشت دوربین یا جلو آن می‌ایستاد، یعنی لنز را به سر او نزدیک می‌کردیم تا خیلی در زاویه دید فاصله ایجاد نکند. فکر می‌کنم بخش زیادی از این راحت بودن در جلوی دوربین این طور بود که اصلاً دوربین برای این آدم‌ها موضوعیت نداشته و ارتباطی که خود آقا مرتضی با این افراد برقرار می‌کرد، خیلی مهم بود. آقا مرتضی از زمانی که با عنایت کار می‌کردیم و تا پیش از پیدا کردن سید صالح، خیلی مقید به این بود که من با اشاره او دوربین را روشن کنم، ایشان جلو بود و نمی‌دید من چه کار می‌کنم. خیلی اوقات آقا مرتضی می‌گفت بگیر ولی من از سه دقیقه قبل شروع کرده بودم، حتی این علامت «حرکت کن» را هم می‌گرفتم و یعنی در حال کار به نقطه‌ای رسیده بودیم که احساس می‌کردم باید ضبط شود. به نوعی به تفاهم ذهنی، یعنی به جایی رسیده بودیم که می‌دانستم او این بخش‌ها را می‌خواهد. در زمان جنگ چون لوازم کار ۱۶ میلی متری و نگاتیو بود، مقداری صرفه جویی می‌شد ولی وقتی ویدیو آمد، بحث اسراف خیلی اهمیت نداشت و اگر از دو دقیقه قبل هم می‌گرفتیم اتفاق خاصی نمی‌افتاد. در این دوران دیگر سید مرتضی هیچ وقت به ما نگفت که چه بگیریم و چه نگیریم،

کجا برویم و کجا بایستیم، یعنی حتی کاست عوض کردن را هم اطلاع نمی‌دادیم تا حس او به هم نخورد، خیلی سریع کاست عوض می‌شد. شاید خود او هم جایی متوجه می‌شد ولی احساس می‌کرد که اگر گفت و گو قطع نشود بهتر است. یکی از صحنه‌ها و در جایی در خرمشهر دوربین روی دست است، آن روز و در آتن صحنه سه کاست کامل پشت سر هم گرفتیم، صدابردار دستش خسته شده بود و یک لحظه که می‌خواستیم نوار را عوض کنیم دستش را پایین می‌آورد تا خستگی اش از بین برود. هیچ وقت خستگی، کاست عوض

سیدمرتضی دنبال آدم‌هایی که کاملاً می‌شناخت می‌گشت و آنها را قبلاً انتخاب کرده بود و می‌دانست چه کار می‌خواهد بکند و بحث ایشان هم این بود که خرمشهر نقطه مقاومت و عاشورایی جنگ است. کار روایت فتح در مجموعه دوم دقیقاً از جایی شروع می‌شود که خرمشهر سقوط کرده و این نقطه اوج است. ایشان دنبال والفجرهشت که سراسرش پیروزی است و نقطه تاریکی در آن وجود ندارد نرفت، بلکه به نوعی مانند عاشورا در پی واقعه‌ای هست که در آن همه بچه‌ها عاشورایی جنگیدند، مقاومت کردند و حماسه آفریدند، متأسفانه شهر سقوط کرد؛ ایرادی ندارد، مسئله ما چیز دیگری بود.

کردن و یا هر موضوع دیگری باعث نشد مصاحبه‌ای را قطع کنیم، فکر می‌کنم این رفتار ما در کار خیلی موثر بود به این معنا که نمی‌گذاشتیم ارتباط قطع شود.

مستند سازی جنگ در دوران دفاع مقدس ویژگی خاص خود را داشت. وقتی می‌خواهیم تاریخ سینمای مستند جنگی را بررسی کنیم باید به تجربه ایران هم توجه کنیم که یک تجربه کاملاً منحصر به فرد است. در این میان تجربه مستندهای شهید آوینی هم خاص تر است. سبک او اگر چه سواد آکادمیک سینمایی نداشت، ولی سبک و زبان تصویری ویژه‌ای بود، به عنوان مثال دوربین ایشان در دوران جنگ هیچگاه روی سه پایه نرفت یا در اتاق فرماندهان جنگ مستقر نشد، دوربین ایشان در پی روایت حجم پیروزی‌ها، پیشرفت لجستیک، توانمندی نظامی و سطح جلورفتن نیروها در خاک عراق نبود. بلکه دوربین آوینی در خاک ریزها حرکت می‌کرد با بسیجی‌های ساده صحبت می‌کرد. اصلاً قرار نبود این آدم‌ها یک شخصیت نظامی باشند. خیلی تفاوت نمی‌کرد که طرف، فرمانده گردان است یا فرمانده لشکر و یا حتی یک رزمنده ساده



که در پشت خاک ریز تیراندازی می‌کند. درک من این است که در جنگ یک اتفاق انسانی و معنوی می‌افتد و این اتفاق به صورت فیزیکی در خاک ریز به صورت ایستادگی در برابر دشمن متجاوز جلوه می‌کند. او در پی این تعالی فردی بود. ولی در دوران بعد تفاوت‌هایی در سبک ایشان دیده می‌شود. ایشان به دنبال این است که حتی آن اتفاقاتی که برای فرماندهان افتاده را هم روایت کند، دوربینش گاهی روی سه پایه هم می‌رود و ثابت می‌شود، البته می‌توانیم این دلیل را بیاوریم که این ویژگی زمانه است. آن موقع واقعا امکان نداشت. چراکه فضا همیشه در تنش بود. ولی به هر حال تغییراتی در نگاه ایشان رخ داد حتی آوینی دهه ۶۰ با آوینی دهه ۷۰ متفاوت شده است. می‌خواهم بپرسم در بخشی که شما همراهش بودید می‌خواست چه چیزهایی را ارائه کند؟ من خیلی قائل به این که بعد و قبل از جنگ تفاوت فاحشی در دیدگاه ایشان وجود داشته، نیست.

چون جنگ دیگر استمرار ندارد و آدم‌ها می‌توانند راحت بایستند و صحبت کنند، احساس می‌کرد که باید دوربین را روی سه پایه بگذارد و به راحتی مصاحبه شونده مقابل دوربین بایستد و حرفش را بزند.

اصلاً سه پایه در کار آقا مرتضی نیامد شما کجای کار دیدید که سه پایه آمده باشد؟

برخی از تصاویر «شهری در آسمان» خیلی استخوان دارتر از آن چیزی است که با دست گرفته شده باشد؟

در فیلم شهری در آسمان به ندرت پلان یا نمایی هست که دوربین روی سه پایه باشد، حتی می‌خواهم بگویم اصلاً نمایی که در آن دوربین روی سه پایه باشد، وجود ندارد مگر در مواردی مثل غروب خورشید. حرکت دوربین در سراسر کار آهسته است مثلاً وقتی فردی در جایی به آرامی قدم می‌زند شما دلیلی نمی‌بینید که با دوربین دنبالش بدوید. روزهای اول کار شهری در آسمان دوربین روی سه پایه رفته بود درست همان جا که مصاحبه‌هایی با مردم عادی شهر می‌گرفتیم دوربین روی سه پایه است و آقا مرتضی جلوی دوربین ایستاده یا کنار آن نشسته است. به مرور آرام آرام احساس کرد که این روش درست نیست و ناخودآگاه از جایی به بعد سه پایه را حذف کردیم، غیر از چند نمایی که از غروب خورشید گرفتیم دیگر ضرورتی برای کاربرد سه پایه وجود نداشت.

به نظر می‌رسد این جا سید مرتضی بیشتر فرصت پیدا کرد که راجع به این مسائل حرف بزند. مادر ظاهر جنگ یک مقدار خرابه می‌بینیم بعد آقا مرتضی می‌گوید که مثلاً پرنده‌ای که از قفس پرید آزاد شد، این کوچه‌ها آدم را به یاد جایی می‌اندازد که از این جای یک دروازه‌ای به بهشت باز می‌شود. در این طور صحنه‌ها بیشتر نریشن نقش دارد و آن اتفاق معنوی را توضیح می‌دهد.

یعنی آنها روایت را می‌گویند و آقا مرتضی حکمت را می‌گوید. هر آن چه که در شهری در آسمان می‌بینید از زندگی بچه‌ها، از خرابه‌ها و از مردم گذشته همه را به حکمت جنگ برمی‌گرداند، نمی‌توانم چیزی بیشتر از این توضیح دهم. ببینید زمانی است که یک فیلم مستند در دل واقعه ساخته می‌شود و زمانی دیگر، بعد از واقعه یک مستند راجع به آن واقعه می‌سازیم که به آن بازسازی مستند می‌گویند. از دید شما، شهید آوینی در دوران بازسازی چگونه اصل داستان را مورد توجه قرار می‌داد؟

من خودم احساس نمی‌کنم که کارهای اخیر سید مرتضی بازسازی است، برای این که چیزی وجود ندارد که ایشان بخواهد بازسازی کند، هر چه هست آدم‌ها خودشان آن را روایت می‌کنند. ساخته آنها و این‌ها ای که خراب شده، سنگر ها و خیابانها خودشان به حد کافی گویا هستند، یعنی چیزی بازسازی نشده است. فقط ما در مقطعی بعد از جنگ و با یک فاصله زمانی بعد از جنگ رفتیم و تصویر گرفتیم، وگرنه چیزی



● درآمد:

محمد رضا عباسی، هرچند دوران سرنوشت سازی را در حرفه ای که انتخاب کرده، در کنار شهید آوینی تلمذ کرده است، اما به صراحت می گوید که امروز افسوس آن روزها را می خورد که چرا قدر لحظاتی را که با این شهید بزرگوار بوده است، آن گونه که باید ندانست. او که بر این باور است که ویژگی های منحصر به فرد شهید آوینی، او را از دیگران متمایز کرده، بر ارزش گذاری خاص او در استفاده از عناصر معنوی و خصلت های انسانی و دمیدن این روح اثرگذار در کار حرفه ای برنامه سازی کارهای تصویری، تأکید کرده و می گوید....

■ گفت و گو با محمد رضا عباسی، عضو مجموعه روایت فتح

آوینی نگران انحرافات بعد از جنگ بود...

گرفته شده است، یک خط مشترک وجود دارد و حتی وقتی کار آماده می شود و بیرون می آید، تماشاگران متوجه نمی شوند که این سه چهار پلان را افراد مختلف گرفته اند. ایشان چطور می توانست به این نقطه دست یابد؟ ضمن اینکه آن زمان موبایل و بی سیم هم به این گستردگی استفاده نمی شد. لطفاً کمی در این باره توضیح دهید؟

صراحتاً می توان گفت که مدرن ترین برنامه های جنگ که خیلی در ذهن افراد نقش بسته است، ساخته های شهید آوینی بود. به نظرم شهید آوینی را باید به دو بخش تقسیم کرد: یکی تفکر آوینی و دیگری اعتقاد مذهبی و دینی اش. نکته ای را که شما می گوئید واقعاً درست است. او با تک تک بچه ها صحبت می کرد و تفکرش را به آنها القا می کرد. نباید شهید آوینی را آدمی تصور کرد که احیاناً فقط فلسفه را خوب می دانست، او کسی بود که علاوه بر تسلط کامل به فلسفه، به مسائل دینی اش هم پایبند بود و از جهت فرهنگی و دید سینمایی هم فردی زبردست به شمار می رفت. اگر بگویم تفکر آوینی به این اعتبار که اغلب دوستانش الآن جزو آدم های مطرح سینما و تلویزیون در کشور هستند بیراه نگفته ام. آنها در واقع دید و تفکر شهید آوینی را پیاده کردند و قاعدتاً این کار، کار کم و راحتی نیست. حقیقتاً فکر و اندیشه های شهید آوینی توانسته است چیزهایی بکر را در آثار آنان خلق کند. بچه هایی که با شهید آوینی در هر حیطه ای کار کردند یک ارتباط مناسبی با او داشتند و در نتیجه به تفکری پویا و ذهنی خلاق دست یافتند. مثلاً به خاطر دارم که بعد از سال ۷۰ آقای افخمی می خواست فیلم «عروس» را بسازد. ایشان خیلی پیش آقای آوینی می آمد و نقطه نظرات او را در کارش لحاظ می کرد تا بتواند یک فیلم کاملاً مناسب در بیاورد. اگر تفکر آوینی پشت فیلم افخمی نبود گمان نمی کنم فیلم عروس چیزی قابل توجه در می آمد که تأثیرگذار باشد. در صورتی که اگر شما دقت کنید شاید این فیلم به یک معنا اصلاً فیلم جنگی نبود اما همان پلان اول کار، محصول تأثیر نقطه نظرات شهید آوینی است.

همه بازگو کند؛ به گونه ای حرف می زد که من متوجه می شدم ایرادم چیست و تعالیم او را یاد می گرفتم. شهید آوینی هم کمک می کرد تا در نوبت بعد با قوت و قدرت بیشتری جلو برویم و هم اینکه اگر احیاناً وضعی در کارها داشتیم بر طرف می شد و هیچگاه ندیدم که مثلاً ایرادات فردی را دائماً بازگو کند یا به وی سرکوفت بزند که این چیست تو گرفتی؟! این ویژگی یکی از حسن هایی بود که خداوند به آقای آوینی لطف و عنایت کرده بود. رفتارش همیشه طوری بود که آدم احساس کند در مقابل او خیلی چیزها کم دارد و باید پیش او بنشیند و بهره بگیرد

شهید آوینی یکی از مستندسازان و از معدود کارگردان هایی است که در کنار تصویربرداران کارهایش حضور نداشت. یعنی با راش های تصویربرداران کار می کرد ولی در عین حال امضای ایشان پای همه کارها هست؛ وقتی کارها را می بینیم متوجه می شویم که بین تصاویری که توسط فیلم برداران مختلف

بعد از سال ۷۰ آقای افخمی می خواست فیلم «عروس» را بسازد. ایشان خیلی پیش آقای آوینی می آمد و نقطه نظرات او را در کارش لحاظ می کرد تا بتواند یک فیلم کاملاً مناسب در بیاورد. اگر تفکر آوینی پشت فیلم افخمی نبود گمان نمی کنم فیلم عروس چیزی قابل توجه در می آمد که تأثیرگذار باشد. در صورتی که اگر شما دقت کنید شاید این فیلم به یک معنا اصلاً فیلم جنگی نبود اما همان پلان اول کار، محصول تأثیر نقطه نظرات شهید آوینی است.

لطفاً از ویژگی های بارز شهید آوینی و برخورد او با اطرافیانش برای خوانندگان شاهدیاران بگوئید و اینکه از همان اول آشنایی با ایشان این خصوصیات را در ایشان یافتید یا این خصلت های نیک، اندک اندک در ایشان شکل گرفت؟ اخلاق آوینی همه را جذب می کرد، او بدون تمایز برای همه، وقت می گذاشت، به این معنا که اگر کسی در زمینه سینما پرسش داشت این طور نبود که در چند دقیقه جوابش را بگوئید، بلکه ساعت ها با این فرد صحبت و گفت و گو می کرد تا مسائلی که خودش از لحاظ تئوری به آنها اعتقاد داشت را به طرف مقابل تفهیم کند. این امر همچنین وقتی بچه ها از سفر برمی گشتند و ممکن بود در میان فیلم هایشان بعضاً یکی دو تا اشکال وجود داشته باشد نیز نمود داشت.

شهید آوینی معتقد بود که بایستی با بچه ها صحبت کرد و به دنبال فرصتی بود تا مسائل فکری خودش را توضیح دهد، او می کوشید تا برخی از مفاهیم از جمله اینکه کارگردان باید از چه نگاهی وارد شود؟ چه سبکی را در کارهایش اعمال کند تا بتواند مخاطب را جذب کند؟ و... را تشریح کند. خاطرم هست که شهید آوینی در زمان بمباران تهران و هنگامی که من تصمیم گرفتم تادست به دوربین بزنم و یک کار بسازم کلی از ایشان قوت قلب گرفتم. برای انجام این کار من رفتم و از زاویه خاص خودم تصاویری را از بمباران ها ضبط کردم. آن موقع جلوی سازمان تبلیغات اسلامی موشک خورده بود و دو سه تا خانه خراب شده بودند، من دوربین را روشن کرده بودم و از آتش نشانی و کسانی که افراد و مجروحین را نجات می دادند، فیلم گرفتم. سید مرتضی راجع به همین پنج، شش دقیقه ای که من فیلم گرفته بودم کلی صحبت کرد، دو ساعت وقت گذاشت تا بتوانم آن چیزی را که می خواست بفهمم. رفتار ایشان با همه بچه هایی که جبهه می رفتند و فیلم می گرفتند همین طور بود. اصلاً این طور نبود که اشکالات فیلم را برای



برنامه ششم «شهری در آسمان» پخش شود، آن زمان یکی، دو سالی بود که ساعت ها را جلو می کشیدند، بنابراین برنامه زود پخش شد، یعنی به جای ساعت نه، ساعت هشت پخش شد و او نتوانست برنامه را ببیند. قرار شد صبح به قتل گاه برویم. وقتی حرکت کردیم هوا گرگ و میش بود صبحانه را هم بین راه در ماشین خوردیم. آقا مرتضی جلو نشسته بود، آقای بختیاری پشت فرمان بود و من و آقای صابری و رضانی هم ردیف عقب نشسته بودیم. به ابتدای منطقه طاووسیه که رسیدیم با یکی از بچه های اطلاعات مصاحبه ای گرفتیم که بیست دقیقه طول کشید. سید مرتضی استارت مصاحبه را زد و من دیدم نگاهش به این سمت و آن سمت است نوار که تمام شد، او پنجاه متر آن طرف تر نشسته بود و کاری به مصاحبه نداشت. ۲۰۰ متر بالاتر از آن میدان مین بود که یک تک رشته سیم خاردار کشیده بودند آنجا ابتدای میدان مین بود. پاروی این سیم ها گذاشتیم و وارد میدان مین شدیم، چون قتل گاه درست وسط میدان مین بود و برای رسیدن به آن باید از میدان مین رد می شدیم.

نیروهای گردان کمیل چطور از قتل گاه عقب آمده بودند؟
از سمت خودمان عقب آمدند. ما دور زدیم و از طرف عراق وارد شدیم. راه دیگری نبود، بچه های تخریب چی و اطلاعات جلو می رفتند.

آیا منظورتان این است که در واقع یک معبری وجود داشت؟
معبر نبود در حقیقت نگاه می کردیم و پادر جا پای همدیگر می گذاشتیم تا کسی روی مین نرود. این مسیر را ادامه دادیم در آن فضا از مصاحبه های رسمی خبری نبود. جاهایی سید مرتضی می گفت از پشت پاهای بچه ها فیلم بگیر و یک سری دستور ها برای گرفتن فیلم می داد. این که می گوید معبر، یک معبری را بعدا پیدا کردیم که انتهایش کور می شد، یعنی از بین می رفت. تجهیزات شهدا دو طرف ریخته بود و دیگر معبر پیدا نبود. یکی از بچه ها با این تجهیزات ور می رفت، آریپیچی ها و کوله پشتی ها را واریسی می کرد، از این ها فیلم گرفتیم. سید مرتضی تذکر داد که برویم، آقای قاسمی می گفت میدان مین است باید مقداری دقت کنیم. حرکت می کردیم یعنی دیگر معبری وجود نداشت. یکی از بچه های تخریب چی جلو بود، آقای قاسمی، شفیعیان و بعد من، صابردارمان،

نفر پنجم آقای رضانی، آقای آوینی، یزدان پرست، بختیاری و صادقی هم بودند، اما آقای بختیاری و صادقی عقب مانده بودند و پنجاه متری با ما فاصله داشتند و از برخی از تجهیزات که در همان نقطه مانده بود عکس می گرفتند. همین طور که پشت سر هم می رفتیم یک صدای انفجار آمد و با صدای آن زمین خوردیم. من برگشتم و دیدم که آقا مرتضی و شهید یزدان پرست روی زمین افتادند. دوربین فیلم نمی گرفت ولی روشن بود، دکمه ضبط دوربین را زدم که فیلم بگیرم. شاید سه، چهار دقیقه ای همین طور زوم می کردم بچه ها کمک کردند تا سید مرتضی را به عقب منتقل کنیم و من دهم فیلم می گرفتم. وقتی می خواستم دوربین را خاموش کنم دیدم دکمه رکورد کار نمی کند. به نوار نگاه کردم دیدم چراغ نشانه روشن است. وقتی دقت کردم متوجه شدم به دوربین ترکش خورده و از کار افتاده است. آقای بختیاری خیلی سریع خودش را رساند و از صحنه عکس گرفت. ما ظاهر قضیه را می دیدیم چون مین های و المر حدود ۱۲۰۰-۱۳۰۰ ترکش دارد، به خاطر حجم زیاد مواد منفجره اش ایشان خون ریزی داخلی پیدا کرده بود، یعنی مویبرگ های بدن از داخل باز شده بود. این طور نبود که فقط پا قطع شده باشد. درست است پای ایشان قطع نشده بود ولی یک بخش از پای راستش نزدیک به قطع شدن بود و شکاف های خیلی عمیقی زیر رانش برداشته بود. آقای یزدان

پرست هم پایش از زانو قطع شده بود. اضطراب سراسر وجود همه را گرفته بود میدان مین خیلی جدی شده بود و هر لحظه احساس می کردیم که ممکن است یک قدم دیگر برداریم و مین دیگری منفجر شود. خیلی زود شهید دهقان رسید و دو تا از تیرک هایی که سیم خاردار به آن وصل بود را در آورد و با اورکت بچه ها برانکارد درست کرد. پای آقای یزدان پرست و آوینی را هم بسته بودیم و آنها را روی برانکارد گذاشتیم و آرام آرام از میدان مین بیرون آمدیم که تقریباً ۴۵ دقیقه طول کشید. آقا مرتضی تا آخر میدان مین به هوش بود و بعد از هوش رفت. در آن ۴۵ دقیقه آخر من تعدادی عکس گرفتم یک دوربین VHS داخل ماشین داشتیم که بیمارستان و صحنه رفتن را با آن فیلم گرفتیم. ولی آن زمان او کاملاً بیهوش بود، زمانی که آقا مرتضی هوش بود فقط تعدادی عکس گرفتیم. محل شهادت ایشان بیمارستان بود، چون ایشان در بیمارستان تمام کرد. آن روز وقتی به بیمارستان رسیدیم تیم پزشکی شروع به تنفس مصنوعی و احیا کردند ولی جواب نداد. فکر نمی کردیم که ایشان شهید شود. آقای بختیاری می گفت من فکر می کردم که ایشان دوباره با ویلچر به روایت می آید و فیلم تدوین می کند. این حس که ممکن است شهید شود اصلاً نبود و در بیمارستان همه شوکه شدیم.

تاریخ می گوید با انقلاب اسلامی ایشان هم دچار یک انقلاب درونی شد، به نوعی می توان گفت که آوینی از انقلاب تاثیر گرفت و تا آن جا که توانست بر آن تاثیر گذاشت.



الان که از شهید آوینی فاصله گرفته اید، جدای از بحث همکاری و فیلم سازی، خلق و خوی شخصی ایشان و آن شخصیت معنوی اش چگونه توصیف می کنید؟
تاریخ می گوید با انقلاب اسلامی ایشان هم دچار یک انقلاب درونی شد، به نوعی می توان گفت که آوینی از انقلاب تاثیر گرفت و تا آن جا که نتوانست بر آن تاثیر گذاشت. اکنون وقتی شما یک لحظه چشم هایتان را می بندید، اولین چیزی که از وجود او به عنوان یک دوست به ذهن می آوری، کسی که تمام کارهایش را برای خدا انجام می داد. فکر نمی کنم

کاری کرده باشد که رضای خدا را در آن دخیل نکرده باشد، به نوعی همه کارهایش برای خدا بود. برای همین هم ماندگار شد. خیلی آدم های دیگر هستند ولی نمی خواهم خدای ناکرده بگویم دیگران این طور نبودند، ولی فکر نمی کنم که ایشان حداقل بعد از انقلاب و بعد از آن تحولی که شما می گوید، کاری بدون رضایت خدا انجام داده باشد، یعنی هر کاری که می کرد احساس تکلیف بود و به نظر همه چیزش را پای ولایت گذاشت. در مقام یک دوست هم، ایشان کسی بود که هر کاری می توانست برای دوستانش انجام می داد. خیلی عجیب است، ممکن است یک فرد هیچ چیزی نداشته باشد، مثلاً شما از من تقاضایی بکنید و من خودم نتوانم آن را برآورده کنم، ولی به در و دیوار بزنم تا آن را برای شما فراهم کنم هر چیزی که می خواهد باشد و به نظر من همه چیزش را برای رفاقت می داد و هر کار که از دستش بر می آمد انجام می داد و کوتاهی نمی کرد. اگر کسی از او هر تقاضایی می کرد فکر نمی کنم رد می کرد.

جوان ترها چطور دور او جمع می شدند و جاذبه سید مرتضی کجا ظهور می کرد؟

آن دوران بچه های جوان به معنای اینکه خیلی اختلاف سنی داشته باشند، نبودند. همه یک طوری از قبل با هم آشنایی داشتیم. برایش خیلی مهم بود که دیگران چطور زندگی می کنند و امورات آنان چگونه می گذرد.

آوینی از این انقلاب تاثیر گرفت و خیلی هم دلسوز آن بود. سال های آخر که در بنیاد سوره کار می کرد با جسارت وارد مسائل می شد و بر سر مسائل انقلاب دلسوزانه مطلب می نوشت، بدون اینکه با کسی تعارف یا رودربایستی داشته باشد. می خواهم بدانم این سال های آخر که با هم ارتباط داشتید، او نسبت به کدام یک از مفاهیم و آرمانهای انقلاب بیشتر دغدغه داشت؟

فکر می کنم این بخش ها را آقای خسروشاهی خیلی خوب بتواند جواب بدهد. من حداقل در این بخش نمی توانم کمکی به شما بکنم.

الان همه می خواهند به نوعی آقا مرتضی را برای نسلی که او را ندیده است معرفی کنند، به نظر شما تصویری که الان از او ارائه می شود، تصویر درستی است و به آوینی واقعی نزدیک است؟

هر کدام از این تصاویر بخشی از وجود آقا مرتضی را نشان می دهد. چون او وجوه مختلفی داشت. من فقط می توانم بخشی از آن را بگویم، همان گونه هر کس دیگری هم قادر است بخش دیگری از آن را بگوید. شاید مجموعه این ها بتواند زوایای مختلف شخصیت او را به صورت کامل بیان کند. به نظر من هر کس می خواهد او را بشناسد باید مکتوبات و فیلم هایش را به صورت مستقیم بررسی کند. ما ممکن است سیره فردی او یا بخش فیلم سازی هنری اش را بتوانیم توضیح دهیم. ولی طبیعتاً در حوزه های فلسفه و عرفان، وجوه مختلفی داشته است که باید دیگران توضیح دهند. من هیچ گاه نمی توانم و به خودم این اجازه را نمی دهم که در آن فضاها وارد بشوم. اگر کسی بخواهد او را بشناسد باید مکتوبات، فیلم ها و آدم هایی که با او زندگی کردند را بشناسد.

به نظر من تواضع فردی اش بیشتر در دل دوستانی است که با این بزرگوار زندگی کردند. این اواخر سلوک، زندگی و برخوردش با زمان جنگ فرق می کرد، یعنی اگر کسی فقط او را زمان جنگ دیده باشد، ممکن است برخی از خاطراتی که ما از دوران آخر حیات او داریم را باور نکند و بگوید که این طور نیست. چند مقطع مختلفی است که ممکن است هر آدمی یک بخش از آن را درک کرده باشد. ■



هستند و یک آشنایی با آقای همایون فر داشتند، به ایشان می‌گوید شما چرا روایت فتح نمی‌سازید؟ آقای همایون فر و آوینی می‌گویند کسانی که روایت فتح می‌ساختند همه پراکنده شدند. ایشان می‌گویند من خدمت مقام معظم رهبری بودم، نظر ایشان بر این است که ما هشت سال جنگ کردیم باید هشتاد سال راجع به خاطرات و چیزهایی که راجع به جنگ بوده گفته شود، ما بودجه اولیه‌اش را می‌دهیم تا دوباره شروع کنید. آن موقع من و آقای همایونفر و آوینی حوزه هنری بودیم. آن زمان این ساختمان عریض و طویل نبود و فقط دو اتاق وجود داشت. چند تا از بچه‌ها را دعوت کردیم و برای اولین کار هم با یک دوربین خیلی قدیمی که داشتیم از مراسمی که در مرقد امام بود تصویر گرفتیم و به آقای آوینی که نشان دادیم گفت اینها چیست که گرفتید، کاش از این زاویه می‌گرفتید و یواش یواش بودجه خیلی مختصری رسید و در دیدار با مقام معظم رهبری، ایشان هم رهنمودهایی ارائه فرمودند که خودش قوت قلبی شد تا ما به‌طور جدی روایت فتح را بسازیم؛ از جمله این که

شهید آوینی کاملاً سیاسی و در عین حال هم بسیار فرهنگی بود؛ یعنی یک آدم سیاسی که اعتقاد داشت باید کار فرهنگی انجام داد و باید گفت که کارهای فرهنگی بر تفکر سیاسی خود وی چیره بود.

ایشان خیلی تأکید می‌فرمودند که آن آقای که نریشن روایت فتح را می‌خواند، در همان سبک باشد خیلی خوب است و این تأکید ایشان باعث قوت قلب کسانی می‌شود که می‌خواستند با گروه همکاری کنند؛ این باعث شد که روایت فتح شکل بگیرد. نکته این بود که وقتی می‌خواستیم کار را شروع کنیم واقعاً نمی‌دانستیم که چه نوع کاری انجام بدهیم. از سوسنگرد شروع کردیم و تعدادی پلارن و مصاحبه هم گرفتیم اما آنها راضی‌کننده نبود. بعد به خرمشهر رفتیم که «شهری در آسمان» ساخته شد؛ یعنی دو، سه سفر رفتیم اما آن چیزی که آقای آوینی می‌خواست در نیامد و باعث شد که «شهری در آسمان» ساخته شود.

یکی از ویژگی‌های آقا مرتضی روزنامه‌نگاری ایشان است. زمانی که سردبیر مجله سوره بودند دوستان ایشان می‌گویند آقای آوینی علی‌رغم همه پای‌بندی اصولی که به مسائل عقیدتی داشت، در روزنامه نگاری بسیار آدم جسوری است و در نشریه سوره هم جسارت ایشان خیلی بروز می‌کند. ایشان در حوزه هنری چطور کار می‌کرد و آن اختلاف و درگیری‌هایی که آن موقع در حوزه هنری رخ داده بود چه فشارهایی برای ایشان داشت؟

من اشاره کردم که ایشان از یک‌سری مسائل خیلی حرص می‌خورد و این موضوع باعث شده بود که توان ایشان کم شود نه به این معنا که اصلاً کار نکنند. می‌دانید خیلی وقت‌ها آقای آوینی به نام خودش مقاله نمی‌نوشت. خاطرم هست آن موقع راجع به تفکر دینی و غرب‌گرایی و خیلی مباحث سینما مطالبی به نام فرهاد گلزار می‌نوشت. من آن موقع، وقتی مقالات را می‌خواندم خیلی خوشم می‌آمد. به ایشان می‌گفتم آقای گلزار کیست؟ نمی‌گفت که او کیست.

بود. خانه را منهدم می‌کردند تا چیزی از آثار جنگ باقی نماند. آقای آوینی خیلی نگران و ناراحت بود زیرا به نظرش این یک ضعف فرهنگی می‌رسید که چنین آثار باارزشی را خراب می‌کردند. او معتقد بود که لازم است حداقل سه، چهار محله را همان‌طور رها می‌کردند تا مردم لمس کنند که یک جنگ پر صلابت در این کشور اتفاق افتاده و یکی از آثار آن هم تخریب خرمشهر است. ایشان واقعاً ضرورت توسعه کارهای فرهنگی را کاملاً درک کرده بود.

وقتی ما می‌خواستیم وارد سوسنگرد یا خرمشهر شویم نمی‌دانستیم چه می‌خواهیم بسازیم. اولاً کسانی که می‌بایست با آنها مصاحبه کنیم دیگر اهل مصاحبه نبودند، چون بچه‌های رزمده اذیت شده بودند و هیچ کس راجع به اتفاقات آن موقع صحبت نمی‌کرد. باید افراد را قانع می‌کردیم تا از وقایع و شرایطی که زمان جنگ برایشان اتفاق افتاده تعریف کنند. قانع کردن و پیدا کردن این آدم‌ها سخت بود. اینها همه دغدغه‌هایی بود که آقای آوینی با آن مواجه بود. مهم‌تر این که قالبی پیدا کنیم که آن قالب بتواند منظور شهید آوینی را برساند و اثرش را در جامعه بگذارد.

چطور شد که «شهری در آسمان» آن سبک روایتی آرشیوی را پیدا کرد؟

حقیقتاً در آن زمان خودمان هم نمی‌دانستیم باید چه کنیم. احساس می‌کردیم که خود آقای آوینی هم نمی‌داند باید دنبال چه کسی یا چه چیزی بگردد. وقتی ما سید صالح موسوی که یکی از رزمندگان دفاع مقدس در فتح خرمشهر بود را پیدا کردیم و آقای آوینی توانست او را قانع کند تا راجع به اتفاقاتی که برایشان رخ داده بود تعریف کند، گروه قوت قلبی گرفت. همین‌طور که پیش رفتیم به این رسیدیم که چطور به شهری در آسمان بپردازیم. از چه زمانی شروع کنیم و چه چیزی را بگوییم؟ وقتی آمد اینجانب پنج شش برنامه از دل آن بیرون آورد. وقتی آقای فارسی می‌خواست آن را مونتاژ کند هر قالبی که می‌زد آقای آوینی خوشش نمی‌آمد و می‌گفت این با آن چیزی که مدنظرم است خیلی فاصله دارد. پنج، شش برنامه ساختند تا این که بالاخره چیزی را که شهید آوینی حس می‌کرد بهتر از بقیه هست به دست آمد.

آقای آوینی بعد از این که از گروه تلویزیونی جهاد بیرون آمد باز هم روی مجموعه روایت فتح کار کرد. یک مقدار از تاریخچه شکل‌گیری روایت فتح بگویید و این که چقدر ایشان تمایل داشتند یک مؤسسه به این نام تشکیل شود؟

من سال ۶۳ وارد روایت شدم و تاریخچه‌اش را به همان شکل که شنیده‌ام می‌گویم. سال هفتاد بود که آقای حجازی که فرمانده نیروی مقاومت بودند و الان رئیس انتخابات مجلس

شهید آوینی به این دلیل بود که بعد از نماز شب و بعد از این که با خلوص و اعتقادات مذهبی با خدا راز نیاز می‌کرد این متن‌ها را می‌نوشت و همین باعث شد که اثر مطلوبی بر روی مخاطبان‌ش بگذارد، چون حرف‌هایی می‌زد که با دل و قلبش به آنها اعتقاد داشت.

همین حس و حال که شما می‌گویید علاوه بر مونتاژ در روایت فتح، در صدای شهید آوینی هم هست. خیلی‌ها می‌گویند مستندهایی که شهید آوینی ساخته است، بدون نریشن‌هایش ناقص است. به نظر شما شهید آوینی چگونه واژه‌های جنگ و خط مقدم جبهه‌ها را به گفتمان متن برای فیلم‌هایش تبدیل می‌کرد؟ به چه صورت این عناصر را به هم پیوند می‌زد؟ عرض کردم در یک مقطع خاص، لحن صدای آوینی و نوشته‌هایش تأثیر خیلی زیادی داشت. بعضی وقت‌ها تصاویر، مرده است و چیزی را نشان نمی‌دهد. تصویربردار نتوانسته آن چیزی را که مدنظر آقای آوینی است بگیرد. این خلأ قوت نوشته‌های آوینی بود که به آن تصاویر مرده حالتی می‌داد تا تأثیرگذار می‌شدند. مثلاً وقتی به نوشته‌های ایشان نگاه می‌کنید، درمی‌یابید که این متن‌ها یک شروع، وسط و پایان دارند. همیشه سرآغاز آنها با کربلاست و به این می‌پردازد که در ماجرای کربلا چه اتفاقاتی رخ داده است؟ نهایتاً هم به امام حسین ربطش می‌دهد؛ یعنی پیوندی که ما از قدیم داشتیم. شهادت، رشادت، ایثار و از خود گذشتگی هفتاد و تن «یاران امام حسین (ع)» را با تصاویری که ما از جبهه گرفته بودیم ربط می‌داد. شاید هیچ‌کس نمی‌توانست این در خلاق باشد و چنین چیزهایی را به هم ربط بدهد و متنی بنویسد که هم پیوند تاریخی، دینی و اعتقادی داشته باشد و هم این که در شرایط مختلف به آن نیازمند باشیم. شکل و پوه متن‌ها و تأثیرگذاری آنها ناشی از آن است که شهید آوینی تفکر دینی، مذهبی، تاریخی و اعتقاد قلبی‌اش همانند متن‌هایش بود و در نتیجه موفق می‌شد اثرش را روی رزمندگان بگذارد و آن اعتقاد باعث می‌شد وقتی متن‌ها را می‌خواند صدایش پر حزن باشد. **چرا شهید آوینی برای دیگران متن نمی‌خواند؟** به جز یک برنامه درباره روز عاشورا که یکی از بچه‌های حوزه ساخته بود، ندیدم آقای آوینی روی برنامه دیگری دیالوگی بخواند.

آیا شما بعد از پایان جنگ هم همراه آوینی بودید؟ ایشان تا چه اندازه روی شکل‌گیری مجدد روایت فتح نظر داشت؟ با توجه به این که ایشان به اندازه کافی در جنگ تولید کرده بود، چه ضرورتی می‌دید که دوباره به سوی باز تولید سینمای جنگ حرکت کرد؟

ضرورت آن در این بود که بعد از جنگ هم باید به نوعی به جنگ پرداخته شود و این کار خیلی هم سخت بود. به نظرم او می‌خواست در جامعه روشنایی ایجاد کند و انحرافات که بعد از جنگ پدید آمده بود را به مردم بشناساند. شهید آوینی دنبال این بود که بر اساس شناخت درست، مردم را از آن انحرافات آگاه کند. او می‌کوشید تا جلوی انحرافات بعد از جنگ را بگیرد. بعد از جنگ ما نمی‌دانستیم چه سبکی فیلم بسازیم. در اولین سفر که به سوسنگرد رفتیم آقای آوینی خیلی اضطراب داشت؛ چون دیگر جنگی نبود که بتواند به آن بپردازد و شرایط جدیدی بود. خاطرم هست وقتی به خرمشهر رفته بودیم، مشغول بازسازی خانه‌هایی بودند که در زمان جنگ به نوعی مورد اصابت موشک و ترکش و توپ و گلوله و خمپاره قرار گرفته





آن زمان حزب اللهی هادرگیر بحث بنی صدر و ماجرای آن موقع بودند و این فیلم قوت بچه‌های حزب اللهی را بیشتر کرد، یعنی این فیلم توانسته بود روی کسانی که مخالف بنی صدر بودند، تأثیر بگذارد و خیلی سروصدا کرد. بچه حزب اللهی‌ها احساس غرور می‌کردند که کسی توانسته بود حکومت لیبرال بنی صدر را نقد کند. از سوی دیگر گفتار متن سید مرتضی خیلی دلنشین بود و کاملاً در ذهن جا می‌افتاد. کار بعدی سید مرتضی پس از «خان‌گزیده‌ها»، مستندی درباره عملیات فاو بود. این کار را شب عید در منزل یکی از شهدا ضبط کرده بودند و در خانه آنها برنامه را ساخته بودند. این برنامه مثل توپ صدا کرد. من از همان موقع از خدا خواستم که بتوانم وارد مجموعه آنها شوم؟ این مسئله در ذهنم بود و خیلی پیگیری کردم تا به نتیجه رسیدم. سرانجام فهمیدم گروهی به نام جهاد در حال انجام کارهای جنگی است.

قبل از اینکه این تصاویر را ببینم خیلی برایم فرقی نمی‌کرد که وارد گروه بشوم، ولی حس و حال آن برنامه‌ها چنان در من اثر گذاشت که علاقه پیدا کردم در این مجموعه کار کنم و همین باعث شد که من با سختی‌های خیلی زیاد، به واسطه معرفی یکی از دوستانم وارد این مجموعه شوم. آنجا از من پرسیدند که چه کارهایی بلدیم؟ گفتم: هیچ کار تخصصی بلد نیستم اما هر کاری که بگویند یاد می‌گیرم. خیلی از کسانی هم که آن زمان در گروه تلویزیونی جهاد بودند همین طوری آمده بودند، این طور نبود که همه آنها آدم‌های خلاق و مبتکری باشند، بلکه بر اساس حسی که داشتند وارد کار شده بودند و خیلی با انگیزه کار می‌کردند.

بالاخره مرا پذیرفتند و گفتند که اگر می‌خواهی کار کنی، الان صدابردار نیاز داریم. من هم رفتم صدابرداری یاد گرفتم. آن موقع شهید آوینی را نمی‌شناختم. خاطرم هست، یک بار در حالی که داشتم صدا می‌گرفتم و تست می‌زدم ایشان از من سوال و جواب‌هایی کرد و من هم خودم را معرفی کردم. او هم توصیه‌هایی درباره شکل و شیوه صدابرداری کارها کرد، من اصلاً نمی‌دانستم که ایشان آقای آوینی است. اولین کارم در منطقه کرج بود. پروژه‌ای در رابطه با شخم زدن بود که بچه‌های جهاد آن را انجام می‌دادند. اولین باری بود که داشتم صدا می‌گرفتم. بچه‌ها هم می‌خواستند کمی مرا اذیت کنند، چون نمی‌خواستند من وارد گروه آنها شوم. خلاصه من را به کنار لودر و بولدوزری که سروصدای خیلی شدیدی داشت بردند و گفتند می‌وایم اینجا مصاحبه بگیریم. من گفتم اینجا با این صدای لودر نمی‌شود؟ اما آنها نپذیرفتند، چون می‌خواستند من را اذیت کنند. بعد از اینکه به محل کارمان رفتیم آقای آوینی فیلم را دید و گفت چرا این طوری است؟ آنجا به آقای آوینی گله کردم و ایشان فهمید که بچه‌ها مرا اذیت کردند. بعد از این ماجرا سید مرتضی به من یاد داد که اگر یک چنین شرایطی پیش آمد، چه کار کنم. او نکاتی را به من گوشزد کرد که حقیقتاً کسی که صدابرداری را به من آموزش داده بود به آنها اشاره‌ای نکرد، در صورتی که ایشان صدابردار نبود. گمانم حدود ۱۵ روز بعد مرا به منطقه فرستادند. یک روز شهید آوینی مشغول نماز خواندن بود که من از صدای قرائت نماز ایشان فهمیدم که ایشان آقای آوینی است. پرسیدم شما همان کسی هستید که نریشن می‌خوانید؟ گفت: بله! گفتم: من خیلی دوست داشتم شما را ببینم؛ در آن همه مدت هم به ذهنم نرسید که ممکن است شما آوینی باشید. پس از این آشنایی کم‌کم به قسمت مونتاژ می‌رفتم و به همین جهت است که می‌گویم آقای آوینی در ۲۴ ساعت واقعاً ۲۰ ساعت کار می‌کرد، یعنی ساعت سه شب که از سفر می‌رسیدیم تا نماز صبح مونتاژ می‌کرد و بر اساس چیزهایی که مونتاژ می‌کرد، متن می‌نوشت. اثر نریشن‌های

دومی وجود نداشت که سؤال‌هایی کلیشه‌ای بپرسد؛ رزمندگان خیلی راحت و بدون دغدغه حرف‌هایشان را می‌گفتند. شهید آوینی هیچ وقت از کسانی که پشت کار علامت پیروزی را نشان می‌دادند، استفاده نمی‌کرد و اصلاً بدش می‌آمد و سعی می‌کرد از کسانی که یک چنین ادایی داشتند پرهیز کند. او همیشه با مخاطبش خیلی مستقیم ارتباط برقرار می‌کرد و این نقطه‌نظر مناسب توانسته بود در مورد کارهای جنگی، کارش را منحصر به فرد کند

شما چگونه با شهید آوینی آشنا شدید؟ لحظه‌ای که اولین

عناصر معنوی و خصایل انسانی بخش مهمی از نظراتی بود که شهید آوینی در کارهایش اعمال می‌کرد و در نتیجه کار تأثیرگذار بود. افراد دیگری هم توانستند چنین چیزهایی بسازند ولی چرا آن فیلم‌ها برای مردم دلچسب نبود؟

بار با ایشان برخورد کردید چه برداشت و احساسی داشتید؟ متأسفانه من قدر لحظاتی را که با آوینی بودم ندانستم. آن موقع من رزمنده بودم و در کنار بچه‌های نیرو هوایی سپاه خدمت می‌کردم. آن زمان چند فیلم از آقای آوینی پخش شده بود و یکی از چیزهایی که روی من خیلی تأثیر گذاشت فیلم «خان‌گزیده‌ها» ایشان بود که در آن بحث فقر و غنای آدم‌های آن دوران را مطرح می‌کرد.

شهید آوینی کاملاً سیاسی و در عین حال هم بسیار فرهنگی بود؛ یعنی یک آدم سیاسی که اعتقاد داشت باید کار فرهنگی انجام داد و باید گفت که کارهای فرهنگی بر تفکر سیاسی خود وی چیره بود. زمانی که «خان‌گزیده‌ها» پخش می‌شد با خود گفتم این فیلم را چه کسی ساخته است که چنین جرئت و جسارتی داشته و توانسته است این قدر شفاف حرفش را بزند. او به یکی از مناطق دور افتاده رفته بود و با مردم روستایی که شاید اولین بار بود ماشین دیده بودند صحبت می‌کرد؛ مردم درد دل‌ها و حرف‌های دلشان را می‌گفتند. در آن زمان مشکلات عدیده و خیلی زیادی وجود داشت، به خاطر دارم که



شاید این فیلم به یک معنا اصلاً فیلم جنگی نبود؛ اما همان پلان اول کار، محصول تأثیر نقطه نظرات شهید آوینی است. لطفاً از رفتار و چگونگی ارتباط شهید آوینی با عوامل مجموعه روایت فتح بگویید؟

او قبل از اینکه هر کدام از بچه‌ها و تصویربرداران به مأموریت بروند با تک‌تک افراد صحبت می‌کرد و می‌گفت که چه پلان‌هایی را نیاز دارد. فکر می‌کنم در آن مقطع حساس، حرف‌های آقامرتضی در دید بچه‌ها تأثیر می‌گذاشت و بخشی از نگاه آنان را تشکیل می‌داد. یاد می‌آید که فیلم‌برداران ما هیچ‌گاه از کسانی که در حال شهادت بودند، فیلم نمی‌گرفتند، به این علت که شهید آوینی می‌گفت که این جنگ دو شرایط دارد: یکی شرایط خیلی بد جنگ است که آدم ببیند کسی کشته یا مجروح می‌شود، و سوی دیگر جنگ هم خودسازی آدم‌ها، زهد، تقوا و پرهیزگاری آنهاست. امروز شرایطی برای کشور پیش آمده که باعث شده ما از حقمان دفاع کنیم و امام زمان هم از این کارهایی که ما انجام می‌دهیم، خشنود می‌شود. این تفکر او بود، یعنی اینکه ما بایستی به بعد دیگر جنگ که بعد معنوی آن است، بپردازیم.

شهید آوینی از این دیدگاه وارد کار شد و همین عنصر بود که در کارهایش اثر می‌گذاشت. بحث معنوی جنگ و اینکه بچه‌ها با خلوص کامل به جنگ می‌رفتند ما را ملزم می‌کرد تا این ایشار و از خودگذشتگی آنان را به نوعی به تصویر بکشیم که در تاریخ ماندگار شود و اثرش طوری باشد که امام زمان خشنود شود. وقتی او با این دید کار می‌کرد، قاعدتاً هر چه که می‌ساخت تأثیرگذار می‌شد. مثلاً وقتی شما فیلم «پاتک روز چهارم» را نگاه می‌کنید، می‌بینید صحنه‌ای را که عراقی‌ها در حال پاتک زدن به بچه‌های رزمنده هستند و در این برنامه چیزی جز صداقت، ایشار و از خودگذشتگی بسیجیان که با هجوم دشمن مقابله می‌کنند وجود ندارد. همین عناصر معنوی و خصایل انسانی، بخشی مهم از نظراتی بود که شهید آوینی در کارهایش اعمال می‌کرد و در نتیجه کار تأثیرگذار بود. افراد دیگری هم توانستند چنین چیزهایی بسازند، ولی چرا آن فیلم‌ها برای مردم دلچسب نبود؟ البته آقای آوینی برای راش‌هایی که بچه‌ها می‌گرفتند خیلی وقت می‌گذاشت. به گمانم از بیست و چهار ساعت شبانه‌روز بیست ساعت کار می‌کرد. واقعیت این است که آثار سید مرتضی با ساخته‌های دیگران تفاوت داشت و علت آن هم تأثیرگذاری آنها بود و گرنه همان رزمنده در منطقه جنگی بود و خیلی افراد هم تصاویر آنها را می‌گرفتند ولی کارشان دلچسب و ماندگار نشد، چیزی که باعث می‌شد تا فیلم‌های آوینی در ذهن بماند و اثر جاودانه بگذارد تأثیر تفکرات وی بود. تعدادی از بچه‌های تصویربردار، چیزهایی را که او می‌گفت در کار پیاده نمی‌کردند در نتیجه تمام راش‌هایشان دور ریخته می‌شد.

او چگونه به تصویربردارها خط می‌داد، در صورتی که اغلب آنها جوان و بی‌تجربه بودند؟

من در همه جلساتی که شهید آوینی می‌گذاشت حضور نداشتم، چون آن موقع اصلاً تصویربردار نبودم بلکه کمک‌دستیار بودم. چیزی که خیلی مهم است این بود که ما هیچ وقت از واقعیت فرار نمی‌کردیم و همیشه آن چیزی را می‌گرفتیم که واقعیت داشت، به دنبال تصاویری بودیم که در همان لحظه اتفاق افتاده بود، بدون اینکه بخواهیم چیزی از خودمان اضافه یا کم کنیم؛ یعنی برداشت خودمان را از چیزی که در حال اتفاق افتادن بود نمی‌گرفتیم. این واقعیت و مستند بودن تصاویر خودش یک اثر داشت. اثر دومش هم این بود که ما خیلی راحت با مخاطب ارتباط برقرار می‌کردیم، برای اینکه دوربین ما عین فرد مصاحبه‌شونده عمل می‌کرد و شما خیلی راحت می‌توانستید با من ارتباط برقرار کنید. در نتیجه نفر



حقیقتاً من نمی توانم خیلی چیزها را مطرح کنم و بیایم این کشش را ندارم. فقط یک اشاره کوتاهی می کنم که اگر نسل سوم بخواهد آقای آوینی را بشناسد حالا حالاها نمی تواند چون افرادی که چنین وجهی دارند و این قدر با تفکر و منش خاصی هستند و خودسازی و برای رضای خدا کار کردنشان غالب است، حالا حالاها شناخته نمی شوند. به نظرم وقتش آن موقعی است که خود حضرت ولی عصر لطف کند و چنین کسانی شناخته شوند. متأسفانه آوینی هم مثل ما یک انسان بود با خصوصیت هایی که همه انسان ها دارند، نمی توان یک کسی را خیلی محور قرار داد. اگر آدم انصاف به خرج دهد یک آدم موقعی تکمیل می شود که افرادی نقاط ضعف و قوت او را نقد کنند چون بالاخره ما چیزی راجع به آقای آوینی در ذهن خودمان می سازیم. یعنی این آدم هیچ وضعی نداشته؟ مگر چنین چیزی امکان دارد. بالاخره آدمیزاد است و ممکن است من چیزی به او بگویم که باعث عصبانیتش شود یا کاری کند که آدم توقع نداشته باشد. این طور وارد شدن به این آدم ها شاید خیلی مناسب نباشد. آدم باید از تمام

جلوی همین پنجره روایت فتح گفت خیلی خسته هستیم، نمی دانم چرا به روزمرگی رسیدم. بعد آدم ها را نگاه می کرد که حرف هایی که می زنند برای رضای خدا نیست. به خودم که نگاه می کنم می بینم خیلی از ایشان فاصله گرفتم، ای کاش ایشان را نمی دیدم.

چطور خبر شهادت ایشان را شنیدید؟

خبر شهادتش را آقای همایون فر به من داد. زنگ زد و گفت بچه هادر منطقه دچار مشکل شدند. چون آن موقع دامادمان فوت کرده بود نتوانستیم آن سفر را بروم. قرار بود آقای آوینی برگردد و هفته بعدش راجع به آبادان کارکنیم، همان کاری که راجع به خرمشهر داشتیم و فکر می کنم قرار بود نامش «گلستان آتش» باشد. آن موقع که ایشان شهید شد با حوزه همکاری می کردم. سریع خودم را به حوزه رساندم. آقای زند نیم ساعت بعد از من رسید و خبردار شد. دنبال این بودیم که از این به بعد چه کار کنیم. با بچه ها تماس می گرفتیم، خیلی دست و پایمان را گم کرده بودیم و بیشتر دغدغه مان این بود که چطور به خانواده ایشان خبر دهیم. خانواده خیلی حساسی داشت. دنبال راهکار می گشتیم. دایی آقای آوینی به نام آقای منزوی در حوزه بود. خاطرم هست که با ماشین به خانه ایشان رفتیم و گفتیم آقای زند با شما کار دارد. سوار ماشین که شدیم پرسید چه اتفاقی افتاده؟ تصورم برای هیچ کسی مقدور نبود. یک کمی گفتیم که آقای آوینی به منطقه رفته و برایش مشکلی پیش آمده که آقای زند خودش به شما می گوید و این ذهنیت را پیدا کرد که یک اتفاق مهم برای آقای آوینی افتاده است. بعد که رفتیم به آنجا و آن شلوغی اتاق را که دید دیگر نیازی به مطرح کردنش نبود همان چهره ما و شرایط اتاق و تلفن هایی که می شد نشان می داد که چه خبر است. بعد به اتفاق ایشان شب به خانه محمد آوینی رفتیم. به ایشان هم کم کم در ماشین که نشسته بودیم گفتیم. تنها چیزی که می خواهم بگویم این است که این مین یک مأموریتی داشت و آن این بود که انفجاری رخ دهد و باعث شود که آوینی ظهور پیدا کند. اگر این مین نبود این اتفاق نمی افتاد. من فکر می کنم که آوینی در عین مظلومیت و دغدغه هایی که داشت به شهادت رسید.

ابعاد به او نگاه کند. یک وقتی ما داشتیم راجع به روایت فتح کار می کردیم و گفتند شهدا نماز شب خوان هستند. بعد بحث شد که بعضی از شهدا لات هم بودند اما این سیم وصل شده بود. آقای آوینی کسی بود که شاید در زمان جوانی اشتباه هم داشت. این خیلی مهم است که تو اشتباهات جوانی ات را کنار بگذاری. آقای آوینی خیلی شعرها سروده بود که بعد از این که انقلاب شد همه را پاره می کند. او چنین شخصیتی داشته و این قدر آدم روشنی بوده که بعد از انقلاب دگرگون شد. او در عین اینکه با همه تفکرات غرب و شرق آشناس و خارج رفته است، انقلاب اسلامی را با تمام وجودش پذیرفته و انصاف نیست که اگر بخواهی به نسل جوان ایشان را معرفی کنی فقط بگویی که خیلی با اخلاص بود؛ ایشان کسی بود که گذشته اش را کنار گذاشت و وارد انقلاب شد و واقعاً خودسازی کرد، خودسازی که الان همه جا به عنوان یک الگو مطرح است. همه همکاران او تأکید دارند که شهید آوینی زنده است یعنی آن روح بزرگ و تأثیرگذار همچنان در بین بچه ها حرکت می کند و بین آنها تأثیر می گذارد. آیا شما هم این احساس را دارید؟ من وقتی به آن روزهایی که شما می گوید فکر می کنم یک مقدار از خودم خجالت می کشم چون برنامه های قدیم حقیقتاً با امکانات خیلی کم و اعتقاد زیاد و بدون هیچ شیله پیلای ساخته می شد. گاهی که آقای آوینی به خاطر می آید، از خودم خجالت می کشم. چیزهایی که ایشان راجع به رحلت امام گفته و حتی مستندی که ساخته شده از خودم خجالت می کشم که بزرگی روح حضرت امام کجا و نوشته های آقای آوینی که این قدر به او عشق می ورزد کجا. بعد آن چیزی که امام برای ما ترسیم کرده بود و آقای آوینی دنبال می کرد. واقعاً ما به آن حد رسیدیم؟ به هر جایش که نگاه می کنیم می بینیم مقدار خیلی زیادی فاصله گرفتیم و این باعث می شود که در خودم رنجش به وجود بیاید که چقدر پرشتاب و زود فاصله گرفتیم. یک وقت هایی که فکر می کنم می بینم خدا خیلی آقای آوینی را دوست داشت که رفت. باروحیه حساسی که او داشت اگر می ماند خیلی به او سخت می گذشت اگر می دید این باورها عوض شده. خاطرم هست که یک ماه و نیم قبل از این که ایشان شهید شود احساس می کرد که خسته است.

می گفت از چه چیزی خوست آمده است؟ می گفتم از اینکه خیلی روشن است و ایده می دهد. نوع نگاه آدم هایی که مطالبش را می خواندند برایش خیلی مهم بود. واقعاً هم تا بعد از شهادتش نمی دانستم که فرهاد گلزار خود آقای آوینی است. او با همه نشست و برخاست می کرد و اصلاً برایش مهم نبود که او کیست و چه دید و تفکری دارد. حتی سؤالات کسانی که احیاناً با او خوب نبودند را با آرامش جواب می داد و افق دیدی که نسبت به ذهن و کارهایش داشت را برای آن آدم روشن می کرد. بیشتر کسانی که پای صحبت آوینی می نشستند کاملاً قانع می شدند. به نظرم تفکری که ایشان داشت همه جوهره روی آدم ها تأثیر می گذاشت. یعنی کسی بدون گرفتن پاسخ پرسش هایش از پیشش نمی رفت، کاملاً خالی به آوینی می رسید و خیلی پر و با افق دید روشن از پیش ایشان می رفت. راجع به اعتقاداتی که داشت، اصلاً تحت هیچ شرایطی کوتاه نمی آمد. آنچه که اعتقاد داشت را بیان می کرد و فرقی نمی کرد که آن آدم روشن فکر باشد یا مذهبی.

آوینی در زندگی شخصی و خارج از حوزه کار چطور بود؟

شوخی طبع بود. وقتی با بچه ها سفر می رفتیم تا یک حدی شوخی می کرد ولی از آن حد که می گذشت به هم می ریخت. ایشان برای رابطه با خانواده خیلی ارزش می گذاشت و تمام کارهای خانه را خود آقای آوینی انجام می داد و یک مادری هم داشت که به او خیلی احترام می گذاشت. با وجود همه کارهای نریشن، نویسندگی برنامه، مونتاژ، مقالاتی که می نوشت و سمینارهایی که شرکت می کرد همه کارهای شخصی خانه را خود انجام می داد. همیشه می گفت آدمی که گرفتار است باید خودش همه کارهایش را انجام دهد. آدم کامل یعنی

آقای آوینی در ۲۴ ساعت واقعاً ۲۰ ساعت کار می کرد، یعنی ساعت سه شب که از سفر می رسیدیم تا نماز صبح مونتاژ می کرد و بر اساس چیزهایی که مونتاژ می کرد، متن می نوشت. اثر نریشن های شهید آوینی به این دلیل بود که بعد از نماز شب و بعد از این که با خلوص و اعتقادات مذهبی با خدا راز و نیاز می کرد این متن ها را می نوشت و همین باعث شد که اثر مطلوبی بر روی مخاطبانیش بگذارد، چون حرف هایی می زد که با دل و قلبش به آنها اعتقاد داشت

همین که همه کارها را خودش انجام دهد؛ بین رفتاری های کاری و خانه فرقی قائل بود.

وقتی چشم هایتان را می بندید چه خاطره ای از ایشان به یادتان می آید؟

اینکه خیلی پایبند به اعتقاداتش و واقعاً متوسل به حضرت ولی عصر (عج) بود. بحث تفکرات دینی که داشت یک طرف قضیه است. وقتی می توانی افکار دینی خوبی داشته باشی که کارهای جزئی ات هم خوب باشد. من نتوانستم هیچ لحظه ای یک ذره مثل آقای آوینی باشم. حقیقتاً خیلی مظلومانه زندگی کرد. بسیاری از کسانی که متولی فرهنگی کشور هستند درکش نکردند. آدم بسیار بزرگی بود که به نظرم کسی نتوانسته او را بشناسد.

الآن برای نسل سوم یک تصویری از آقای آوینی ارائه می شود. از نظر شما که از نزدیک ایشان را دیدید، چقدر این تصویر به واقعیت نزدیک است؟ آن جاهایی که به نظر تان کاستی دارد توضیح دهید؟



حرف‌هایش در ذهن ما ماندگار شد...

■ گفت‌وگو با رضا ندافی، همکار شهید سید مرتضی آوینی

درآمد:

همراهی و همکاری شهید سید مرتضی آوینی با جوانان و شور و اشتیاقی وصف ناپذیر او در آموزش و تربیت نسل انقلاب، خود روایتی دیگر از منش و روش سید مرتضی است. او که در حوزه فیلم‌سازی، ادبیات و سلوک عرفانی اش توانست علاقمندان را به گرد خود جمع کند، اکنون میراثی گرانقدر برای نسل بعد از خود باقی گذاشته است. میراثی که همانند آثار مکتوب و تولیدات سینمایی‌اش همچنان در بطن جامعه باقی و جاری است. شاگردان راستین سید مرتضی که ادبیات، سینما و هنر آفرینی را از استاد فقیدشان به خوبی آموخته‌اند و در این روزگار از دریچه نگاه آن شهید همچنان به فعالیت خلاقانه خویش ادامه می‌دهند، بخشی از این میراث گرانبها محسوب می‌شوند. این که سید مرتضی توانسته است هنر اندیشه، صداقت و صمیمیت خود را در جامعه تکریر کند، واقعیتی انکارناپذیر است. اگرچه برخی از ویژگی‌هایش منحصر به فرد است و هیچ یک از یاران و نزدیکان او هم چنین ادعایی ندارند. تولید سینمایی بر اساس سبک فیلم‌سازی وی، شکل‌گیری جریان داستان نویسی و تربیت نسلی انقلابی از داستان نویسان که صحنه‌های پر شور انقلاب و جنگ را ماهرانه روایت می‌کنند و نیز تداوم چشمه‌سار اندیشه‌های آن شهید بزرگوار در قلم برخی از اطرافیان و شاگردانشان تقدیر الهی است تا شهید اهل قلم انقلاب اسلامی را در لحظه به لحظه این روزگار در اذهان زنده و جاری نگه دارد و تحقق این مهم، اگر سید مرتضی آوینی به تربیت نسل تازه نفس و مشتاق همت نمی‌کرد، ممکن نبود.

متن زیر، گپ و گفت صمیمی با رضا ندافی، روزنامه‌نگاری است که در جوانی با مجموعه نیروهای مستقر در مجله ادبیات داستانی پیوند خورده و در کسوت مدیر اجرایی این مجله با شهید آوینی همکاری داشت. ندافی در گوشه‌ای از سالن تحریریه روزنامه جام جم نشست و از خاطرات خود با سید مرتضی آوینی برای ما سخن گفت. سیدی که در مقام مدیریت با نیروهایش رفاقت می‌کرد و....

اجازه بدهید از آغاز آشنایی شما با شهید آوینی شروع کنم. لطفاً بگویید آشنایی شما با ایشان چگونه بود؟ سخن گفتن از آن روزها برای من خیلی شیرین است و باید اعتراف کنم که هنوز هم خاطره انگیز است. شهید آوینی اکثر اوقات به خواب من می‌آید، همیشه هم خوب است. هیچ وقت نشده که مثلاً آن روز به کامم تلخ شود. من توسط یکی از دوستانم به نام جواد گنجه‌انزایی وارد سوره شدم. اولین باری که من آقای آوینی را دیدم، ساعت ۲ بعد از ظهر بود که با این دوستم قرار ملاقات گذاشته بودم، آن روز آقای آوینی به داخل اتاق آمد و دید که من هم به جمع دوستان پیوستم. اولین آشنایی من با ایشان همان‌جا بود و در همان برخورد اول آن قدر احساس صمیمیت و دوستی به من نشان داد که احساس کردم این فرد سال‌ها دوست من بوده است. واقعاً نمی‌خواهم غلو کنم ولی در آن مدت کوتاه من از دوستی و مراودات با ایشان لذت می‌بردم.

آشنایی شما چگونه جدی شد و چرا سید مرتضی برای شکل‌گیری مجله ادبیات داستانی، این قدر اصرار داشت و با چه ضرورتی تیم همکارانش را انتخاب کرد؟

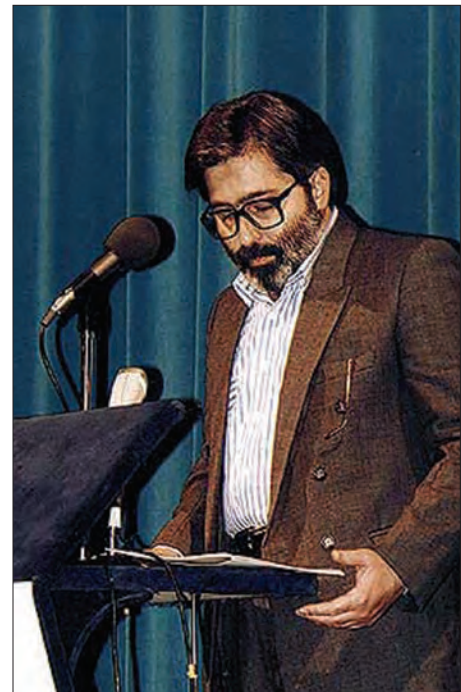
وقتی که من به آنجا رفتم دوستانی مثل آقای کاوه بهمن در دفتر ادبیات حوزه کار می‌کردند و هنوز مجله ادبیات داستانی شکل نگرفته بود. قبل از این که به آنجا بروم، آنها یک ویژه‌نامه ادبیات داستانی چاپ کرده بودند. وقتی من رفتم همه دوستان آن‌جا جمع شده بودند، و با توجه به اصرار شهید آوینی و صحبت‌هایی که با خانم زواریان داشت، برای ادبیات داستانی در سوره یک اتاق اختصاص دادند و با پیگیری و تلاش‌های او این اتفاق فرخنده رخ داد و تولید آثار داستانی به شکل فنی‌تر و اجرایی‌تر دنبال شد. معمولاً خود شهید آوینی در جلسات شرکت داشت ولی اواز ابتدا به گونه‌ای با بچه‌ها برخورد می‌کرد که هم احساس دوستی و صمیمیت وجود داشت و هم اینکه از لحاظ کاری به بچه‌ها اختیار کامل داده بود که برای کار خودشان تصمیم بگیرند و گزارش‌ها را از طریق خانم زواریان دریافت می‌کرد. نکته جالب این بود که شهید آوینی هیچ‌گاه در اصل کار دخالت نمی‌کرد. یادم هست همیشه ایشان از اینکه بچه‌ها در اتاق جمع می‌شدند و دوستی‌های جدیدی بین آنها شکل می‌گرفت، لذت می‌برد، همیشه در چشم‌هایش این شادابی دیده می‌شد. آن موقع، در ابتدای کار فقط من و آقای گنجه‌انزایی بودیم. بعد یک دوست دیگرمان به نام آقای

مهدوی هم به جمع ما اضافه شد. ما آن‌جا شبانه روزی کار می‌کردیم و اصلاً خانه نمی‌رفتیم. حتی به یاد دارم که صفحه‌آرایی مجله تا نصف شب طول می‌کشید. کار ما خستگی زیاد داشت اما با وجود آن باز هم با عشق کارمان را ادامه می‌دادیم و تشویق می‌شدیم. یعنی دوست داشتیم مجله زود به دنیا بیاید و خوشبختانه هم این طور شد. آن زمان همه خوشحال بودند و فقط شهید آوینی خیلی نگران ادامه کار بود، یعنی دوست داشت شماره‌های آتی ما هم خوب باشد. ما توانسته بودیم در آن عرصه برای اولین بار به عنوان یک مجله تخصصی گام خوبی برداریم. خاطرم هست که آن زمان مجلات ادبیستان، آدینه و دنیای سخن هم وجود داشت. واقعاً بچه‌های ما در مجله ادبیات داستانی با دل و جان کار می‌کردند. حس صمیمیت و دوستی که آقای آوینی و بعد هم خانم زواریان بین بچه‌ها برقرار کرده بودند باعث شد که بچه‌ها حساسی مایه بگذارند و ادبیات داستانی تبدیل به مجله‌ای شود که آن زمان حرف اول را می‌زد.

این که مجله در چه زمانی و کجا شکل گرفت مهم بود، ما در حوزه هنری بودیم و با توجه به فضای آن زمان و مدیریت آقای «زم» که من بعداً هم با ایشان در نشریه مهر کار کردم، بسیار مهم بود. باید بگویم آقای زم واقعاً مدیر روشنفکری بود که از همه نظر بچه‌ها را درک می‌کرد. رابطه حجت‌الاسلام با سید مرتضی چگونه بود؟

آقای زم فردی نبود که چاپلوسی کند، سید مرتضی هم همین خصلت را داشت.

شهید آوینی هیچ‌گاه در اصل کار دخالت نمی‌کرد. یادم هست همیشه ایشان از اینکه بچه‌ها در اتاق جمع می‌شدند و دوستی‌های جدیدی بین آنها شکل می‌گرفت، لذت می‌برد، همیشه در چشم‌هایش این شادابی دیده می‌شد.



دوستان من به نام مهدوی که صفحه آرای ادبیات داستانی بود، به عکاسی علاقه مند شده بود و یک دوربین هم خریده بود. یک بار او برای عکاسی به اطراف بیت رهبری رفت و آن جا گروه سپاه حفاظت بیت، او را بازداشت کرده بودند. این دوست من در آن جامی گوید که من در سوره هستم و بچه‌های سپاه هم به آقای آوینی زنگ زدند. من در اتاق تنها بودم که دیدم حاجی عصبانی وارد شد. او را برای اولین بار عصبانی دیدم. ولی بعدش هم که به اتاقش رفتم انگار نه انگار.

آقا مرتضی با آن چهره همیشه روشن و شاداب، چشم‌های با نفوذ و رفتاری که نسبت به ما داشت عامل اصلی جذب ما جوانان بود. حتی انرژی دوبرابر می گذاشت تا به ما بفهماند که راه چیست و چاه کجاست. متأسفانه من شخصا احساس تأسف می‌کنم و مطمئنا دوستان دیگر هم همین احساس را دارند که چرا بیشتر کنار آقا مرتضی نماندیم؟ البته خودش هم به خاطر کارهای روایت فتح و مجله سوره سرش شلوغ بود و از اطراف هم تحت فشار قرار گرفته بود. دوست و دشمن ایشان را اذیت می‌کردند. تنها بعضی مواقع پیش ما می‌نشست و حرفی می‌زد. برخوردها و رفتارهای آقا مرتضی واقعا خیلی خوب و صمیمی بود. وقتی هم حرف می‌زد این طور نبود که احساس آموزش داشته باشد؛ آدمی بود که می‌نشست و مثل دوست با ما صحبت می‌کرد. یکی از خصوصیات بارز او این بود که من به خاطر ندارم که ایشان در محافل، غیبت کسی را بکنند و حتی اجازه هم نمی‌داد دیگران هم پشت سرفردی حرف بزنند. آقا مرتضی در ادبیات، سینما، تئاتر و هر حیطه‌ای که وارد شد واقعا روشنگر بود، کلام نافذی داشت و خوب هم بیان می‌کرد. آدم درک می‌کرد و به حرف‌هایش علاقه مند می‌شد. رابطه اش با جوانان خیلی خوب بود. من هیچ وقت نشنیدم کسی از او دلخور باشد. دوست داشت به همه بیاموزد، اما به گونه‌ای برخورد می‌کرد که هیچ وقت از او دل زده نمی‌شدیم. مثلاً آن موقع ما همه جوان و آماتور بودیم. سید مرتضی با همه ما خوب صحبت می‌کرد، خیلی خوب به ما چیز یاد می‌داد، اما هیچ وقت نفهمیدیم که سید مرتضی مدیر ماست و مناسبات ما با ایشان همیشه دوستانه بود. وقتی در مورد فیلم‌های در حال اکران در سینما ها حرف می‌زد یا داستانی که توسط بچه‌های خودمان نوشته می‌شد، رانقد می‌کرد، می‌گفت که بهتر بود، این طور نوشته می‌شد یا اینکه مثلاً ای کاش این دیدگاه این جا این گونه بیان می‌شد. مجموعه روایت فتح ایشان

هم واقعا روایت‌های زیبایی بود که نه تنها به دل می‌نشست بلکه در ذهن هم فرو می‌رفت.

باید بگوییم که در طی سال‌های اخیر من در این فاصله خیلی جاها بودم ولی فکر می‌کنم همه این آموخته‌ها و جسارت‌ها از همان مجله ادبیات داستانی شروع شد؛ آن جا یاد گرفتم که چگونه دست خالی می‌توانیم مجله در آوریم، چگونه در محیط کار با بچه‌ها دوست شویم. او هیچ وقت به ما نمی‌گفت که کجا برویم و با چه کسی حرف بزنیم. اصلاً این قیدها را نگذاشته بود و به کسی کاری نداشت، ولی حرف‌های خودش را خیلی خوب بیان می‌کرد، طوری که در ذهن ما ماندگار می‌شد. الان فکر می‌کنم هر چه دارم از آن زمان است.

یکی از بحث‌های خیلی مهم این است که شهید آوینی به عنوان یک هنرمند و یک ژورنالیست، هنر ژورنالیسم را رعایت می‌کرد. به عنوان مثال می‌گویم گاهی بعضی از افراد با یک دستگاه فکری و یا یک عقیده خاصی به جایی می‌آیند و صرفاً نشریه ای را در می‌آورند که حرفشان را بنویسند در صورتی که شهید آوینی فراتر از این به مسائل می‌اندیشید. از نظر شما سلیقه هنری ایشان در چه سطحی بود و اساساً نگاهش به مخاطب چگونه بود؟

همیشه برای خودش مرزهایی گذاشته بود، البته با توجه به شکل و ضرورت کار این مرزها تغییر هم پیدا می‌کرد، اما به لحاظ اعتقادی خیلی محکم روی اعتقادش می‌ایستاد. من بیشتر در مورد مجله ادبیات داستانی صحبت می‌کنم؛ چون در آن زمان سوره شکل گرفته بود و بعداً ادبیات داستانی از دل آن بیرون آمد. وقتی آقای پارسا نژاد، گرافیست مجله را برای همکاری دعوت کردیم و با شهید آوینی صحبت کرد به من گفت که این آقای آوینی عجب آدم باحالی است! این دیالوگ را به خوبی در خاطر دارم. خلاصه باید این طور بگویم که نگاهش فراتر از سلیقه‌های روز بود؛ یعنی دوست داشت که همیشه ما پله‌های ترقی را پیش برویم. به لحاظ شکل و فرم هم علاقه مند بود تا بچه‌ها به مرزهایی که خودش از نظر اعتقادی پایبند بود، احترام بگذارند، ماهم احترام می‌گذاشتیم. برای شکل و فرم خود مجله ادبیات داستانی هم معتقد بود که این نشریه باید به گونه‌ای در بیاید که در میان مجلات آن زمان در کیوسک خودنمایی کند، بلکه از لحاظ فکری و محتوایی به گونه‌ای باشد که حداقل اگر اندازه آنها نیست پایین تر از آنها هم نباشد. نگاهش کاملاً تخصصی بود. آن موقع اکثر بچه‌ها با سواد ولی بی تجربه بودند. نمی‌خواهم از قول دیگران صحبت کنم، ولی همه بی تجربه بودند. ایشان صفحات را قبل از چاپ می‌دید. البته خودش دوست نداشت این کار را انجام دهد؛ ولی خانم زواریان برای این که به ایشان احترام بگذارد صفحات را به وی نشان می‌داد.

شما فردی هستید که درباره سینمای شهید مرتضی آوینی گزارش نوشتید. شهید آوینی نسبت به دیگر مستندسازان جنگی خصلتی منحصر به فرد دارد و آن این است که او در جنگ به ادوات جنگی، میزان پیشرفت و عقب نشینی نیروها و... کاری ندارد بلکه نگاهش معطوف به اتفاقات انسانی کار است. او در در سنگرها به دنبال سوژه‌هایش می‌رود. سینمای شهید آوینی از مقرر فرماندهی یا نقشه‌ای که برای حمله یا عقب نشینی است شروع نمی‌شود، سینمای او از بسججی ساده دل روستایی داخل سنگرها شروع می‌شود. به نظر شما چرا شهید آوینی در کنار آن همه سوژه‌ای که در جنگ مطرح بود به آن اتفاق انسانی توجه داشت؟

همین الان وقتی خود ما کارهای روایت فتح را می‌بینیم، هنوز به دلمان می‌نشیند. نگاه سید مرتضی به جنگ همین نگاه انسانی و اعتقادی بود، یعنی بیشتر با دل آدم‌های جنگ و بسیجیان کار داشت. شهید آوینی مسقیم روی شخصیت‌هایی که در جنگ بودند و در آن کارزار به لحاظ روحی متعالی می‌شدند و حتی از خودشان و خونشان می‌گذشتند کار می‌کرد،

او اصلاً به ادوات جنگ و اتفاقاتی که به لحاظ فتح و فتوحات در جبهه‌ها می‌افتاد نگاه نمی‌کرد، بلکه موضوع اصلی کارهایش آدم‌های جنگ و دفاع مقدس بودند. وقتی من کارهای روایت فتح ایشان را می‌دیدم با خودم می‌گفتم که چرا ایشان نمی‌گوید، مثلاً الان بسیج این جا را فتح کرده است؟ بیشتر حالات روحی رزمندگان را قبل از شروع عملیات نشان می‌داد. فکر می‌کنم آن مواقع لحظاتی بود که بچه‌ها در حال خودشان نبودند و آقا مرتضی این لحظات را خوب می‌فهمید. شاید چون خود آقا مرتضی آن دوران را گذرانده بود و می‌فهمید، روایت او هم برای مخاطب آن روز و امروز و آینده‌ها روایتی همیشه زنده و جاودان و ماندگار است و همیشه هم مخاطب دارد. احساسم این است که نود درصد از مخاطبین فیلم‌های آقا مرتضی در آینده هم با دیدن روایت فتح می‌فهمند که او هیچ وقت به چیزهای سخت افزاری جنگ کاری نداشت، همیشه با دل بچه‌های رزمنده کار داشت و حالت روحی و تعالی معنوی آنها را بیان می‌کرد.

بهر حال اکنون ژانرهای مختلف سینمایی فعال هستند. اگر بخواهیم با زاویه دید شهید آوینی به ادبیات و سینمای دفاع مقدس نگاه کنیم، این زاویه دید چیست و چگونه می‌توان آن را ارزیابی کرد؟

من یک مدت، مسئول خانه خبرنگاران بنیاد حفظ آثار بودم که به خاطر برخی برخوردها و برخی کارهای سفارشی که دوستان می‌خواستند، از آن جا بیرون آمدم. البته نمی‌خواهم بگویم که خودم خیلی می‌فهمم، چون من اصلاً جنگ نفرتم. فقط یکی دو قصه در مورد جنگ نوشتم.

اغلب مضامین قصه‌هایم هم حس و حال آدم‌های جنگ بوده است. شاید این بخش هم از همین کارهای آقا مرتضی نشأت گرفته باشد. متأسفانه در زمینه دفاع مقدس ما کار خاصی انجام ندادیم اگر چه "حاتمی کیا" جسارت‌های خاص خودش را بروز داد و حالات روحی، روانی و آن چه که در دل بچه‌ها بود را بیان کرد، اما واقعیت این است که ما هنوز به جایی نرسیدیم. فکر می‌کنم مشکل ما هم این است که درمطلبی که اخیراً هم نوشتیم بیان کردم که تا زمانی که ادبیات دفاع مقدس ما چه در زمینه خاطره و چه در زمینه فیلم جایی نداشته باشد و از این وضعیت بی‌خانمانی بیرون نیاید، نمی‌تواند شکل درستی به خودش بگیرد. چون از هر کوی و برزن سخنی شنیده می‌شود.

الان شهید آوینی برای ما زنده است و احساس می‌کنم که او اکنون اینجاست. به همین دلیل می‌خواهم بگویم که اگر می‌خواهند برای نسل سوم کاری بکنند بهتر است که روایت فتح را نشان دهند. فکر می‌کنم که تولیداتش به خوبی او را معرفی می‌کند.

من خودم شخصا کوشیدم تا در خانه خبرنگاران دفاع مقدس به همین خواسته برسم که نشد، چون نگاه آدم‌ها متفاوت است و متأسفانه همدیگر را قبول ندارند. دوست داشتم خانه خبرنگاران جوان، جایی بود که بچه‌های دفاع مقدس بدانند یک خانه دارند و وقتی که دلشان می‌گیرد می‌توانند به آن جا بیایند و نسل آینده بدانند جایی هست و نامش هم خانه خبرنگاران دفاع مقدس است که می‌توانند در آن چیز یاد بگیرند.

در فرهنگسرای پایداری بچه‌هایی سراغ من می‌آمدند و می‌پرسیدند: شما چه کار می‌کنید؟ این دفاع مقدس چیست؟ دلم

هم کات شد و متأسفانه آخرین گزارش من گزارش شهادت ایشان بود.

به هر حال آن موقع مجلات سوره و ادبیات داستانی در کنار برخی دیگر از مجلاتی که متعلق به روشنفکران غیر همفکر بود منتشر می شد؛ در یک زمان شاهد بودیم که مثلاً مجله آدینه، دنیای سخن و حتی گردون در کنار ادبیات داستانی و سوره روی کیوسک ها می آمد. می خواهم بپرسم شکل و شیوه نگاه شهید مرتضی آوینی به این که کسانی که با اندیشه دیگر کار می کردند و قلم می زدند، چگونه بود؟

من دوست ندارم وارد این مسائل بشوم. احساس می کنم خود آقا مرتضی آدم بزرگی بود و نمی خواهم این طوری این قضیه لوٹ شود. هدف شهید آوینی در ادبیات داستانی این نبود که مارقیب دیگران باشیم یا با مجلات دیگر رقابت کنیم. او همیشه یا دآوری می کرد که ما بایستی کار خودمان بکنیم، اما کاری کنیم که حداقل در این وادی و با وجود این مجلات برای مخاطب جذاب باشد. او تأکید داشت که ما هم حرف خودمان را می زنیم. حرف های ما حرف های بزرگی است و بهتر است که ما به بهترین نحو آنها را بیان کنیم. نباید بگذاریم به لحاظ اعتقادی دیگران از ما سبقت بگیرند. منظور من این بود که نظراتمان را بگوئیم تا آنها فکر نکنند ما آدم هایی هستیم که فقط خودمان را می بینیم و هیچ خدایی را بنده نیستیم!! اعتقاد داشت و می خواست اول بچه های خودمان و دوست هایی که اطرافمان هستند، را بالا ببریم؛ زیرا آنها می توانند برای مملکت مفید باشند. اما متأسفانه همان بچه ها و اوراق قبول نمی کردند. نمی خواهم در اینجا فردی اسم ببرم؛ اصلانیزی هم نیست. چون الان آن افراد هستند و جالب است که الان از شهید آوینی به گونه ای دیگر سخن می گویند. خوشبختانه من از آن دوستان خیلی دور شده ام. این افراد آن زمان آن قدر کوتاه اندیش بودند که حتی به لباس پوشیدن ما که اطراف سید مرتضی بودیم ایراد می گرفتند. شهید آوینی همیشه می گفت به پوشش او چه کار دارید. دنبال افکار و نوع نگاهش باشید. آن یکسال و اندی من خیلی چیزها از شهید آوینی و همچنین خانم زواریان و بچه هایی که آن جا بودند، یاد گرفتم. باید اعتراف کنم که آن موقع خیلی غیر حرفه ای بودم و فقط در حد چیزهایی که در مجله جوانان چاپ می شد می نوشتم. ولی وقتی من چیزی می نوشتم و نظراتشان را می خواستم. آن قدر قشنگ راهنمایی می کرد که لذت می بردم و هیچگاه احساس نمی کردم او مدبرم است.

آقا مرتضی واقعا هم مهربان و صمیمی بود و من هیچ گاه از او بدی ندیدم. یک خاطره زیبایی هم از ایشان دارم؛ یکی از

خانم نوشابه امیری فهمید من از مجله ادبیات داستانی آمده ام، تقاضا کرد یک گزارش درباره کارهای آوینی برای آنها بنویسم. من هم قبول کردم. نمی دانستم سید مرتضی آوینی دوست ندارد که ما به آن جا برویم.

وقتی شهید آوینی از این ماجرا اطلاع یافت بلافاصله من را صدا کرد و پرسید: شما آن جا چه کار می کنی؟ گفتم به عنوان خبرنگار و گزارشگر به آنجا رفته ام. اگر هم لازم باشد گاهی اوقات نقد فیلم هم می نویسم. گفت چرا آن جا رفتی؟ گفتم چه کنیم؟! فعلا کار دیگری به من پیشنهاد نشده است و به دلیل

آوینی همیشه با دآوری می کرد که ما بایستی کار خودمان را بکنیم، اما کاری کنید که حداقل بتوانیم در این وادی و با وجود این مجلات برای مخاطب جذاب باشد، تأکید داشت که ما هم حرف خودمان را می زنیم. حرف های ما حرف های بزرگی است، بهتر است که ما به بهترین نحو آنها را بیان کنیم.

این که اینجا حقوق کم است مجبورم آن جا هم باشم. اتفاقاً در مجله گزارش فیلم از من خواسته اند که اگر می شود از کارهای شما یک گزارش تهیه کنم. ایشان به من گفت آن جا نرو، آن جا اصلاً خوب نیست، من خودم یک کاری برای می کنم. آن لحظه فکر کردم به عنوان مدیر به من دستور می دهد، حس خاصی پیدا کردم و واقعا گریه ام گرفت. گفتم آقا مرتضی شما چرا برای من کاری کنید! اگر دوست نداشته باشید، آن جا نمی روم. گفت دوست ندارم که شما آن جا تلف شوی. اگر بنا بر این باشد همین جا تلف شو. گفتم: «حاجی حالا من رافکه نمی برید»؟ در حال برنامه ریزی کردن برای رفتن به فکه بود، گفت: «نه! دفعه بعد». یادم هست که خیلی اصرار کردم و او همواره پاسخ می داد که نه، دفعه بعد. اما در مورد گزارش فیلم. هم ایشان دستور داد که حقوق من را دوازده هزار تومان کردند. او دوست داشت به همه ما کمک کند و ما کنارش باشیم و پروبال بگیریم. خود من آن زمان حرفه ای نبودم. فقط علاقه مند بودم. قبل از آن در هفته نامه جوانان گزارش های اجتماعی طلاق و این طور مسائل را برایشان می نوشتم. از وقتی به حوزه هنری و ادبیات داستانی آمدم دیگر آنجا نرفتم و گزارش فیلم

مدت زیادی که من در خدمت هر دو بزرگوار کار کردم، دیدم که آقای زم با شهید آوینی میانه خیلی خوبی داشت؛ به نظر من واقعا تمام دلخوشی شهید آوینی در حوزه هنری حاج آقای زم بود. آقای زم آن زمان بسیار تحت فشار بود، چون اصلاً فضاهای آن دوران، حتی مجله سوره را هم نمی پذیرفت. نوع نگاه و افکار سید مرتضی دائماً مورد انتقاد قرار می گرفت ولی من بسیار لذت می بردم و تأسف می خورم که فقط یک سال و اندی در آن جا بودم.

با شناختی که سید مرتضی آوینی به عنوان کسی که در سال های جوانی و قبل از فیلم سازی با ادبیات ایران آشنا بود و دید حرفه ای داستان نویسی دارید، لطفاً کمی راجع به نگاه و زاویه دید شهید آوینی به داستان نویسی و حتی تاریخچه داستان نویسی در ایران توضیح دهید؟

من در این مقوله، زیاد کنار ایشان نبودم که با هم صحبت کنیم. اگر چه زیاد در ادبیات داستانی دخالت نمی کرد، اما گپ و گفت ها واقعا نشان می داد که او نگاهی متفاوت با بقیه داشت و من احساس می کردم که تا آن لحظه هیچ کس او را نفهمیده بوده است. اگر حرفی هم می زدند به این دلیل بود که روایت فتح کار خود را کرده و فیلم سازی بسیجی است. سید مرتضی آوینی نسبت به داستان های آن زمان به نوعی سخن وری می کرد که ما درکش می کردیم اما همین افکار و سخن وری هایش بود که همیشه مورد انتقاد قرار می گرفت، چون همیشه رک بود، حرف ها و ایده هایش را به راحتی و با جسارت بیان می کرد. او همه کتاب های آن زمان چه کتاب های دشمنان و چه کتاب های دوستان را می خواند.

در کنار آوینی فیلم ساز، به شخصیت دیگری به نام آوینی ژورنالیست می رسم. سیدمرتضی در واقع از گروه تلویزیونی جهاد اسباب کشی کرد و در حوزه هنری مستقر شد. او در اینجا یک ژورنالیسم خاصی را در کنار حجت الاسلام زم طراحی کرد که می توان گفت که این سبک و سیاق روزنامه نگاری از دل مجلاتی مانند سوره، ادبیات داستانی و هفته نامه مهر جوشید. نظر شما که در حال حاضر هم مشغول روزنامه نگاری هستید درباره این سبک و سیاق روزنامه نگاری و رفتار ژورنالیستی شهید آوینی چیست؟

من باز می گویم آن روزها همه بچه ها رفتار خود مجله ادبیات داستانی بودند. خصوصاً من که هم در بخش تحریریه و هم در بخش اجرایی کار می کردم. اگر چه آقای آوینی آن زمان دخالتی در کار ما نداشت اما راهکارها، روش ها و نوع نگاهی که دوست داشت در ادبیات داستانی اجرا و تولید شود را به بچه ها می گفت. و بچه ها هم با جان و دل می پذیرفتند. ایشان کمتر به مجله ادبیات داستانی می آمد، چون می خواست خود ما یاد بگیریم که چگونه رفتار کنیم.

لطفاً استنباط خود را بگوئید، فکر می کنید چطور به مجله شما نگاه می کرد؟

من آن زمان حدس می زدم که ایشان یک رییس باشد که مدام پشت میز بنشیند و در همه کار ها دخالت کند. خودم بارها از بچه ها می پرسیدم پس چرا آقا مرتضی نمی آید و چیزی نمی گوید؟ می گفتند او این طور است و اصلاً در کار ما دخالتی نمی کند. دوست دارد، ببیند ما چه کار می کنیم. یکی دوبار هم که از طرف خانم زواریان به جلسه ما دعوت شد می گفت نظر من در ادبیات داستانی به این شکل است. او هیچ حرف هایی مانند وقت باید و می خواهم را به کار نمی برد و می گفت اگر از این آدم ها کمک بگیرد، خیلی بهتر است. آن زمان وقتی من به ادبیات داستانی رفتم حقوق شش هزار تومان بیشتر نبود. شبانه روز به آن جا می رفتم و کار ما به گونه ای شده بود که انتظامات حوزه هنری به ما می گفت نخوابید! دست آخر مجبور شدیم نامه بنویسیم و شبانه روز در مجله بمانیم. آن زمان گزارش فیلم هم منتشر می شد و من به عنوان گزارشگر به مجله گزارش فیلم رفتم. وقتی مسئول این ماهنامه یعنی



سید مرتضی آوینی در نگاه عموم مردم یک فیلمساز مستند است، آن هم از نوع جنگی آن. کسی که در طول دوران دفاع مقدس هر شب جمعه قسمتی از داستان روایت فتح را برای مردم این ملک روایت می‌کرده و حتی سال‌ها پس از جنگ نیز دوباره شروع کرده بود گفتن درباره آن را، که آن اتفاق افتاد؛ شهادتش. اما از دید اندیشمندان او یک متفکر بود. کسی که با قلم و کتاب بیش‌تر از هر چیزی سروکار داشت و با دوربینش نیز همان کاری را می‌کرد که با قلم، و در پس نگاه دوربینش به جهان تفکری خاص نهفته بود. مقاله حاضر می‌کوشد سینمای عرفانی را از منظر آوینی و با رجوع به آثار وی مورد تدقیق و بررسی قرار دهد.

■ تاملی در سینمای عرفانی شهید آوینی
فرهاد آهنگری

حقیقت در کادر اسکوپ...

حاصل آن نگاه، گرایش فراوان بسیاری از فیلم‌سازان به مضامین عرفانی و لحن جشنواره‌پسند را دامن می‌زد. حامیان این جریان مدعی بودند که برای فرار از سینمای قبل از انقلاب و فیلم‌فارسی یا همان سینمای آب‌گوشتی، بایستی به چنین سینمایی پناه آورد و به نوعی فیلم‌هایی آوانگارد ساخت و سلیقه و طبع مخاطب را تربیت کرد تا کم‌کم به این سینما دل بسته شود و پای آن چرت نزنند و دلش بیاید که دست در جیب مبارک کند و بلیت بخرد و به داخل سالن سینما رود و از دیالوگ‌های قلمبه سلمبه لذت ببرد و دل به تصاویری عجیب و غریب از جانماز و انار و آب و حوض مینیاتور بدهد.

رابطه آوینی با سینما انتزاعی نبود بلکه سروکار مستمر با سینما و کارگردانی و تدوین داشت و بیش‌تر آن چه که به آن تفکر فلسفی می‌گوییم، به تعبیر خودش پشت میز موویلا رخ داد.

اما این فیلم‌ها از حداقل‌های سینما به دور بودند. نه از ساختار دراماتیک در آن‌ها خبری بود و نه از نگرشی صادقانه در تعریف کردن قصه و به تبع آن مواجهه با مخاطب و ایجاد ارتباطی حسی و بی‌واسطه بین او و فیلم‌ساز.

در توصیف این جریان در سینمای آن روزگار اضافه کنید بر آن چه گفته شد، این را که تمام جریانات روشن‌فکری و طرف‌داران و دل‌باخته‌گان شرق و غرب و حتا مذهبیان و مدعیان دین‌مداری در سینما کم‌تر پیش می‌آمد که با گروه‌های مذکور در یک جبهه باشند همه از حامیان

فلسفه غرب. اما سینما را پای میز موویلا تجربه کردم و با همین وسیله اصلاً درباره سینما تفکر کردم ... مقصودم آن است که رابطه من با سینما انتزاعی نبود بل که سروکار مستمر با سینما و کارگردانی و تدوین داشتم و بیش‌تر آن چه که من به آن تفکر فلسفی می‌گویم در پشت میز موویلا رخ داد.» (آوینی ۱۱۰: ۱۳۸۱)

اما با تمام این احوال آوینی قبل از فیلم‌ساز بودن اش و قبل از متفکر و صاحب اندیشه بودن اش، یک عارف بود. کسی که به جهان و اتفاق‌ها و حادثه‌های آن به چشم نشانه‌هایی از دوست می‌نگریست. او اگر هم فیلم می‌ساخت در پس ساده‌گی فیلم‌هایش اصول و جهان‌بینی عرفانی موج می‌زد؛ وحدت وجود، وحدت تجلی، عشق و عقل، وحدت و توازن جهان، معاد و انسان؛ بله، انسان. کارهای او اغلب درباره انسان بود. آن هم انسان کامل و غرابت‌اش در دنیای موجود. مگر نه این است که انسان در جهان‌بینی عرفانی نقشی فوق‌العاده دارد و مگر نه این که در آن جان‌انسان عالم کبیر است و جهان عالم صغیر.

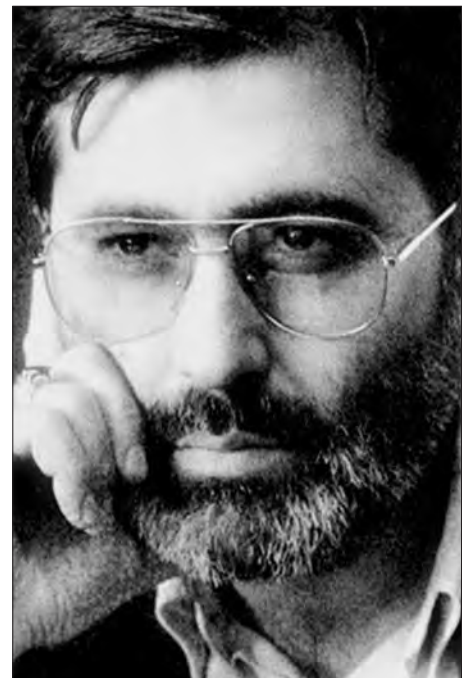
چیست اندر خم که اندر زهر نیست
چیست اندر خانه کاندلر شهر نیست
این جهان خم است و دل چون جوی آب
این جهان خانه است و دل شهری عجب

تمام این‌ها در فیلم‌های آوینی نه فقط وجود داشت که حتا ساختار و روایت آن‌ها بر اساس همین نگاه انتخاب شده بود.

در باب اندیشه‌ها و تأملات او درباره سینما که مقصد اصلی این مطلب و نگارنده‌اش است باید گفت که نگاه ایشان به سینما نگاهی عارفانه بود. اما این نگاه باعث نمی‌شد که استاد، مقابل سینمای متظاهر به عرفان نایستد. آن زمان دوران اوج گرفتن «سینمای نوین ایران» با هدایت سیاست‌گذاران سینمای پس از انقلاب بود که

چون غرض آمد هنر پوشیده شد
صد حجاب از دل به سوی دیده شد

آوینی صاحب‌نظری جامع در باب تاریخ و تمدن غرب، مبانی انقلاب اسلامی، فلسفه هنر، ادبیات و البته سینما بود. او یک منتقد برجسته سینمایی بود، کسی که سینما را می‌شناخت و استادانه و از همه جوانب امر به آن تسلط داشت. البته به اعتقاد نگارنده اطلاق لفظ منتقد به شهید آوینی اجحاف به اوست. چه، منتقد از بیرون به سینما نگاه می‌کند و نگاه او به سینما نگاهی از بیرون نبود. او یک سینمادوست بود، کسی که به سینما عشق می‌ورزید. خود ایشان در رابطه با آشنایی اش با سینما می‌گوید: «... اتفاق جالب این بود که من آشنایی نسبی با فلسفه هم داشتم، هم فلسفه اسلام و هم



ها و واقعه حق کلام را ادا کرده و نه توانسته چیزی را تغییر دهد. الان شهید آوینی برای ما زنده است و احساس می‌کنم که او اکنون اینجاست. به همین دلیل می‌خواهم بگویم که اگر می‌خواهند برای نسل سوم کاری بکنند بهتر است روایت فتح را نشان دهند. فکر می‌کنم تولیداتش به خوبی او را معرفی می‌کند. مطمئنم نود در صد از بچه‌های نسل آینده وقتی روایت فتح را ببیند، متوجه می‌شوند که آقای آوینی کی بوده، چه می‌خواسته بگوید و او را حس می‌کنند. البته خیلی خوب است که سالی یک بار مراسمی برای ایشان گرفته شود، ولی من با این گونه برخوردها مخالف هستم. واقعیت این است که شهید آوینی نیازی به معرفی و تبلیغ ندارد که در موردش این همه کتاب منتشر شود. می‌توانم به جرات بگویم که خیلی‌ها از او سوء استفاده می‌کنند.

این تصویری که الان از شهید آوینی نشان می‌دهند، چهل در صد مطابق با واقعیت است.

عشق اقا مرتضی به بسیج و بسیجی‌ها چطور بود؟
چون من بسیجی نبودم، نمی‌فهمیدم که او به بسیجی‌ها چه می‌گوید. همیشه بسیجی‌ها را دوست داشت و به نسل‌های جوان علاقه داشت و دوست داشت که به همه بیاموزد. وقتی به چهره‌اش نگاه می‌کردید به دل می‌نشست. وقتی روایت فتح را می‌ساخت با آنها زندگی می‌کرد. به جرأت می‌توانم بگویم، به خاطر دلسوزی‌هایی که در روایت فتح می‌کرد و از جان برای افراد مایه می‌گذاشت و درکشان می‌کرد، نسل آینده با دیدن روایت فتح قطره اشکی کنار چشمش حلقه خواهد بست. آخرین سوال، ماندگارترین و شیرین‌ترین خاطره شما از شهید آوینی چیست؟

لحظه‌ای که در مراسم ختم پدر آقای میرفتاح با ایشان به

آوینی همیشه بسیجی‌ها را دوست داشت و نسبت به نسل جوان علاقه داشت و دوست داشت که به همه بیاموزد. وقتی به چهره‌اش نگاه می‌کردید به دل می‌نشست.

تعریف کرد و بدون این که بترسد تا مبدا ما فردا از این قضیه سواستفاده کنیم آن را برای ما بیان کرد. من آن‌جا احساس کردم نه تنها ایشان صبور است، بلکه می‌توانیم در هر موردی حتی چیزهای خیلی شخصی خودمان با ایشان مشورت کنیم. البته ایشان هم وقت می‌گذاشت و راهنمایی می‌کرد. متأسفانه من زیاد در کنارش نبودم ولی خیلی دوستش داشتم. شهید آوینی اصلاً تکبر و غرور نداشت هر جا هم که صلاح می‌دید و دوست داشت چیزی بگوید، می‌گفت. یک بار دیدیم که در اتاقش باز بود همانجا گفتیم من با شما کار داشتیم! دیدم سرش شلوغ است نمی‌خواستیم بدون گرفتن جواب بروم که صدایم کرد و گفت: شما کار دارید؟ گفتم: نه! شما سرتان شلوغ است، اما گفت که عیب ندارد و من هم در مورد کارم با او مشورت کردم. وقتی چشم‌هایشان را می‌بندید، اولین تصویر و ویژگی که از سید مرتضی در ذهن شما می‌آید چیست؟



شاه‌عبدالعظیم رفتیم و در بازار قدم زدیم، مهمترین خاطره من است. این خاطره برای من، هم به لحاظ ذهنی و هم به لحاظ محتوایی جذابیت تصویری دارد. وقتی سید مرتضی یاد محله‌اش کرد و به زیارت رفتیم خیلی لذت بردم و تازه فهمیدم که آقا مرتضی چه آدم بزرگی است. چقدر روح بزرگی دارد. او به همه وفادار بود حتی به محله خودش، آن اشکی که در چشمش جمع شد اشک حسرت بود، اینکه چگونه آن محله را رها کرده و وقت نمی‌کرد که به آن جا برود، برایش ناراحت‌کننده بود. من هر وقت یاد شاه‌عبدالعظیم می‌افتم، یاد و خاطره سید مرتضی آوینی هم در ذهنم می‌چرخد. ■

اگر بخوایم در یک کلمه بگویم، خوش رفتاری، ولی اگر بخوایم جامع‌تر بگویم، خوش رفتاری، صمیمیت و حس رفاقت. به نظر شما این تصویری که الان به جوانان و نسل سوم از سید مرتضی آوینی ارائه می‌شود، چقدر به او شبیه است و اگر آسیب‌هایی در ارائه تصویرها هست؛ کجاست؟ من به این که بعد از شهادت آقای آوینی در مورد ایشان کتاب‌های زیادی در آمده است انتقاد دارم. احساس می‌کنم، اگر ایشان زنده بود؛ هیچ‌گاه اجازه نمی‌داد در موردش این قدر کتاب چاپ شود. چون بنده خودم در مدت کوتاهی که پیش ایشان بودم متوجه شدم، فقط زمانی می‌توانیم او را بشناسیم و درک کنیم که کنارش باشیم. هیچ‌کدام از این کتاب

می‌سوخت و می‌گفتم: بروید روایت فتح را ببینید. معنی جنگ آن نیست که شما فکر می‌کنید. اصلاً این طور نیست که دونفر آدم روبروی هم می‌ایستند و می‌خواهند همدیگر را بکشند. اصلاً بچه‌های ما در جبهه این طور نبودند. من به آنها (بچه‌ها و علاقمندان در فرهنگسرای پایدار) می‌گفتم فکر نکنید من جبهه رفتم، ولی بر اساس چیزهایی که دیده‌ام، خوانده‌ام و شنیده‌ام اصلاً این طور نبوده است که وقتی طرف دستش قطع شده و هنوز به آن کارزار ادامه می‌دهد به معنی این است که آن فرد بسیجی دنبال مقصود خود است و دنبال این نیست که جایی را فتح کند، بلکه در پی این است که واقعا هویت خودش را به دشمن نشان دهد.

این نگاه، یعنی نگاه شما الهام گرفته از نگاه استادان یعنی شهید آوینی است؟

اصلاً دوست ندارم این طور بگویم چون من نسبت به ایشان خیلی کوچک هستم.

وقتی به سبک سینمایی اطرافیان آقا مرتضی نگاه می‌کنیم مثلاً از فردی به نام «رضا گرجی» گرفته تا آقای «بخشی» و... همه از سبک، سیاق، منش زندگی، اندیشه، هنر و فعالیت فرهنگی او متأثرند. می‌خواهم بدانم شما این تأثیر و تأثر را در خودتان حس کرده‌اید؟

من در یک جمله بگویم که خوشبختانه همیشه به خود بالیده‌ام، چون یک دوره کوتاه خدمت آقای آوینی بودم. دوست ندارم این طور به ساحت ایشان جسارت کنم؛ ولی دوست دارم در اینجا حرف‌هایی که آن زمان به من می‌گفت تا همیشه در ذهنم باشد را مطرح کنم البته نمی‌خواهم زیاد خرجشان کنم.

خاطر من هست که پدر آقای میرفتاح فوت شده بود و مراسم ختم ایشان در شاه‌عبدالعظیم بود. همگی به همراه آقا مرتضی به آنجا رفتیم و بعد از ختم زیارت کردیم. ما یک مدت طولانی در آن منطقه زندگی می‌کردیم، همان‌جا به ایشان گفتیم که من این جا درس خواندم بعد خودش گفت می‌دانی من بچه این جا هستم و این جا به دنیا آمدم؟ اشکی در چشمانش جمع شد که نمی‌دانم اشک چه بود. آن زمان احساس غرور می‌کردم که بچه محل آقا مرتضی بودم و این که ایشان با وجودی که مدیر ما بود، با ما خوش و بش می‌کرد و صمیمیت خوبی بین ما حاکم بود.

بدون در نظر گرفتن داستان نویسی بودن، سردبیر بودن و فیلم ساز بودن او، زندگی معمولی خود شهید آوینی را چطور دیدید؟
من آن زمان آقا مرتضی را آدمی دیدم که بسیار با سواد، روشنفکر و دارای دیدگاه‌های بسیار باز، دوست داشتنی و جذاب بود. نمی‌خواهم اغراق کنم؛ حتی احساس می‌کنم که با خانواده‌اش هم رفتار خیلی صمیمانه‌ای داشت. من خانم امینی را اولین بار در ختم ایشان که در سوره گرفته بودیم، دیدم. واقعا احساس می‌کنم که با خانواده‌اش هم بسیار صمیمی بود. فضای آن موقع جامعه به گونه‌ای بود که می‌گفت این نسل از دستمان در رفته که چه می‌کنند، چه جایگاه و چه اندیشه‌ای دارند؟ نمی‌توانیم آن‌ها را به این سو بکشیم، چون از همه جا به ما حمله شده است. ما دور میز جمع شده بودیم و آقای آوینی به خانم زواریان می‌گفت یک بار به اتاق دخترم رفتم و دیدم دخترم موسیقی نامناسبی گوش می‌کند؛ از او پرسیدم چطور شد که تو به این موزیک علاقه مند شدی؟ گفت: «بچه‌ها در مدرسه گفتند این خوب است و من دیدم قشنگ است و گوش می‌کنم.» آنجا آقا مرتضی از اتاق دخترش بیرون آمده بود؛ یعنی احساس می‌کنم حتی به خودش اجازه نمی‌داد که فرزند خودش را ملامت کند. وقتی این دیالوگ‌ها را می‌گفت، من اصلاً فکر نمی‌کردم که چرا دخترش این کارها را می‌کند، بلکه به این فکر می‌کردم که چه آدم بزرگی است که این گونه با فرزندش برخورد می‌کند. اگر ما بودیم طور دیگری رفتار می‌کردیم. ولی ایشان به راحتی برای ما این ماجرا را

همین جای کار نیز قلم به ورطه اضافه‌گویی کشیده شده است. لذا این برعهده خود مخاطب این نوشته است که آنچه از آراء آن شهید بیان شد را در بستر زمان حال جاری سازد.

اما چیزی که این روزها بیش از هر چیز دیگر دغدغه نگارنده این سطور شده این است که اگر آوینی امروز زنده بود و هنگام فیلم‌برداری برای آخرین مستندش در قتل‌گاه فکه شهید نشده بود و حالا هم آن افکار آغازین سال‌های دهه هشتاد را داشت، در مواجهه با سینمای فعلی کشور چه می‌کرد؟ یا اساساً اگر او امروز بود چگونه فیلم می‌ساخت؟ زبان او در مستند چه بود؟ هم‌آن لحن شاعرانه و عارفانه و اشراقی هنوز بر مستندهایش حاکم بود یا نه؟ اصلاً آیا او هنوز هم فیلم می‌ساخت؟! و اگر آری آیا از جنگ سی و سه روزه لبنان چیزی می‌ساخت؟ یا این‌که برای مردم هم‌آن‌ها که به سلايق و اندیشه‌های‌شان به عنوان مخاطب احترام می‌گذاشت در فیلم‌هایش از اشغال عراق توسط آمریکا سخن می‌گفت؟

به راستی او اگر امروز بود چه می‌کرد؟ آیا هنوز هم قلم می‌زد و سردبیری سوره را به عهده داشت؟ یا این‌که مانند خیلی از هنرمندان و هم‌فکران زمان خود خانه‌نشین شده بود و در تفکرات و اندیشه‌های خودش سیر می‌کرد؟ شاید هم مثل مرحوم مددپور ریش‌هایش را می‌زد و پیراهن آستین‌کوتاهی به تن می‌کرد و می‌گفت ریش‌هایم را زده‌ام که چندتا عکس بدون ریش از من بگیرند تا وقتی مردم بعضی‌ها بگویند که او هم از ما بود! بیایید با مسامحه به قضیه نگاه کنیم. اگر آوینی زنده بود برای کدامین فیلم می‌نوشت که «دوست دارم آن را تنها نگاه کنم تا مجبور نباشم جلو اشک‌هایم را بگیرم»؟ یا در زمانی که جریان حاکم بر سینمای کشور، سینمایی به نام معناگرا را دامن می‌زند و آن را تکریم می‌کند و حمایت‌های خود را به سوی آن گسیل داشته است، او در مواجهه با این سینما چه می‌کرد؟

اصلاً اگر آوینی زنده بود، آیا همین قدر معروف بود؟ و به تبع آوینی و حیات‌اش، اطرافیان‌اش هنوز همان‌گونه فیلم می‌ساختند و می‌نوشتند و هنرمندی می‌کردند که در زمان حیات وی؟ آیا افخمی همچنان مثل «عروس» فیلم می‌ساخت و حاتمی‌کیا هنوز در حال و هوای «مهاجر» و «دیده‌بان» سیر می‌کرد؟! راستی اگر آوینی زنده مانده بود تا به حال به سینمای مطلوب و دلخواه خود رسیده بود؟

جواب هیچ‌کدام از این سئوالات و بسیاری پرسش‌های دیگر را نمی‌دانیم. اما به یک چیز می‌توان باور داشت. این‌که او اگر امروز هنوز در هوایی که ما تنفس می‌کنیم نفس می‌کشید، تسلیم زمان و مقتضیات آن نشده بود و در هر حال و هر جا که بود حقیقت را می‌جست. ■

پی‌نوشت:

۱. به کتب لغت که مراجعه می‌کنیم در معنای سوژکتیو (subjective) به درون‌باطنی شخصی چیزی که ذاتی باشد اشاره شده و در مباحث نظری هنر معنای آن را خودبنیادی موضوعیت نفسانی در برابر اژکتیو گزارش عینی می‌دانند.

به نظر آوینی سینمای تجاری، صنعتی است که غایت آن تجارت است و تجارت هم در دنیای امروز قواعد و صفات و علم خاص خودش را دارد. اما همین سینمای تجاری نیز ناگزیر است که برای جذب عقل و قلب مردمان هنر سینما را بیاموزد.

آوینی با سینمای عرفانی مخالف بود و در مقابل سینمایی را مطلوب خویش می‌دانست که در عین دارا بودن ساختار محکم دراماتیک و قواعد مسلم فیلم‌سازی مطابق با برجسته‌ترین فیلم‌های تاریخ سینما رنگ و بویی از عرفان نیز داشته باشند و با این‌که از به‌کاربردن مصداق برای مباحث خود تا حد امکان پرهیز می‌کرد، اما برای این نگاه فیلم «مهاجر» (اثر ابراهیم حاتمی‌کیا) را مثال می‌زد. آن فیلم، فیلمی عرفانی نبود؛ که با رنگ‌وبوی عرفانی ساخته شده باشد، فیلمی که هر چند آوینی آن را نمونه و مطلوب نهایی خویش در سینما نمی‌دانست، اما معتقد بود که نمونه‌ای است تا نشان دهد که می‌توان به سینمای مطلوب دست یافت.

تتمه سخن

هنگامی که قرار باشد قلمی در باب افکار یک متفکر که سال‌ها قبل می‌زیسته، بر سفیدی کاغذ بلغزد و آن را سیاه کند، دو راه می‌تواند در پیش رو باشد. یکی آن‌که به اقتضای آداب روشن‌فکرانه، افکار و مصادیق مورد نظر او را به زمان حال آورد و درباره آن‌ها سخن گفت، غافل از این‌که هر اندیشه و تفکری را بایستی در بستر زمانی که در آن ظهور کرده بررسی نمود تا بتوان به ذات آن دست یافت. راه دیگر این است که قلم همان‌طور که گفته شد افکار و

اندیشه‌های غالب آن مقطع تاریخ زمان حیات متفکر را شرح دهد و با نگاهی تاریخ‌نگارانه به نقش افکار او در آن روزگار بپردازد و البته کمی فراتر از رویکرد تاریخ‌نگارانه، افکار او را در بستر زمان حال قرار دهد و در پی این باشد که از افکار و عقاید او در زمان حال بهره گیرد و ره‌گشایی برای حل مسایل پیچیده نظری و عملی موجود پیدا کند.

در این مطلب قصد نگارنده این بود که تا حدودی اندیشه سیدمرتضی آوینی در باب سینما که بدون مبالغه او را استاد مسلم سینمای ایران می‌داند در دوره اول مبارزه «سوره» را بسط دهد، که مبارزه‌ای بود با همان سینمای روشن‌فکرانه و جشنواره‌پسند. تا

شهید آوینی در سینمای مستند به این حقیقت دست یافته بود و در سینمای داستانی نیز در بین بحث‌های فلسفی و ماهوی همین مقصود را می‌جست؛ در هر چیز نشانه‌ای از دوست را دیدن؛ درست مطابق جهان بینی عرفانی. و این چیزی نیست جز حقیقت که فقط با نگاهی صادقانه به عالم می‌توان آن را یافت و در آن از «خود» هنرمند اصلاً خبری نیست و این یعنی چیزی که کاملاً مخالف بود با سینمای سوژکتیو.

البته اشتباه نباید کرد؛ نه آوینی و نه صاحب این قلم که در باب اندیشه‌های آن شهید بر صفحه کاغذ می‌لغزد و گه‌گاهی هم خود اظهار نظر می‌کند هیچ‌کدام در مقام رد کامل این گونه از سینما نیستند و نمی‌گویند که سینمای سوژکتیو سینما نیست. چه، حیطه سینما آن قدر وسیع و دارای عمقی آن چنان ژرف است که قابلیت تحمل هر نوع نگاه و نگرش به فیلم‌سازی را در خود دارد. آن شهید وقتی در آثار به جای مانده از خود به بحث درباره ماهیت سینما می‌پردازد، مرادش از سینما رسانه‌ای است عظیم که می‌تواند منشأ تحول فرهنگی و آینه‌دار تاریخ و فرهنگ و اندیشه‌های غنی این ملک باشد. منتها در زمان اوتام قوای هدایتی و حمایتی سینما از جانب سیاست‌گذاران معطوف به سینمای هنری بود. خود ایشان می‌گوید: «البته بنده نمی‌گویم که باید جلو ساخت چنین فیلم‌هایی را گرفت. خیر! هرکس می‌تواند فیلم بسازد باید امکان فیلم‌سازی پیدا کند. مسأله بنده سیاست‌های حمایتی و هدایتی



است که که باید سینمای ایران را در جهت غایاتی متفاوت با سینمای فعلی سوق دهد.» (همان: ۴۸) مبارزه و تلاش ایشان مربوط به همین سیاست‌ها بود؛ سیاست‌هایی که هر روز جدایی بیش‌تر مردم از سینماها را دامن می‌زد و نتیجه آن را با کمی مطالعه و تحقیق درباره بسته و ورشکست شدن خیلی از سینماهای آن زمان می‌توان دریافت. هنوز هم خیلی از آن سینماها بسته مانده‌اند و به مرور زمان یا متروک شده یا تغییر کاربری داده‌اند. به طور خلاصه می‌توان سینمای آن روزگار را چنین توصیف کرد: سینمایی در حال احتضار که به زور یارانه و حمایت‌های دولتی نفس می‌کشید و ادامه حیات می‌داد.

این سینما بودند و البته حکومت و سیاست‌گذاران سینما و ارشاد هم.

اما تنهایی سید مرتضی آوینی و به تبع آن «سوره»ی آن زمان که هدایتش در دست ایشان بود، باعث نمی‌شد که او تمام‌قد جلو این جریان نایستد. سلاح او در مواجهه با این مدعیان پرادعا چیزی بود که ایشان خود نام آن را فلسفه سینما می‌گذارند. علاوه بر تنهایی او در این مبارزه به دفعات مخاطب بی ادبی کسانی شد که قدرت فکرکردن در ماهیت سینما را نداشتند و فقط دنبال مصداقی بودند که نظر خود را بر آن تطبیق کنند و زود نتیجه‌گیری نمایند و خطاب به آن شهید بنویسند که «آیا شما سینما را مسافرت دختری بزرگ کرده در کنار پسری ژینگول با کادیلاک‌ی در جاده‌های شمال شهر می‌دانید؛ صرفاً به خاطر استقبال تماشاگر عام؟» (همان: ۶۲) یا این یکی که «۱- فیلم موردعلاقه خود را نام ببرید. ۲- یادم افتاد گویا دوستان تان قبلاً گفته‌اند «عروس»! کدام‌اش؟... خود فیلم یا عروس؟!» (همان: ۶۸) اینان مخاطبان آن زمان آوینی بودند. کسانی که پس از سخن رانی او با عنوان «سینما، مخاطب» در سمینار «بررسی سینمای پس از انقلاب» حتا یک نفرشان به تصریح خود استاد به ایرادات منطقی و فلسفی او به مشهورات و مقبولات عرف خاص روشن‌فکری جوابی نداد و فقط بر سر مصداق با ایشان به محاجه پرداختند. (همان: ۲۳-۹۲)

با تمام آن چه گذشت اعتقاد ایشان این بود که سینما در شرایط خاصی می‌تواند به سراغ عرفان هم برود: اول این‌که فیلم‌ساز خودش حقیقتاً عارف باشد و بعد، این‌که عرفان در فیلم از حد یک مشت دیالوگ و تصاویر ریاکارانه فراتر برود و تماشاگر را در طول فیلم به یک سلوک روحی برود. لازمه این سلوک روحی آن است که تماشاگر را از لحاظ روحی و عاطفی به فیلم مرتبط کند و او را به ادامه مسیر فیلم علاقه‌مند سازد و سپس در طول یک پروسه دراماتیک او را متحول کند. البته ایشان در آخر همین بحث نتیجه می‌گیرند که «چون اصلاً هیچ‌یک از این دو شرط محقق نمی‌شود مگر در مراتبی

بسیار پایین، بهتر است که سینما دست از این ادعاها و ریاکاری‌ها بردارد و با احترام در برابر ملت و فرهنگ خویش خاضع شود و به آرمان‌های تاریخی آنان دل بسپارد.» (همان: ۲۸)

در آن زمان جانبداران «سینمای نوین ایران» سینما را به دو بخش تقسیم می‌کردند، یکی «سینمای هنری» که سینمای موعود و موردعلاقه خود ایشان بود و دیگری «سینمای تجاری» که اساس آن بر علایق و خواسته‌های مبتذل مخاطب عام وضع می‌شد. در نظرگاه اکثریت این سینما در برابر سینمای هنری قرار داشت و به تبع هرکس که به خود اجازه می‌داد و در ذم سینمای هنری صحبت می‌کرد یا این‌که دلیلی بر رد آن می‌آورد همچون شهید آوینی در چنبره کسانی گرفتار می‌آمد که خواستگاه آنان سینمای مبتذل و آب‌گوشی است و دل‌باخته تجارت از راه فیلم ساختن و نشانه رفتن سوی غرایض و ضعف‌های مخاطب بود.

آوینی این تقسیم‌بندی را از اساس اشتباه می‌دانست و بارها برای مخاطبان صحبت‌ها و نوشته‌هایش تعریف کرده بود که «سینمای تجاری، صنعتی است که غایت آن تجارت است و تجارت هم در دنیای امروز قواعد و صفات و علم خاص خودش را دارد. اما همین سینمای تجاری نیز ناگزیر است که برای جذب عقل و قلب مردمان هنر سینما را بیاموزد.» (همان) از دید ایشان سینمای هنری است که اساس آن بر اقتصاد بنا شده است. چراکه شما در سینمای هنری هم می‌بینید که اگرچه مخاطبان فقط خاص روشن‌فکران باشند باز هم دم در سینما همین مخاطب ناگزیر است از بلیت خریدن تا بتواند فیلم موردعلاقه هنری‌اش را تماشا کند. لذا طرف‌داران و دل‌باخته‌گان این نوع از سینما نمی‌توانند بگویند که سینمای هنری از تجارت به دور است. استاد با استدلال‌ات نافذی که در این مقام آورد ثابت کرد که این تقسیم دور است و باطل.

ایشان پس از رد این تقسیم، به بحث درباره ماهیت سینما می‌پردازد و ریشه آن را در هنر مدرن می‌یابد؛ «اصطلاح سینمای هنری را باید در کنار تعریف هنر

مدرن دریافت. چراکه اصلاً با عنایت به این تعریف وضع شده است. سینمای هنری به صورت نوعی سینمایی اشاره دارد که کارگردان در خدمت بیان تخیلات و درون‌نهفته‌های خویش می‌آفریند. یعنی هم آن‌طور که در هنر مدرن نقاشی، مجسمه‌سازی یا رمان مدرن هنرمند اثر خویش را با رجوع به درون خود و با ماهیتی کاملاً سوژکتیو (۱) می‌سازد، سینمای هنری سینمایی است که در آن کارگردان در جایگاه هنرمند مدرن قرار می‌گیرد. بنابراین تفاوت سینمای هنری و غیرهنری در همین سوژکتیویسم است نه چیز دیگر.» (همان: ۴۳)

وقتی بحث به این‌جا می‌رسد بایستی در ماهیت سینما تأمل کنیم و ببینیم که آیا نگاه سوژکتیویته در هنر مدرن با ذات سینما مطابقت دارد یا خیر. فلسفه وجودی سینما در مواجهه فیلم‌ساز با مخاطب شکل

اعتقاد ایشان این بود که سینما در شرایط خاصی می‌تواند به سراغ عرفان هم برود: اول این‌که فیلم‌ساز خودش حقیقتاً عارف باشد و بعد این‌که عرفان در فیلم از حد یک مشت دیالوگ و تصاویر ریاکارانه فراتر رفته و تماشاگر را در طول فیلم به یک سلوک روحی برود.

گرفته است. مخاطبی که پول می‌دهد، بلیت می‌خرد و به این وسیله سینما را انتخاب می‌کند تا به تماشای فیلم بنشیند و از آن لذت ببرد. لازمه این لذت بردن ارتباط است؛ ارتباطی که بایستی بین فیلم‌ساز و مخاطب شکل گیرد؛ و لازمه ارتباط، وجود شیئی واحد است. هم در وجود هنرمند و هم مخاطب، شیء واحدی که به تعامل و درک آن دو از یک‌دیگر کمک کند. و آن چیزی نیست جز فطرت مخاطب و فیلم‌ساز. مسلماً شما وقتی فیلمی را که براساس سوژکتیویسم ساخته شده است ببینید متوجه خواهید شد چیزی که در آن مهم نیست مخاطب است و فطرت او، که به هر دو این‌ها به تمسخر نگریسته شده و در آن چیزی جز تخیلات و سیلات ذهنی کارگردان و پیچیده‌گی‌های روشن‌فکرانه وجود ندارد و اصالت فقط با درونیات و ذهنیات هنرمند است. وقتی که کار به این‌جا کشید مطمئناً مخاطب عام با آن ارتباط برقرار نمی‌کند و چه بسا که از آن فرار کند و از سینما بیرون بیاید و به قوم و خویش‌ها و اهل و عیالش هم بگوید که جداً از دیدن آن فیلم حذر کنند و وقتی که از زنده‌گی روزمره خسته شدند مطلقاً به سینما نروند و پول خود را به دور نریزند و خلاصه این‌که این یعنی فاجعه برای سینما. وقتی چنین شد فیلم‌ساز باید برگردد و چیزی بیابد فراتر از هزلیات و درونیات صرف خویش تا بتواند با فطرت مخاطب ارتباط برقرار کند. و آن چیزی نیست جز حقیقت و به تبع آن واقعیت. حقیقتی که معیار ارزش‌گذاری آن فطرت در وجود مخاطب وجود دارد و وقتی به او نشان‌اش دهی، خواهد دید که با فطرتش همخوانی دارد و از یک جنس است.





عصاره تاملات سید شهیدان اهل قلم در ۱۶ کتاب...

نگاهی به کتاب‌شناسی شهید سید مرتضی آوینی

درآمد:

شهید سید مرتضی آوینی گستره فراخی از تامل و تفکر در باب سینما، هنر، ادبیات و ... را تجربه کرده و در هر کدام از این حوزه‌ها سخن نوینی برای گفتن داشته است. ناگفته پیداست که این امر را می‌توان در لایه‌ای آثار او به خوبی تشخیص داد و از این خوان رنگین بهره برد. کتاب‌شناسی حاضر بیانگر روح جست و جوگر این عزیز فقید و دلیلی بر عنوانی است که رهبر معظم انقلاب، بروی نهادند: سید شهیدان اهل قلم.

مجموعه آینه جادو (۳ جلد)

۱. جلد اول از مجموعه «آینه جادو»، مشتمل بر فصول زیر است: جذابیت در سینما، مونتاژ به مثابه معماری سینما، آینه‌ی جادو، قاب تصویر و زبان سینما، جادوی پنهان و خلسه نارسایی؛ زبان، تلویزیون و سینما و اوقات فراغت؛ درباره ارتباطات؛ رمان، سینما و تلویزیون و تأملاتی در ماهیت سینما. کتاب حاضر مشتمل بر ۲۴۰ صفحه است.

در بخشی از مقاله «جذابیت در سینما» می‌خوانیم: «فیلم اگر جاذبه نداشته باشد، فیلم نیست. آیا این سخن همان اندازه که مشهور است، بدیهی است؟ پر روشن است که تا این نسبت بین فیلم و تماشاگر برقرار نشود، اصلاً مفهوم فیلم و سینما محقق نمی‌گردد: تماشاگر باید تسلیم جاذبه فیلم شود، چرا که او با پای اختیار آمده است و اگر در این دام نیفتد، می‌رود. اگر فیلم جاذبه نداشته باشد، تماشاگری پیدا نمی‌کند و فیلم بدون تماشاگر، یعنی هیچ. پولی که برای بلیت پرداخت می‌شود نیز تأییدی است بر همین توقع... و اصلاً شک کردن در این امر، شک کردن در مشهورات و مقبولات عام است. طبیعت زندگی بشر نیز با این اقتضا همراه است که مردم از آنان که در مشهورات شک می‌کنند، خوششان نیاید. البته در اینجا بحث تنها به مسئله جذابیت مربوط نمی‌شود و اصلاً بحث در باب «جذابیت» را بدون اشاره به «مخاطب سینما» چگونه می‌توان انجام داد؟ باید دید که «طرف تأثیر» جاذبه‌های سینما چه کسانی هستند: عوام الناس و یا خواص؟ و مقصود از «خواص» چه کسانی هستند؟ انتلکنتول‌ها؟ منتقدین؟ حکما و عرفا؟... و یا همه اینها؟ شکی نیست که فی‌المثل سینمای تارکوفسکی را عوام الناس نمی‌فهمند و اگر معیار جذابیت، «گیشه» باشد، خیلی از فیلم‌ها را دیگر نباید فیلم دانست.

گیشه، میزان استقبال عوام الناس را نشان می‌دهد و شکی نیست که وقتی ما فیلم را در جاهایی نمایش می‌دهیم که برای ورود به آن باید بلیت گرفت و بلیت را نیز در ازای مقداری پول می‌دهند، یعنی از همان آغاز این نتیجه منطقی را پذیرفته‌ایم که «فیلم باید برای عوام الناس جاذبه داشته باشد»، و اگر نه، چرا مقدمات قضیه را آن گونه چیده‌ایم؟ فیلم بدون جاذبه را باید فی‌المثل در سالن‌هایی به اسم «کانون فیلم» نمایش داد که جز خواص بدان راه ندارند. آنگاه باید جوابی برای این سؤال دست و پا کرد که «پس مقصود از ساختن فیلم چیست، اگر نتوان آن را در سینماها نمایش داد؟

۲. جلد دوم از مجموعه «آینه جادو»، مشتمل بر فصول زیر است: خسته نباشید برادران، فرزندان انقلاب در برابر عرصه‌های تجربه نشده سینما، فیلم‌هایی که من دیدم، ای بلبل عاشق جز برای شقایق‌ها مخوان، چرا جهان سومی‌ها هامون می‌سازند، ایمان یا نیهیلیسم هامونی، یادداشت‌های یک تماشاگر حرفه‌ای، مضمون عشق در جشنواره نهم، یادداشت‌های سانسور شده، سینمای ایران در (دهمین) جشنواره‌ی فجر، سفر به کجا؟، یادداشتی ناتمام درباره‌ی جشنواره‌ی یازدهم، نامه‌ای به دوست زمان جنگ، دوست دارم ایران!، هیوط به روایت آقای ویم وندرس، رقصنده با سرخپوستان و عالم هیچکاک، در بخشی از مقاله «خسته نباشید برادران»، می‌خوانیم: «دوستی که خود از دست اندر کاران جشنواره فجر بود می‌گفت: داوری

گیشه، میزان استقبال عوام الناس را نشان می‌دهد و شکی نیست که وقتی ما فیلم را در جاهایی نمایش می‌دهیم که برای ورود به آن باید بلیت گرفت و بلیت را نیز در ازای مقداری پول می‌دهند، یعنی از همان آغاز این نتیجه منطقی را پذیرفته‌ایم که «فیلم باید برای عوام الناس جاذبه داشته باشد»، و اگر نه، چرا مقدمات قضیه را آن گونه چیده‌ایم؟

جشنواره فجر به شدت متأثر از فستیوال‌های خارجی است و مکیال قضاوت، معیارهایی است از همان دست... ناگهان در وسط کار خبر می‌آورند که فلان فیلم در فلان جشنواره پذیرفته شده است و همین خبر کافی است تا آن فیلم کدایی از زباله‌دانی خارج شود و جایزه بگیرد... اما حقیقت این است که کسب توفیق در جشنواره‌های خارج از کشور ارزشی را اثبات نمی‌کند و اگر داوری فیلم‌ها در جشنواره فجر نیز بخواهد همین سان باشد که امسال بود، باید گفت که کسب توفیق در جشنواره فجر نیز ارزشی را اثبات نمی‌کند. آنها به تکنیک محض جایزه نمی‌دهند و راهشان نیز با ما متفاوت است. تکنیک و محتوا را نیز نمی‌توان از یکدیگر تفکیک کرد و چون اینچنین است، پر روشن است که

آنها کدامین فیلم‌ها را خواهند پذیرفت. کسی مخالف شرکت در جشنواره‌های خارج از کشور نیست، اما آنچه که اصلاً در شأن ما نیست، شیفتگی و مقهوریت و مرعوبیت در برابر آنهاست. ۳. جلد سوم از مجموعه «آینه جادو»، مشتمل بر فصول زیر است: سینما و مردم، کدام سینما؟، سینما، مخاطب؛ سینما هنر محض نیست؛ سینما، تکنولوژی و...؛ تکنیک در سینما؛ نگاهی دوباره به روایت فتح؛ واقعیت در سینمای مستند؛ یک تجربه ماندگار؛ جایگاه فیلم کوتاه در سینمای ایران؛ درباره‌ی سینمای کودکان؛ سینما و هویت دینی دفاع مقدس و گزارشی شتاب زده درباره‌ی سینمای پاکستان.

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «علی‌رغم کثرت مباحثاتی که درباره‌ی سینما انجام می‌شود، استقبال عموم مردم از فیلم‌ها همچنان فارغ از نظرات عموم منتقدان سینماست، تا آنجا که گویی مردم عمد دارند که قواعد و معیارهای منتقدان را نقض کنند و نشان دهند که نقادی سینما در این کشور حرفه‌ای است کاملاً به دور از واقعیت. رواج مباحثات مربوط به سینما در رسانه‌ها نیز هرگز به این معنا نیست که مردم هم به این مباحث علاقمند هستند؛ حتی فرهنگ سینما رفتن هنوز در میان مردم ایران وجود ندارد، چه رسد به اینکه آنها را خریدار مباحثی بدانیم که در حاشیه سینما انجام می‌گیرد. فرهنگ نقادی سینمایی نیز مطلقاً منفک از فرهنگ عموم مردم است و اصلاً تقرب و تعرض به آن محتاج مقدماتی است که مردم «فاقد» آن هستند و در عین حال، این «فقدان» را نیز نمی‌توان «نقص» دانست. مردم به تماشای فیلم علاقمند هستند، اما فرهنگ سینما رفتن، ندارند... چرا؟»

توسعه و مبانی تمدن غرب

کتاب حاضر مشتمل بر فصول زیر است: مقدمه، در معنای توسعه، توسعه یافتگی؛ اوتوپیی قرن حاضر، بهشت زمینی، میمون برهنه!، توسعه برای تمتع، تمدن اسراف و تبذیر، عمق فاجعه، دیکتاتوری اقتصاد، نظام سیاره‌ای اقتصاد، از دیکتاتوری پول تا اقتصاد صلواتی، و ما ادراک ما البانک؟، سودپرستی بنیاد اقتصاد آزاد، نظام آموزشی و آرمان توسعه یافتگی؛ نظام آموزشی غربی، محصول جدایی علم از دین؛ انسان از نسل میمون، خرافه‌ای جاهلانه؛ تأملی بیشتر در خلقت انسان نخستین؛ نوح‌نی (ع) و تاریخ تمدن؛ ترقی یا تکامل؟

چشم و نگاهی مهربان...

■ **نگاهی به خاطرات زنده یاد، ابراهیم اصغرزاده از شهید آوینی**

زنده یاد ابراهیم اصغرزاده یکی از جوانان خوش قریحه در عرصه سینمای ایران بود که در فرصت محدود زندگی حرفه‌ای خود، آثاری خوب بجا گذاشت. آنچه در پی می‌آید نگاهی دارد به چگونگی آشنایی اش با شهید آوینی که حاوی نکات جالبی است که نگاه متفاوت وی را با بسیاری از سینماگران دوران حیات خود نشان می‌دهد.

درد آمد:



آشنایی با آوینی

سال ۶۸ دانشجوی سینما بودم که آقای حاتمی کیا برای بازی در فیلم مهاجر از من دعوت کرد. آن زمان حاتمی کیا تازه فیلم دیده‌بان را تمام کرده بود و در واقع اولین فیلم حرفه‌ای او بود. از سید مرتضی آوینی هم، فقط اسمی شنیده بودیم. تا زمانی که برای فیلم مهاجر ما را دعوت کردند. زمان اکران فیلم دیده‌بان بود که آقای مرتضی برای مصاحبه با ایشان به دفتر آقای حاتمی کیا آمد و ایشان هم ما را معرفی کرد به آقای مرتضی که «این‌ها بازیگرهای فیلم من هستند، این نقش فلانی است، این نقش فلانی است...» و مرا هم معرفی کرد به عنوان بازیگر نقش محمود در فیلم مهاجر، فیلم نامه را قبلاً خواند بود و همه شخصیت‌ها را می‌شناخت. یک مقدار دقت کرد در چهره و لبخندی زد، و بعد به من اشاره کرد که «تو وقتی آمدی دانشگاه به سینما علاقه‌مند شدی یا به سینما علاقه داشتی که آمدی دانشگاه؟» گفتم: «کدام یکیش بهتر است؟» گفت: «همون که تو انتخاب کرده‌ای بهتره.» گفتم «من به سینما علاقه داشتم، آدمم دانشگاه» گفت: «خوب، از حالا به تو یک کاری می‌سپاریم» گفتم: «چی؟» گفت: «پشت صحنه‌های معمول از این فیلم مهاجر برای ما بنویس، کاری هم به پشت صحنه‌های معمول سینمایی نداشته باش. به عنوان یک پچه‌ای که تو جنگ هم بوده یک پشت صحنه بنویس» گفتم: «من اصلاً تا حالا پشت صحنه ننوشته‌ام. اولین کار حرفه‌ای من توی عالم سینما است. و دست به قلمی راجع به این چیزها ندارم، خبرنگاری و کار سینمایی نکرده‌ام.» گفت: «درست می‌شه، تو بنویس.» گفتم: «باشه».

اواسط فیلم‌برداری بود که از همین مجله سوره پیغام آوردند که آقای آوینی با تو کار دارد. رفتم. گفتم: «چی شد آن پشت صحنه؟» من تصور نمی‌کردم که آن پیشنهادی که داده آن قدر جدی است و بعد از این مدت یادش است، که ما را بخواهد و بگوید که خوب، چه کار کرده‌ای. گفتم: «باشه می‌نویسم، کارهایی کرده‌ام.» در حالی که ننوشته بودم. فقط میدانم شبانه تا ساعت ۳ و ۲ نصف شب رفتم و هر چه خاطرات گذشته بود را جمع‌آوری کردم، در یک مقطع زمانی آن را پرداخت کردم و در هفت، هشت صفحه به او دادم.

باور هم نمی‌کردم که اصلاً پشت صحنه خوبی شده باشد. ولی نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد که بدون ویراستاری خاصی آن را چاپ کردند و در مجله سوره همان زمان چاپ شد. این اولین آشنایی

چشم مهربان و با یک نگاه آرمانی توأم با حسن نیت نگاه می‌کرد و از همه دعوت به کار و همکاری می‌کرد. این برای من همان زمان هم نکته جالبی بود که من تناقض‌هایی بین او و دیگران می‌دیدم. این که دیگران سعی می‌کردند همه چیز و همه کار را در چارچوب اداری و کاملاً بوروکراسی انجام بدهند؛ ولی آقای مرتضی نه! سعی می‌کرد این فضا را همان فضای بسیجی یا شاید جبهه‌ای یا هیئتی نگه دارد و همه را دعوت به این فضای کاری بکند. این تصویری بود که آن زمان برای من شکل گرفت.

می‌توان از سینما یاد گرفت

واقعیت این بود که چون من از اول دوران تحصیلم در دانشگاه به نحوی شاگردی ابراهیم حاتمی‌کیا را کرده بودم، طبیعی بود من هم نگاه مثبتی به آدمی که برای حاتمی‌کیا یک الگو بود داشته باشم. این امر اصلاً ناخودآگاه در من شکل گرفت. یعنی انتخاب آگاهانه من نبود. من می‌دیدم حاتمی‌کیا در هر جایی که از آوینی حرف می‌زند حرف‌های او را سمبل اندیشه‌های ناب می‌داند و خوب، این برای جوان بیست، بیست و یک ساله‌ای که تازه به دانشگاه آمده، یک ویژگی محسوب می‌شد یا اگر دل بستگی ایجاد نمی‌شد، لاقلاً به نحوی بین من و دنیای روحیات آقای مرتضی، وابستگی ایجاد می‌کرد. این همین‌طور کم و بیش وجود داشت تا سمینار سینمای پس از انقلاب، که دانشکده ما آن را برگزار کرد.

آن موقع سال دوم یا سوم دانشگاه بودم آن جا یک دفعه همه چیز شکست، یعنی آقای مرتضی حرف‌هایی زد که تا آن زمان ماننشینده بودیم. آن زمان، دوران فیلم «نار و نی» و «نقش عشق» و «هامون» و این فضاها بود و قهوه و چای و سیگار و شطرنج و این جور چیزها. ما می‌دیدیم، فردی دارد این‌ها را نقض می‌کند که به تمام مفاهیم روشن فکری، به تمام مفاهیم مدرنیسم، به تمام مفاهیم سینمای کلاسیک آگاه است و آگاهانه دارد همه این‌ها را نقض می‌کند، آن مقطع، مقطعی بود که یاد هست دوران فیلم‌های پاراجانوف بود. دوران فیلم‌های تارکوفسکی بود. فیلم‌های روشن فکری داشت به حد اعلا می‌رسید که آقای مرتضی یک مرتبه با یک شمشیر از نیام بر کشیده به مقابله با این سینمای روشن فکری رفت.

آن زمان در مقابل این فیلم‌ها «عروس» را مطرح کرد که خیلی هم سروصدا کرد. عده‌ای مفصل به او به خاطر این ماجرا بی احترامی کردند؛ ولی آنجا من احساس کردم که سیدمرتضی آوینی در عرصه سینما فهیم است. ما در عرصه سینما آدم‌های تجربی‌ای داریم که به ابزار سینما مسلط‌اند. نسبت به مفاهیم سینما آدم‌های زیبایی‌شناس داریم. این که ببینند سینما را از منظر اسلام تحلیل بکنند نداشتیم، من این نظر را دارم که آقای مرتضی شاید تنها کسی بود که به صورت جدی وارد عرصه سینما شد - حال چه در وجه مستند و چه در وجه داستانی - و از خودش نظری در رابطه با سینما و مردم به جا گذاشت، در پچه‌ای را باز کرد که برای ما که دوران دانشجویی و تجربه‌های خودمان را می‌گذرانیدیم، افق جدیدی باز کرد؛ اینکه می‌توان سینما را از این منظر نگاه کرد و به قول آقای آوینی فیلم «عروس» می‌تواند فیلمی باشد که در منظر بیننده جای مناسبی داشته باشد؛ در عین حالی که نقدهای بسیار زیادی هم روی آن شد. البته غیر از عروس، فیلم مهاجر هم خیلی مورد تأکید ایشان بود. روی فیلم نیاز هم خیلی تأکید داشت. فیلم پورا احمد - مجموعه قصه‌های مجید - هم. ولی واقعیت این است که بزرگ‌ترین چیزی که به نظر من برای من به ارمغان گذاشت، این بود که واقعا افق جدیدی را برایم باز کرد؛ اینکه می‌توان از این سینما خیلی چیزها یاد گرفت. ■

دعوتی از همه

تهیه‌کننده فیلم مهاجر، حوزه هنری بود و یادم هست که یکی از مسئولیت‌های ایشان هم مسئولیت واحد تلویزیونی حوزه هنری بود، استود پوی صدای حوزه، کنار واحد تولید بود و شاید هر روز، همکاران همدیگر را می‌دیدند و سلام علیکی هم داشتند. عمدتاً گفت‌وگوها در حد احوال پرسى بود از فیلم چه خبر؛ چه کار می‌کنید بیايد واحد تولید فیلم حوزه بسازید؛ و همین دعوت‌های معمولی که همه از همدیگر دارند. آقای آوینی هم مستثنی نبود؛ ولی من در واقع در همان جا احساس می‌کردم که آقای مرتضی یک کمی - که چه عرض کنم، خیلی، با دیگران فرق می‌کند. چون در عرصه کار تولیدات یا در هر عرصه‌ای که جنبه تجاری وجود داشته باشد رقابتی وجود دارد که سالم‌ترین آدم‌ها سعی می‌کنند کارها را خودشان بگیرند و دیگران کمتر بهره ببرند. حالا کار نداریم که بعضی‌ها هم علاقه‌مندند کاری کنند که اصلاً کاری سراغ دیگران نیاید. ولی یادم هست آقای مرتضی برای کار کردن از همه دعوت می‌کرد و به این فکر نمی‌کرد که این شخص چقدر کار بلد است یا اصولاً دست مزدش چه قدر است یا گذشته‌اش چه بوده و آینده‌اش چیست. به نظر همه را با یک

می‌دیدم حاتمی‌کیا در هر جایی که از آوینی حرف می‌زند حرف‌های او را سمبل اندیشه‌های ناب می‌داند و خوب، این برای جوان بیست، بیست و یک ساله‌ای که تازه به دانشگاه آمده، یک ویژگی محسوب می‌شد یا اگر دل بستگی ایجاد نمی‌شد، لاقلاً به نحوی بین من و دنیای روحیات آقای مرتضی، وابستگی ایجاد می‌کرد.



خون سرخ، ارتش متحد اسلامی، ایمان منجی جهان فرداست، نظم نوین جهانی و راه فطرت، دولت پایدار حق فرا می‌رسد، آغازی بر یک پایان و تجدید و تجدد. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: بهاران، از کجاست که روح روییدن و سبز شدن ناگاه در تن خاک مرده پیدا می‌آید؟ و از کجاست که روح شکفتن ناگاه از تن چوب خشک چندین برگ‌های سبز و شکوفه‌های سفید و آبی و زرد و سرخ بر می‌آورد؟ بهاران رازدار رستاخیز پس از مرگ است و قبرستان‌ها مزارعی هستند که در آنها بذر مردگان افشاندند و جسم تانمیرد، کجاست رستاخیز پذیرد؟ این بار انقلاب ربیع و انقلاب صیام به هم بر افتاده‌اند تا آن یکی هسته‌ی جسم را بشکافد و این یکی هسته‌ی جان را، و زندگان از بطن مردگان سر بر آورند. با بهاران روزی نو می‌رسد و ما همچنان چشم به راه روزگاری نو. اکنون که جهان و جهانیان مرده‌اند، آیا وقت آن نرسیده است که مسیحای موعود سر رسد؟

فتح خون (روایت محرم)

کتاب حاضر مشتمل بر فصول زیر است: آغاز هجرت عظیم، کوفه، مناظره‌ی عقل و عشق، قافله‌ی عشق در سفر تاریخ، کربلا ۵۹، ناشئه‌اللیل، فصل تمیز خبیث از طیب (اتمام حجت)، غربال دهر، سیاره رنج، تماشاگاه راز.

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: نیم قرن پیش از حجة‌الوداع گذشته است و هستند هنوز ده‌ها تن از صحابه‌ای که در غدیر خم دست علی را در دست پیامبر خدا دیده‌اند و سخن او را شنیده، که: من کنت مولاه فهذا علی مولاه... اما چشمه‌ها کور شده‌اند و آینه‌ها را غبار گرفته است. بادهای مسموم نهال‌ها را شکسته‌اند و شکوفه‌ها را فرو ریخته‌اند و آتش صاعقه را در همه وسعت بیشه‌زار گسترده‌اند. آفتاب، محبوب ابرهای سیاه است و آن دود سنگینی که آسمان را از چشم زمین پوشانده... و دشت، جولانگاه گرگ‌های گرسنه‌ای است که رمه را بی‌چوپان یافته‌اند. عجب تمثیلی است این که علی مولود کعبه است... یعنی باطن قبله را در امام پیدا کن! اما ظاهرگرایان از کعبه نیز تنها سنگ‌هایش را می‌پرستند. تمامیت دین به امامت است، اما امام تنها مانده و فرزندان امیه از کرسی خلافت انسان کامل تختی برای پادشاهی خود ساخته‌اند.

نسیم حیات

«نسیم حیات» کتاب دوازدهم از مجموعه آثار شهید سیدمرتضی آوینی است که نشر ساقی منتشر می‌کند. این کتاب گفتار متن برنامه‌های تلویزیونی را در بر می‌گیرد که شهید بعد از رحلت حضرت امام، در فاصله سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۱ ساخته و یا صرفاً متن آنها را نوشته است. غالب نوشته‌های این مجموعه به تحولاتی می‌پردازد که با ظهور حضرت امام خمینی و گسترش انقلاب اسلامی ایران در جهان، گشایش افق تازه‌ای را در تاریخ بشر امروز بشارت می‌دهد. متن دو برنامه‌ی «هفت قصه از بلوچستان» و «گم‌گشته‌های دیار فراموشی» که سیدمرتضی آوینی در یکی دو سال اول بعد از پیروزی انقلاب ساخته، برای تکمیل این مجموعه، در کتاب حاضر گنجانده شده است. بنا به روال گذشته، گفتارهایی که دست‌نوشته آنها موجود بوده، با اصل تطبیق داده شده‌اند و در بقیه موارد به استخراج متن‌ها از نوار و تنظیم و ویرایش آنها اکتفا شده است. ویراستار محترم برای حفظ پیوند منطقی گفتارها، شرح مختصر بعضی نماها را نیز به شکلی متمایز از متن اصلی به آن افزوده است.

با من سخن بگو دوکوهه

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: اگر بررسی دوکوهه کجاست، چه جوابی بدهیم؟ بگوییم دوکوهه پادگانی است در نزدیکی اندیمشک که بسیجی‌ها را در خود جای می‌داد و بعد سکوت کنیم؟ پس کاش نمی‌پرسیدی که دوکوهه کجاست، چرا که جواب گفتن به این سؤال بدین سادگی‌ها ممکن نیست. کاش

تو خود در دوکوهه زیسته بودی که دیگر نیازی به این سؤال نبود. اگر آنچنان بود، شاید تو هم امروز با ما به دوکوهه می‌آمدی؛ ماه‌ها بعد از ختم جنگ، روز تحویل سال. گفته‌اند شرف المكان بالمکین اعتبار مکان‌ها به انسان‌هایی است که در آنها زیسته‌اند و چه خوب گفته‌اند. دوکوهه پادگانی است در نزدیکی اندیمشک که سال‌های سال با شهدا زیسته است، با بسیجی‌ها، و همه‌ی سر مطلب در همین جاست. اگر شهدا نبودند و بسیجی‌ها، آنچه می‌ماند پادگانی بود درندشت، با زمین‌هایی آسفالت‌ه، خشک و کم دار و درخت، ساختمان‌هایی معمولی، کوتاه و بلند، و تیرک‌هایی که بر آن پرچم نصب کرده‌اند. اما دوکوهه سال‌ها با شهدا زیسته است، با بسیجی‌ها، و از آنها روح گرفته است؛ روحی جاودانه. دوکوهه مغوم است، اما اشتباه نکنید! او جنگ را دوست ندارد، جمع باصفای بسیجی‌ها را دوست دارد، جمع شهدا را! آرزومند آن عرصه‌ای است که در آن کرامات باطنی

اگر بررسی دوکوهه کجاست، چه جوابی بدهیم؟ بگوییم دوکوهه پادگانی است در نزدیکی اندیمشک که بسیجی‌ها را در خود جای می‌داد و بعد سکوت کنیم؟ پس کاش نمی‌پرسیدی که دوکوهه کجاست، چرا که جواب گفتن به این سؤال بدین سادگی‌ها ممکن نیست.

انسان‌ها بروز می‌یابند. یک بار دیگر، سلام دوکوهه.

مرکز آسمان

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: بعد از هزار و سیصد و چهل و چند سال، هیچ از خود پرسیده‌ای که چرا اینان خود را «راهیان کربلا» نامیده‌اند، با این همه شیدایی و اشتیاق که گویا هنوز قافله سال شصت و یکم هجری قمری به بیابان کربلا نرسیده است؟ مگر آنان سر مبارک امام عشق را بر فراز نیزه ندیده‌اند؟ مگر شفق را ندیده‌اند که چه‌سان در خون نشسته است؟

مگر بوی خون را نشنیده‌اند؟ ... و بر علم‌هایشان نوشته‌اند: کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا! مگر کربلا از سیطره زمان و مکان خارج است که همه‌جا کربلا باشد و همه روزها عاشورا؟ مرا ببین که در پیشگاه ولایت سخن از زمان و مکان می‌گویم! زمان و مکان «نسبت» است و برای آن که از جوار مطلق، از بلندای اعراف بر عالم وجود می‌نگرد، اینجا در پیشگاه ولایت، سخن از زمان و مکان گفتن نشان بی‌خردی است. کربلا قلب زمین است و عاشورا قلب زمان. یعنی اصلاً کربلا مطلق زمین است و عاشورا مطلق زمان، و راه‌های آسمان از اینجا آغاز می‌شود: از اینجا دروازه‌ای به عالم مطلق گشوده‌اند. می‌پرسی که از متناهی چگونه می‌توان راهی به سوی نامتناهی جست؟ این سرالاسرار خلقت است و گویی تقدیر اینچنین رفته است که اسرار، اگر چه به بهای سرباختن حسین علیه‌السلام، فاش شود.

امام و حیات باطنی انسان

کتاب حاضر مشتمل بر فصول زیر است: دهه شصت و امام خمینی، امام و حیات باطنی انسان؛ هنر، تاریخ و میثاق ولایت؛ فراق یار نه آن می‌کند که بتوان گفت؛ داغ بی‌تسلی؛ انتظار؛ ای عزت ممثل؛ آن‌سان که تورفتی؛ فارتنور و مبشر صبح.

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: دهه شصت دهه امام خمینی بود و از این پس دهه‌ها هر چه بیابند به جز او انتساب نخواهند داشت. این او بود که هر آنچه در تقدیر تاریخ انسان این عصر بود ظاهر کرد. حیات انسان‌هایی چون او نفخه‌ای از نفحات روح الهی است که در تن انسان می‌دمد، در تن زمین مرده، و آن را حیات می‌بخشد. امام خمینی انسانی چونان دیگران نبود؛ از قبیله انبیا و اصحاب آنان بود و مصداقی از مصداق معدود «نبأ عظیم»... که هر هزار سال یکی می‌رسد، و مراد از این «هزار»، عدد هزار نیست؛ مراد آن است که او از خیل یادآوران است و مورد خطاب اچانت مذکور. و مخاطب این سخن آنانند که نه نامی از آنان در تاریخ‌های تمدن هست و نه در تاریخ‌های رسمی، اما زمین هر چه دارد مدیون آنهاست. اینان چون دیگر انبیا بشر از خاک روئیده‌اند، اما چون دیگران در خاک نمانده‌اند و سر بر آسمان بر آورده‌اند. و فقط هم اینانند که از حقیقت باخبرند و دیگران را نیز اینان خبر کرده‌اند.

سفر به سرزمین نور

کتاب حاضر مشتمل بر فصول زیر است: سفر به سرزمین نور، حج جانبازان، دل‌تنگی‌های مدینه، ... و اینجا است بیت الله الحرام؛ حج، تمثیل جمعی مراتب سلوک الی الله و امالقری؛ آغاز و انجام معرفت و مدنیت.

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: مدینه پایتخت نخستین حکومت اسلامی است. آخرین رسول خدا اگر چه در مکه به دنیا آمده، اما طلع خورشید بعثت او از مدینه است که رخ به جهانیان نموده است و اهل مدینه را این فخر عظیم بس که میزبان مهاجرین بودند و مأمنی که اسلام در آن پناه بگیرد و رشد کند. مدینه مقصد هجرت پیامبر و مأذنه‌ای است که از آن ندای اسلام در همه جهان پیچیده است. مسجدالنبی چون نگینی سبز بر انگشتی شهر مدینه می‌درخشد؛ مسجدی که گنج پیکر مطهر آخرین رسول خدا را در خود محفوظ داشته و با آن تقدسی یافته است که مسجدالحرام نیز دارا نیست؛ مسجدی که شهادی صدیق است از یک سو بر زیباترین وقایع تاریخ و از دیگر سو بر گرانبه‌ترین آن. و اگر گوش دل بسپاری، خواهی شنید ناله‌ای حزین را از دره این تربت که حکایت غمبارترین قصه‌های عالم را باز می‌گوید. و این بار، تنها استن حنا نیست که می‌نالد، ستون سریر نیز هست؛ آنجا که مسند رسول الله بوده است. از استوانه وفود نیز ناله‌ای زار خاسته است و از ستون محرس نیز؛ آنجا که علی بن ابی‌طالب به حراست از رسول خدا قیام کرد. ■

در بخشی از مقدمه این کتاب می خوانیم: چرا ما باید «توسعه» پیدا کنیم؟ به این پرسش از سر تسماع پاسخ های بسیاری گفته شده است، از جمله:

برای زدودن فقر و رفع محرومیت
برای رفاه بیشتر و استفاده از نعمت های خدایی
برای آنکه اصلاً خداوند بشر را به همین دلیل خلق کرده است: «آباد کردن کره ی زمین»

برای پیشرفت تکنیکی در جهت مقابله با تمدن غرب
برای همپایی با قافله تمدن پیشرفته مغرب زمین
برای دستیابی به خودکفایی در مقابله با امپریالیسم و دشمنان دیگر انقلاب اسلامی

برای تکامل علمی و صنعتی در جهت تولید سلاح های پیشرفته نظامی و دستیابی به استقلال سیاسی
و جواب های دیگر.

اما به راستی این جواب ها و پاسخ های دیگری که ممکن است داده شوند چه نسبتی با اسلام دارند؟ آیا ما این جواب ها را مستقیماً از مبانی اسلامی در قرآن و روایات و... استخراج کرده ایم، یا به مجموعه ای از تحلیل های جمع آوری شده از مسموعات روزانه و تخیلات من در آوردی شبانه یا مقالات علمی و صنعتی ترجمه شده از «ساینتیفیک امریکن»، «نیوزویک»، «نشنال جئوگرافی» و غیره، یا به گزارش سمینارهای دانشگاهی و غیر دانشگاهی غربی و شرقی و... اکتفا کرده ایم و اصلاً به سراغ معارف اسلامی نرفته ایم تا بدانیم که آیا قرآن و روایات این تخیلات و تصورات ما را تأیید می کنند یا خیر؟ و بعضی ها هم اصلاً در «اصل ضرورت بازگشت ما به مبانی اسلامی در همه ی زمینه ها» شک می کنند و می گویند: چه احتیاجی هست که نظر قرآن و روایات را بدانیم؟ اینها جزو مسلمات علمی در مراکز دانشگاهی دنیا است؛ چگونه می توان در آن شک کرد؟ مگر نه این است که سراسر دنیا بر همین مبانی عمل می کنند؟ این مسائل برای فقه اسلام بسیار تازه است. ما باید صبر کنیم ببینیم آقایان فقها در این موارد چه نظر می دهند؛ تا آن روز هم نمی توانیم دست روی دست بگذاریم.

گنجینه آسمانی

کتاب حاضر مشتمل بر فصول زیر است: شب عاشورایی، پاتک روز چهارم، تاریخ سازان چه کسانی هستند؟، حزب الله، تجدید پیمان، عروج، سربازان امام زمان، حضور الحاضر، راه قدس از کربلا و...

در بخشی از این کتاب می خوانیم: عصر روز بیستم بهمن ۱۳۶۴، نخلستان های حاشیه ی اروند، غروب نزدیک می شود و تو گویی تقدیر زمین از همین حاشیه اروند رود است که تعیین می گردد. و مگر به راستی جز این است؟ بچه ها آمده و مسلح، با کوله پشتی و پتو و جلیقه های نجات، در میان نخلستان های حاشیه ی اروند، آخرین ساعات روز را به سوی پایان خوش انتظار طی می کنند. اینها بچه های قرن پانزدهم هجری قمری هستند؛ هم آنان که کره ی زمین، قرن هاست انتظار آنان را می کشد تا بر خاک بلا دیده ی این سیاره قدم گذارند و عصر ظلمت و بی خبری را به پایان برسانند... و اینک آنان آمده اند، با سادگی و تواضع، بی تکلف و صمیمی، در پیوند با آب و درخت و آسمان و خاک و باران... و پرندگان. و تو هم که از غرور آباد پرتکلف نفس اماره راه گم کرده ای و به یکباره خود را در میان این بندگان مطیع خدا یافته ای، حس می کنی که به برکت آنان، با همه چیز، آب و درخت و آسمان و خاک و باران و پرندگان و دیگر انسان ها پیوند خورده ای

و بین تو و رب العالمین هیچ چیز نمانده است و دائم الصلوه شده ای. غروب نزدیک می شود و انتظاری خوش، دل بی تاب تو را در خود می فشارد.

یک تجربه ماندگار

کتاب حاضر مشتمل بر فصول زیر است: یک تجربه ی ماندگار؛ مزد جهاد، شهادت؛ در وصف آن سه تن؛ به ما هم بگو و مرگ مردانه.

در بخشی از این کتاب می خوانیم: وقتی به خرمشهر رسیدیم، هنوز خونین شهر نشده بود. شهر هنوز سر پا بود، اگر چه دشمن

برای عرفای حقیقی که اولیای حق هستند، و اصحاب هدایت یافته آنان، بسیار غریب است که در این روزگار لفظ «عرفان» و صفت «عرفانی»، نه تنها بدون تناسب با معانی حقیقی آنها استعمال می شوند، که اصلاً اطلاق این الفاظ اصطلاحاً بر اموری است که صراحتاً با کفر و بی دینی و الحاد ملازمند.

خود را تا پشت «صد دستگاه» جلو کشیده بود. یک دوربین «مینی اکتر» داشتیم و یک ضبط صوت «ناگرا» و خرت و پرت های دیگری که این مجموعه را کامل می کرد. هم کارگردان و هم صدابردار، خود من بودم و جز فیلمبردار فقط یک نفر دیگر همراه ما بود، شهید غلام عباس ملک مکان، شیرمردی از روستای «قنات ملک» شیراز که هم رانندگی می کرد و هم محافظ مسلح گروه فیلمبرداری بود، آن هم با یک تفنگ ام یک! بعدها راه غلام عباس از ما جدا شد، اگر چه تا آخر دوست یکدیگر باقی ماندیم. او کار فیلمسازی را رها کرد و به گردانهای رزمی پیوست و بعدها در آبادان شهید شد. چهره ای همچون شیر داشت، محکم و استخوانی و بسیار قدرتمند، اما با یال و کوپالی نه چندان بلند. دلش هم دل شیر بود. از رزم آوارانی بود که داوطلبانه در جنگ فیروز آباد به سپاه پاسداران ملحق شده بود.

فردایی دیگر

کتاب حاضر مشتمل بر فصول زیر است: راز سرزمین آفتاب، بشر در انتظار فردایی دیگر، آخرین دوران رنج، راز و رمز، شعر و جنون، غزال غزل، یاد بهشت و نوحه ی انسان در فراق و ختم ساغر.

در بخشی از این کتاب می خوانیم: از میان کشورهای این سوی کره ی زمین، ژاپن تنها کشوری است که توانسته در تقدیر تاریخی دنیای جدید شریک شود و به توسعه ی تکنولوژی که تنها نشانه این امر است دست یابد و حتی در رقابت با آمریکا تا آنجا پیش رود که بتواند خود را همچون طلایه دار تاریخ فردا ببیند و مظهر تمدن شرق، که تاریخ فردا تاریخ تمدن شرق است. شبی دیگر بر تاریخ این سیاره گذشته و اکنون نوبت آن است که خورشید یک بار دیگر سر از مشرق زمین بر آورد. در این مدار که می گویم، یک شبانه روز هزار و چهارصد سال به طول می انجامد و آنان که این سخنان را به جنون نویسنده اش حواله نمی دهند،

شاید که تسلیم حیرت خویش نشوند و در این سخنان غور کنند. در اینکه سپیده تمدن شرق سر زده است تردیدی نیست و چه بسیارند از میان غریبان نیز کسانی که این حقیقت را، همچون جانورانی که وقوع زلزله را پیشاپیش احساس می کنند، در یافته اند و به فرو پاشی، ایمان آورده اند و حتی طلوع ستاره تقدیر را در ناصیه شرق دیده اند....

حلزون های خانه به دوش

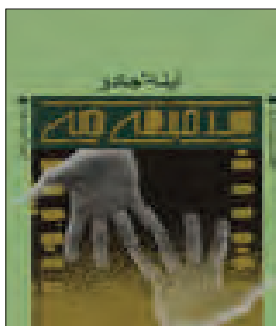
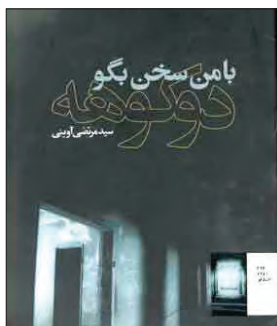
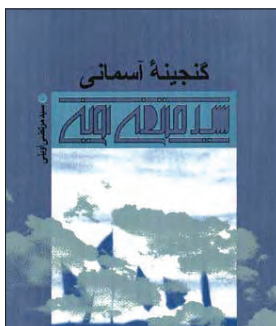
کتاب حاضر مشتمل بر فصول زیر است: کدام عرفان، روشنفکران و معاصر بودن، آفات غرض ورزی، وقتی روشنفکران وارث انقلاب می شوند...، انقلاب اسلامی و اتوپیای غرب زدگان، از مایکل جکسون تا شهرنوش پارسی پور، ژورنالیسم حرفه ای، کانون کدام نویسندگان؟، یک هشدار!، تجدد یا تجریر؟، حلزون های خانه به دوش و تحلیل آسان. در بخشی از این کتاب می خوانیم: برای عرفای حقیقی که اولیای حق هستند، و اصحاب هدایت یافته آنان، بسیار غریب است که در این روزگار لفظ «عرفان» و صفت «عرفانی»، نه تنها بدون تناسب با معانی حقیقی آنها استعمال می شوند، که اصلاً اطلاق این الفاظ اصطلاحاً بر اموری است که صراحتاً با کفر و بی دینی و الحاد ملازمند. به راستی در میان این جماعت کسی نیست که حتی معنای عرفان را در فرهنگ لغات دیده باشد؟... و یا آنکه این جماعت از شدت عرفان (!) به معنای بلندی دست یافته اند که عقل عرفای حقیقی بدان نمی رسد؟ اگر وضع اولیه لفظ عرفان برای دلالت بر معنای معرفت حق است، پس چه رخ داده که این لفظ در روزگار ما به کفر و شرک و الحادی جمع می شود، جز معرفت حق؟... و این غفلت آن همه فراگیر است که اصلاً اگر کسی در نشریات رایج ژورنالیستی و مجامع هنری لفظ عرفان را با معنای حقیقی آن به کار برد، باید یقه اش را گرفت و پرسید: «مگر تو از پشت کدام کوه آمده ای که نمی دانی دیر سال های سال است کسی لفظ عرفان را با این معنی به کار نمی برد؟»

رستاخیز جان

کتاب حاضر مشتمل بر فصول زیر است: ادبیات آزاد یا متعهد؟، رمان و انقلاب اسلامی، آزادی قلم، رستاخیز جسم و رستاخیز جان، زبان و فضا، یادداشتی ناتمام در باب هویت و حقیقت انسان، چرا روشنفکران مورد اتهام هستند؟، فرهنگ یا فرهنگ توسعه؟، ویدئو در برابر رستاخیز تاریخی انسان، تکرار مکررات، انفجار اطلاعات، آیا تئاتر زنده می ماند؟ و منشور تجدید عهد هنر. در بخشی از این کتاب می خوانیم: جهان ما جهانی است که در آن هم «التزام» و هم «عدم التزام» تعهد و عدم تعهد هر دو، مورد تحسین واقع می شوند؛ چه در هنر و چه در سیاست. التزام به چه چیز؟ و عدم التزام به چه چیز؟ «کشورهای غیر متعهد» از کدام تعهد می گریزند و «ادبیات متعهد» نسبت به چه چیز تعهد دارد؟ و «آزادی» در عبارت «اقتصاد آزاد» به چه معناست؟... کلمه های آزادی و برابری را، هم بر سر در زندان ها می نویسند و هم بر سر در معابد بازرگانی.

آغازی بر یک پایان

کتاب حاضر مشتمل بر فصول زیر است: روزگاری نو، داغ بی تسلی، مبشر صبح، امام (ره) و حیات باطنی انسان، دهه شصت و امام خمینی (ره)، گرداب شیطان، در برابر فرهنگ واحد جهانی، پروستوریکای اسلامی وجود ندارد، وفاق اجتماعی، اسامیت یا جمهوری؟، بنیان سفسطه بر باد است، صلیبی از





تجربه فیلم‌سازی داشت. با این همه، اگر او هم آماده‌گی برای شهادت نمی‌داشت، نمی‌توانست جایی در میان ما پیدا کند...» آخرین ساخته‌های شهید آوینی، پیش از آغاز مجموعه مستمر و منظم «روایت فتح» - که باید آن را شاهنامه‌ای تصویری از جنگ به حساب آورد - دو مجموعه با نام‌های «شیرمردان خدا، کرب و بلا در انتظار است» و «کربلا، جنگ، مردم» است. «شیرمردان خدا...» مجموعه‌ای چهار قسمتی در باره گروه‌های مختلف جهاد سازندگی است که پیش از آغاز و در طول عملیات «والفجر چهار» - اواخر سال ۱۳۶۲ - فعالیت‌هایی از قبیل امور تبلیغی، ساخت و تجهیز بیمارستان‌های مجهز صحرایی و نیز امور مهندسی - رزمی را در جبهه‌ها بر عهده دارند. در این مجموعه، گفتار متن جایی ندارد و بار توضیح و تفسیر رویدادها بر عهده یک مجری است که در فواصل برنامه بر صفحه تلویزیون ظاهر می‌شود و پلا تو اجرا می‌کند. مخاطبی که سیر تکنیکی کارهای شهید آوینی را دنبال کند، می‌تواند ببیند که در این فیلم‌ها، همچنان صاحب‌گرو و فیلم‌بردار دو نفرند و موسیقی هنوز جای خود را به درستی بر روی تصاویر باز نکرده است. هر چند نوع موسیقی استفاده شده در فیلم همانی است که بعدها در مستندهای روایت فتح نیز می‌شنویم؛ موسیقی ریتمیک با استفاده از صدای طبل ریز که معمولاً در ساخت موسیقی‌های رزمی و حماسی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

روایت فتح

آغاز ساخت مجموعه تلویزیونی «روایت فتح» به بهمن ماه سال ۱۳۶۴ باز می‌گردد؛ اگر چه فیلم‌هایی قبل از این تاریخ نیز در ساخت این برنامه مورد استفاده قرار گرفته‌اند که چندان زیاد نیستند. اولین قسمت از این مجموعه با نام «شب عاشورایی» به بیان حالات و روحیات رزمندگان اسلام، ساعاتی پیش از آغاز عملیات «والفجر هشت» پرداخته است که به تصرف شهر فاو عراق منجر می‌شود. هم‌نشینی و ترکیب عواملی همچون موسیقی، گفتار متن، صدای سر صحنه و سیر منطقی مونتاز در این فیلم چنان طبیعی و به جا است که بیننده بعد از دیدن فیلم، چه بسا هرگز در نیاید که در طول فیلم با چیزهایی از قبیل موسیقی روبه‌رو بوده است. آنچه شهید آوینی خود آن را «مستند اشرافی» نام نهاده است، با اندکی قوت و ضعف، در تمام فیلم‌های مجموعه روایت فتح قابل مشاهده است. در این فیلم‌ها دوربین، گستره چشم فیلم‌بردار است و صداهای روی تصاویر درست همان صداهایی است که مخاطب تمنای شنیدن آن را دارد. اوج هنر کارگردان و عوامل فیلم‌سازی در این شیوه مستندسازی در این است که هیچ‌گونه دخل و تصرفی از جانب خود در وقایع و روی دادها نمی‌کنند. به عبارت بهتر، هنر اصلی کارگردان و تمامی عوامل، در آن است که اجازه ندهند اثری از خواهش‌های آنان خود را بر فضای کاری که انجام می‌دهند، تحمیل کند و این کاری بسیار صعب است که از قضا آسان جلوه می‌کند. اگر فیلم‌های شهید آوینی را سهل و ممتنع می‌خوانند هم از این رواست.

شهید آوینی در این فیلم‌ها، از آن جایی که همواره دغدغه بیان باطن و حقیقت رویدادهای شکل گرفته در پیش روی دوربین را داشته، اصل را بر باورپذیر بودن صحنه‌ها، بدون استفاده از حقه‌های بصری یا تمهیداتی گذاشته است که میان مخاطب و فیلم فاصله می‌اندازند. از این روی المثل «زوم» و «زوم‌بک» در کار او جایی ندارد؛ فیلم‌بردار موفق کسی است که بتواند از پشت دوربین به پیرامون خود و حوادث آن بنگرد، بدون آن‌که نیازی به جدا کردن دوربین از چشمانش احساس کند؛ و تا آن جایی که به صدابردار مربوط می‌شود، او نیز باید در تمام صحنه‌ها فیلم‌بردار را تعقیب کند تا سوژه‌ها حتا لحظه‌ای از واقعیت فیلم که انعکاس آن جز با صدای سر صحنه مقدور نیست، دور نیفتند. صدای سر صحنه عنصر لازمی است که اگر نباشد، هیچ چیز، حتا پیچیده‌ترین افکت‌ها، جای آن را پر نخواهد کرد. در ساخت این مجموعه، تمام توجه شهید آوینی و گروه سازنده، معطوف آن است که روایتی صاف و یک‌دست از سلسله عواملی که انگیزه لازم برای جنگیدن در شرایطی سخت، و از هر جهت نابرابر را برای رزمندگان جبهه ایران فراهم می‌کند به دست دهد. از این رو، واقعیت در نظر او، چنان که خود نیز آن را بیان می‌دارد،



«قناعت» و دوری از «حرص» باز یافته است.

در تمامی مستندهایی که ذکر شد، هنوز سیر تجربیات تکنیکی شهید آوینی از قبیل بودن یا نبودن گفتار متن، موسیقی روی تصویر، افکت و گونه‌های مختلف مونتاز به خوبی قابل مشاهده‌اند، آن چنان که بعدها تجربه‌های موفق موجود در این فیلم‌ها، به آثار ماندگار شهید مانند «روایت فتح» سرایت می‌کنند و رد پای خویش را به روشنی به جا می‌گذارند.

حقیقت

اما «حقیقت»: این فیلم، یک سال و اندی بعد از اشغال خرمشهر ساخته شده است و نقطه آغاز ویژگی‌های منحصر به فرد مستندهای جنگی شهید آوینی را نیز باید در همین جا جست. ویژگی‌های خاصی که مستندهای جنگی شهید آوینی را از دیگر مستندهای جنگی ساخته شده در گوشه و کنار دنیا متمایز می‌کند، تا حد زیادی مدیون فیلم‌برداری عجیب و متهورانه آن‌ها است. در قسمت‌هایی از این فیلم‌ها، فیلم‌بردار با دوربینی روی شانه، هم چون یک رزمنده، در کنار آن‌ها به ثبت لحظه‌های

آوینی در مورد «خان‌گزیده‌ها» می‌گوید: «در همین مجموعه بود که ما قالب کار خویش را پیدا کردیم، چه در فیلم‌برداری، چه در مونتاز و چه در روابط اجرایی مربوط به پروسه تولید فیلم. «حقیقت» و «روایت فتح» از لحاظ ساختار، بر تجربیاتی که ما در خان‌گزیده‌ها داشتیم بنا شدند. تنها تمایزی که باید مورد اشاره قرار گیرد آن است که ما در هنگام تولید روایت فتح، کارکشته‌تر شده بودیم و خیلی زود توانستیم همان شیوه مستندسازی را با مقتضیات و موجبات جبهه‌های جنگ تطبیق دهیم.»

حساس جنگ و گریز مشغول است؛ شات‌های طولانی و بدون حرکات اضافی در این مجموعه، در اوج لحظات سخت نبرد و در معرکه‌ای که هر آن احتمال اصابت تیر و ترکش به فیلم‌بردار وجود دارد، از نکات بارز مستند «حقیقت» است. این ویژگی در طول کار توسط دیگر عوامل، از جمله صدابردار و دستیار فیلم‌بردار نیز می‌بایست حفظ شود که شده است: «این جا عرصه‌ای نبود که فقط پای تکنیک و یا هنر در میان باشد. بهترین کارگردان‌های سینما اگر آماده‌گی برای کشته شدن در جنگ نمی‌داشتند، نمی‌توانستند در میان ما مفید به فایده و ارجمند باشند. از سال ۶۵ ابراهیم حاتمی‌کیا نیز به گروه ما پیوست و سه - چهار فیلم مستند ساخت. اما او تنها کسی بود که پیش از ورود به جمع ما

است» چیز زیادی نمی‌توان گفت. این مجموعه که گفتیم، به عملیات والفجر چهار در سال ۱۳۶۲ اختصاص دارد. از میان فیلم‌هایی که در فاصله آغاز جنگ تحمیلی تا مجموعه مذکور ساخته شده‌اند، دو مجموعه دیگر، یعنی «فتح خون» که به ماجرای مقاومت شهری در خرمشهر پیش از اشغال متجاوزان بعثی پرداخته است و «مزد جهاد، شهادت» که به موضوع شهادی جهاد سازندگی اختصاص دارد، در آرشیه‌ها موجود نیستند و ناچار باید به گفته‌های خود شهید درباره آن‌ها اکتفا کرد. «مزد جهاد، شهادت» را شهید آوینی همراه با «علی طالبی» ساخته است که بعدها در عملیات ثامن الائمه در سال ۱۳۶۰ به شهادت می‌رسد، و «فتح خون» را در بحبوحه اشغال خرمشهر در مهر و آبان ۱۳۵۹؛ وقتی به خرمشهر رسیدیم هنوز خونین شهر نشده بود. شهر هنوز سرپا بود، اگر چه دشمن خود را تا پشت صد دستگاه جلو کشیده بود. یک دوربین مینی‌اکلر داشتیم و یک ضبط صوت ناگرا و خرت و پرت‌های دیگری که این مجموعه را کامل می‌کرد. هم کارگردان و هم صدابردار، خود من بودم و جز فیلم‌بردار فقط یک نفر دیگر همراه ما بود: «شهید غلام عباس ملک مکان»، شیرمردی از روستای قنات ملک شیراز که هم رانندگی می‌کرد و هم محافظ مسلح گروه فیلم‌برداری بود، آن هم با یک تفنگ ام. یک!»

پس از اولین فیلم‌هایی که به جنگ تحمیلی اختصاص دارند، برنامه‌هایی با موضوعات دیگر نیز ساخته شده‌اند که تعداد آن‌ها در این فاصله زمانی کم هم نیست؛ مستندهایی نظیر «گم‌گشته‌گان دیار فراموشی» که محرومیت زایدالوصف ساکنان منطقه بشاگرد را به تصویر کشیده است. «هفت قصه از بلوچستان» که به روایت فقر و محرومیت مردم روستاهای سیستان و بلوچستان پرداخته است، و «قیام‌لله» که با دیدی مقایسه‌گر نسبت به دوران ستم‌شاه، به نقش و اهمیت خدمات و زحمات جهادگران جهاد سازندگی از ابتدای تشکیل تا زمان ساخت فیلم اشاره دارد. در مستند اخیر، جهاد سازندگی تشکیلاتی منبعث از انگیزه‌های الهی و انقلابی تصویر شده که اصالت انگیزه و نیت در شکل‌گیری آن باعث شده است تا فعالیت‌هایی آنچنان مهم و بزرگ را در مدتی کوتاه به منصه ظهور برساند.

اقتصاد صلواتی

«اقتصاد صلواتی»، مستند بعدی شهید آوینی، با نگرشی برخاسته از دیدگاه‌های ایشان در باب اقتصاد رایج امروز و دورافتادگی آن از اصل و غایت خویش، اقتصاد مرسوم جبهه‌ها را به عنوان نمونه‌ای از یک اقتصاد «دیگر» مطرح می‌کند که در آن «اقتصاد» حقیقت خود را که معنای «میان‌ه‌روی و اعتدال» دارد، با تکیه بر فرهنگ

درآمد: تحلیل فیلم‌شناسی آثار مستند، مجموعه روایت فتح و آثار دیگری که آوینی به ثبت رسانده کار دشوار و طاقت‌سوزی است. در این بررسی، تلاش شده است تا تمامی آثار تصویری بجامانده از آن عزیز، مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته و هر یک از فیلم‌ها جداگانه تحلیل و بررسی شود. همچنین نویسنده کوشیده است تا از میان سخنان آوینی در پشت پرده آثار و گفتارهای دیگر، روند و چگونگی تولید این مجموعه‌ها را مورد تدقیق قرار دهد. به جرئت می‌توان گفت که این‌گونه تحلیل در نوع خود یگانه است و تا به امروز چنین اتفاقی درباره آثار سینمایی آوینی رخ نداده است.

■ **نگاهی به فعالیت فیلم‌سازی شهید سید مرتضی آوینی**
مسعود استادی

تصویر جاودانگی و حقیقت زائر دوکوهه...



خان‌گزیده‌ها

نگاه به فعالیت فیلم شهید سید مرتضی آوینی مستلزم آن بود که تمامی فیلم‌های ساخته او در دسترس می‌بود تا این بررسی لااقل از حیث پرداختن به کلیه آثار او کامل باشد. اما چنین نیست. اولین آثار فیلم‌ساز ما در آرشیوها مفقود شده‌اند و اگر دو قسمت از مجموعه شش قسمتی «خان‌گزیده‌ها»، هفت سال بعد از شهادت سازنده‌اش سر از آرشیوها بیرون نمی‌آورد، می‌بایست تنها به شنیدن درباره آنها اکتفا می‌کردیم، چنان که اکنون نیز درباره تعدادی دیگر از فیلم‌هایش ناگزیر از این کاریم. مستند شش قسمتی «خان‌گزیده‌ها» دومین مجموعه مستندی است که شهید آوینی در طول دوران برنامه‌سازی تلویزیونی خود ساخته است. اولین آنها مستندی بوده است درباره «سیل خوزستان» در سال ۱۳۵۸ که در دسترس نیست. آنچه از خان‌گزیده‌ها به جا مانده نیز فیلم‌هایی است با کیفیتی بسیار نامطلوب. چیزی که خود شهید آوینی هم گمان نداشت که هفت سال بعد از شهادتش یافت شود. «فیلم‌ها رپورسالی بود و به احتمال قریب به یقین دیگر نمی‌توان اثری از آنها در آرشیو تلویزیون پیدا کرد».

اهمیت مستند «خان‌گزیده‌ها» در آن است که سنت فیلم‌سازی شهید آوینی به نحوی غیر قابل انکار مبتنی بر تجربیاتی است که در طول ساخت این فیلم کسب کرده است. ماجرای فیلم در روستاهای شهرستان‌های فیروزآباد، آباده و جهرم می‌گذرد؛ اوایل انقلاب و زمانی است که بنی‌صدر در مصدر امور اجرایی کشور قرار دارد. خسرو و ناصر قشقایی، دو تن از خوانین این منطقه، علیه روستاییانی که سال‌ها زیر ظلم و ستم آنها به سر می‌برده‌اند و حالا با شروع انقلاب، هوای آزادی و رهایی از قید خوانین دارند، وارد زدوخورد شده‌اند و بنی‌صدر نیز ارتش و ژاندارمری را در ظاهر برای حمایت از مردم وارد کارزار کرده است، آنچه در فیلم می‌بینیم این است که ابتدا روستاییان، مصائبی را که در زمان سیطره خان‌ها بر آنان گذشته است، بازگو می‌کنند؛ از بهره‌کشی از آنان گرفته تا تعدی به جان و مال و نوامیس آنها. مصاحبه‌ها، مونتاژ طولانی و بدون کات هستند، همراه با نماهای سه‌رخی که فیلم‌بردار از خلال آن به صید سوژه‌ها پرداخته است و نیز گزارش‌گری که با فاصله‌ای قابل توجه از دروین از مصاحبه‌شوندگان سؤال می‌کند. ماجرای فیلم در نهایت با دستگیری تفنگداران قشقایی و محاکمه آنان پایان می‌پذیرد، در حالی که دادگاه انقلاب تمام آنان را تبرئه کرده است و مردم علیه حکم دادگاه در خیابان تظاهرات می‌کنند. فیلم را از نگاه دیگر می‌توان بیانیه‌ای رسمی علیه جریان مخالف خط امام در اوایل انقلاب قلم داد کرد. اما از نظر تکنیکی بعدها همین فیلم باید و نیاید‌های کارهای شهید آوینی را تا حد زیادی

تعیین کرده است. از قبیل آنکه مثلاً در قسمت آخر این برنامه‌ها، در حالی که مصاحبه‌شونده خاطراتی از شهدای نیروهای نظامی ارتش و سپاه می‌گوید، دروین به مدتی طولانی روی یک طرح گرافیکی از گل‌های لاله‌ای که مقارن با بیان چگونگی شهادت پاسداران و ارتشی‌ها، به تعداد آنها افزوده می‌شود، ثابت مانده است. چیزی که نظیر آن بعدها در هیچ یک از کارهای فیلم‌ساز نمی‌بینیم. آوینی در این مورد می‌گوید: «در همین مجموعه بود که ما قالب کار خویش را پیدا کردیم، چه در فیلم‌برداری، چه در

اهمیت مستند «خان‌گزیده‌ها» در آن است که سنت فیلم‌سازی شهید آوینی به نحوی غیر قابل انکار مبتنی بر تجربیاتی است که در طول ساخت این فیلم کسب کرده است. ماجرای فیلم در روستاهای شهرستان‌های فیروزآباد، آباده و جهرم می‌گذرد؛ اوایل انقلاب و زمانی است که بنی‌صدر در مصدر امور اجرایی کشور قرار دارد.

مونتاژ و چه در روابط اجرایی مربوط به پروسه تولید فیلم. «حقیقت» و «روایت فتح» از لحاظ ساختار، بر تجربیاتی که ما در خان‌گزیده‌ها داشتیم بنا شدند. تنها تمایزی که باید مورد اشاره قرار گیرد آن است که ما در هنگام تولید روایت فتح، کارکشته‌تر شده بودیم و خیلی زود توانستیم همان شیوه مستندسازی را با مقتضیات و موجبات جبهه‌های جنگ تطبیق دهیم. «فیلم دیگری هم هست که نشان می‌دهد شهید آوینی از این پس راه خود را در برقراری ارتباطی مستقیم و بی‌واسطه با مخاطب خویش، آن چنان که مطلوب او بوده، اندکی بیش‌تر شناخته است. این فیلم تصادفاً از خانواده یکی از شهدای اصفهانی به دست آمده است و نام آن «خون، بهای بیداری» است و از مستندهایی است که شهید آوینی درباره شهدای جهاد سازندگی در کردستان - و احتمالاً پیش از آغاز جنگ تحمیلی - ساخته است. خصوصیات این فیلم با اندکی اغماض، همانی است که ما بعدها در مستندهای «حقیقت» و «روایت فتح» می‌بینیم.

شش روز در ترکمن صحرا

«شش روز در ترکمن صحرا» مستندی است درباره غائله «خلق ترکمن» در ترکمن صحرا، و باز مربوط به دوران پیش از آغاز جنگ تحمیلی، که البته از این فیلم نیز چیزی موجود نیست. درباره تقدم و تأخر مجموعه‌های بعدی ساخته‌شده توسط شهید آوینی تا قبل از مجموعه «شیرمردان خدا کرب و بلا در انتظار

می نگریستند و نه از بیرون. عمده تمایزات از همین جا آغاز می شد، اگرچه تفاوت داشت که به اختصار بیان شد. یکی از تمایزهای اساسی دیگر آن بود که ما به صدای سر صحنه آن قدر اهمیت می دادیم که بدون آن تصویر را «مرده» می دانستیم. در این باور، ما کاملاً محق بودیم. این ژانر مستند اصلاً بدون صدای سر صحنه نمی توانست مفهومی داشته باشد. آموزش صدایر دارها بر این مینا انجام می گرفت که در همه احوال از فیلم برداران تبعیت کنند چرا که همه صحنه ها می بایست صدای سینک داشته باشند. در هنگام مونتاژ ممکن بود که تا پنج باند هم برای صدا بسازیم؛ دو باند افکت، یک باند موسیقی، یک باند گفتار متن... اما همه صحنه ها حتماً صدای سینک داشتند... ضرورت گرفتن صدای سینک تا آن جاست که ما فی المثل برای باز آفرینی افکت نمایی ارزشمند مربوط به عملیات «فتح المبین» که استثنائاً صدای سر صحنه نداشت، بیش از یک هفته زحمت کشیدیم و باز هم نتیجه زحمت ها نمی توانست ما را ارضا کند. صدای سر صحنه به نماها زندگی می بخشید و این برای ما که به حقیقت آنچه که در جبهه ها می گذشت اهمیتی به حق می دادیم، به صورت یک اصل در آمده بود.

مستندهای مجموعه روایت فتح

سخن گفتن از تک تک فیلم هایی که در این مجموعه و در مدتی نزدیک به سه سال ساخته شده اند، از نظر موضوعی فرصت ویژه ای را طلب می کند. با این همه ذکر فهرست وار موضوعات این فیلم ها، خالی از لطف نیست:

یازده قسمت درباره عملیات «الفجر هشت» با نام های «شب عاشورایی»، «پاتک روز چهارم»، «تاریخ سازان چه کسانی هستند؟»، «دوسال قبل / با شیر مردان هوانیروز»، «حزب الله»، «تجدید پیمان»، «عروج»، «سربازان امام زمان (عج)»، «حضور الحاضر»، «ضیافت / رمز پیروزی» و «راه قدس از کربلا». دوازده قسمت درباره عملیات های «کربلای یک» و «الفجر نه»، با نام های «حنا بندان / دروازه قرآن»، «به سوی معشوق»، «پیام بسیجی»، «دل باخته»، «ابا الفضل العباس» «آزادی مهران / ابر»، «آقاسید / رزق حلال / دره بید»، «زبر الحدید»، «چه کسی از جنگ خسته شده است؟»، «جلوه ای دیگر از نصرت خدا»، «انصار» و «از آن کربلا تا این کربلا».

پانزده قسمت در باره عملیات «کربلای پنج» با نام های «قاسم»، «جاده»، «رضا»، «تیم آتش»، «سه ورق از تاریخ مقاومت»، «سپاه»، «مردم، کربلا»، «سرباز گمنام»، «پیران توپخانه»، «انگیزه های الهی»، «دیدار»، «آهک شایان نور»، «یادی از سه دل باخته»، «پیام امیر، یادگار حسن»، «علم دار» و «پل حاج اسداله». یازده قسمت پیرامون عملیات های مختلف، از آغاز جنگ تا پیش از «الفجر ده»، با نام های «سرباخته کوی عشق»، «اشلو / سرداری از ایل قشقایی»، «بر ستیغ جبال فتح»، «صادقیه»، «سحر یا معجزه»، «یادی از گذشته های جنگ»، «ما همه چیز را مدیون خون شهدا هستیم»، «یادی از آقاتقی»، «موجیم که آسوده گی ما عدم ماست»، «مرثیه» و «انصار المهدی».

چهارده قسمت بعدی نیز در باره عملیات «الفجر ده»، «بیت المقدس دو» و عملیات «مرصاد» هستند که عبارتند از: «شیخان»، «حلیچه در آتش / کف گمنامی»، «در اطراف پل»، «دسته ایمان (سه قسمت)»، «لحظاتی معمولی از زندگی سه شهید»، «در راه بازگشت»، «داستان پل»، «گلستان آتش»، «درخششی دیگر (چهار قسمت)» و «مدرسه عشق». می ماند آنکه، به این نکته بازگشته از زبان کارگردان این فیلم ها نیز اشاره کنیم: «تنها از سال ۱۳۶۶ که قرارگاه رمضان فعال شده بود و عرصه عملیات نظامی به کردستان عراق کشیده بود، ما ناگزیر شده بودیم به «ویدئو هشت» روی بیاوریم. راه پیمایی های طولانی در ارتفاعات پر برف با دوربین اکلو و ضبط صوت ناگرا، ممکن نبود. چه بسا پیچه ها ناچار بودند که مدت یک ماه و نیم هم راه بارزم آوران قرارگاه رمضان، در شرایطی بسیار دشوار زندگی کنند. صعود بر ارتفاعات پر برف، راه پیمایی های طولانی، عبور با کرجی از رودخانه های عریض، زندگی در حالت آماده باش شبانه روزی، تعقیب و گریز، عبور مخفیانه از کنار پایگاه های ارتش بعث در خاک کردستان عراق... ما را ناچار کردند که دوربین اکلو و ضبط

ناگرا را کنار بگذاریم و «هندی کم» برداریم. برای مونتاژ، نوارهای ویدئو هشت و یا VHS را به فیلم ۱۶ میلی متری ای تبدیل می کردیم و برای این کار خودمان یک استودیوی ساده راه انداخته بودیم. در سال ۱۳۶۵ کارکردن با ویدئو را دون شأن خویش می شمردیم، اما رفته رفته ضرورت ها ما را به سوی استفاده از ویدئو کشاند، تا آنجا که در جریان ورود آزادگان به کشور، دوربین های اکلو به کناری افتاده بودند و دوربین های ویدئو جایگزین آنها شده بودند.»

شهید آوینی می گوید: «پایان جنگ پایان دوران «مستی» و آغاز دوران «صحو» و هوشیاری بعد از مستی است» و لذا در آثار بعد از

شهید آوینی در این فیلم های مستند، از آنجا که همواره دغدغه بیان باطن و حقیقت رویدادهای شکل گرفته در پیش روی دوربین را داشته، اصل را بر باورپذیر بودن صحنه ها، بدون استفاده از حقه های بصری یا تمهید گذاشته است که میان مخاطب و فیلم فاصله می اندازند. از این رو فی المثل «زوم» و «زومبک» در کار او جایی ندارد.

جنگ او نیز بی استثنا، علائم این هوشیاری را می توان دید. هر چند که به شهادت دوستان نزدیک وی، او هیچگاه نتوانسته بود آثار آن مستی را از خود دور کند و به کارهایی نظیر آنچه که دیگران بدان ها پرداختند، بپردازد. نزدیک ترین دوستان وی در آن سال ها، به اسناد خاطرات شان همواره این سؤال را از خود پرسیده اند که چگونه او که غفلت لازم برای زیستن در شرایط خالی از قطعیت پس از جنگ را کسب نکرده و سودای کسب آن را نیز در سر ندارد، هنوز زنده مانده است.

با گسترش دامنه مخاطبان آثارش، شهید آوینی به ژانرهایی از مستندسازی روی می آورد که بر خلاف روایت فتح بتواند سلاقی عام را در برگیرد. اولین ثمره این تلاش، مستندی درباره ساقط شدن هواپیمای مسافری ایرباس ایران توسط ناو آمریکایی وینسنس در خلیج فارس است که با عنوان «آمریکا، تزویر، تجاوز» و به تهیه کنندگی واحد مرکزی خبر شبکه یک صدا و سیما ساخته می شود. اکنون این فیلم نیز موجود نیست و سراغ چند و چون آن را می توان تنها از حافظه بینندگان آن در همان سال - سال ۱۳۶۷- گرفت. اما اثر بعدی او که وی در آن نقش سرپرستی مونتاژ و مشاورت تولید را داشته است، اثری است که بینندگان تلویزیون در آن سال ها، آن را به خوبی در خاطر دارند: «سراب»؛ که مجموعه مستندی است درباره مهاجرانی که در جست و جوی آرمان شهر رؤیایی خود به غرب پناه می برند. مستند مذکور در آن سال با استقبال کم نظیری از سوی بینندگان تلویزیون مواجه شد. سبک کار فیلم ساز در این مجموعه، کاملاً متفاوت با کارهای او در روایت فتح است. نگاه او در این جا نگاه بی طرف و ایزدکیوبه مسئله اتباع ایرانی مقیم دیگر کشورها در شرایطی است که تب مهاجرت به خارج کشور، جامعه را فرا گرفته است. تأثیر این مستند چنان بود که طبق اعلام وزرات خانه های ذی ربط، آمار مهاجرت ایرانیان به خارج پس از پخش این فیلم به نحو چشم گیری کاهش یافت. با ارتحال حضرت امام (ره) دو مجموعه برنامه دیگر در سوگ امام ساخته شده است: «فراق یار نه آن می کند که بتوان گفت» در دو قسمت، و «قاصد مهربانی ها» در هفت قسمت، که متأسفانه تا زمان گردآوری این مطلب، از سهم شهید آوینی در ساخت آن اطلاع دقیقی به دست نیامد.

پس از ارتحال حضرت امام (ره) شهید آوینی، توجه خود را به نفوذ انقلاب اسلامی و حضرت امام (ره) در بین دیگر ملت ها معطوف نمود. از این میان دو کشور لبنان و فلسطین به دلیل قربایت بسیار زیادی که میان حرکت های انقلابی آنان با انقلاب اسلامی حس می شد، از جایگاه ویژه ای در سیر فیلم سازی شهید آوینی برخوردار است. مجموعه های «نسیم حیات» و «انقلاب سنگ»،

اولی درباره قیام جوانان لبنانی در برابر صهیونیست های اشغال گر و در سیزده قسمت، و دومی به مناسبت آغاز انتفاضه اول فلسطین در پنج قسمت، ساخته های بعدی شهید آوینی در حوزه فیلم سازی مستند هستند که در آنها تاریخچه هریک از این دو قیام و پیشینه آنها و نیز تأثیراتی که انقلاب ایران و وجود حضرت امام در آنها به جا مانده است، مطمح نظر قرار گرفته است؛ هر چند که صیغه اطلاع رسانی آنها را نیز نباید از نظر دور داشت. متأسفانه مردم ما معمولاً در مواجهه با اخبار مهم دیگر کشورها، به دلیل بی اطلاع ماندن از پیشینه و انگیزه های مؤثر در پیدایش حرکت های مختلف اجتماعی در آن کشورها، از گرفتن موضعی حقیقی و متناسب با واقعیت محرومند؛ چیزی که معمولاً از سوی متصدیان رسانه های جمعی عموماً و تلویزیون خصوصاً به هیچ انگاشته می شود و یا چندان جدی گرفته نمی شود. در ادامه معرفی فیلم های ساخته شده توسط شهید آوینی باید به مستند دوقسمتی «بامن سخن بگو دو کوه» اشاره کرد که در فروردین ماه ۱۳۶۹ و مقارن با بازدید گروهی از رزمندگان لشکر بیست و هفت حضرت رسول از یادگان دوکوه ساخته شده است. حال و هوای این فیلم نیز همچون دیگر اثر جاودان شهید آوینی در حوزه دفاع مقدس پس از پایان جنگ، «شهری در آسمان»، دریغ گویی ایام سپری شده ای است که شهید آوینی خود آن را در آثار مکتوبش «دوران حاکمیت عشق» می خواند. اما در عین حال هیچگاه این فضا، به سمت بیشتر مستندهای ساخته شده در طول سال های پس از جنگ و به جانب نوستالژی و ماتم گرفتن و دریغ و درد گویی منفعلانه و زنجبوره های بی خاصیت گرایش نداشت. او در این دو فیلم همچنان با نگرشی حکیمانه، در جست و جوی راه است که حقیقت نبرد هشت ساله را پیش چشم مخاطبانی که آن سال ها را ندیده اند یا به دلایلی آن را درک نکرده اند زنده کند.

مجموعه ای سه قسمتی نیز با عنوان «شقایق های آتش گرفته» درباره قیام جوانان شیعیه لبنانی ساخت که به شهادت بهروز فلاحت پور در لبنان خاتمه یافت.

ژانر دوکوه

و بالاخره شهید آوینی در حالی که قصد داشت روایتی ناگفته و سربه مهر از شاهدان گمنامی که سال ها پیش و در گیرودار انجام عملیات والفجر مقدماتی، در کویر تفتیده و داغ فکه ارواحشان را به امانت به ملائکه خدا تسلیم کرده بودند، آغاز کند، در بیستم فروردین ماه ۱۳۷۲، ساعت نه صبح در قتلگاه فکه به شهادت رسید. آوینی شهید بزرگواری بود که این چنین، حسن مقطع خویش را بر شعر جاودانه زندگی دنیایی خود سرود:

«وقتی به خرمشهر رسیدم هنوز خونین شهر نشده بود. شهر هنوز خونین شهر نشده بود و شهر هنوز سرپا بود، اگرچه احساس نمی شد که این حالت زیاد پر دوام باشد، و زیاد هم دوام نیاورد. ما به تهران بازگشتیم و شبانه روز پای میز موویلا کار کردیم تا اولین فیلم مستند جنگی درباره خرمشهر از تلویزیون پخش شد؛ «فتح خون». یک هفته ای نگذشته بود که خرمشهر سقوط کرد و ما در جست و جوی «حقیقت» ماجرأ به آبادان رفتیم که سخت در محاصره بود. با هاورکرافت از بندر ماهشهر، از راه خور، خود را به خسروآباد رساندیم. در آنجا شبانگاه پیاده شدیم و منتظر ماندیم تا نزدیکی های صبح اتوبوسی با چراغ های خاموش بیاید و ما را به آبادان برساند. تولید مجموعه حقیقت این گونه آغاز شد. «روایت فتح» ادامه همان مجموعه حقیقت است. اولین شهیدی که دادیم علی طالبی بود که در عملیات طریق القدس به شهادت رسید و آخرین شان «مهدی فلاحت پور» است که در لبنان شهید شد. اسامی باقی شهدا را تیمنا ذکر می کنم: «ابوالقاسم بوذری، حسن هادی، رضا مرادی نسب، امیر اسکندر بیکه تاز (در عملیات کربلای ۵) و برادر شریعی (در عملیات مرصاد)...» و خوب، دیگر چیزی برای گفتن نمانده است جز آنکه ما خسته نشده ایم و اگر باز هم جنگی پیش بیاید که پای انقلاب اسلامی در میان باشد، ما حاضریم. می دانید! رزنده ترین روزهای زندگی یک «مرد» آن روزهایی است که در مبارزه می گذارند و زندگی در تقابل با مرگ است که خودش را نشان می دهد.» ■

است؛ زندگی روزمره انسان‌هایی است که درست در وسط آسمان، روی یک کره کوچک، از آسمان بریده‌اند و طوری در خود و مسائل سخیف خود فرو رفته‌اند که تو گویی در این عالم لایتناهی موجودی جز آنان و مسئله آنان وجود ندارد. اگر برای ما دستیابی به واقعیت در فیلم اهمیت داشته باشد، آن وقت باید در جست‌وجوی راه‌هایی باشیم که به ظهور واقعیت در کار ما منتهی می‌گردند. اینکه عرض کردم اگر دستیابی به واقعیت برای ما اهمیت داشته باشد، بدان علت بود که برای بعضی‌ها اصلاً این موضوع از اصل منتفی است. آنان که هنر را «حدیث نفس هنرمند» می‌دانند اصلاً اهمیتی نمی‌دهند که واقعیت چه باشد.

در تمامی مستندهایی که ذکر شد، هنوز سیر تجربیات تکنیکی شهید آوینی از قبیل بودن یا نبودن گفتار متن، موسیقی روی تصویر، افکت و گونه‌های مختلف مونتاژ به خوبی قابل مشاهده‌اند، آن چنان که بعدها تجربه‌های موفق موجود در این فیلم‌ها، به آثار ماندگار شهید، همچون «روایت فتح» سرایت می‌کنند و ردپای خویش را به روشنی به جا می‌گذارند.

غایت مطلوب آنها در کار هنر، بیان تصورات و عواطف خویشتن است، خواه نزدیک به واقعیت باشد و خواه نباشد. پس اگر برای ما دستیابی به واقعیت اهمیت داشته باشد، معقول‌ترین کار آن است که موانعی را که بر سر راه تجلی و ظهور واقعیت در فیلم وجود دارد، از سر راه برداریم. این همان کاری است که در روایت فتح کردیم. ما در جبهه‌های جنگ، واقعیت را می‌جستیم، نه خودمان را، و لذا توهمات و تصورات شخصیت‌مان را به کناری نهادیم، آنچنان که بین خودمان و واقعیت مطابقتی نسبتاً کامل ایجاد کردیم... در خارج از جبهه، در شرایط معمول، همه چیز تحت اختیار فیلم‌ساز است، اما در جبهه او نمی‌تواند و نباید خود را بر فضا تحمیل کند. در جبهه این امکان وجود ندارد که فیلم‌ساز از وقوع حوادث جلوگیری کند و یا حادثی را که از دست داده تکرار کند و یا به میل خویش چیزی از فضا کم کند یا بر آن بیفزاید. با توجه به شرایط خاصی که مخصوصاً در خط مقدم نبرد وجود دارد، گروه فیلم‌برداری نیز باید همانند دیگر رزم‌آوران، حرکات سریع و محتاطانه‌ای داشته باشد، به راه‌پیمایی‌های طولانی اقدام کند، حریم‌ها، حدود و قواعد رزم را رعایت کند، به زندگی در شرایط سخت و بدون استراحت، تن در دهد و... در عین حال کار شاق فیلم‌برداری را نیز به بهترین صورت انجام دهد.

و اما درباره تکنیک فیلم‌سازی در این مجموعه نیز خود او گفتنی‌ها



چیزی جز واقعیت نفس‌الامری یا حقیقت نیست و باقی را نفسانیات فیلم‌ساز می‌داند که باید جلوی آن را در طول پروسه تولید فیلم گرفت. به عبارت بهتر، جنگی از آن نوع که در ایران و در مقابل رژیم‌های دیگر جهان متفاوت است، زبان دیگری را نیز برای تبیین اهداف و آرمان‌هایش طلب می‌کند. جنگ‌های دیگر در تقابل دو ارتش مسلح و منظم شکل می‌گیرد و غایت عملیات هر یک از دو طرف تصرف هر چه بیش تر خاک دشمن و گرفتن تلفات انسانی و غنایم تسلیحاتی در جهت توسعه‌دادن به اراضی خود و در نتیجه دست‌یابی به منابع مادی طرف مقابل است. در چنین جنگی، ناگفته پیداست که نگاه ابژکتیو و از بیرون به جنگ، می‌تواند در اغلب موارد از پس خواسته سازنده‌گان چنین فیلم‌هایی برآید. خواسته‌ای که چیزی جز گزارش فتوحات یا شکست‌های مادی طرفین نبرد نیست. اما وقتی انگیزه‌ها از نوع دیگری باشند، مسلماً نگاه از بیرون نمی‌تواند از عهده بیان وقایع نبرد، آن چنان که رزم‌آوران آن نزد خویش احساس می‌کنند، برآید. شهید آوینی در مستندهای خویش تپیش از پایان جنگ، زبانی را می‌جسته است که بتواند از عهده بیان چنین واقعیت‌هایی برآید و باید گفت که این زبان را به درستی یافته است. صدق و کذب این سخن را تنها کسانی در می‌یابند که مدتی از عمر خود را در جبهه‌های نبرد گذرانده باشند و با معیارهای پیروزی و شکست در این نبرد آشنا شده باشند. بی‌جهت نیست که در تمامی نزدیک به هفتاد قسمت مستندهای روایت فتح، حتی یک فریم فیلم از جنازه‌های کشته‌های طرفین و یا اشاره‌ای به فتوحات مادی نبرد، آن چنان که در گزارش‌های خبری به وفور یافت می‌شود، ملاحظه نمی‌شود. کسانی که در طول سال‌های جنگ و حتا پس از آن، ملاک و میزان پیروزی و شکست در دفاع مقدس هشت ساله را تصرف مقدار بیش‌تری از اراضی دشمن یا کشتار تعداد نفوس بیش‌تری می‌جستند در نظر شهید آوینی هیچ‌بویی از حقیقت این نبرد نبوده‌اند. شهید آوینی، معیار شکست یا پیروزی را در تمامی فیلم‌هایی که درباره جنگ ساخته است، منبعث از قیام عاشورای شصت و یک هجری قمری و در ادامه آن می‌بیند و بنا بر این باعث تعجب نیست که توجه ویژه او همواره معطوف به صحنه‌هایی از نبرد است که بازتاب بیش‌تری از حوادث کربلا در خود دارند. او جان خود را بر سر ساختن فیلمی درباره عملیات «والفجر مقدماتی» گذاشته است؛ عملیاتی که از منظر نظامیان امروزی یک عملیات کاملاً شکست‌خورده است. نگاه ویژه شهید آوینی معطوف چیز دیگری است.

دامنه این بحث، آنچنان گسترده است که پرداختن به آن خود فرصتی ویژه می‌طلبد. اما به هر تقدیر آنچه خود شهید آوینی در این باره گفته است می‌تواند پرده ابهامات احتمالی را به یک سو بزند:

«عالمی که هر یک از مادر اطراف خویش می‌یابد، عالم روان خود اوست، چرا که انسان ناگزیر در جهان معرفت خویش می‌زید؛ هر کسی از ظن خود شد یار من. آن کس که به مشیت مطلق خدای واحد قائل است، همه وقایع را به مثابه «خواست خدا» می‌نگرد و لذا جهان او کاملاً متفاوت است با جهان کسی که به «صدفه و شانس» قائل است و اراده خود را مطلق می‌انگارد. مجموعه این «انگار»‌ها به روابط خاصی بین ما و اشیاء و اشخاص دیگر منتهی می‌گردند و در نهایت بنای افعال و اعمال ما نیز بر مبنای همین انگارها و تصورات ریخته می‌شود. اما بالاخره آیا فراتر از این عوالم انگاری، واقعیتی ثابت وجود دارد یا خیر؟ ما معتقد به واقعیت نفس‌الامری هستیم و این واقعیت چیزی جز حقیقت نیست. در فیلم مستند لزوماً هدف ما باید دستیابی به واقعیت باشد و بنا بر این بنده نخست لفظ «واقعیت» را معنا کردم تا بدانیم که اگر سخن از واقع‌گرایی می‌گوییم مقصود چیست. وجه تمایز فیلم مستند از غیر مستند در همین «استناد به واقعیت» است و اگر این مقدمه را بپذیریم، پس باید در جست‌وجوی اظهار و تبیین واقعیت در فیلم مستند باشیم و قبول کنیم که مستند حقیقی فیلمی است که واقعیت در آن تجلی یافته باشد. نورثالیست‌ها واقعیت را به مفهوم همان امر سخیف دنیایی می‌گرفتند که بشر امروز در گرداب آن در غلطیده است. با این تعبیر، واقعیت، مجموعه همه و شکست‌های و فلک‌زدگی‌ها

را گفته است: «فیلم‌برداری در اکیپ‌های ما کار بسیار دشواری بود. آن‌ها به جز کارگردانی و فیلم‌برداری وظیفه مصاحبه‌گر را نیز بر عهده داشتند... ما همواره به مثابه یک «گروه ویژه» تلاش می‌کردیم که همپای سیر انقلاب بمانیم و هیچ یک از وقایع را از دست ندهیم. لازمه دستیابی به سرعتی چنین و حفظ آن، روی آوردن به «قالب مستند» بود. در عین حال ما از اینکه یک «گروه خبری» باشیم پرهز داشتیم و به همین علت کارمان را از همه صفات گزارش‌های خبری پاک کردیم. در تلویزیون ما گزارش‌های خبری کلیشه‌هایی بی‌فایده و باسمة‌ای هستند و مطلقاً فاقد ارزش‌های هنری. من به راستی نمی‌دانم که این سبک کار تلویزیونی از کجا آمده است... در هنگام فیلم‌برداری از جبهه، در گیرودار عملیات، همه چیز آن قدر سریع می‌گذشت که فرصتی برای کارگردانی پیدا نمی‌شد. فیلم‌برداری می‌بایست تا آنجا مجرب و کارگرفته باشد که خودشان سوژه را انتخاب کنند و به طور همزمان دکوپاژ و فیلم‌برداری کند. بنا بر این، رفته رفته کارگردان و فیلم‌بردار در یک شخص واحد ادغام شدند. مصاحبه اگر خوب انجام شود و از تصنع دور باشد، قالب خوبی است برای ارائه شخصیت و اظهار باطن انسان‌ها و وسعت بخشیدن به عرصه بیان فیلم، ماوراء ظاهری که تصویر، به نمایش می‌گذارد. بنا بر این، گریزی از مصاحبه نداشتیم، اما تلاش می‌کردیم که مصاحبه در فضایی انجام گیرد که مصاحبه شونده به دور از تصنع و در وضعی کاملاً طبیعی قرار داشته باشد. در هنگام عملیات، بهترین زمان برای مصاحبه وقتی بود که رزم‌آوران با دشمن درگیر بودند. اگر مصاحبه در شرایطی انجام می‌گرفت که فضای جبهه آرام بود و بچه‌ها به حیات روزمره بازگشته بودند، هر سخنی که رد و بدل می‌شد به ناچار محدود در همان باکس‌های کلیشه‌ای بود که عرض کردم... و اما حضور یک گزارشگر در جلوی دوربین باعث می‌شود مصاحبه‌شونده رو به گزارشگر سخن بگوید و در این صورت، تماشاگر خود را طرف صحبت احساس نمی‌کند و بنابراین، مخاطبه مورد نظر میان فیلم و تماشاچی اتفاق نمی‌افتاد. به ناچار بعد از تجربه‌های بسیار به این نتیجه رسیدیم که گزارشگر را حذف کنیم و مصاحبه توسط خود فیلم‌بردار انجام شود تا روی سخن فرد مصاحبه‌شونده با دوربین باشد. چنین بود که کار فیلم‌بردار در اکیپ‌های فیلم‌برداری روایت فتح، دشوارتر و دشوارتر شد. و به خصوص وقتی به این همه مشکلات، سنگینی مداوم دوربین روی دست را اضافه کنید تصویری واقعی‌تر از کار فیلم‌برداران روایت فتح پیدا خواهید کرد. شرایطی که مادر آن کار می‌کردیم چنین ایجاب می‌کرد که سه پایه را کنار بگذاریم. در کار فیلم‌سازی داستانی، رسم بر این است که تعیین همه چیز - وقایع، شخصیت‌ها و فضا - تابع اراده و طلب کارگردان باشد، اما در مستندسازی و مخصوصاً در این ژانر خاصی که ما کار می‌کردیم، فیلم‌ساز کاملاً تابع شرایط خارجی است. حادثه‌ای در جریان است که امکان توقف آن وجود ندارد و فیلم‌ساز موظف است که این حادثه را تصویر کند. تنها چاره‌ای که باقی می‌ماند، این است که فیلم‌ساز توانایی و قابلیت تطبیق خود با شرایط بیرونی را تا آن جا که ممکن است افزایش دهد. در این وضعیت، کوچک‌ترین درنگ فیلم‌ساز باعث می‌شد تا او آن حادثه را از کف بدهد. نه تنها امکان به کار بردن سه پایه در این جا وجود ندارد، بلکه فیلم‌برداری در این شرایط امری است کاملاً استثنایی که از هیچ لحاظ نمی‌تواند تابع قواعد معمول فیلم‌برداری باشد.

بنابراین، ما فیلم‌برداران خودمان را طوری پرورش می‌دادیم که در عین حال اصول عملی مونتاژ کارگردانی را نیز بدانند و از سوی دیگر چنان با دوربین روی دست، کار آموخته شوند که آن را همچون جزئی از بدن خویش بدانند. انسان، در هر حال، هیچ‌یک از اعضای بدن خویش را «زائد» نمی‌داند؛ فیلم‌برداران ما دوربین را چنین می‌دیدند. در روز ساعت‌ها با دوربین راه می‌رفتند و فیلم می‌گرفتند و با این همه چندسال طول کشید تا چنان کار آموخته شوند که از عهده همه این وظایف برآیند؛ موضوع را انتخاب کنند. بی‌درنگ دکوپاژ و بلافاصله شروع به فیلم‌برداری کنند. فیلم‌هایی که چنین فیلم‌بردارانی می‌گرفتند، با آنچه دیگران می‌گرفتند کاملاً متفاوت بود. آنها با فضای جبهه انس داشتند و با آن عمیقاً ترکیب می‌شدند و بنابراین، از درون، به وقایع



فیلم شناسی شهید سید مرتضی آوینی در مجموعه روایت فتح

حماسه شورانگیز عملیات والفجر هشت

مجموعه اول روایت فتح، یازده برنامه درباره عملیات بزرگ والفجر هشت است. عملیات والفجر هشت غروب روز بیستم بهمن سال ۱۳۶۴ از ساحل شرقی اروندرود شروع شد. غواصان خطشکن شرکت کننده در این عملیات با وجود سرمای سخت آب و هوای زمستانی بهمن ماه، با

تجهیزاتی کاملاً ابتدایی از رودخان خروشان اروندرود گذشتند و خط دفاعی دشمن را در آن طرف رودخانه شکستند. سرانجام این عملیات با تصرف شهر فاو عراق در آن طرف رودخانه پایان یافت. آنچه در پی می آید اشاره ای دارد بر فعالیت های شهید آوینی و گروهش در آن ایام.

زمان: ۵۵/۳۰ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: مصطفی دالایی صدابردار: مهدی همایونفر تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	شب عاشورایی
زمان: ۴۴ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: مصطفی دالایی صدابردار: مهدی همایونفر، سعید یزدانی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	پاتک روز چهارم
زمان: ۵۱/۳۰ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: مصطفی دالایی، قاسم یحیی صدابردار: مهدی همایونفر تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	تاریخسازان چه کسانی هستند؟ / سقوط دو سال قبل / با شیرمردان هوانیروز
زمان: ۴۷ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: سعید یوسفزادگان صدابردار: مهدی همایونفر تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	حزبالله
زمان: ۵۵/۳۰ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: مصطفی دالایی صدابردار: مهدی همایونفر تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	تجدید پیمان
زمان: ۴۲/۴۰ کارگردان: سیدمرتضی آوینی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	عروج
زمان: ۵۵/۳۰ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: سعید یوسفزادگان صدابردار: سعید یزدانی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	سربازان امام زمان
زمان: ۳۸/۵۰ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: مصطفی دالایی صدابردار: مهدی همایونفر تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	حضورالحاضر
زمان: ۴۷/۱۲ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: قاسم یحیی، مصطفی دالایی صدابردار: حسن پیرهادی، محمد منزوی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	ضیافت / رمز پیروزی
زمان: ۴۶/۱۸ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: قاسم یحیی صدابردار: حسن پیرهادی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	راه قدس از کربلا
زمان: ۵۲/۲۵ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: مصطفی دالایی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	

عملیات کربلای یک و آزادسازی مهران

در آمد: بعد از عملیات والفجر هشت، ارتش عراق برای پس گرفتن شهر فاو فشار زیادی به نظامیان ایران وارد کرد که به جایی نرسید. این شد که به شهر مهران در غرب کشور حمله کرد و آن را گرفت. شرط صدام برای آزادی مهران، عقبنشینی ایران از فاو بود. اما روش ایران برای

آزادی مهران طور دیگری بود. مهران، با انجام عملیات کربلای یک در تابستان سال ۱۳۶۵ آزاد شد. برنامه های مجموعه دوم روایت فتح به این عملیات اختصاص دارد. آنچه در پی می آید اشاره ای دارد بر فعالیت های شهید آوینی و گروهش در آن ایام.

زمان: ۴۵/۲۵ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: محمد صدری تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	حناپندان / دروازه ی قرآن
زمان: ۴۴/۳۱ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: محمد صدری، قاسم یحیی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	به سوی معشوق
زمان: ۴۵/۱۰ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: مصطفی دالایی، محمد صدری تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	پیام بسیجی
زمان: ۴۵/۳۵ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: مصطفی دالایی صدابردار: رضا مرادی نسب، سعید یزدانی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	دلیلیخته
زمان: ۵۲/۱۸ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: مصطفی دالایی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	با ابوالفضل العباس
زمان: ۵۰/۵۱ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: حسن پیرهادی، مصطفی دالایی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	آزادی مهران / ابر
زمان: ۴۹ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: مصطفی دالایی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	آقا سید / رزق حلال / دره بید
زمان: ۳۵/۴۰ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: مصطفی دالایی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	زیرالحدید (پاره آهن)
زمان: ۴۴/۴۳ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: قاسم یحیی، حسن پیرهادی، یکه تاز تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	چه کسی از جنگ خسته شده است؟
زمان: ۴۵/۳۹ کارگردان: سیدمرتضی آوینی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	خلوه ی دیگر از نصرت خدا
زمان: ۵۰/۳۰ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: قاسم یحیی، مصطفی دالایی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	انصار
زمان: ۵۰/۴۵ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: حسن پیرهادی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	از آن کربلا تا این کربلا

شلمچه و کربلای پنج

به همین دلیل سه برنامه از پانزده برنامه این مجموعه به این سه شهید اختصاص یافته است. آنچه در پی می آید اشاره ای دارد بر فعالیت های شهید آوینی و گروهش در آن ایام.

مجموعه سوم روایت فتح درباره عملیات کربلای پنج است که در زمستان سال ۱۳۶۵ در شلمچه روی داد. در این عملیات سه تن از عوامل فیلمسازی گروه روایت فتح به فاصله یک روز از هم شهید شدند: رضا مرادی نسب، ابوالقاسم بوذری و حسن هادی.

زمان: ۵۲ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: قاسم یحیی، مصطفی دالایی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	قاسم
زمان: ۴۵ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: مصطفی دالایی صدابردار: رضا مرادی نسب تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	جاده
زمان: ۴۶/۳۹ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: مصطفی دالایی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	رضا
زمان: ۴۷/۱۰ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: سعید یوسفزادگان صدابردار: سعید یزدانی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	تیم آتش
زمان: ۴۷/۵۰ کارگردان: سیدمرتضی آوینی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۵	سه ورق از تاریخ مقاومت
زمان: ۶۰/۵۱ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: یکه تاز صدابردار: ابوالقاسم بوذری تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	سپاه مردم، کربلا
زمان: ۴۹/۲۷ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: حسن پیرهادی صدابردار: هادی قمی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	سرباز گمنام
زمان: ۴۶/۳۰ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: حسن پیرهادی، مصطفی دالایی، قاسم یحیی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	پیران توپخانه
زمان: ۴۴/۳۵ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: مصطفی دالایی، قاسم یحیی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	انگیزه های الهی
زمان: ۲۵/۳۶ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: حسن پیرهادی، قاسم یحیی صدابردار: مهدی همایونفر تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	دبدار
زمان: ۲۷/۳۰ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: قاسم یحیی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	راهگشایان نور
زمان: ۱۷/۳۰ کارگردان: سیدمرتضی آوینی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	یادی از سه دلیلیخته
زمان: ۵۵/۴۴ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: امیراسکندر یکه تاز تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	پیام امیر و یادگار حسن
زمان: ۴۰/۴۴ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: قاسم یحیی تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	علمدار
زمان: ۲۸/۲۵ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلمبردار: محمد صدری تدوین گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	پل حاج اسدالله



بازتاب حوادث سال ۶۶

کردن جبهه‌ها، و شروع دخالت مستقیم آمریکا در جنگ، جایی که رژیم سعودی هم با کشتار حجاج ایرانی خانه‌ی خدا در ایام حج، به فشارهای طاقت‌شکنی که علیه ایران وارد می‌کردند افزود. آنچه در پی می‌آید اشاره‌ای دارد بر فعالیت‌های شهید آوینی و گروهش در آن ایام.

وجه مشترک برنامه‌های مجموعه‌ی چهارم روایت فتح اتفاقاتی است که در سال ۱۳۶۶ علاوه بر جبهه‌ی نظامی در عرصه‌ی سیاسی و فرهنگی بر ایران گذشت: انتقال عملیات سراسری ایران از جنوب به غرب، هجوم تبلیغی دشمن برای ناامید کردن مردم از ادامه‌ی جنگ و خالی

زمان: ۴۵/۴۰ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: صادقی مقدم تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	سرباخته کوی عشق
زمان: ۴۳/۵۰ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: حسن پیرهادی تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	اشلو (شهید مرتضی جاویدی) سرداری از ایل قشقایی (شهید طمراس چگینی)
زمان: ۵۴/۲۷ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: حسن پیرهادی، مصطفی دالایی تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	بر ستیغ جبال فتح
زمان: ۴۲ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: حسن پیرهادی تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	صادقیه
زمان: ۴۹/۴۵ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: ابراهیم حاتمی‌کیا، حسن پیرهادی تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	سحر یا معجزه؟
زمان: ۶۴/۴۰ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: احمد حائری تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	یادی از گذشته جنگ
زمان: ۵۵/۵۰ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: مصطفی دالایی تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	ما همه چیز را مدیون خون شهدا هستیم
زمان: ۵۵/۲۷ کارگردان: سیدمرتضی آوینی تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	یادی از آقا تقی، سید شهیدی جهادگران
زمان: ۴۶/۴۸ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: احمد حائری تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	موجیم که اسودگی ما عدم ماست
زمان: ۶۲/۱۱ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: قاسم یحیی تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	مرتبه
زمان: ۵۱/۱۶ کارگردان: سیدمرتضی آوینی تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۶	انصارالمهدی

جنگ با ما سخن می‌گوید

در غرب، حوادث این مقطع از جنگ را تا پایان آن مرور می‌کند: چهار قسمت برنامه مربوط به عملیات مرصاد با عنوان «درخششی دیگر» که تصویرگر دفع حمله گروهک مطرود منافقین است و طی ساخت آن یکی از اعضای گروه روایت فتح به نام «حسین شریعتی» به شهادت رسید از برنامه‌های دیدنی این مجموعه است. دو مجموعه «شهری در آسمان» و «با من سخن بگو دو کوه» هم برنامه‌هایی است که شهید آوینی پس از پایان جنگ ساخت و در نوع خود تجربه‌ای بدیع و فراموش‌نشدنی است.

در فاصله اسفندماه سال ۱۳۶۶ تا پایان جنگ، ایران چند عملیات مهم در غرب کشور انجام داد که به تصرف چند شهر کردنشین و مرزی عراق از جمله حلبچه منجر شد. مردم این شهرها از رزمندگان ایرانی استقبال کردند: چیزی که اسباب خشم رژیم بعث عراق شد. اواخر اسفند سال ۱۳۶۶ نیروی هوایی ارتش عراق شهر حلبچه را بمباران شیمیایی کرد و پنج‌هزار نفر از ساکنان بومی این شهر عراق را بی‌رحمانه کشت. مجموعه پنجم روایت فتح ضمن داشتن نگاهی دوباره به عملیات پیشین رزمندگان ایرانی نظیر کربلای ده و چند عملیات محدود دیگر

زمان: ۵۲/۲۳ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: مصطفی دالایی تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۷	شیخان (با گردان خیبر)
زمان: ۵۰/۳۷ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: مصطفی دالایی تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۷	حلبچه در آتش / کف گمنامی
زمان: ۳۷/۵۰ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: مصطفی دالایی تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۷	در اطراف یل
زمان: ۵۷/۳۵ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: بهروز فلاحت‌پور تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۷	دسته ایمان از گروهان عباس (۱)
زمان: ۴۸/۲۷ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: بهروز فلاحت‌پور تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۷	دسته ایمان از گروهان عباس (۲)
زمان: ۵۹/۲۴ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: بهروز فلاحت‌پور تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۷	دسته ایمان از گروهان عباس (۳)
زمان: ۴۱/۵ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: محمد صنعتی تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۷	در راه بازگشت
زمان: ۴۰/۴۰ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: احمد حائری تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۷	داستان یل
زمان: ۴۱/۴۴ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: بهروز فلاحت‌پور تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۷	سه سخن / گلستان آتش / حسین
زمان: ۴۹/۳۷ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: ابراهیم حاتمی‌کیا، مصطفی دالایی تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۷	درخششی دیگر
زمان: ۴۶/۴۷ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: ابراهیم حاتمی‌کیا، مصطفی دالایی تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۷	آقا سعید
زمان: ۳۸ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: بهروز فلاحت‌پور تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۷	شش روز بعد
زمان: ۳۸ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: بهروز فلاحت‌پور تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۷	فقط جمهوری اسلامی
زمان: ۳۸/۱۸ کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: مصطفی دالایی تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۷	مدرسه عشق (ایمان / قدر زر زرگرنه‌شاند، قدر گوهر گوهری / همگی در جنگ)
کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: مرتضی شمعانی تدوین‌گر: محمدعلی فارسی سال پخش: ۱۳۷۱	شهری در آسمان
زمان: کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: بهروز فلاحت‌پور تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۸	با من سخن بگو دو کوه

از خان گزیده‌ها تا شیر مردان خدا

مجموعه فعالیت‌های فیلمسازی آوینی پیش از روایت فتح، شامل آثار مستندی است که او برای ثبت حقیقت از کمترین ابزار استفاده کرده اما به جرات می‌توان گفت که بیشترین تاثیر را بر مخاطب خود دارد. آنچه در پی می‌آید نمایانگر تلاش او در این عرصه است.

کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: سهیل نصیری تدوین‌گر: محسن مولایی تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۵۹	خان گزیده‌ها
این مجموعه تلویزیونی در بهار ۱۳۵۹ در روستاهای اطراف خرم‌آباد، جهرم، شیراز و فیروزآباد (استان فارس) فیلم‌برداری و در شش قسمت تدوین شده است. نوع مواد خام به کار رفته در فیلم برداری، فیلم ریزسال بوده که در گذر زمان از بین رفته و به همین دلیل نسخه مناسبی از این مجموعه در آرشیو وجود ندارد.	
کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: سهیل نصیری، علی طالبی تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۵۹	حقیقت
مجموعه حقیقت در فاصله زمستان ۱۳۵۹ تا پاییز ۱۳۶۰ و در مقاطع مختلف زمانی فیلم‌برداری، ساخته و پخش شده است. از این مجموعه‌ی یازده قسمتی فقط چهار برنامه اول و در برنامه آخر باقی مانده است. از قسمت‌های پنجم تا نهم هیچ نسخه‌ای در آرشیو موجود نیست.	
کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: محمد حاج محمد باقر تدوین‌گر: حمید منزوی تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۵۹	با دکتر جهاد در بشاگرد
این برنامه در اسفند ۱۳۵۹ و در استان هرمزگان (منطقه بشاگرد) فیلم‌برداری شده است.	
کارگردان: سیدمرتضی آوینی تهیه‌کننده: مهدی همایون‌فر فیلم‌بردار: مصطفی دالایی تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۰	هفت قصه از بلوچستان
این فیلم در اردیبهشت و خرداد ۱۳۶۰ و در روستاهای آزاد در حومه ابرانشهر فیلم‌برداری شده است و همان‌طور که از نامش پیداست هفت اپیزود دارد که اپیزودهای ششم و هفتم در گذر زمان از بین رفته‌اند و در حال حاضر فقط قصه‌های اول تا پنجم در آرشیو موجود است.	
کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: سهیل نصیری تدوین‌گر: سعید یزدانی تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۴	با تپ المهدی در محور رأس البیشه
این فیلم در سال ۱۳۶۴ و در منطقه عملیاتی والفجر ۸ حاشیه اروندفاهو) فیلم‌برداری شده است.	
کارگردان: سیدمرتضی آوینی فیلم‌بردار: محمد یوسف زادگان تدوین‌گر: رضا مرادی نسب تدوین‌گر: سیدمرتضی آوینی سال پخش: ۱۳۶۲	شیر مردان خدا! کرب و بلا در انتظار است
این مجموعه در مهر و آبان ۱۳۶۲ در منطقه عملیاتی والفجر ۴ (مریوان، دشت شیلر، دره پنجوین و ارتفاعات کانی مانگا) فیلم‌برداری و در چهار قسمت تدوین شده است.	



سيد الشهداء أصحاب الأقاليم

و قد كان الشهيد السيد مرتضى آييني قد ادرك بكل وجوده الخصائص الذاتية للثقافة الغربية و حضارتها و لذلك بقيت كافة الثقافات في تعرض الهجمة و الاطاحة من قبل هذه الثقافة و حضارتها و ستبقى متعرضة الى هذه الموجة، الا اذا بذلت الجهود لسد الثغرات الموجودة في طريق نفوذها و تقدمها من خلال انتهاز الدقة و الدراية اللازمة في اسسها و خصائصها الذاتية و المعرفة الدقيقة للاداة التي تستخدمها.

و كان الشهيد الذي اعتبر الثورة الاسلامية في عصر النفوذ الواسع للرؤية العدمية للوجود في المجتمعات البشرية بداية لنوع من تجديد عهد الانسان المعاصر مع حقيقة حياته و فطرته يعتبر المكاشفة في معرفة خصائص التقنيات المؤثرة في ظروف الحياة و تكريس معتقدات الانسان في يومنا هذا و تأثير ذلك في بناء ثقافة و حضارة مولدة لمثل هذه التقنيات امراً ضرورياً و حيويّاً بحيث لم يتحمل اي تعصب و تسامح و تعامل غير منطقي و مخادع في هذا الجانب لذلك دفعته رؤيته الثاقبة و الفريدة من نوعها في معرفة جوهر الاشياء الى الكفاح في جبهتين، احداها الكفاح ضد اولئك الغافلين عن معرفة حقيقة الظواهر الجديدة و المؤثرة على الانسان في العصر الراهن برؤيتهم البسيطة و هروهم الى امام و بمرون مر الكرام على اكثر الادوات تأثيراً لتكريس الثقافة الغربية في مختلف المجتمعات، و الكفاح ضد اولئك المسحورين و المقهورين امام الثقافة الغربية و حضارتها حيث اهم لم يبدو اية رغبة بالقيم الاعتقادية الدينية و يرون الثقافة الذاتية الحالية

إن العيش في ظروف ذروة الانحطاط الاخلاقي للانسان في القرن العشرين و عدم ضياع النفس داخل متاهات الحجب الظلماء في تلك الظروف و تطلع إلى اقتراب تحقيق الخلاص و الوعد الالهي و حلول موعد نهاية الفترة الحضارية المأساوية التي شيدت على دعائم الاباحية و التوجه نحو حالات الفساد الفكري و الاخلاقي الحل للاجيال و الاهم من كل ذلك الايمان بكل الوجود بالتجليات الاولى «لعصر توبه البشرية»، هي خصوصية يمكن توفرها في الاشخاص العصاميين العاشقين للحق.

لقد كان اهتمام الشهيد آييني و عنايته الخاصة بعمق مفاهيم و ضمير كل موضوع يشكل همّه و كان تجنبه انتهاز ركوب الموجات و التزامه بهذا المبدأ جعلامته الشخصية القوية و المستقيمة حيث كان دائماً مصدراً لطرح نوع من الرؤى الجديدة في القضايا الثقافية و الاجتماعية العميقة.

لمجتمعهم تشكل مصدراً لتحقيرهم و تخلفهم و تخلف مجتمعهم. و كان الشهيد آييني الذي اعتبر الثورة الاسلامية مواصلة طريق الانبياء قد اعتبر الازمات الموجودة في العصر الراهن بالنظر الى الزعزعات المتطرفة التي انتهجها الانسان و التي حدثت في كافة المجالات اعتبرها جاد الى حد بحيث كان يرى في حالة عدم مد يد الغيب لنجدة الانسان في هذا اليوم فاننا سنشهد لا محالة ضحايا من الاجيال و تزيد هذه الضحايا كافة الخسائر التي لحقت بالبشرية طوال التاريخ. فمثل هذه الحالات من القلق التي كانت تتموج في كلامه و تنساب من قلمه تشير الى شدة قلقه و احساسه بالواجب الكبير الملقى على عاتقه و المسؤولية الخطيرة التي كان يراها تقع على عاتق جيل الثورة و على الاجيال التالية لهذا الجيل . و لذلك كان يعتبر الخصائص و السبل و الادوات التي استخدمها الانسان حتى يومنا هذا ليلعب هذه المرحلة من مسيرته التاريخية ذات اهمية بحيث لم يكن مستعداً للتقليل من شأنها في ابداع الاعمال الخالدة في المستقبل و إن كانت الاعمال البارزة للسابقين قد استخدمت بشكل غير مطلوب حتى الآن. ناهيك عن انكاره للاستخدام المؤثر لها في الاعمال القيمة و الصانعه للتاريخ.

إن النظرة الجديدة التي كان يولها هذا الشهيد الكريم للافادة من النثر و الشعر و القصص و الصور و الموسيقى و غيرها في ابداع الانماط الجديدة و المؤثرة على الانسان المعاصر و الايمان العميق الذي كان من شأنه أن يشكل اهم عنصر في مواصلة عونه و جهودة الكبيرة قد ادت الى ابداع اعمال فريدة من نوعها و خالدة لتشكيل الانوار الفكرية لسيد شهداء اهل قلم في حقول المهن الثقافية و الفنية و الاجتماعية لتكون نبراساً مضيئاً في طريق الاجيال القادمة.

رئيس التحرير



■ راز نو

علیرضا قزوه

ای یکه سوار شرف، ای مردتر از مرد!
بالایی من! روح تو در خاک چه می کرد؟

می گفت برو، عشق چنین گفت که بشتاب
می گفت بمان، عقل چنین گفت که برگرد

دیروز یکی بودیم با هم، ولی امروز
تو نورتر از نوری و من گرد تر از گرد

یک روز اگر از من و عشق تو پرسند
پیغمبرتان کیست، بگو درد، بگو درد

ای سرخ تر از سرخ! بخوان سبزتر از سبز
آن سوی، درختان همه زردند، همه زرد

ای دست و زبان شهدا، هیچ زبانی
چون حنجرهات داغ مرا تازه نمی کرد

■ امامزاده

رضا امیرخانی
فروردین ۷۲ - شهادت سید مرتضای آوینی

همان که مادر دوران چو او نزاده، تویی
خدا! اگر به کسی تاب عشق داده، تویی

خلیفه روی زمین او اگر نهاده، تویی
بهل که ساده بگویم، امامزاده تویی

به تکه تکه ی نعشت دخیل باید بست
دخیل بر کرم جبرئیل باید بست

وگرنه نعش تو را سوی آسمان که برد؟
که این امانت تابوت از علی بخرد؟

امانتی خدا را امین او برده است
علی نرفت، فرشته بدان زمین خورده است

□ □ □

تو کیستی که برایت علی غریبی خواند؟
تو کیستی که فقط از تو دل فریبی ماند؟

نمی توان که تو را با شهید تخمین زد
درست دست قضا بود، قرعه بر مین زد

دعای صحت و حرز سلامتی مینی است
که زیر پای چپ مرتضای آوینی است

□ □ □

به زیر لب، تو چه خواندی که آسمان خم شد
و از میان زمین، مرد واپسین کم شد

به زیر لب، تو چه خواندی که ره نشان دادند
و تحفه نعش تو را دست آسمان دادند

به زیر لب تو چه خواندی که قفل بسته شکست
و بغض مانده مردان دل شکسته شکست

به زیر لب، تو چه خواندی؟ بگو، بلند بگو
ز کاروان عقب افتاده گان کم اند، بگو

□ □ □

جنوب جای عجیبی است، آسمانش نیز
بهشت شاهد ما و فرشته گانش نیز

بهل که در بگشایند او جنوبی بود
کلون کنند و بگویند روز خوبی بود...

Prologue



The Master of the Martyred Writers

To have lived in the twentieth century, when man's moral corruption has reached its utmost point, but nevertheless not to have been lost in its dark, abysmal labyrinths, and conversely to have been hoping for the realization of the divine promise as well as for the termination of the cycle of a civilization founded in a context devoid of any moral scruples, and built on moral and intellectual degeneration of successive generations, but above all to have whole-heartedly believed in the first manifestations of "Man's Age of Repentance" – all this is the salient feature to be expected only of the selfless, God-seeking devouts. The interest that Martyr Avini showed in the profundity of concepts and the essence of each and every subject, and his avoidance of opportunism had made of him a strong and balanced character who always searched something original out of vital cultural and social issues.

Martyr Seyyed Morteza Avini had personally experienced a total understanding of western culture and civilization, and thus firmly believed all cultures have been, and are going to be, subject to the assault and eventual demolition of western culture and civilization, unless its insidious approach is hampered through a full understanding of its fundamentals and origins, as well as an intimate knowledge of the instruments to be used.

In a predominantly nihilistic age, Avini considered the Islamic Revolution contemporary man's renewal his pact with his true nature as much as with the truth of life. For him, an insightful vision of the futures of shaping technologies in life and the institutionalization of modern man's beliefs and its influence on the establishment of culture and civilization that had generated such technologies was so vital that he would not compromise any unreasonable and deceitful prejudice and toleration in this context. His unique, insightful look, therefore, lead him to be constantly fighting at two fronts: One involving his war against those who oversimplified things, thus ignoring the new and shaping phenomena on man's modern life, indifferently overlooking the most influential way of institutionalization of western culture in various societies; second his fight against the people who were so bewitched by the western culture and civilization that the least respect for their own culture and beliefs was humiliating to them and a symptom of backwardness.

Believing the Islamic Revolution to be the continuance of the prophets' way, Avini took contemporary social crises so seriously that he maintained that modern man is doomed to perish unless some supernatural power helps him out of the affliction and suffering that the past generations have inflicted on him.

The sense of worry that his language is constantly teeming with was suggestive of the inner zest and the heavy burden of the task that he claimed the generation of the Revolution had assumed. And it was from this very perspective, he attached great importance to an awareness of the particularities of the methods and of the instruments man has so far employed to attain the present stature of historical development. So much so that he would never bring himself to disregarding their role in creating the enduring works of the future – let alone disparage their intelligent efficacy in producing epochal and valuable works.

The new, different look the respectable martyr had with regard to prose, poetry, works of fiction, pictures, music, etc. and in producing fresh and modelling patterns on the contemporary man, as well as the firm belief that can be regarded as the most important factor in his constancy and his untiring efforts led to the creation of enduring and inique works so that the insightful vision of the master of the martyred writers will pave the way for the oncoming students in such fields as cultural, artistic, and social.

● Editor-in-Chief



رنگ خدا



G O G O D C O L O R

W W W . r a n g e k h o d a . i r

اولین پایگاه اطلاع رسانی سرداران شهید اصفهان



مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی رنگ خدا



سید شهیدان اهل قلم

سید مرتضی آوینی



www.shahed.isaar.ir
(www.navidshaahed.com)



بسم رب الشهداء والصدیقین

نرم افزار حاضر مجموعه‌ای از اطلاعات شهید بزرگوار سید مرتضی آوینی می‌باشد که حاوی حدود ۲۱۰۰ صفحه متن، ۸۰ تصویر و سند، ۲۷۰ دقیقه صوت و ۱۰۰ دقیقه فیلم می‌باشد. این اطلاعات به صورت کاملاً دسته‌بندی شده و با قابلیت جستجو بر روی تمامی متون در اختیار می‌باشد. امید است که مورد استفاده علاقمندان قرار گیرد.



انتشارات شاهد - تلفن: ۸۸۸۳۵۱۴۳
توزیع: موسسه فرهنگی هنری شاهد - تلفن: ۸۸۸۲۹۵۲۳
مرکز پخش: تهران | ۶۶۴۹۱۸۵۱ - ۰۲۱ | قم | ۷۸۳۰۳۴۰ - ۰۲۵۱
و فروشگاه‌های نشر شاهد و سایر فروشگاه‌های معتبر